

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲

ویژگیهای سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحيم

این سوره در میان سوره‌های قرآن درخشش فوق العاده‌ای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱- آهنگ این سوره

این سوره اساساً با سوره‌های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره‌های دیگر همه بعنوان سخن خدا است، اما این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است.

آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می‌شود.

و با ابراز ایمان به مبدء و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می‌یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل، هنگامی که این سوره را می‌خواند، احساس می‌کند که بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان صعود می‌کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر می‌شود.

این نکته بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان «خدا» و «خلق» واسطه‌ها قائل می‌شوند به مردم دستور می‌دهد که بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!

این سوره تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی‌واسطه خدا با انسان، و مخلوق با خالق، در اینجا تنها او را می‌بیند، با او سخن می‌گوید، پیام او را با گوش جان می‌شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳

نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است.

۲- سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که «الحمد ام القرآن» و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود:

«الا اعلمک افضل سورة انزلها الله فی کتابه؟ قال فقال له جابر بلی بابی انت و امی یا رسول الله! علمنیها، فعلمه الحمد، ام الکتاب»

«آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم، جابر عرض کرد آری پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره حمد که ام الکتاب است به او آموخت سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ».

و نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراة، و لا فی الزبور، و لا فی القرآن مثلهاهی ام الکتاب» «قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الکتاب است».

دلیل این سخن با تامل در محتوای این سوره روشن می شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خداست، بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می گوید، و نیز در آن اشارهای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴

بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد، و همچنین اشاره به مساءله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است. در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است، هم توحید صفات، هم توحید افعال، و هم توحید عبادت.

و به تعبیر دیگر این سوره مراحل سه گانه ایمان: اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم «ام» به معنی اساس و ریشه است. شاید به همین دلیل است که «ابن عباس» مفسر معروف اسلامی

می گوید: «ان لكل شيء اساسا... و اساس القرآن الفاتحة».

«هر چیزی اساس و شالوده‌ای دارد... و اساس وزیر بنای قرآن، سوره حمد است».

روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد: «ایما مسلم قراء فاتحة الكتاب اعطى من الاجر كانما قراء ثلثي القرآن، واعطى من الاجر كانما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة» هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است».

تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می‌توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره حمد جمع است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵

### ۳- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

جالب اینکه در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی شد، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است، آنجا که می‌فرماید: «ولقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم»: «ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم» (سوره حجر آیه ۸۷).

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است.

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: «ان الله تعالی افرد الامتنان علی بفاتحة الكتاب وجعلها بازاء القرآن العظیم و ان فاتحة الكتاب اشرف ما فی کنوز العرش»: «خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده، و سوره حمد باارزشتترین ذخائر گنجهای عرش خدا است!».

### ۴- تاء کید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحثهای فوق که تنها بیان گوشه‌های از فضیلت سوره حمد بود روشن که چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی اینهمه تاء کید بر تلاوت آن شده است، تلاوت آن به انسان، روح و ایمان می‌بخشد، او را به خدا نزدیک می‌کند، صفای دل و روحانیت می‌آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می‌سازد، و میان او

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶

و گناه و انحراف فاصله می‌افکند.

به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم «رن ابلیس اربع رنات اولهن یوم لعن، و حین اهبط الی الارض، و حین بعث محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) علی حین فتره من الرسل، و حین انزلت ام الكتاب»: «شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد»!

### محتوای سوره

هفت آیه‌ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است: «بسم الله» سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می‌آموزد.

«الحمد لله رب العالمین» درسی است از بازگشت همه نعمتها و تربیت همه موجودات به الله، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می‌گیرد.

«الرحمن الرحیم» این نکته را بازگو می‌کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می‌دهد.

«مالک یوم الدین» توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم.

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسانها را بیان می‌کند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷

«اهدنا الصراط المستقیم»، بیانگر نیاز و عشق بندگان به مسأله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایتها همه از سوی او است! سرانجام آخرین آیه این سوره، ترسیم واضح و روشنی است از صراط مستقیم راه کسانی است که مشمول نعمتهای او شده‌اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است.

و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می‌شود بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می‌گوید و بخشی از نیازهای بنده.

چنانکه در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: خداوند متعال چنین فرموده «من سوره حمد را میان خود و بندهام تقسیم کردم نیمی از آن برای من، و نیمی از آن برای بنده من است، و بنده من حق دارد هر چه را می‌خواهد از من بخواهد: هنگامی که بنده می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بزرگ می‌فرماید بندهام بنام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم، و هنگامی که «الحمد لله رب العالمین» خداوند بزرگ می‌گوید بندهام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمتهائی را که دارد از ناحیه من است، و بلاها را نیز من از او دور کردم، گواه باشید که من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می‌افزایم، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می‌کنم همانگونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می‌گوید «الرحمن الرحیم» خداوند می‌گوید: بندهام گواهی داد که من رحمان و رحیمم، گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می‌کنم، و سهم او را از عطایم افزون می‌سازم.

و هنگامی که می‌گوید «مالک یوم الدین» او می‌فرماید: گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸

حساب، حسابش را آسان می‌کنم، حسناش را می‌پذیرم، و از سیئاتش صرف نظر می‌کنم.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نعبد» خداوند بزرگ می‌گوید بندهام راست می‌گوید، تنها مرا پرستش می‌کند، من شما را گواه می‌گیرم بر این عبادت خالص ثوابی به او می‌دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نستعین» خدا می‌گوید: بنده‌ام از من یاری جسته، و تنها به من پناه آورده گواه باشید من او را در کارهایش کمک می‌کنم، در سختیها به فریادش می‌رسم، و در روز پریشانی دستش را می‌گیرم.

و هنگامی که می‌گوید «اهدنا الصراط المستقیم...» (تا آخر سوره) خداوند می‌گوید این خواسته بنده‌ام بر آورده است، و او هر چه می‌خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می‌بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می‌سازم.

### چرا نام این سوره فاتحة الكتاب است؟

«فاتحة الكتاب» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است، و از روایات مختلفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که این سوره در زمان خودپیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به همین نام شناخته می‌شده است.

از اینجا دریچه‌ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می‌شود و آن اینکه بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع‌آوری شد قرآن در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همین صورت امروز جمع‌آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره حمد بوده است، والا نه این سوره نخستین سوره‌ای بوده

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹

است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، و نه دلیل دیگری برای انتخاب نام فاتحة الكتاب برای این سوره وجود دارد.

مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعیت را تأیید می‌کند که قرآن به صورت مجموعه‌ای که در دست ماست در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به فرمان او جمع‌آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع‌آوری کنید سپس اضافه می‌کند علی (علیه السلام) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع‌آوری نمود سپس بر آن مهر زد (و انطلق علی (علیه السلام) فجمعه فی ثوب اصفر

ثم ختم علیه).

گواه دیگر اینکه خواریزمی دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب «مناقب» از «علی بن ریاح» نقل می کند که علی بن ابی طالب و ابی بن کعب، قرآن را در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند. سومین شاهد جمله ای است که حاکم نویسنده معروف اهل سنت در کتاب «مستدرک» از «زید بن ثابت» آورده است:

زید می گوید: «ما در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن را از قطععات پراکنده جمع آوری می کردیم و هر کدام را طبق راهنمایی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در محل مناسب خود قرار می دادیم، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) دستور داد که آن را یکجا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت».

سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه می گوید: «قرآن در زمان رسول الله

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰

به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود».

طبرانی و ابن عساکر از «شعبی» چنین نقل می کنند که شش نفر از انصار قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند و قتاده نقل می کند که از انس پرسیدم چه کسی قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کرد، گفت چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ، زید بن ثابت، و ابوزید و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام فاتحة الكتاب برای سوره حمد همانگونه که گفتیم - شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است.

#### سؤال :

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه میتوان این گفته را باور کرد با اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری شده، (بوسیله علی (علیه السلام) یا کسان دیگر).

#### در پاسخ این سؤال باید گفت :

اما قرآنی که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه

مجموعه‌ای بود از قرآن و تفسیر و شائن نزول آیات، و مانند آن. و اما در مورد عثمان قرآنی در دست است که نشان می‌دهد عثمان برای جلوگیری از اختلاف قرائتها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱

و اما اصرار جمعی بر اینکه قرآن به هیچوجه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری نشده و این افتخار نصیب عثمان یا خلیفه اول و دوم گشت شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دستهای این فضیلت را به کسی نسبت می‌دهد و روایت در مورد او نقل می‌کند. اصولاً چگونه می‌توان باور کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت، مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت، زیر بنای همه برنامه‌های اسلامی و عقائد و اعتقادات است؟ آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند. به علاوه حدیث مشهور «ثقلین» که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من از میان شما می‌روم و دو چیز را به یادگار می‌گذارم کتاب خدا و خاندانم این خود نشان می‌دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود. و اگر می‌بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی‌کند، ممکن است هر روایت عده‌ای از آنها را معرفی کند.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۳

آیه ۱

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایگر



## تفسیر :

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می‌کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزنده‌ای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می‌زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می‌دهند.

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می‌روند، تنها چیزی باقی می‌ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی‌المثل اسمی از «حاتم» بر سر زبانها است به خاطر همبستگی با سخاوت است که زوال ناپذیر است. از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می‌گوئیم «بنام خداوند بخشنده بخشایشگر»

## بسم الله الرحمن الرحيم

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می‌دهد و از هر گونه انحراف باز می‌دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می‌رسد و پر برکت است.

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: «کل امر ذی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۴

بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر): «هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی‌فراجام است».

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می‌کند انسان هر کاری را می‌خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می‌کنم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است. و نیز می‌بینیم امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: سزاوار است هنگامی که

کاری را شروع می‌کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، «بسم الله» بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد».

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد. به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می‌دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «اقرء باسم ربک».

و می‌بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می‌دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی «بسم الله» بگویند (و قال اركبوا فيها بسم الله مجراهاو مرسيها) (سوره هود آیه ۴۱). و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنانکه قرآن می‌گوید: «قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک» (سوره هود آیه ۴۸).

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۵

و نیز سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا می‌نویسد سر آغاز آن را «بسم الله» قرار می‌دهد (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم ...) (سوره نحل آیه ۳۰).

و باز روی همین اصل، تمام سوره‌های قرآن - با بسم الله آغاز می‌شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که «بسم الله» در آغاز آن نمی‌بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان شکنان آغاز شده، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه ما در همه جا بسم الله می‌گوئیم چرا نمی‌گوئیم «بسم الخالق» یا «بسم الرزق» و مانند آن؟!

نکته این است که «الله» چنانکه به زودی خواهیم گفت، جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یکجا بازگو می‌کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن.

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز روشن شد که گفتن «بسم الله» در آغاز هر کار هم به معنی «استعانت جستن» به نام خدا است، و هم «شروع کردن به نام او» و این دو یعنی «استعانت» و «شروع» که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده‌اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته‌اند به یک ریشه باز می‌گردند، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می‌کنم و هم از ذات پاکش استمداد می‌طلبم.

به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می‌کنیم خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست، سبب می‌شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئن‌تر باشیم، بیشتر کوشش کنیم، از

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۶

عظمت مشکلات نهراسیم و ماء یوس نشویم، و ضمنا نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم.

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا. گرچه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوئیم کم گفته‌ایم چرا که معروف است علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای «ابن عباس» از تفسیر «بسم الله» سخن می‌گفت، صبح شد در حالی که از تفسیر «با» بسم الله فراتر نرفته بود» ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همینجا پایان می‌دهیم، و در بحثهای آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت. «عبدالله بن یحیی» که از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی‌دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می‌دانم و بعد از این ترک نمی‌گویم، فرمود: در این حال بهره‌مند و سعادت‌مند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می‌شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می‌گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می‌سازد تا بیدار شوند و ضمنا این خطا از نامه اعمالشان

### نکته‌ها

#### ۱- آیا بسم الله جزء سوره است؟

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مسأله نیست، که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره‌های قرآن است، اصولاً ثبت بسم الله در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره‌ها، خود گواه زنده این امر است زیرا می‌دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است، و ذکر بسم الله در آغاز سوره‌ها از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون معمول بوده است.

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن، نویسنده تفسیر المنار جمع‌آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است:

در میان علما گفتگو است که آیا بسم الله در آغاز هر سوره‌های جزء سوره است یا نه؟ دانشمندان پیشین از اهل مکه اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله ابن کثیر و اهل کوفه از جمله عاصم و کسائی از قراء، و بعضی از صحابه و تابعین از اهل مدینه، و همچنین شافعی در کتاب جدید، و پیروان او و ثوری و احمد در یکی از دو قولش معتقدند که جزء سوره است، همچنین علمای امامیه و از صحابه - طبق گفته آنان علی (علیه السلام) و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده‌اند.

سپس اضافه می‌کند مهمترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر بسم الله در قرآن در آغاز هر سوره‌های - جز سوره براءت - است، در حالی که آنها متفقاً توصیه می‌کردند که قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل آمین را در آخر سوره فاتحه ذکر نکرده‌اند ...

سپس از مالک و پیروان ابوحنیفه و بعضی دیگر نقل می‌کند که آنها بسم الله

را یک آیه مستقل می‌دانستند که برای بیان آغاز سوره‌ها و فاصله میان آنها نازل شده است.

و از احمد (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می‌کند که

آنها بسم الله را جزء سوره حمد می دانستند نه جزء سایر سوره ها. از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود که حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز بسم الله را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم: (و اعتراف می کنیم که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).

«معاویة بن عمار» از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم هنگامی که به نماز برمی خیزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم؟ فرمود بلی مجدداً سؤال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سوره های بعد از آن می خوانم بسم الله را با آن بخوانم؟ باز فرمود آری:

۲- دارقطنی از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی از آن حضرت پرسید السبع المثانی چیست؟ فرمود: سوره حمد است، عرض کرد سوره حمد شش آیه است فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم نیز آیه ای از آن است.

۳- بیهقی محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق ابن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند: استرق الشیطان من الناس اعظم آیه من القرآن بسم الله الرحمن الرحیم: مردم شیطان صفت، بزرگترین آیه قرآن بسم الله

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۹

الرحمن الرحیم را سرقت کردند» (اشاره به اینکه در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند).

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سوره های می خواندند، و متواتراً نیز ثابت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که بسم الله آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد، زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد که برای ابتدا و آغاز کاری است، نه اینکه خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی

را مطرح کنیم و آیه‌ای همچون بسم الله را که مضمونش فریاد می‌زند سر  
آغازی است برای بحثهای بعد از آن، آیه مستقل و بریده از ماقبل بعد بپنداریم.  
تنها ایراد قابل ملاحظه‌ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که  
می‌گویند در شمارش آیات سوره‌های قرآن (بجز سوره حمد) معمولاً بسم الله  
را یک آیه حساب نمی‌کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می‌دهند.  
پاسخ این سؤال را «فخر رازی» در تفسیر کبیر به روشنی داده است آنجا  
که می‌گوید: هیچ مانعی ندارد که بسم الله در سوره حمد به تنهایی یک آیه  
باشد و در سوره‌های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد. (بنابر این  
مثلاً در سوره کوثر «بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر») همه یک  
آیه محسوب می‌شود).  
به هر حال مسأله آنقدر روشن است که می‌گویند: یک روز معاویه در

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۰

دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت، بعد از نماز جمعی از  
مهاجران و انصار فریاد زدند اسرقت ام نسیت؟ آیا بسم الله را دزدیدی یا  
فراموش کردی؟

## ۲- الله جامعترین نام خداوند

در جمله بسم الله نخست با کلمه اسم روبرو می‌شویم که به گفته علمای  
ادبیات عرب اصل آن از سمو (بر وزن غلو) گرفته شده که به معنی بلندی و  
ارتفاع است، و اینکه به هر نامی اسم گفته می‌شود به خاطر آنست که مفهوم  
آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع  
می‌رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری، معنی پیدامی‌کند و از مهمل  
و بی‌معنی بودن در می‌آید و علو و ارتفاع می‌یابد.

به هر حال بعد از کلمه اسم، به کلمه «الله» برخورد می‌کنیم که جامعترین  
نامهای خدا است، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع  
اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را  
منعکس می‌سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر  
دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می‌باشد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۱

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله»

گفته می‌شود به عنوان نمونه:

«غفور» و «رحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می‌کند (فان الله غفور رحیم- بقره - ۲۲۶).

«سمیع» اشاره به آگاهی او از مسموعات، و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فان الله سمیع علیم- بقره - ۲۲۷). «بصیر»، علم او را به همه دیدنیها بازگومی‌کند (و الله بصیر بما تعملون حجرات- ۱۸). «رزاق»، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می‌کند و «ذوالقوه» به قدرت او، و مبین به استواری افعال و برنامه‌های او (ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین- زاریات - ۵۸).

و بالاخره «خالق» و «بارء» اشاره به آفرینش او و «مصور» حاکی از صورت‌گیری می‌باشد (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی حشر ۲۴).

آری تنها «الله» است که جامعترین نام خدا می‌باشد، لذا ملاحظه می‌کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف «الله» قرار می‌گیرند هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر: «او است الله که معبودی جز وی نیست او است حاکم مطلق، منزه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری ایمنی‌بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست‌ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت».

یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می‌توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم، الا الخالق، الا الرزاق و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۲

در مذاهب دیگر هنگامی که می‌خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می‌کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

### ۳- رحمت عام و خاص خدا.

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت رحمان، اشاره به رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌باشد، زیرا می‌دانیم باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره‌مندند، و روزی خویش را از سفره گسترده نعمتهای بی‌پایانش بر

می‌گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه‌ورند.

ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته‌اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره‌مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آنست که «رحمان» در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آنست، در حالی که «رحیم» گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند کان بالمؤمنین رحیما: «خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است» (احزاب - ۴۳) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: و الله اله کل شیء، الرحمان بجمیع خلقه، الرحیم بالمؤمنین خاصة: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است»

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۳

از سوئی دیگر «رحمان» را صیغه مبالغه دانسته‌اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت او است، و رحیم را صفت مشبیه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می‌باشد.

شاهد دیگر اینکه رحمان از اسما مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی‌رود، در حالی که رحیم صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می‌شود، چنانکه درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن می‌خوانیم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم: ناراحتیهای شما بر پیامبر گران است، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می‌باشد (توبه - ۱۲۸).

لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: الرحمان اسم خاص، بصفة عامة، و الرحیم اسم عام بصفة خاصة: رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می‌گیرد) ولی «رحیم» اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می‌شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد).



با این همه گاه می بینیم که رحیم نیز به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته هیچ مانعی ندارد که تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثناهائی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) بنام دعای عرفه می خوانیم: یا رحمان الدنیا و الاخرة و رحیمهما: «ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی»!

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۴

سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان می دهیم آنجا که فرمود: ان الله عز و جل مائة رحمة، و انه انزل منها واحدة الى الارض فقسمها بين خلقه بها يتعاطفون و يتراحمون، و اخر تسع و تسعين لنفسه یرحم بها عباده يوم القيامة! «خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است، و در مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد.»

#### ۴- چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است!؟

این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با بسم الله شروع می شود (بجز سوره براءت آن هم به دلیلی که سابقا گفتیم) و در بسم الله پس از نام ویژه «الله» تنها روی صفت «رحمانیت و رحیمیت» او تکیه می شود، و این سؤال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده؟

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: و رحمتی وسعت کل شیء: «رحمت من همه چیز را فرا گرفته است» (اعراف - ۱۵۶).

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم ربنا وسعت کل شیء رحمة: «خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای» (مؤمن - ۷).

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۵

و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می زدند قوم «موسی» برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند و نجنا برحمتک: «خدایا ما را به رحمت خودرھائی بخش» (یونس - ۸۶).

در مورد «هود» و پیروانش چنین می خوانم: فانجیناه و الذین معه برحمة منا: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رھائی بخشیدیم (اعراف ۷۲).

اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم مثلا عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء... و ارزقنا و انت خیر الرازقین: «بار الهامائدهای از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزی ده و توبهترین روزی دهندگانی» (مائده - ۱۱۴).

«نوح» پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب، چنین دعا کند رب انزلنی منزلامبارکا و انت خیر المنزلین: «پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان» (مؤمنون - ۲۹).

و نیز «زکریا» به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می کند و می گوید رب لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین: خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی» (انبیاء، ۸۹). بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات می باشد؟!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۶

جالب اینکه نیروئی که همچون نیروی جاذبه، جنبه عمومی دارد و دلها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز کارها دل از همه جا بر می‌کنند و تنها به خدا دل می‌بندند، و از او استمداد و یاری می‌طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است، و هیچ موجودی از آن، بی‌نصیب نیست. این درس را نیز از بسم الله به خوبی می‌توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت، چنانکه در دعا می‌خوانیم یا من سبقت رحمته غضبه: «ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است». انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با «رحمت» آغاز می‌شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می‌شود و بدون بسم الله است!



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۷

آیه ۲

آیه و ترجمه

الحمد لله رب العلمین

ترجمه:

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

جهان غرق رحمت او است

بعد از «بسم الله» که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آنست که به یاد مبدء بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی‌پایانش بیفتند، همان نعمتهای فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم‌انگیزه ما در راه عبودیت است.

اینکه می‌گوئیم: انگیزه به خاطر آنست که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می‌رسد فوراً می‌خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.

به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم، که سخن از انگیزه‌های خداشناسی به میان می‌آید «وجوب شکر منعم» را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی، یادآور می‌شوند.

و این‌که می‌گوئیم: راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای او است، به خاطر آن است که بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدء، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانها است.

به این دو دلیل سوره فاتحة الكتاب با این جمله شروع می‌شود (الحمد لله رب العالمین).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۸

برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله لازم است، به تفاوت «حمد» و «مدح» و «شکر» و نتایج آن توجه شود:

۱- «حمد» در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می‌گوئیم.

ولی «مدح» به معنی هر گونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی‌المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می‌کنیم، عرب آن را مدح می‌نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می‌باشد.

ولی مفهوم «شکر» از همه اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می‌گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام «الحمد» به اصطلاح الف و لام جنس است و در اینجا معنی عمومیت را می‌بخشد، چنین نتیجه می‌گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است، و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می‌پاشد، هر معلمی که تعلیم می‌دهد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می‌کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می‌گیرد، چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است، و یا به تعبیر دیگر حمداینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۲۹

و نیز اگر خورشید نورافشانی می‌کند، ابرها باران می‌بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می‌دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است، بنابر این تمام حمدها به او بر می‌گردد.

و به تعبیر دیگر جمله الحمد لله رب العالمین، اشاره‌ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).

۲- اصولاً توصیف «الله» در اینجا به «رب العالمین»، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است، گوئی کسی سؤال می‌کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته می‌شود: برای اینکه او «رب العالمین» و پروردگار جهانیان است. قرآن مجید می‌گوید الذی احسن کل شیء خلقه: «خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد»

(سجده - ۷).

و نیز می‌گوید: و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها: «هر جنبنده‌ای در زمین است روزیش بر خدا است» (هود - ۶).

۳- از کلمه «حمد» این نکته نیز به خوبی استفاده می‌شود که خداوند همه این مواهب و نیکیها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است، بر ضد گفته آنان که خدا را همانند خورشید یک مبداء مجبور فیض بخش می‌دانند.

۴- جالب اینکه حمد تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می‌دهد با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می‌خوانیم دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین: «سخن آنها در بهشت نخست منزّه شمردن خداوند از هر عیب و نقص، و تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است» (یونس - ۱۰).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۰

۵- اما کلمه «رب» در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می‌پردازد و کلمه «ربیبه» که به دختر همسر انسان گفته می‌شود از همینجا گرفته شده است، زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده‌اش پرورش می‌یابد.

این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می‌شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتماً به صورت اضافه است مثلاً می‌گوئیم «رب الدار» (صاحب خانه) «رب السفینة» (صاحب کشتی).

در تفسیر «مجمع البیان» معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می‌باشد، اما بعید نیست که هر دو معنی به یک اصل باز گردد.

۶- کلمه «عالمین» جمع عالم است و عالم به معنی مجموعه‌ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلاً می‌گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه، و یا می‌گوئیم عالم شرق و عالم غرب و عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین «عالم» خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت «عالمین» جمع بسته می‌شود اشاره به تمام مجموعه‌های این جهان است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که جمع با «ین» معمولاً برای جمع عاقل

است در حالیکه همه عالمهای این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه عالمین را در اینجا اشاره به گروه‌ها و مجموعه‌هایی از صاحبان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۱

عقل می‌دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن. این احتمال نیز وجود دارد که این جمع بخاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعه‌های از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).

۷ - نویسنده تفسیر «المنار» می‌گوید: از جد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از «عالمین» تنها انسانها هستند. سپس اضافه می‌کند در قرآن نیز «عالمین» به همین معنا آمده است مانند «لیکون للعالمین نذیرا»: خداوند قرآن را بر بندهاش فرستاد تا جهانیان را انداز کند (سوره فرقان آیه ۱) (۱).

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید که هر چند کلمه عالمین در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسانها آمده است ولی در پاره‌ای از موارد معنی وسیعتری دارد، و انسانها و موجودات دیگر جهان را در بر می‌گیرد، مانند «فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین»: ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمانها و زمین، مالک و پروردگار جهانیان است» (جاثیه آیه ۳۶).

و مانند «قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما»: «فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟ موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است» (آیه ۲۳ و ۲۴ سوره شعراء).

جالب اینکه در روایتی که صدوق در کتاب «عیون الاخبار» از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می‌خوانیم: «که امام علیه السلام در ضمن تفسیر آیه الحمد لله رب العالمین فرمود: رب العالمین هم الجماعات، من کل مخلوق من الجمادات و الحيوانات: «رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۲

بی جان و جاندار».

اما اشتباه نشود که در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه عالمین مفهومی گسترده و وسیع است، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان می باشد، گاهی انگشت روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام سجاد (علیه السلام) تفسیر به انسانها شده بخاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسانها هستند.

۸ - این نکته نیز قابل توجه است که بعضی عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است، چرا که وجود یک انسان خود به تنهایی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان نمونه برداری از همه جهان است.

آنچه سبب می شود که مخصوصا ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمد لله آمده در این جمله همه حمد و ستایش را مخصوص خدا می شمیریم، سپس رب العالمین را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم، می گوئیم: همه ستایشها مخصوص او است چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک و صاحب و پروردگارش او می باشد.

**نکته ها:**

### ۱- خط سرخ بر همه رب النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۳

غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند! حتی برای اموری همانند عشق عقل، تجارت، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند!

در «کلسده» پایتخت کشور «آشور» رب النوع آب، رب النوع ماه، رب



النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و مافوق همه اینها «ماردوک» را رب الارباب می شمردند.

در «روم» نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند).

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که «در خانه» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها ۳۰ هزار خدا داشته باشند، آن چنانکه یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معا برو محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند!

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۴

از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی، رب النوع آشپزخانه، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک، رب النوع جنگل رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام برد.

کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده. در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید «اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله»: آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می دانستند (توبه - ۳۱).

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر اینکه انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است، پیامبران الهی به مبارزه

شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می‌بینیم بعد از بسم الله نخستین آیه‌ای که در قرآن نازل شده، در همین رابطه است «الحمد لله رب العالمین» همه ستایشها مخصوص خداوندی است که رب همه جهانیان است. و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب‌النوعها می‌کشد و آنها را به وادی عدم - همانجا که جای اصلیشان است می‌فرستد، و گل‌های توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می‌نشانند. قابل توجه اینکه همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۵

لا اقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه الله خداوند یگانه‌ایکه مالک و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و دربیراهه‌های شرک سرگردان نشوند.

## ۲- پرورش الهی راه خداشناسی

گرچه کلمه «رب» همانگونه که گفتیم در اصل به معنی مالک و صاحب است، ولی نه هر صاحبی، صاحبی که عهده‌دار تربیت و پرورش می‌باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می‌شود. دقت در سیر تکاملی موجودات زنده، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی‌جان، و فراهم آمدن زمینه‌های تربیت موجودات، و ریزه‌کاری‌هایی که در هر یک از این قسمت‌ها نهفته شده است یکی از بهترین طرق خداشناسی است. هماهنگی‌هایی که در میان اعضاء بدن ماست که غالباً بدون آگاهی ما بر قرار می‌باشد، یکی از نمونه‌های زنده آن است.

فی‌المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می‌دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپاخیزیم، در یک لحظه کوتاه فرمانی هماهنگ به تمام ارگانهای بدن ما - به صورت ناآگاه صادر می‌شود، بلافاصله، ضربان قلب بالا می‌رود، تنفس شدید می‌شود، تمام نیروهای بدن بسیج می‌گردند، مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلول‌های می‌رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می‌شوند، نیروی تحمل انسان بالا می‌رود، احساس درد کمتر می‌شود، خواب از چشم می‌پرد، خستگی از اعضاء فرار می‌کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می‌شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس، با این سرعت، در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می‌کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه

خداوند عالم و قادر ممکن است؟!

آیات قرآن پر است از نمونه‌های این پرورش الهی که بخواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند.

آیه ۳

آیه و ترجمه

الرحمن الرحیم

ترجمه :

۳- خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همه را رسیده).

تفسیر :

معنی «رحمن» و «رحیم» و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بسم الله» مشروحا خواندیم، و نیازی به تکرار نیست. نکته‌ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهم‌ترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل ۳۰ بار تکرار می‌شوند (دو مرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سوره‌های بعد از آن می‌خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می‌ستائیم. این در حقیقت درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، بعلاوه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می‌دانیم مبادا رفتار مالکان بی‌رحم نسبت به بردگان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می‌خوانیم:

«صاحبان آنها با قساوت و بیرحمی عجیبی با آنها رفتار می‌کردند، چنانکه می‌گویند اگر بنده‌ای در انجام خدمات اندک قصوری می‌ورزید مجازاتهای

سخت می‌دید: شلاق می‌خورد، او را به زنجیر می‌کشیدند، به آسیابش می‌بستند به حفر معادن می‌گماشتند، در زیر زمینها و سیاهچالهای هولناک حبس می‌کردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش می‌آویختند! در جای دیگر می‌خوانیم: «غلامان محکوم را در قفس درندگان

می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند».

این بود نمونه‌های از رفتار مالکان با بردگان خویش، اما خداوند جهان در قرآن کراراً تذکر می‌دهد که اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می‌بخشم، می‌آمرزم، رحیم و مهربانم آنجا که می‌فرماید: قل یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً «ای کسانی که از حریم بندگی سرباززده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می‌آمرزد (توبه کنید و از دریای بی‌پایان رحمت خدا بهره‌مند شوید).

بنابراین آوردن «رحمان و رحیم» بعد از رب العالمین اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می‌کنیم این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می‌سازد: که با یک دنیا علاقه بگویند «الرحمن الرحیم».

اینجا است که انسان متوجه چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ با بندگان خویش، و روش مالکان با زیردستان خود، مخصوصاً در عصر شوم، بردگی.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۸

آیه ۴

آیه و ترجمه

مالک الیوم الدین

ترجمه:

خدائی که مالک روز جزاست.

تفسیر:

ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می‌کند و می‌گوید: «خداوندی که مالک روز جزاست» (مالک یوم الدین).

و به این ترتیب محور مبدء و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می‌گردد.

جالب اینکه در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می‌کند، روزی که همه

انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می‌شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می‌گیرند، تمام گفته‌ها و کارها و حتی اندیشه‌های خود را حاضر می‌بینند، هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیتهای اعمال خود را بر دوش کشد! حتی در آنجا که خود فاعل نبوده، بلکه بنیانگزار سنت و برنامه‌ای بوده است، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد. بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری، نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است، نمی‌باشد، چرا که این یک مالکیت قراردادی است باتشریفات و اسنادی می‌آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۳۹

می‌رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می‌شوند، همانگونه که اگر رابطه لامپهای برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنائی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد. و تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است، آنکس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می‌دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می‌بخشد، مالک حقیقی موجودات است. نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضا پیکرمان می‌توانیم پیدا کنیم، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم، نه به معنی مالکیت اعتباری، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می‌گیرد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به مالک روز جزا می‌کنیم؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه مالکیت خداوند گر چه شامل هر «دو جهان» می‌باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است، چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می‌شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است، یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و

الامر یومئذ لله روزی که هیچکس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست، و همه کارها به دست خدا است (سوره انفطار آیه ۱۹).  
به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می‌شتابد، با زبانش از او دفاع می‌کند، با اموالش از او حمایت می‌نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی‌خیزد گاه با طرحها و نقشه‌های گوناگون، او را زیر پوشش حمایت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۰

خود قرار می‌دهد.

ولی آن روز هیچکس از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤال شود لمن الملک الیوم حکومت امروز از آن کیست؟! می‌گویند: لله الواحد القهار: برای خداوند یگانه پیروز است! (سوره مؤمن آیه ۱۶).  
اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن بطور دقیق مورد محاسبه قرار می‌گیرد اثر فوق‌العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می‌اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.  
تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می‌خیزد، زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که ایمان به «الله» یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده، لذا هنگامی که از آنها می‌پرسیدند: آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ می‌گفتند: خدا! و لئن سئلتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن الله (لقمان - ۲۵) در حالی که آنها با گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می‌شدند و قال الذین کفروا هل ندلكم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنه: کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می‌گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت! آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است؟! (سبا آیه ۸).  
در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می‌خوانیم: هنگامی که به آیه «مالک یوم الدین» می‌رسید، آنقدر آنرا تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

کان علی بن الحسین اذا قرء مالک یوم الدین یکررها حتی یکادان یموت.  
اما کلمه «یوم الدین» این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده  
به معنی قیامت آمده است چنانکه در قرآن در آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره انفطار با  
صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن  
مجید به همین معنی آمده).

و اینک چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز روز  
جزا است و دین در لغت به معنی جزا می‌باشد، و روشنترین برنامه‌ای که در  
قیامت اجرا می‌شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است، در آن روز پرده از  
روی کارها کنار می‌رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می‌گیرد و هر  
کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می‌بیند.  
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: یوم الدین، روز  
حساب است.

اما طبق این روایت «دین» به معنی حساب است، شاید این تعبیر از قبیل  
ذکر علت و اراده معلول باشد، زیرا همی‌شه حساب مقدم‌های برای جزا است.  
بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که علت نامگذاری رستاخیز به یوم الدین  
این است که در آن روز هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می‌بیند.  
ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیحتر به نظر می‌رسد.

بعدها

انفرت

قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۲

## آیه ۵

### آیه و ترجمه

ایاک نعبد و ایاک نستعین

ترجمه :

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری میجوئیم.

تفسیر :

### انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، و در حقیقت لحن سخن از اینجا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی بنده با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می گوید: «تنها ترا می پرستم و تنها از تو یاری می جویم» (ایاک نعبد و ایاک نستعین).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص خدا بودن، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است.

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۳

توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از



هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم. توحید افعال آنست که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هرتاءثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است، او است که به آتش سوزندگی، و به خورشید روشنائی و به آب حیاتبخشی داده است. ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می‌داند، و غیر او در نظرش فانی، زوال‌پذیر، و فاقد قدرت می‌باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است، و لیاقت این دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد انسانرا از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می‌دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می‌رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می‌کند. این عقیده آن قدر روح انسانرا وسیع و افق فکر او را بالا می‌برد که به بی‌نهایت و ابدیت می‌پیوندد و از محیطهای محدود آزاد و رها می‌سازد.

### نکته‌ها

#### ۱- نقطه اتکاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده‌ایم هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می‌گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه ایاک بر نعبد و نستعین دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۴

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم، و در این راه نیز باید از او استعانت جست، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می‌ریزد.

به تعبیر دیگر در جمله اول که می‌گوئیم تنها تو را می‌پرستیم کمی بوی استقلال دارد، بلافاصله با جمله ایاک نستعین آنرا اصلاح می‌کنیم و آن حالت بین الامرین (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می‌سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

#### ۲- ذکر صیغه جمع در نعبد و نستعین

و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می‌دهد که اساس عبادت مخصوصاً نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می‌خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگی.

به این ترتیب هر گونه فردگرایی، و تکروی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می‌شود.

مخصوصاً نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حی علی الصلوة بشتاب به سوی نماز...) تا سوره حمد که آغازگر نماز است، السلام علیکم که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فرادی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

### ۳- در برخورد نیروها از او کمک می‌گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است، هم از نظر نیروهای طبیعی، و هم از نظر نیروهای درون ذاتی خود. برای اینکه بتواند در برابر عوامل مخرب و ویرانگر و منحرف

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۵

کننده، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می‌دهد، همه روز از خواب بر می‌خیزد، و با تکرار جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می‌گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله سر به بستر می‌نهد، با یاد او بر می‌خیزد و با یاد و استمداد از وجود او بخواب می‌رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحله‌ای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکشی و زورمندی سر تعظیم فرود نمی‌آورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی‌بازد، همچون پیامبر اسلام می‌گوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین: نماز و عبادتم، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است (انعام-۱۶۲).

آیه ۶

آیه و ترجمه

اهدنا الصراط المستقیم

ترجمه :

ما را به راه راست هدایت فرما.

تفسیر :

### پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۶

گر چه این انسان در چنین شرائط مؤمن است، و با خدای خود آشنا ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.

بعلاوه این صراط مستقیم که همان آئین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان با ایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

در اینجا این سؤال معروف که چرا ما همواره در خواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می‌کنیم مگر ما گمراهیم؟ مطرح می‌شود.

وانگهی به فرضی که این سخن از ما زبیده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!

در پاسخ این ایراد می‌گوئیم:

اولاً: همانطور که اشاره شد انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می‌رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد.

ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما می‌رسد.

سابقاً گفتیم مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپهای برق است،

اگر می بینیم نور لامپ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آنست که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و بوسیله سیمهای ارتباطی به لامپ تحویل می گردد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۷

هستی ما نیز همانند نور این لامپهاست گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است، ولی در حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض، به ما می رسد. بنابر این همانگونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم بدیهی است اگر موانعی در سیمهای معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژیها، ظلمها، ناپاکیها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد. ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم.

ثانیا: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد. این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود.

بنابر این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت صراط مستقیم کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صلوات و درود نمی فرستیم؟ مگر مفهوم صلوات، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد نیست؟ مگر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی فرمود: رب زدنی علما خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن! مگر قرآن نمی گوید: و یزید الله الذین اهدوا هدی: خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند (مریم- ۷۶).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۸

و نیز می گوید: و الذین اهدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم: آنها که هدایت

یافته‌اند خداوند بر هدایتشان می‌افزاید، و تقوا به آنها می‌دهد (محمد- ۱۷).  
و از اینجا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)  
و امامان است نیز روشن که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر  
و والاتر برای آن بزرگواران است.

برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:  
۱- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم  
می‌فرماید، یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا، حتی  
نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا: خداوند توفیقاتی را که در گذشته بر ما  
ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده  
عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم.

۲- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: یعنی ارشدنا للزوم الطریق المؤدی الی  
محببتک، و المبلغ الی جنتک، والمانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب، او ان ناخذ  
بارائنا فنهلک: یعنی خداوند ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت  
واصل می‌گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک  
کننده است، ثابت بدار.

### صراط مستقیم چیست؟

آنگونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می‌آید صراط مستقیم همان آئین خدا  
پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است چنانکه در سوره

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۹

انعام آیه ۱۶۱ می‌خوانیم: قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة  
ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین: بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت  
کرده: به دین استوار، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نورزید.  
در اینجا دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک به  
عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می‌کند.  
اما در سوره یس آیه ۶۱ و ۶۲ چنین می‌خوانیم: الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا  
تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونى هذا صراط مستقیم: «ای  
فرزندان آدم مگر با شما پییمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به  
دستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم  
است».

در اینجا به جنبه‌های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار

شیطانی و عمل انحرافی است.

و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم). ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که راه مستقیم همی‌شه یک راه بیشتر نیست زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می‌دهد.

بنابراین اگر قرآن می‌گوید صراط مستقیم، همان دین و آئین الهی در جنبه‌های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست.

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست ان‌الدین عند الله الاسلام: «دین در نزد خدا اسلام است» (آل عمران آیه ۱۹). به خواست خدا بعداً خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده است شامل می‌شود.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵۰

و از اینجا روشن می‌شود تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده‌اند همه در واقع به یک چیز باز می‌گردند:

بعضی آن را به معنی اسلام.

بعضی به معنی قرآن.

بعضی به پیامبر و امامان راستین.

و بعضی آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی‌کند، تفسیر نموده‌اند تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه‌های اعتقادی و عملی می‌کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه‌ای از این مسأله اشاره کرده همه به یک اصل باز می‌گردند، از جمله: از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل شده: الصراط المستقیم صراط الانبیاء و هم الذین انعم الله علیهم: «صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده‌اند».

از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم فرمود: الطریق و معرفة الامام: «منظور راه و شناخت امام است».

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده: و الله نحن الصراط المستقیم: «به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم».

در حدیث دیگری باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

مسلم است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) همه به همان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵۱

آئین توحیدی خدا دعوت می‌کردند، دعوتی که جنبه‌های اعتقادی و عملی را در بر می‌گرفت.

جالب اینک «راغب» در کتاب «مفردات» در معنی صراط می‌گوید: «صراط» راه مستقیم است، بنابر این مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده، و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵۲

آیه ۷

آیه و ترجمه

صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین  
ترجمه:

راه آنها که بر آنان نعمت دادی نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان!

تفسیر:

دو خط انحرافی!

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای «صراط مستقیم» که در آیه قبل خواندیم، می‌گوید: مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه‌ها گمراه و سرگردان شده (صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین).

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم، خدا به ما دستور

می‌دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده‌اند را بخواهیم.  
و نیز به ما هشدار می‌دهد که در برابر شما همی‌شه دو خط انحرافی قرار دارد، خط «مغضوب علیهم» و خط «ضالین» که به زودی به تفسیر این دو آشنا خواهیم شد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵۳

## نکته‌ها

### ۱- الذین انعمت علیهم کیانند؟

سوره نساء آیه ۶۹ این گروه را تفسیر کرده است: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا:  
«کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می‌دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه‌خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند».  
همانگونه که ملاحظه می‌کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می‌کند: «پیامبران، صدیقین، شهداء، و صالحین».  
این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.  
و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.  
به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقد سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده‌ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.  
در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت.  
بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی در پی از خدا می‌خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم، خط انبیاء، خط صدیقین، خط شهداء و صالحین و روشن

---



است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم.

## ۲- «مغضوب علیهم» و «ضالین» کیانند؟

جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می‌دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱- از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می‌شود که «مغضوب علیهم» مرحله‌ای سخت‌تر و بدتر از ضالین است، و به تعبیر دیگر ضالین گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم، گمراهان لجوج و یا منافق، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌خوانیم و لکن من شرح بالكفر صدرا فعلیهم غضب من الله: «آنهاست که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است».

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است، و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم: «خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می‌برند مورد غضب خویش قرار می‌دهد، و آنها را لعن می‌کند، و از رحمت خویش دور می‌سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است.

به هر حال مغضوب علیهم آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی‌کنند آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می‌گوید: و باؤا بغضب من الله ... ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما

عصوا و کانوا یعتدون: «غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد چرا که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می‌کشتند».

۲- جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از «ضالین» منحرفین نصاری و منظور از «مغضوب علیهم» منحرفان یهودند.

این برداشت به خاطر موضعگیریهای خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد، زیرا همانگونه که قرآن هم صریحا در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسختترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همانگونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال تعبیر از آنها به «مغضوب علیهم» بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم مغضوب علیهم در این دسته از یهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است.

در احادیث اسلامی نیز کرارا مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همانست که در بالا اشاره شد.

۳- این احتمال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که «مغضوب علیهم» کسانی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۵۶

هستند که هم گمراهند و هم گمراه گر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!

شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان «یصدون عن سبیل الله» از آنها یاد شده در آیه ۱۶ سوره شوری می خوانیم: و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید: «آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤمنان، در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مخاصمه و بحثهای انحرافی بر می خیزند، حجت و

دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود.

اما با این همه چنین به نظر می‌رسد که جامعترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصداقی آن محسوب می‌شود بنابر این دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم.

و الحمد لله رب العالمین

(پایان سوره حمد)

سوره بقره

مقدمه

این سوره در ((مدینه)) نازل شده، و ۲۸۶ آیه است

### محتوای سوره بقره

این سوره که طولانی‌ترین سوره‌های قرآن مجید است مسلماً یکجا نازل نشده، بلکه در فواصل مختلف، و به مناسبت‌های نیازهای گوناگون جامعه اسلامی، در مدینه نازل گردیده است.

ولی با این حال جامعیت آن از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی (عبادی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) قابل انکار نیست. چه اینکه در این سوره:

۱- بحث‌هایی پیرامون توحید و شناسائی خدا مخصوصاً از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است.

۲- بحث‌هایی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ، مخصوصاً مثال‌های حسی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغها و داستان عزیز.

۳- بحث‌هایی در زمینه اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی.

۴- بحث‌هایی بسیار مفصل و طولانی درباره یهود و منافقان و موضع‌گیری‌های خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، و انواع کارشکنی‌های آنان در این رابطه.

۵- بحث‌هایی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ مخصوصاً ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام).

۶- بحث‌هایی در زمینه احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه، جهاد در راه خدا، حج و تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و دین، و قسمت مهمی از احکام ربا و مخصوصاً بحث‌های فراوانی در زمینه انفاق در راه خدا، و همچنین مسأله قصاص و تحریم قسمتی از گوشت‌های حرام و قمار و شراب و بخشی از

و اما نامگذاری این سوره به البقره به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل که شرح آن در آیات ۶۷ تا ۷۳ به خواست خدا خواهد آمد.

### فضیلت سوره بقره

در فضیلت این سوره روایات پر اهمیتی در منابع اسلامی نقل شده است: از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می‌کند که پرسیدند: ای سوره القرآن افضل؟ قال: البقره، قیل ای آیه البقره افضل؟ قال آیه الکرسی: «کدامیک از سوره‌های قرآن از همه برتر است؟ فرمود: سوره بقره، عرض کردند کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟ فرمود: آیه الکرسی».

افضلیت این سوره ظاهراً به خاطر جامعیت آنست، و افضل بودن آیه الکرسی به خاطر محتوای توحیدی خاص آن می‌باشد که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

و این منافات ندارد که بعضی از سوره‌های دیگر قرآن از جهات دیگری برتری داشته باشند، چرا که از دیدگاه‌های مختلف به آنها نظر شده است. و نیز از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که فرمود کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوش آیندی نخواهد دید، و شیطان به او نزدیک نمی‌شود، و قرآن را فراموش نخواهد کرد.

در اینجا لازم می‌دانیم که این حقیقت مهم را تکرار کنیم، که ثوابها و فضیلتها و پاداشهای مهمی که برای تلاوت قرآن یا سوره‌ها و آیات خاصی نقل

شده هرگز مفهومی این نیست که انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت کند.

بلکه خواندن قرآن برای فهمیدن، و فهمیدن برای اندیشیدن، و اندیشیدن برای عمل است.

اتفاقاً هر فضیلتی درباره سوره‌های یا آیه‌ای ذکر شده تناسب بسیار زیادی با

محتوای آن سوره یا آیه دارد.

مثلا در فضیلت سوره نور چنین می خوانیم که هر کس بر آن مداومت کند خداوند او و فرزندانش را از آلودگی به زنا حفظ می کند .

این به خاطر آنست که محتوای سوره نور دستورات مهمی در زمینه مبارزه با انحرافات جنسی دارد: دستور به تسریع ازدواج افراد مجرد دستور به حجاب، دستور به ترک چشم چرانی و نگاه های هوس آلود، دستور به ترک شایعه پراکنی و نسبت های ناروا، و بالاخره دستور به اجرای حد شرعی درباره زنان و مردان زناکار.

بدیهی است اگر محتوای این سوره در جامعه یا خانواده های پیاده شود آلودگی به زنا نخواهد بود.

همچنین آیاتی از سوره بقره که در بالا اشاره شد و اتفاقا همه در زمینه توحید و ایمان به غیب، و خداشناسی و پرهیز از وسوسه های شیطانی است، اگر کسی بخواند و محتوای آنرا در عمق جان پیاده کند، مسلما آن فضائل را خواهد داشت.

درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساس و آثار سازنده هنگامی خواهد بود که مقدمه های برای اندیشه و عمل باشد.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۱

آیه ۱ - ۲

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ۱

ذلک الکتب لا ریب فیہ ہدی للمتقین ۲

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان

۱ - الم

۲ - این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد، و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تفسیر :

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

در آغاز بیست و نه سوره از سوره‌های قرآن با حروف مقطعه برخورد می‌کنیم و چنانکه از نامش پیدا است این حروف حروفی بریده از هم به نظر می‌رسد، و کلمه مفهومی را ظاهراً نمی‌سازد.

حروف مقطعه قرآن همی‌شه جزء کلمات اسرار آمیز قرآن محسوب می‌شده، و مفسران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند، و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان تفسیرهای تازه‌ای برای آن پیدا می‌شود.

جالب اینکه در هیچیک از تواریخ ندیده‌ایم که عرب جاهلی و مشرکان وجود

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲

حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خرده بگیرند، و آن را وسیله‌ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند، و این خود می‌رساند که گویا آنها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملاً بیخبر نبوده‌اند.

به هر حال از میان این تفاسیر چند تفسیر است که از همه مهمتر و معتبرتر به نظر می‌رسد، و هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل

آمده، و ما این چند تفسیر را به تدریج در آغاز این سوره، و سوره آل عمران، و سوره اعراف به خواست خدا بیان خواهیم کرد، اکنون به مهمترین آنها در اینجا می‌پردازیم:

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد در عین اینکه قرآن از همان حروف الف باء و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید، جمله‌بندیهای مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد که همانند و نظیر ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن بر کسی پوشیده نیست، این گفته صرف ادعا نمی‌باشد زیرا آفریدگار جهان همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسانها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته که همانند آن، یا لااقل یک سوره مثل آنرا بیاورند، او دعوت نموده است که عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم فکری اگر می‌توانند مانند آنرا بیاورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و این نشان می‌دهد که مولود فکر آدمی نیست.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳

درست همانطور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت انگیز، و انواع پرندگان زیبا، و جانداران متنوع، و گیاهان و گل‌های رنگارنگ، می‌آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می‌سازیم، همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن بکار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته‌اند، آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانائی ندارند که ترکیبها و جمله‌بندیهای بسان قرآن ابداع کنند.

#### عصر طلایی ادبیات عرب

جالب توجه اینکه: عصر جاهلیت یک عصر طلایی از نظر ادبیات بود همان اعراب بادیه نشین، همان پا برهنه‌ها و نیمه وحشیها با تمام محرومیت‌های

اقتصادی و اجتماعی دلپای سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند، به طوری که امروز، اشعاری که یادگار آن دوران طلائی است، از اصیلترین و پرمایه‌ترین اشعار عرب محسوب می‌شود، و ذخائر گرانبهایی برای علاقمندان ادبیات عربی اصیل است، این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن‌پروری اعراب در آن دوران می‌باشد.

عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام «بازار عکاظ» داشتند که در عین حال یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب می‌باشد.

در این بازار علاوه بر فعالیتهای اقتصادی عالیترین نمونه‌های نظم و نثر عربی از طرف شعراء و سخنسرایان توانا، در این کنگره بزرگ عرضه می‌گردید، و بهترین آنها به عنوان «شعر سال» انتخاب می‌شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام «سبعه» یا «عشره معلقه» معروف است، و البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیلش بود.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴

در چنان عصری قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل کرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه ۲۳ همین سوره خواهید خواند).

#### شاهد گویا

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه حدیثی است که از علی بن الحسین (علیهما السلام) امام سجاد (علیه السلام) رسیده است آنجا که می‌فرماید: کذب قریش والیهود بالقرآن و قالوا هذا سحر مبین، تقوله فقال الله: «الم ذلک الکتاب...»: ای یا محمد هذا الکتاب الذی انزلته الیک هو الحروف المقطعة التی منها الف و لام و م و هو بلغتکم و حروف هجائکم فاتوا بمثله ان کنتم صادقین ...:

«قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است، خداوند به آنها اعلام فرمود: «الم ذلک الکتاب» یعنی ای محمد کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف - لام - م) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است.



شاهد دیگری: حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا (علیهما السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: «...ثم قال ان الله تبارک و تعالی انزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان ياتوا بمثل هذا القرآن ...»... خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین حروفی که جمیع عرب با آن تکلم می کنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانائی بر آن ندارند ...»

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۵

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی حروف مقطعه قرآن تأیید می کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره‌هایی که با این حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده، این خود نشان می دهد که ارتباطی میان این دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است. اینک چند نمونه از آنها را در اینجا می آوریم:

۱- الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر (هود: ۱-۲)

۲- طس تلك آیات القرآن و کتاب مبین (نمل- ۱ و ۲).

۳- الم تلك آیات الكتاب الحكيم (لقمان- ۱ و ۲).

۴- المص کتاب انزل الیک (اعراف - ۱ و ۲).

در تمام این موارد و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره‌های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن به آمده، و از عظمت آن بحث شده است.

بعد از بیان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت این کتاب آسمانی کرده می گوید: «این همان کتاب با عظمت است که هیچگونه تردید در آن وجود ندارد» (ذکر الكتاب لا ریب فیه).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند به پیامبر خویش وعده داده کتابی برای راهنمایی انسانها بر او نازل کند که برای همه حق طلبان مایه هدایت و برای حقیقت جویان جای تردید در آن نباشد، و اکنون به وعده خود وفا کرده است.

اما اینکه می گوید هیچگونه شک و تردید در آن وجود ندارد این یک ادعا نیست بلکه منظور این است که محتوای قرآن آنچنان است که خود شهادت بر حقانیت خویش می دهد، و همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای و به تعبیر دیگر: آنچنان آثار صدق و عظمت و انسجام و استحکام و عمق معانی و

و فصاحت لغات و تعبیرات در آن نمایان است که هر گونه وسوسه و شک را از خود دور می‌کند، و مصداق آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است می‌باشد.

جالب اینکه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمی‌کاهد، بلکه با پیشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روی اسرار کائنات حقائق قرآن روشنتر می‌گردد، و هر قدر علم به سوی تکامل پیش می‌رود درخشش این آیات بیشتر می‌شود.

این یک ادعا نیست، واقعیتی است که به خواست خدا در لابلای همین کتاب تفسیر به آن پی خواهیم برد.

### نکته‌ها

#### ۱- چرا اشاره به دور؟

میدانیم کلمه «ذلک» در لغت عرب اسم اشاره بعید است، بنابر این ذلک الکتاب مفهومی «آن کتاب» است، در حالی که در اینجا باید از اشاره به نزدیکی استفاده می‌شد، و «هذا الکتاب» می‌گفت چرا که قرآن در دسترسی مردم قرار گرفته بود.

این به خاطر آن است که گاهی از اسم اشاره بعید برای بیان عظمت چیز یا شخصی استفاده می‌شود، یعنی آنقدر مقام آن بالا است که گوئی در نقطه دور دستی در اوج آسمانها، قرار گرفته است در تعبیرات فارسی نیز نظیر آن را داریم فی المثل در حضور افراد بزرگ می‌گوئیم: «اگر آن سرور اجازه دهند چنین کار را می‌کنیم»، در حالی که باید این سرور گفته‌شود، این تنها برای بیان عظمت و بلندی مقام است.

در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به «تلک» شده که آنهم اشاره بعید است مانند تلک آیات الکتاب الحکیم» (لقمان آیه ۲).

#### ۲- معنی کتاب

کتاب به معنی مکتوب و نوشته شده است، و بدون تردید منظور از کتاب در آیه مورد بحث قرآن مجید است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟ در پاسخ این سؤال می‌گوئیم نوشته شدن تمام قرآن لازم نیست چرا که قرآن هم به کل این کتاب گفته می‌شود و هم به اجزاء آن.

به علاوه «کتاب» گاهی به معنی وسیعتری اطلاق می‌شود به معنی مطالبی که در خور نوشتن است و به صورت مکتوب بیرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره ص آیه ۲۹ می‌خوانیم: کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم، کتابی است پر برکت تا مردم در آیات آن بیندیشند» مسلم است که قرآن قبل از نزولش به صورت نوشته‌های در میان انسانها وجود نداشت.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کتاب اشاره به مکتوب بودنش در «لوح محفوظ» باشد (درباره لوح محفوظ در جای خود بحث خواهیم کرد).

### ۳- هدایت چیست؟

کلمه هدایت در قرآن در مورد فراوانی استعمال شده است ولی ریشه و اساس همه آنها به دو معنی بازگشت می‌کند:

۱- «هدایت تکوینی» که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندیهای حساب شده جهان هستی است).

قرآن مجید در این زمینه از زبان موسی (علیه السلام) می‌گوید: ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی: «پروردگار ما همان کسی است که همه چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد» (طه - ۵۰).

۲- «هدایت تشریحی» که به وسیله پیامبران و کتابهای آسمانی انجام

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۸

می‌گیرد و انسانها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می‌روند شاهد آن نیز در قرآن فراوان است از جمله می‌خوانیم: و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا: «آنها را راهنمایانی قراردادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کنند» (انبیاء- ۷۳).

### ۴- چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟

مسلم قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده؟ علت آن این است که تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم

در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد. به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی حقتند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می‌شوند. گروه دیگری افراد لجوج و متعصب و هواپرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می‌کنند. مسلماً قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره‌ای نخواهند گرفت. و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر «فاعلیت فاعل» «قابلیت قابل» نیز شرط است، هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریحی. زمین شوره زار هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد. سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی‌پذیرد، و لذا خداوند می‌فرماید: «قرآن هادی و راهنمای متقیان است».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۹

آیه ۳- ۵

آیه و ترجمه

الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقنهم ینفقون ۳  
و الذین يؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون ۴  
اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون ۵  
ترجمه :

۳- (پرهیزکاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند، و نماز را بر پا می‌دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۴- آنها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می‌آورند، و به رستاخیز یقین دارند.

۵- آنان را خداوند هدایت کرده، و آنها رستگارانند.

تفسیر :

## آثار تقوا در روح و جسم انسان

قرآن در آغاز این سوره، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می‌کند:

- ۱- «متقین» (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته‌اند.
- ۲- «کافران» که درست در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۰

خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.

۳- «منافقان» که دارای دو چهره‌اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند، البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب خواهیم دید که قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد. البته این موضوع مخصوص اسلام نیست، تمام مکتبهای جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤمن به آن مکتب، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مسأله اختصاص به زمان معینی ندارد، بلکه در همه ادوار جهان بوده است.

در آیات مورد بحث سخن از گروه اول است، ویژگیهای آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می‌کند (ایمان به غیب - اقامه نماز - انفاق از همه مواهب - ایمان به دعوت همه انبیاء و ایمان به رستاخیز).

۱- ایمان به غیب

نخست می‌گوید: آنها کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (الذین یؤمنون بالغیب).

«غیب و شهود» دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود عالم محسوسات است، و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا غیب در اصل به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس ما پوشیده است به آن غیب گفته می‌شود، در قرآن کریم می‌خوانیم عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم: «خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم» (حشر- ۲۲).

ایمان به غیب درست نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا

می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می‌دهد و به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان مرز جهان ماده را شکافته، و خویش را از چهار دیواری آن گذرانده‌اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق‌العاده بزرگتری ارتباط دارند در حالی که مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند، و این سیر قهقرائی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می‌نهند! در مقایسه «درک و دید» این دو، به اینجا می‌رسیم که «مؤمنان به غیب» عقیده دارند جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می‌کنیم بسیار بزرگتر و وسیعتر است، سازنده این عالم آفرینش، علم و قدرتی بی‌انتهای و عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد، او ازلی و ابدی است. و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی‌ریزی کرده، در جهان انسانها، روح انسانی فاصله زیادی آنان و حیوانات ایجاد کرده، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه‌ای است به جهان وسیعتر و پهناتر. در حالی که یک فرد مادی معتقد است جهان هستی محدود است به آنچه ما می‌بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است: قوانین طبیعت یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچگونه نقشه و برنامه‌ای پدید آورنده این جهان است، نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد، بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد، بدن او متلاشی می‌گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می‌پیوندند، بقائی برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله‌ای وجود ندارد. آیا این دو انسان با این دو طرز تفکر با هم قابل مقایسه‌اند؟! آیا خط سیر زندگی و رفتار آنها در اجتماع یکسان است.

اولی نمی‌تواند از حق و عدالت و خیر خواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند، و دومی دلیلی برای هیچگونه از این امور نمی‌بیند، مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد، به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون، در حالی که در دنیائی که ما

دیگری بر آن حکومت می‌کند، استعمار است و استثمار، و خونریزی است و غارت و چپاول، و اگر می‌بینیم قرآن نقطه شروع تقوی را در آیات فوق، ایمان به غیب دانسته دلیلش همین است.

در اینکه آیا ایمان به غیب در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است، و یا غیب در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می‌شود، در مفسران بحث است.

از آنچه در بالا گفتیم که ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدائی مؤمنان از کافران است روشن می‌شود که غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می‌باشد، به علاوه تعبیر آیه مطلق است، و هیچگونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) غیب در آیه فوق تفسیر به امام غائب حضرت مهدی سلام الله علیه شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و از دیده‌ها پنهان می‌باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد، چرا که روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده و نمونه‌های فراوانی از آن را بعداً ملاحظه خواهید کرد غالباً مصداقهای خاصی را بیان می‌کند، بی آنکه به آن مصداق محدود باشد، روایات فوق در حقیقت می‌خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب (علیه السلام) مجسم کند، حتی می‌توان گفت ایمان به غیب

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۳

معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداقهای تازه‌ای پیدا کند.

#### ۲- ارتباط با خدا

ویژگی دیگر پرهیزگاران آنست که: نماز را بر پا می‌دارند (و یقیمون الصلوة). «نماز» که رمز ارتباط با خدا است، مؤمنانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته‌اند در یک رابطه دائمی و همی‌شگی با آن مبداء بزرگ آفرینش نگه می‌دارد آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می‌کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند، و به همین دلیل دیگر خضوع در برابر بتها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران، در برنامه آنها وجود نخواهد داشت. چنین انسانی احساس می‌کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته، و ارزش آن را

پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، و این بزرگترین عامل تربیت او است. کسی که شبانه روز حد اقل پنج بار در برابر خداوند قرار می‌گیرد، و با او به راز و نیاز می‌پردازد، فکر او، عمل او گفتار او، همه خدائی می‌شود، و چنین انسانی چگونه ممکن است برخلاف خواست او گام بردارد (مشروط بر اینکه راز و نیازش به درگاه حق، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد).

### ۳- ارتباط با انسانها

آنها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آنها را قرآن چنین بیان می‌کند «و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند» (و مما رزقناهم ینفقون).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۴

قابل توجه اینک که قرآن نمی‌گوید: من اموالهم ینفقون (از اموالشان انفاق می‌کنند) بلکه می‌گوید «مظما رزقناهم» (از آنچه به آنها روزی دادیم) و به این ترتیب مسأله «انفاق» را آنچنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد.

بنابر این مردم پرهیزگار آنها هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از تمام سرمایه‌های خویش به آنها که نیاز دارند می‌بخشند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

نکته دیگر اینک: انفاق یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصا در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی‌کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلولها انفاق می‌کند، مغز و ریه و سایر دستگاه‌های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود دائما انفاق می‌کنند، و اصولا زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

ارتباط با انسانها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله مما رزقناهم همه روزیها و مواهب را از خدا می‌داند، نه از ناحیه خودش، عطای خداوند بزرگی می‌داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی‌شود بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان اوداده، اما نتایج و برکات



مادی و معنویش را برای خود خریده است، این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می‌کند، و جهان تنازع بقا را به دنیای تعاون تبدیل می‌سازد دنیائی که هر کس در آن خود را مدیون می‌داند که از مواهبی که دارد در اختیار

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۵

همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نورافشانی کند بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در تفسیر جمله و مما رزقناهم ینفقون فرمود: ان معناه و مما علمناهم یبثون: «مفهوم آن این است از علوم و دانشهائی که به آنها تعلیم داده‌ایم نشر می‌دهند، و به نیازمندان می‌آموزند».

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که انفاق مخصوص به علم است، بلکه چون غالباً نظرها در مسأله انفاق متوجه انفاق مالی می‌شود امام با ذکر این نوع انفاق معنوی می‌خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد.

ضمناً از اینجا به خوبی روشن که انفاق در آیه مورد بحث خصوص زکات واجب، یا اعم از زکات واجب و مستحب نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که هر گونه کمک بلاعوضی را در بر می‌گیرد.

۴- ویژگی دیگر پرهیزکاران ایمان به تمام پیامبران و برنامه‌های الهی است، قرآن می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند» (و الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک).

و به این ترتیب نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی‌بینند بلکه آنها را معلمان و مربیان هماهنگی می‌دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسانها در سیر تکاملیشان گام می‌گذارند آنها نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی‌شمرند، بلکه با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله‌ای برای ارتباط و پیوند میان انسانها می‌دانند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۶

کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می‌سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسانها آورده‌اند، ایمان پیدا

می‌کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می‌شمرند. البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است تطبیق دهند چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته‌اند.

۵- ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است آنها به آخرت قطعاً ایمان دارند (وبالآخره هم یوقنون).

آنها یقین دارند که انسان، مهمل و عبث و بی‌هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی‌گیرد، چرا که اگر در همینجا همه چیز ختم می‌شد مسلماً این همه غوغا برای این چند روز زندگی، عبث و بیهوده بود.

او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان، بی‌حساب و پاداش باشد. این اعتقاد به او آرامش می‌بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیتها بر او وارد می‌شود نه تنها رنج نمی‌برد بلکه از آن استقبال می‌کند، همچون کوه در برابر حوادث می‌ایستد، در برابر بی‌عدالتیها تسلیم نمی‌شود، و مطمئن است کوچکترین عمل نیک و بد پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیعتر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می‌یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌شود. ایمان به آخرت، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده و ورود در محیطی عالیتر

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۷

و والاتر که این جهان، مزرعهای برای آن، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن، محسوب می‌شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است. زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری، ولی تا این چنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادت‌مند نخواهد بود. ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد، به آنها شهامت و شجاعت

می‌بخشد، زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان «شهادت» در راه یک هدف مقدس الهی است که آن محبوبترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی.

ایمان به قیامت انسانرا در برابر گناه کنترل می‌کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قویتر باشد گناه کمتر است، در سوره ص آیه ۲۶ می‌خوانیم خداوند به داود می‌فرماید: و لا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب: «از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می‌سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند» آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیانها و ستمها و گناهان است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید.

آخرین آیه مورد بحث، اشاره‌ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده‌اند، می‌گوید: «اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند» (اولئک علی هدی من ربهم).

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۸

و اینها رستگارانند (و اولئک هم المفلحون). در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر «به من ربهم» اشاره به همین حقیقت است.

جالب اینکه می‌گوید: «علی هدی من ربهم» اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می‌روند (زیرا میدانیم کلمه «علی») معمولاً در جایی به کار می‌رود که مفهوم تسلط و علو و استیلاء را می‌رساند).

ضمناً تعبیر به «هدی» (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می‌شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند. و نیز تعبیر به «هم المفلحون» با توجه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته‌اند.

#### نکته‌ها

#### ۱- استمرار در طریق ایمان و عمل

در آیات فوق در همه جا از فعل مضارع که معمولا برای استمرار است استفاده شده (یؤمنون بالغیب - یقیمون الصلوة - ینفقون - و بالآخرة هم یوقنون) و این نشان می‌دهد که پرهیزگاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه‌های

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۷۹

ود، ثبات و استمرار دارند، فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی‌گذارد و خللی در برنامه‌های سازنده آنها ایجاد نمی‌کند. آنها در آغاز روح حق طلبی دارند و همان سبب می‌شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن، این ویژگیهای پنجگانه را در آنان ایجاد می‌کند.

## ۲- حقیقت تقوا چیست؟

«تقوا» در اصل از ماده «وقایه» به معنی نگهداری یا خویشتن داری است و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه‌ها حفظ و از تندرویهای خطرناک، باز می‌دارد. به همین دلیل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تقوا را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است، آنجا که می‌فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز: «بدانید ای بندگان خدا تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل نفوذ.»

در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: الا و ان التقوی مطایا ذلل، حمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة:

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۰

تقوا همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش در دست او است و تا دل بهشت او راه پیش می‌برد!!  
بعضی، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده‌اند که از یک سرزمین پر از خار عبور می‌کند، سعی دارد دامن خود را کاملا برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.  
«عبد الله» معتز این سخن را به شعر در آورده است و می‌گوید:

## خل الذنوب صغيرها

و كبيرها فهو التقى

و اصنع كماش فوق ار

ض الشوك يحذر ما يري

لا تحقرن صغيرة

ان الجبال من الحصى

«گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است.»  
«همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می‌دارد.»  
«گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه‌ها از سنگ ریزه‌ها تشکیل می‌شود.»

ضمننا از این تشبیه به خوبی استفاده می‌شود که تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه‌گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.

در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی، روشنترین آثار ایمان به «مبدء» و «معاد» یعنی خدا و رستاخیز است، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می‌شود تا آنجا که جمله «ان اكرمکم عند الله اتقاکم» به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده است (حجرات آیه ۱۴).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۱

علی (علیه السلام) می‌فرماید: ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلكة: «تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته‌های است، ذخیره رستاخیز، و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است» (نهج البلاغه خطبه ۲۳۰).

ضمننا باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه‌ها و شعبی است، تقوای مالی و اقتصادی تقوای جنسی، و اجتماعی، و تقوای سیاسی و مانند اینها.



## آیه ۶-۷

### آیه و ترجمه

ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ۶  
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصرهم غشوة و لهم عذاب عظیم  
۷

ترجمه :

۶- کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.  
۷- خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.

تفسیر :

### گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت.

این گروه درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است.  
در نخستین آیه می گوید آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت و لجوجند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنانرا از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۲

ایمان نخواهند آورد (ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون).

گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را بپذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند «خدا بر دلها و

گوشه‌هایشان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده افکنده شده» (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة).  
به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که برای آنها عذاب بزرگی است (و لهم عذاب عظیم).  
به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می‌دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می‌شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می‌کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوائی ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پرده‌های شده است در برابر این ابزار شناخت.  
مسلمانان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر  
راه نجاتی برای او نیست، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۳

## نکته‌ها

### ۱- آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر طبق آیه فوق خداوند بر دل‌ها و گوش‌های این گروه مهر نهاده، و بر چشم‌هایشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می‌خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن اینکه اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می‌شود که پرده‌ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه ۱۵۵ می‌خوانیم: بل طبع الله علیها بکفرهم: خداوند بواسطه کفرشان، مهر بر دل‌هایشان نهاده! و در سوره مؤمن آیه ۳۵ می‌خوانیم: کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار: اینگونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبرستمنکار! و در سوره جاثیه آیه ۲۳ چنین آمده است: افراءیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة: آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر

چشمش افکنده است. ملاحظه می‌کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوسهای سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۴

اصولا این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجا با آن انس می‌گیرد، نخست یک حالت است، بعدا یک عادت می‌شود، سپس مبدل به یک ملکه می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود، گاه کارش به جایی می‌رسد که بازگشت بر او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می‌باشد بی آنکه جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می‌بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید) عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملا مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می‌سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می‌بخشد، چنانکه در سوره انفال آیه ۲۹ می‌خوانیم: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا: ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می‌کند.

این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز آزموده‌ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می‌کنند، در آغاز خودشان معترفند که صد درصد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می‌رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می‌رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می‌شمرند!

در حالات حجاج بن یوسف آن ابر جنایتکار روزگار می‌خوانیم که برای توجیه جنایات هولناکش می‌گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۵



باشم و به آنها ستم کنم، چرا که مستحقند، گوئی اینهمه قتل و خونریزی و جنایت را ما موریتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت!  
و نیز می‌گویند یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می‌کند ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچگونه مقاومت نکنید!

## ۲- اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟

این سؤال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می‌شود ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می‌سازد و آن اینکه مجازات و کیفرهای الهی همی‌شه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد تنها نمی‌توان کسی را به خاطر اینکه قلبا آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را اتمام حجت می‌گذاریم.  
بطور خلاصه: جزا و پاداش عمل، حتما باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم و یا آمادگی و زمینه‌های روحی و فکری برای این کار کافی نیست.  
بعلاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده‌اند، اینها در اقلیتند، اکثریت توده‌های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می‌باشند.

## ۳- مهر نهادن بر دلها

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به ختم شده است، و احیانا تعبیر به طبع و رین. این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۶

که اشیائی را در کیسه‌ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می‌دادند، و یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذارند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزنند آن را می‌بستند و گره می‌کردند و بر گره مهر می‌نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می‌دهند و روی سرب مهر می‌زنند، تا اگر از

صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند معلوم شود. در تاریخ شواهد فراوانی دیده می‌شود که رؤسای حکومتها کیسه‌های زر را به مهر خویش مختوم می‌ساختند و برای افراد مورد نظر می‌فرستادند، این برای آن بوده که هیچگونه تصرفی در آن نشود تا بدست طرف برسد، زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود. امروز نیز معمول است کیسه‌های پستی را لاک و مهر می‌کنند. در لغت عرب برای این معنی کلمه ختم به کار می‌رود، البته این تعبیر درباره افراد بی‌ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده‌اند، ولجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچگونه تصرفی در آن نمی‌توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

طبع نیز در لغت به همین معنی آمده است و طابع (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می‌باشد یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند. اما رین به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیاء گرانبیامت می‌نشیند، این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است، در سوره مطففین آیه ۱۴ می‌خوانیم: کلاب ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: چنین نیست، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۷

و مهم آنستکه انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می‌زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: ما من عبد مؤمن الا و فی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکته نکته سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض، فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابداء، و هو قول الله عز و جل کلاب ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخشنده‌ای است هنگامی که گناهی از او سرزند در آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می‌شود، اگر توبه کند آن سیاهی برطرف

می‌گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد، و این معنی گفتار خدا است که می‌گوید: کلاب ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون.

#### ۴- مقصود از قلب در قرآن

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می‌دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبهای است برای گردش خون در بدن؟! در پاسخ چنین می‌گوئیم:

قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱- به معنی عقل و درک چنانکه در آیه ۳۷ سوره ق می‌خوانیم ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب در این مطالب تذکر و یادآوری است برای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۸

آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

۲- به معنی روح و جان چنانکه در سوره احزاب آیه ۱۰ آمده است: و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر: هنگامی که چشمها از وحشت فرو مانده و جانها به لب رسیده بود.

۳- به معنی مرکز عواطف، آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معنی است: سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب: بزودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم. و در جای دیگر در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می‌خوانیم فیما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک: ... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند

توضیح اینکه:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند بچشم می‌خورد:

۱- مرکز ادراکات که همان مغز و دستگاه اعصاب است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید احساس می‌کنیم با مغز خویش آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری هستند برای روح).

۲- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود.

مابالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید). درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العملهای جسمی آنها متفاوت است عکس العمل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۹

درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، بطوریکه بهنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، بطوریکه یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعلیتهای فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

**۵- چرا قلب و بصر به صیغه جمع و سمع به صیغه مفرد ذکر شده است؟**

در آیه فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، قلب و بصر به صورت جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی سمع همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت حتما نکته ای دارد، نکته آن چیست؟

پاسخ درست است که کلمه سمع در قرآن همه جا بصورت مفرد آمده و بصورت جمع (اسماع) نیامده است ولی قلب و بصر گاهی بصورت جمع مانند آیه فوق و گاهی بصورت مفرد مانند آیه ۲۳ سوره جاثیه آمده است: (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة).

عالم بزرگوار مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند که: علت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد: نخست: اینکه سمع گاهی بعنوان اسم جمع بکار می رود و میدانیم که

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۰

در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد. دیگر اینکه سمع می تواند معنی مصدری داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد. بعلاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن اینکه: تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به مسموعات فوق العاده بیشتر است و بخاطر این تفاوت قلوب و ابصار بصورت جمع ذکر شده ولی سمع بصورت مفرد آمده است. در فیزیک جدید نیز می خوانیم امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتا محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند. در حالیکه امواج نورها و رنگهائی که قابل رؤیت هستند از میلیونها می گذرد (دقت کنید).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۹۱

آیه ۸ - ۱۶

آیه و ترجمه

و من الناس من يقول ءامنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين ۸  
يخدعون الله و الذين ءامنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون ۹  
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما كانوا يكذبون ۱۰  
و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون ۱۱  
الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون ۱۲  
و اذا قيل لهم ءامنوا كما ءامن الناس قالوا انؤمن كما ءامن السفهاء الا انهم هم  
السفهاء و لكن لا يعلمون ۱۳  
و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنا و اذا خلوا الی شیطینهم قالوا انا معکم انما نحن  
مستهزءون ۱۴  
الله يستهزئ بهم و یمدهم فی طغینهم یعمهون ۱۵ اولئک الذین اشتروا الضللة  
بالهدی فما ربحت تجارتهم  
ترجمه :

- ۸- در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.
- ۹- می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (اما نمی فهمند).
- ۱۰- در دلهای آنها یک نوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و

- عذاب دردناکی به خاطر دروغهائی که می‌گویند در انتظار آنهاست.
- ۱۱- و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می‌گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم.
- ۱۲- آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند.
- ۱۳- و هنگامی که به آنها گفته شود همانند سایر) مردم ایمان بیاورید می‌گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی‌دانند.
- ۱۴- و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، (ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می‌کنیم.
- ۱۵- خداوند آنها را استهزاء می‌کند، و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد تا سرگردان شوند.
- ۱۶- آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته‌اند.

### تفسیر :

گروه سوم (منافقان)

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۳

و اعمال آنها بیان می‌کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهادت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرات بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می‌کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به دورو یا دو چهره می‌کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می‌شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه‌های دقیق و زنده‌ای برای آنها بیان می‌کند که خط باطنی آنها را مشخص می‌سازد و الگوئی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می‌دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می‌گوید: بعضی از مردم هستند که می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم در حالی که ایمان ندارند (و من

الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين).  
آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب حساب می کنند:  
آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند یخادعون الله و الذین  
آمنوا).

در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخدعون الا  
انفسهم و ما یشعرون).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند  
تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و  
عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۴

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع  
بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان  
روح و جسم او حکم فرماست، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل  
یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف  
شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و  
روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم  
گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دل‌های آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را  
فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال  
و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه  
می کند: خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در  
زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها  
عذاب الیمی است بخاطر دروغهائی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما كانوا  
یکذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی  
است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود  
در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم! (و اذا قیل لهم  
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه‌ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۵

قرآن در آیه بعد می‌گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه‌ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی‌فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه‌های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه‌ها مفید و سازنده و اصلاح طلبانه است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می‌گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می‌کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او درمی‌آید. نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوشباور می‌پندارند، آنچنانکه قرآن می‌گوید: هنگامی که به آنها گفته ایمان بیاورید آنگونه که توده‌های مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده‌اند به سفاهت متهم می‌کند و شیطننت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می‌شمرد آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی‌دانند (الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطننت و توطئه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۶

و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟! سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می‌آیند و در میان هر جمعیتی



با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا) ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم! (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم). و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم! (انما نحن مستهزئون).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله یستهزیء بهم). و خدا آنها را در طغیانشان ننگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۷

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فما ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

#### نکته ها

#### ۱- پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد مخصوصا انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت - مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود

گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می‌شوند اما در واقع یک‌گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می‌دهند. اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می‌شوند (منافق از ماده نفع بر وزن شفق به معنی کانالها و نقبهای است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، وحتى گاهی در پستهای حساس نفوذ می‌کنند.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۸

انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند. اما پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید. اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت چنین ظهوری را می‌دادند. افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده‌های مردم به سرعت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می‌آورند، حتی خویشاوندان خودشان آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره‌ای نیست جز اینکه ظاهراً مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه‌های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در برداشت به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله‌های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند. روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسلمان شوند و در

خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.  
کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است:  
نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۹

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با  
حوادث سخت.

## ۲- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است و در هر جامعه‌ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن برای آنها بدست می‌دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه‌های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله:

- ۱- هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.
  - ۲- در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان آشنا گفتن و با مخالفان انا معکم!
  - ۳- حساب خود را از مردم جدا کردن و تشکیل انجمنهای سری، و مرموز دادن با نقشه‌های حساب شده.
  - ۴- خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.
  - ۵- خود برتربینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.
- خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده‌های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می‌توان آن را شناخت.
- چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می‌گوید: فی قلوبهم مرض: آنها دل‌های بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برتربینی و یانداشتن شهامت برای رویارویی با حوادث دردناکتر؟

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی‌توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه‌های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می‌شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می‌باشد.

در تفسیر نمونه ذیل آیات ۱۴۱ تا ۱۴۳ سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث کرده‌ایم (جلد چهارم صفحه ۱۷۴ تا ۱۷۸).  
و نیز در ذیل آیات ۴۹ تا ۵۷ سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه داریم (تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۳۸ تا ۴۵۰).  
در سوره توبه ذیل آیات ۶۲ تا ۸۵ نیز بحثهای فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه ۱۹ تا ۷۲).

### ۳- وسعت معنی نفاق

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه‌های نفاق نام می‌بریم.  
مثلاً در حدیثی می‌خوانیم: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می‌کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، و کسی که وعده می‌دهد و خلف وعده می‌کند. مسلماً این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند ولی رگه‌هایی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصاً درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۱

که فرمود: الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی، و اصلها النفاق! ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه‌ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است.

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می‌کنیم:

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده‌اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می‌آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می‌کنند از هر وسیله‌ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می‌دارند، از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان‌ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و (اگر به کسی بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مایوس می‌کنند، و در هر راهی کشته‌ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می‌ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می‌دهند و انتظار پاداش و جزا می‌کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می‌ورزند، و اگر ملامت کنند پرده در می‌نمایند.

#### ۴- کارشکنی‌های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند، آنها در لابلاهی صفوف مسلمانان نفوذ می‌کنند و از هر فرصتی برای

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۲

کارشکنی استفاده می‌نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می‌کردند مورد استهزاء قرار می‌دادند، چنانکه قرآن می‌گوید: الذین یلسمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرن منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم: آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای کوچک اما بی‌ریا) مسخره می‌کنند، خداوند آنها را استهزا می‌کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه- ۷۹).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می‌گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السموات و الارض و لکن السمنافقین لا یفقهون: آنها می‌گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی‌دانند (سوره منافقون آیه ۷).

گاهی تصمیم می‌گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می‌گفتند: لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون - ۸).

و زمانی هم به بهانه‌های مختلف از قبیل جمع‌آوری محصولات کشاورزی از شرکت در برنامه‌های جهاد، خودداری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تنها می‌گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضعگیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن،

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳

آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است.

در سوره‌های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره‌های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته‌اند از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می‌گوید.

### ۵- فریب دادن وجدان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو ماء‌مور بودند هر کس اظهار اسلام می‌کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه‌های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و بنام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می‌شود در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می‌کردند می‌توانند خداوند و مؤمنان را برای همی‌شه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می‌دادند. تعبیر به یخادعون الله والذین آمنوا (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می‌کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یک خدعه‌گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده‌اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابراین از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از

سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند. اما جمله بعد (و ما یخضعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴

می کوبد، از یکسو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند. البته هیچکس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابراین تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می دهد).

و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مساءله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن هیروشیما، و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان رانابود یا ناقص سازند؟ گفته بود: ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۵

طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!! آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها

و از آن کارها بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه‌های کشورشان آزاد بگذارند. بنابراین نفاق در حقیقت وسیله‌ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همی‌شه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

## ۶- تجارت پر زیان

در قرآن مجید کرارا فعالیت‌های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه‌های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می‌گذاریم، گروهی سود می‌برند و پیروز می‌شوند و سعادت‌مند، گروهی نه تنها سودی نمی‌برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می‌شوند نمونه کامل گروه اول مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می‌گوید: یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم: ای افراد با ایمان آیا شما رازهنمائی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهاییتان می‌بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می‌شود) ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (صف - ۹ و ۱۰).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۶

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می‌گیرد می‌گوید آنها کسانی هستند که هدایت را باگمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می‌توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان. اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج



می‌زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می‌توانند، مسلمانان را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می‌پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت: نخست اینکه سرمایه‌های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی‌آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فراگرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

بعدها

↑ فرست

قبلا

آیه ۱۷ - ۲۰

آیه و ترجمه

مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم  
فی ظلمت لا یبصرون ۱۷  
صم بکم عمی فهم لا یرجعون ۱۸  
او کصیب من السماء فیہ ظلمت و رعد و برق یجعلون اصبعهم فی اذانهم من  
الصوعق حذر الموت و الله محیط بالکفرین ۱۹  
یکاد البرق یخطف ابصرهم کلما اضاء لهم مشوا فیہ و اذا اظلم علیهم قاموا و لو  
شاء الله لذهب بسمعهم و ابصرهم ان الله علی کل شیء قدیر ۲۰

ترجمه :

۱۷- آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک  
راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت  
خداوند (طوفانی می فرستد) آن را خاموش می کند، و در تاریکی وحشتناکی  
که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.

۱۸- آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند

۱۹- یا همچون بارانی که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر  
رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا  
صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او  
هستند).

۲۰- روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که  
برق جستن می کند (صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی)  
در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود توقف می کنند، و اگر  
خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، خداوند بر هر چیز توانا است.

تفسیر :

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگیهای منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن  
وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

۱- در مثال اول می گوید: آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی  
افروخته) (تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد

(مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً).

ولی همیمن که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می‌سازد، و در ظلمات رهاشان می‌کند، به گونه‌ای که چیزی را نبینند (فلما اضئت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون). آنها فکر می‌کردند با این آتش مختصر و نور آن می‌توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می‌خیزد و یا باران درشتی فرو می‌ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می‌گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتزا سرگردان می‌شوند. سپس اضافه می‌کند: آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچیک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی‌گردند (صم بکم عمی فهم لایرجعون).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۹

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه‌ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می‌رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی‌نهایت است، و از آن گذشته پرده‌های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده‌های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله‌ای که انسان، موقتا می‌افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است!؟

منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می‌پنداشتند که می‌توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافی که به دو طرف می‌رسد، استفاده کرده و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می‌پنداشتند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می‌خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه

می خوانسیم: اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون: هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی، خدا می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند (سوره منافقون آیه ۱ و ۲).  
حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند که آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد:

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۰

الم تر الى الذين نافقوا يقولون لاخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم و لا نطيع فيكم احدا ابدا و ان قوتلتهم لننصرنكم و الله يشهد انهم لكاذبون- لئن اخرجوا لا يخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ينصرونهم و لئن نصروهم ليولن الادبار ثم لا ينصرون  
منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچکس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج نخواهند داد) -حشر - (۱۱-۱۲).

قابل توجه اینکه: قرآن در اینجا از جمله استوقد نار استفاده کرده است، یعنی آنها برای رسیدن به نور نار استفاده می کنند آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم سوزش دارد، درحالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعدا بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات.

و همینها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها

خواهد گرفت، چرا که سابقا هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجا نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می‌کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می‌بیند، نیک

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۱

در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می‌کند. به هر حال این تشبیه در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می‌سازد، و آن اینکه نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی‌تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت‌های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند. ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری نمی‌پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می‌گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می‌مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا: آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور بخش قرار داد (یونس - ۵).

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: اضائت الارض بنور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کما تضييء الشمس فضرب الله مثل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الشمس و مثل الوصی القمر خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) روشن ساخت همانگونه که با نور آفتاب، لذا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه.

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن می‌کند (ماحوله).

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۲

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می‌نماید شبی است تاریک و ظلمانی پر خوف و خطر، باران به شدت می‌بارد، از کرانه‌های افق

برق پرنوری می‌جهد، صدای غرش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده‌های گوش را پاره کند، انسانی بی‌پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پرپشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می‌کند: یا همانند بارانی که در شب تاریک، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق).

سپس اضافه می‌کند آنها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می‌گذارند تا صدای وحشت‌انگیز صاعقه‌ها را نشنوند (یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت).

و در پایان آیه می‌فرماید: و خداوند به کافران احاطه دارد (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (و الله محیط بالكافرین).

برقها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می‌کند: نور برق آنچنان خیره‌کننده است که نزدیک است چشمه‌ای آنها را برباید (یکاد البرق یخطف ابصارهم).

هر زمان که برقی می‌زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می‌شود، چند گامی در پرتو آن راه می‌روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می‌شود و آنها در جای خود متوقف می‌گردند (کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا). آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می‌کنند، چرا که در دل این

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۳

بیابان نه کوهی به چشم می‌خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه‌ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می‌دانیم صاعقه‌ها به هر برآمدگی از زمین حمله می‌کنند، اما در دل بیابان جز آنها برآمدگی پیدا نمی‌شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر جدی و حتمی است (با توجه به اینکه خطر صاعقه در بیابانهای مسطحی همچون بیابانهای حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشنتر می‌شود).

خلاصه نمی‌داند چه کند، مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود

ایستاده، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بردارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد چرا که خدا به هر چیزی توانا است» (و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدير).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنان روز-افزون که همچون سیل خروشان و باران پریشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاهگاه فرصتهائی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پاید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۴

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنانکه قرآن در آیه ۶۴ سوره توبه می گوید: یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزئوا ان الله مخرج ما تحذرون: «منافقان از این می ترسند که سوره های بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد».

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آنچنانکه قرآن می گوید: لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفواخذوا و قتلوا تقتیلا:

«اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب، ترس و وحشت و سستی می‌آفرینند، دست از کردار خود بردارند ما تو را بر آنها می‌شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند» (احزاب ۶۰ - ۶۱). از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی‌درپی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می‌شد، و هر آن احتمال این می‌رفت که دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد. اگر چه شاء نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است اما با توجه به اینکه

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۵

خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلابهای راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می‌یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه‌ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش، می‌یابیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی‌پناهی و بدبختی و سیه‌روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشنترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می‌کنیم. در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، در اینجا دو تفسیر وجود دارد.

نخست اینکه: آیه اول (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد، صف مؤمنان راستین شده بودند و حقیقتاً ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا برجا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم (او کصیب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می‌کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند. دیگر اینکه: مثال اول بازگوکننده حال افراد است، و مثال دوم مجسم‌کننده وضع محیطها، لذا در اول می‌فرماید مثلهم کمثل الذی ... (مثل آنها مانند کسی است که ...) و در مثال دوم می‌گوید: «او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق» «مانند باران پریشتی که از آسمان فرو می‌ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است» اشاره به محیط وحشتناک و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.



آیه ۲۱ - ۲۲

آیه و ترجمه

يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون ۲۱  
الذي جعل لكم الارض فرشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من  
الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون ۲۲  
ترجمه :

۲۱ - ای مردم پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را  
آفرید، تا پرهیزکار شوید.

۲۲ - آنکس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون  
سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فرو فرستاد، و بوسیله آن میوه‌ها را  
پرورش داد، تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید در  
حالی که می‌دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده‌اند و نه شما را  
روزی می‌دهند).

تفسیر :

اینچنین خدائی را بپرستید

در آیات گذشته خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران، کافران و منافقان) را  
شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن  
راهنمای آنان است در حالی که بر دل‌های کافران مهر جهل و نادانی زده، و به  
خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان  
سلب نموده است.

و منافقان بیماردلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می‌افزاید.  
اما در آیات مورد بحث، بعد از این مقایسه روشن، خط سعادت و نجات را که  
پیوستن به گروه اول است مشخص ساخته می‌گوید: «ای مردم  
پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار  
شوید» (یا ایها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم و الذين من قبلكم لعلكم  
تتقون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

۱- خطاب «یا ایها الناس» (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می‌دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می‌دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می‌کند.

۲- برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهمترین نعمت شروع می‌کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسانها است، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است، و هم علم و حکمت او و هم رحمت عام و خاصش چرا که در خلقت انسان این گل سر سبد عالم هستی، نشانه‌های علم و قدرت بی‌پایان خدا و نعمتهای گسترده‌اش کاملاً به چشم می‌خورد. آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی‌کنند غالباً به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی‌اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی‌توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، و این نعمتهای حساب شده و بی‌نظیر را که در جسم و جان انسان، نمایان است، نمی‌توان از غیر مبدء علم و قدرت بی‌پایانی دانست.

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۸

بنابراین یادآوری این نعمتها، هم دلیلی است بر خداشناسی، و هم محرکی است برای شکرگزاری و پرستش.

۳- نتیجه این پرستش، تقوا و پرهیزگاری است (لعلکم تتقون). بنابراین عبادتها و نیایشهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید همانگونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی‌کاهد، این عبادتها کلاسهای تربیت برای آموزش تقوا است، تقوا همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است.

۴- تکیه بر «الذین من قبلکم» (کسانی که پیش از شما بودند) شاید اشاره به این باشد که اگر شما در پرستش بتها استدلال به سنت نیاکانتان می‌کنید خدا هم آفریننده شما است و هم آفریننده نیاکان شما است، هم مالک و پرورش دهنده شما است و هم مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین، پرستش بتها چه از ناحیه شما باشد و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست.

### نعمت زمین و آسمان

در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می‌تواند انگیزه

شکرگزاری باشد اشاره کرده، نخست از آفرینش زمین سخن می‌گوید همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد (الذی جعل لکم الارض فراشا). این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام‌آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می‌دهد، بی‌آنکه کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمتهای بزرگ او است. نیروی جاذبه‌اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغها و زراعتها و انواع وسائل زندگی می‌دهد، نعمت دیگری است، هیچ

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۹

فکر کرده‌اید که اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه‌های وسائل زندگیمان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می‌شد؟!

تعبیر به «فراش» (بستر استراحت) چه تعبیر زیبایی است، فراش، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است.

جالب اینک: چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است.

م، و لم يجعلها شديدة الحمى و الحرارة فتحرقکم و لا شديدة البرد فتجمدکم، و لا شديدة طيب الريح فتصدع هاماتکم، و لا شديدة النتن فتعطبکم، و لا شديدة اللين كالماء فتغرقکم و لا شديدة الصلابه فتمتنع علیکم فی دورکم و ابنیتکم و قبور موتاکم ...: فلذلك جعل الارض فراشا لکم!

«خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آنقدر معطر و زنده قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزارگونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد».

سپس به نعمت آسمان می‌پردازد و می‌گوید: «آسمان را همچون سقفی بر

بالای سر شما قرار داد» (و السماء بناء).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۲۰

کلمه «بناء» با توجه به کلمه «علیکم» بیانگر آنست که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است، طبعا همچون سقف، این معنی جای دیگر

السماء سقفا محفوظا: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم» (انبیاء- ۳۲).

شاید این تعبیر برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست؟ آیا این تعبیر، فرضیه هیئت بطلمیوس را دایره به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره‌ها تداعی نمی‌کند؟ ولی با توجه به توضیح زیر مطلب کاملا روشن می‌شود:

کلمه «سما» در قرآن به معانی مختلفی آمده است، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است همان جو زمین است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است.

اگر به نقش اساسی و حیاتی، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست که تا چه حد این سقف، محکم و برای حفاظت انسانها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده در عین اینکه مانع از تابش نور آفتاب - این اشعه حیاتبخش و زندگی آفرین - نیست بقدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکمتر است!

اگر این سقف نبود، زمین دائما در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و عملا آرامش از مردم جهان سلب می‌شد ولی این قشر فشرده چند صد کیلو

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۲۱

متری تقریبا تمام سنگهای آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می‌سوزاند

و نابود می‌کند و تنها تعداد بسیار کمی می‌توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه‌های پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند.

از جمله شواهدی که نشان می‌دهد یکی از معانی آسمان همین جو زمین است حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق (علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به مفضل می‌فرماید:

«ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را اینچنین آبی آفریده که موافقترین رنگها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می‌کند».

امروز این را همه می‌دانیم که رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است.

در آیه ۷۹ سوره نحل می‌خوانیم الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء: «آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده‌اند نگاه نکردند؟» درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه ۲۹ همین سوره بحث مشروحتری مطالعه خواهید فرمود.

بعد از آن به نعمت باران پرداخته می‌گوید: «و از آسمان آبی نازل کرد» (و انزل من السماء ماء).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۲

اما چه آبی؟ حیاتبخش، و زندگی آفرین، و مایه همه آبادیها و شالوده همه نعمتهای مادی.

جمله و انزل من السماء ماء بار دیگر این حقیقت را تاءکید می‌کند که منظور از سماء در اینجا همان جو زمین است، زیرا می‌دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهایی که در جو زمین پراکنده‌اند به وجود می‌آیند.

«امام سجاد علی بن الحسین» (علیهما السلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلا می‌خوانید:

«خداوند باران را از آسمان نازل می‌کند تا به تمام قله‌های کوه‌ها، تپه‌ها و گودالها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه دانه و نرم و پی در پی - گاهی به صورت دانه‌های درشت و گاهی قطره‌های کوچکتر - قرار داد، تا کاملا در زمین فرو رود، و

سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمینها و درختان و مزارع و میوه‌های شما را بشوید و ویران کند».

قرآن سپس به انواع میوه‌هایی که از برکت باران و روزی‌هایی که نصیب انسانها می‌شود اشاره کرده چنین می‌گوید: خداوند بوسیله باران، میوه‌هایی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت (فاخرج به من الثمرات رزقا لکم). این برنامه الهی که از یکسو، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می‌کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ از میوه‌ها و دانه‌های غذایی با خواص متفاوت برای انسانها،

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۳

و همچنین جانداران دیگر، آفریده، یکی از زنده‌ترین دلایل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «اکنون که چنین است برای خدا شریکه‌هایی قرار ندهید در حالی که می‌دانید» (فلا تجعلوا الله اندادا و انتم تعلمون). آری همه شما می‌دانید که این بتها و شرکای ساختگی، نه شما را آفریده‌اند و نه روزی می‌دهند، و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است، پس چگونه آنها را شبیه خدای دانید.

«انداد» جمع «ند» (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت پرستان وجود داشته نه اینکه یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیقتر چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: «ند» و «ندید» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و همانندی گفته می‌شود، یعنی همانندی در گوهر ذات.

نکته:

### بت پرستی در شکل‌های مختلف -

در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بت‌های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح (علیه السلام) را یکی از خدایان سه‌گانه دانستن، نیست بلکه معنی وسیعی دارد صورتهای مخفیتر و پنهان‌تر را نیز شامل می‌شود بطور کلی هر چه را در ردیف خدا در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

ابن عباس در اینجا تعبیر جالبی دارد می‌گوید: الانداد هو الشرك اخفی من

دبیب النمل علی صفاة سوداء فی ظلمة اللیل، و هو ان یقول و الله و حیاتک یا فلان و حیاتی! ... و یقول لولا کلبه هذا لاتانا اللصوص البارحة! ... و قول الرجل لصاحبه ما شاء الله و شئت ... هذا کله به شرک:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۴

«انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند ... (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی، همه اینها بوئی از شرک می دهد».

و در حدیثی می خوانیم که مردی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین جمله را گفت: ما شاء الله و شئت (هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی) پیامبر فرمود: اجعلتنی لله ندا: مرا شریک خدا و همردیف او قرار دادی؟! در تعبیرات عامیانه روزمره نیز بسیار می گویند: «اول خدا، دوم تو»! باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.

در روایتی در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (این اشاره به شرک خفی است) مانند اینکه انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت».

توضیح بیشتر را در این زمینه ذیل آیه ۱۰۶ سوره یوسف به بعد می خوانید.



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۵

آیه ۲۳ - ۲۴

آیه و ترجمه

و ان كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقین ۲۳  
فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين ۲۴

ترجمه :

۲۳- اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید (لااقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می گوئید.

۲۴- اگر این کار نکردید - و هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم (گنهکار) و سنگهای است که برای کافران مهیا شده است.

تفسیر :

قرآن معجزه جاویدان

از آنجا که نفاق و کفر که موضوع بحثهای آیات پیشین بود، گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سرچشمه می گیرد، در آیات مورد بحث به این مسأله پرداخته و مخصوصاً انگشت روی معجزه جاویدان «قرآن» می گذارد تا هرگونه شک و تردید را نسبت به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از میان ببرد، می گوید:  
«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید لاقلاً سوره های همانند آن بیاورید (و ان كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا بسورة من مثله).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۶

و به این ترتیب قرآن همه منکران را دعوت به مبارزه با قرآن و همانند یک سوره مانند آن می کند تا عجز آنها دلیلی باشد، روشن بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.



سپس برای تاء کید بیشتر می‌گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید بلکه «تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادقید که این قرآن از طرف خدا نیست» (و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین).

کلمه «شهداء» در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کمک می‌کردند، و جمله «من دون الله» اشاره به این است که حتی اگر همه انسانها جز الله دست به دست هم بدهند، برای اینکه یک سوره همانند سوره‌های قرآن بیاورند قادر نخواهند بود. و جمله ان کنتم صادقین (اگر راست می‌گوئید) در حقیقت برای تحریک آنها به قبول این مبارزه است، و مفهومی این است که اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغگوئی شماست پس برای اثبات راستگوئی خود برخیزید و دست به کار شوید.

«تحدی» و دعوت به مبارزه، باید هر چه ممکن است قاطع باشد، و دشمن را تا آنجا که امکان دارد تحریک کند و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا تمام قدرت

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۷

خود را به کار گیرد و پس از عجز و ناتوانی به طور مسلم بداند پدیده‌های که با آن روبرو است یک پدیده بشری نیست، یک امر الهی است. لذا در آیه بعد با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته می‌گوید: اگر شما این کار را انجام ندادید - و هرگز انجام نخواهید داد - از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم بی‌ایمان، و همچنین سنگها است! (فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره). «آتشی که هم اکنون برای کافران آماده شده است» و جنبه نسیه ندارد! (اعدت للكافرين)

«وقود» به معنی «آتشگیره» است یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم (نه به معنی آتشنه همچون کبریت یا جرقه‌ای که با سنگهای مخصوص ایجاد می‌کنند).

عده‌ای از مفسران گفته‌اند که منظور از «حجاره» بت‌هایی است که آنها را از سنگ ساخته بودند و آیه ۹۸ سوره انبیاء را شاهد آن دانسته‌اند: انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم: «شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید

آتشگیره دوزخ است».

بعضی دیگر می‌گویند: «(حجاره)» اشاره به سنگهای گوگردی است که حرارتشان بیش از سنگهای دیگر می‌باشد.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که منظور از این تعبیر توجه دادن به شدت حرارت دوزخ است، یعنی آنچنان حرارت و سوزندگی دارد که سنگها و انسانها را همانند هیزم شعله‌ور می‌سازد.

آنچه با ظاهر آیات فوق، سازگارتر به نظر می‌رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسانها، و سنگها، شعله‌ور می‌شود، و با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند، (یا به تعبیر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۸

دیگر انرژیایی که قابل تبدیل به آتشند) درک این معنی مشکل نیست و لزومی ندارد که آن آتش سوزان را شبیه آتشیهای معمولی این جهان بدانیم. در سوره همزه آیه ۶ و ۷ می‌خوانیم نار الله الموقدة التي تطلع علی الافئدة: «آتش سوزان پروردگار که از درون دلها سرچشمه می‌گیرد و بر قلبها سایه می‌افکند، و از درون به برون سرایت می‌کند» (به عکس آتشیهای این جهان که از بیرون به درون می‌رسد)!

**نکته‌ها:**

### ۱- چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

می‌دانیم که منصب نبوت و پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده‌ای از پاکان عطا شده است، زیرا مناصب و مقامهای دیگر معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه‌ها حکومت می‌کند، لذا به همان نسبت که ارج بیشتری دارد مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، این منصب را به خود می‌بندند، و از آن سوء استفاده می‌کنند. در اینجا مردم می‌بایست یا ادعای هر مدعی را بپذیرند، و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است چه هرج و مرجی به وجود می‌آید، و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد، و اگر هیچکدام را نپذیرند آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است.

بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می‌شمارد پیامبران راستین می‌بایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از

مدعیان دروغین، و سند حقانیت آنها باشد.  
روی این اصل لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۲۹

و همانطور که از لفظ «معجزه» پیدا است، باید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قدرت بر انجام اعمال خارق العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن «عاجز» باشند.

پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند، او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی نماید تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح «تحدی» گویند.

### قرآن معجزه جاودانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)

از میان معجزات و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) صادر شده قرآن برترین سند زنده حقانیت او است. قرآن کتابی است فوق افکار بشر، کسی تاکنون نتوانسته کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است. علت اینکه قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه‌ای است «گویا»، «جاودانی»، «جهانی»، و «روحانی».

پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند، در حقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران، آن را تکمیل می‌کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) غیر از قرآن نیز صادق است. ولی قرآن یک معجزه گویا است، نیازی به معرفی ندارد خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند محکوم می‌سازد، و از میدان مبارزه، پیروز، بیرون می‌آید، لذا پس از گذشت قرن‌ها از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می‌دهد، هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون.

جاودانی و جهانی بودن قرآن

قرآن مرز «زمان و مکان» را در هم شکسته و مافوق زمان و مکان قرار گرفته است، به خاطر اینکه معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام غیر از قرآن، روی نوار معینی از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم (علیها السلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن بوسیله مسیح (علیه السلام) در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده و چنانکه می‌دانیم، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کم رنگتر جلوه می‌کنند، و این از خواص امور زمانی است. ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد همچنان به همان قیافه‌ای که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنمائیم، پیدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است که یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

### روحانی بودن:

امور خارق العاده‌ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده معمولاً جنبه جسمانی داشته: شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره، و ... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند، ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید معجزه‌ای است که تنها با مغزها و اندیشه‌ها و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۱

چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

### آیا قرآن دعوت به مقابله کرده است؟

قرآن در چند سوره دعوت به مقابله به مثل نموده است از جمله:

۱- در سوره اسراء آیه ۸۸ - این سوره در مکه نازل شده است - می‌خوانیم:

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاءتون بمثله و لو

کسان بعضهم لبعض ظهیرا: «بگو اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند، نمی‌توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند».

۲- در سوره هود - این سوره نیز در مکه نازل شده است - در آیات ۱۳ و ۱۴ می‌خوانیم:

ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله ... «می‌گویند این آیات را به خدا افترا بسته (و ساختگی است) بگو اگر راست می‌گوئید شما هم ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می‌توانید به کمک خود دعوت کنید، و اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا است ...

۳- در سوره یونس - که نیز در مکه نازل شده در آیه ۳۸ چنین آمده است: ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین:

«می‌گویند بر خدا افترا بسته، بگو سوره‌ای همانند آن بیاورید و هر کس غیر از خدا را می‌توانید به یاری طلبید، اگر راست می‌گوئید».

۴- آیه مورد بحث که در مدینه نازل شده است. همانطور که ملاحظه می‌شود قرآن با صراحت و قاطعیت بی‌نظیری دعوت به مبارزه کرده صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت است.

قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبداء جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده است، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح «به غیرت آنها برخورد نماید» این کلمات عبارتند از:

ان کنتم صادقین: «اگر راست می‌گوئید».

فأتوا بعشر سور مثله مفتريات: «ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید».

قل فأتوا بسورة مثله ... ان کنتم صادقین: «اگر راست می‌گوئید یک سوره ساختگی بیاورید».

و ادعوا من استطعتم من دون الله: «غیر از خدا از هر کس می‌خواهید دعوت کنید».

قل لئن اجتمعت الانس و الجن: «اگر همه جهانیان دست به دست هم

بدهند...)).

لا یاء تون بمثله: «نمی‌توانند مثل آن را بیاورند...».

فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره: «از آتشی بترسند که هیزم آن بدنهای مردم (گنجهکار) و سنگها است.

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا: «اگر مثل آن را نیاوردید، و هرگز نخواهید توانست...».

با این تحریکها و تشویقها، و با اینکه می‌دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه «سیاسی» «اقتصادی» و «اجتماعی» بود، مبارزهای

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۳

بود که همه چیز حتی موجودیت آنها در گرو آن بود، و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می‌شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می‌ساخت اگر پیروزمی‌شدند همه چیز داشتند، و اگر مغلوب می‌شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند.

با این حال اگر می‌بینیم آنها در مقابل قرآن زانو زده‌اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند معجزه بودن قرآن روشنتر می‌شود.

قابل توجه اینکه این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به سوی این مبارزه دعوت می‌کند و هیچگونه استثنائی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می‌دهد.

### از کجا که مثل آن را نیاورده‌اند؟!

نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد، زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می‌زیستند که برای تضعیف مسلمانان از هر فرصتی استفاده می‌کردند و علاوه بر میان مسلمانان جمععی «مسلمان نما» که قرآن مجید آنها را «منافق» نام نهاده زندگی داشتند که رل جاسوسی بیگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه درباره «ابوعامر» راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنها با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که منتهی به ساختن «مسجد ضرار» در مدینه شد و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره «توبه» به آن اشاره کرده است بوجد آورد).

مسلم‌ها این دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمین بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می‌کردند اگر به‌چنین کتابی دسترسی پیدا کرده بودند برای در هم شکستن آنها تا آنجا که می‌توانستند آنرا نشر می‌دادند و یا لاقلاً در حفظ و نگهداریش می‌کوشیدند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۴

و لذا می‌بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است از جمله: نام «عبدالله بن مقفع» را برده‌اند که او کتاب «الدرة الیتمة» را به همین منظور نوشته است.

در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده است و کوچکترین اشاره‌ای در آن کتاب به این مطلب نشده است، نمی‌دانیم چطور این نسبت را به او داده‌اند؟

نام «متنبی» احمد بن حسین کوفی شاعر را در این زمره نیز ذکر کرده‌اند، که ادعای نبوت نموده است، در صورتی که قرائن زیادی نشان می‌دهد که داعیه او بیشتر بلند پروازی محرومیت‌های خانوادگی و حس جاه‌طلبی بوده است.

«ابوالعلائی معری» نیز متهم به این امر شده است، گرچه از او سخنان زنده‌ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

ولی «مسيلمه کذاب» از مردم یمامه مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است بد نیست چند جمله از آنها را در اینجا بیاوریم:

۱- در برابر سوره «الذاریات»، این جمله‌ها را آورده است.

«و المبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا و اللاقعات لقما اهالة و سمنا».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۵

یعنی قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان کاه از گندم، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به ترید کنندگان! قسم به آن کسانی که لقمه‌های چرب و نرم بر می‌دارند!!

۲- یا ضفدع بنت ضفدع، نقی ما تنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین.

«ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می‌کند و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می‌نمائی!»

### گواهی دیگران درباره قرآن

در اینجا لازم می‌دانیم چند جمله از گفته‌های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نمائیم:

۱- ابوالعلائی معری (متهم به مبارزه با قرآن) می‌گوید:

«این سخن در میان همه مردم - اعم از مسلمان غیر مسلمان - مورد اتفاق است که کتابی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچیک از سبکهای معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.

امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره‌های فروزان در شب تاریک می‌درخشد!»

۲- ولید بن مغیره مخزومی - مردی که به حسن تدبیر در میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می‌کردند، و به همین جهت او را «ریحانه قریش» (گل سر سبد آنها!) می‌نامیدند.

پس از اینکه چند آیه از اول سوره «غافر» را از پیغمبر شنید در محفلی از طائفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت:

«به خدا سوگند از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان و ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق، و انه یعلو و لا یعلی علیه: «گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر، و پائین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز



پیروز می‌شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».

۳- کارلایل - مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقائق برجسته و خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می‌گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود، بلی خواندن برخی از کتابها تأثیرات عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجب تکامل و سعادت بشری است در برداشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد».

۴- «جانسیون پورت» مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می‌نویسد: قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزه است که نیازمند کوچکترین

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۷

تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آنکه انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند و باز او می‌نویسد: و همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغترین و فصیحترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیبترین و مؤدبترین عربها هستند نازل شده ... و مملو از درخشنده‌ترین اشکال و محکمترین تشبیهات است ...».

۵- «گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می‌گوید:

«قرآن اثری است که (احیانا) بواسطه سنگینی عبارت آن خواننده در ابتدا رمیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه آن می‌گردد و بالاخره بی‌اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می‌شود».

و در جای دیگر می‌نویسد:

«سالیان درازی کشیشان از خدا بی‌خبر ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دور نگاه داشته بودند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده‌ایم پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین می‌رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده

سرانجام محور افکار مردم جهان می‌گردد!»!  
هم او می‌گوید: «ما در ابتدا از قرآن رو گردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد، و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم!»!  
۶- «ویل دورانت» مورخ معروف می‌گوید:  
«قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۳۸

که در هیچیک از مناطق جهان ... شبیه و نظیر نداشته است  
۷- «ژول لابوم» اندیشمندی و نویسنده فرانسوی در کتاب «تفصیل الایات» می‌گوید:  
«دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان بدست آمد و مسلمین علوم را از «قرآنی» که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند...».  
۸- «دینورت» مستشرق دیگری می‌نویسد:  
واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است!».  
۹- بانو دکتر «لوراواکسیا واگلیری» استاد دانشگاه «ناپل» در کتاب «پیشرفت سریع اسلام» می‌نویسد: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تاءثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می‌کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن است ... چطور ممکن است «این کتاب اعجاز آمیز» ساخته محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده‌ای بود ..  
ما در این کتاب گنجینه‌ها و ذخائری از علوم می‌بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست و قانون است.  
بدلیل این جهات است که قرآن نمی‌تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد.

---

## آیه ۲۵

### آیه و ترجمه

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنت تجری من تحتها الاءنهر کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشبهها و لهم فیها ازوج مطهرة و هم فیها خالدون ۲۵

ترجمه:

۲۵- به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح دارند، بشارت ده، که باغهایی از بهشت برای آنها است، که نهرها از زیر درختانش جاری است، هر زمانی که میوه‌ای از آن به آنها داده شود، می‌گویند این همان است که قبلا به ما روزی شده بود (ولی چقدر اینها از آنها بهتر و عالیتر است) و میوه‌هایی که برای آنها می‌آورند همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند، و برای آنها همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود.

تفسیر:

### ویژگی نعمتهای بهشتی

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید شدند، در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می‌کند تا همانگونه که روش قرآن است بامقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود. نخست می‌گوید: «به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد» (و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار).

می‌دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همی‌شه آب

در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی‌شود خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی‌کند و چنین است باغهای بهشت. سپس ضمن اشاره به میوه‌های گوناگون این باغها می‌گوید: «هر زمان از

این باغها میوه‌ای به آنها داده می‌شود می‌گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است» (کلمارزقوا منها من ثمره رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل).

مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند: بعضی گفته‌اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است.

بعضی دیگر گفته‌اند: هنگامی که میوه‌های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می‌آورند می‌گویند این همان میوه‌ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می‌خورند می‌بینند، طعم جدید و لذت تازه‌ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می‌خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می‌کنیم، ولی میوه‌های بهشتی هر چند ظاهرا یک نوع بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گوئی تکرار در آن نیست!

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه‌های بهشتی را می‌بینند آن را شبیه میوه‌های دنیا می‌یابند، تا خاطره ناماءنوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می‌خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می‌کنند. هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۱

سپس اضافه می‌کنند «و میوه‌هایی برای آنها می‌آورند که با یکدیگر شبیه‌اند» (واتوابه متشابها).

یعنی همه از نظر خوبی و زیبایی همانندند، آنچنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی‌شود یکی را بر دیگری ترجیح داد، به عکس میوه‌های این جهان که بعضی ممکن است نارس باشند، بعضی بیش از حد رسیده، بعضی کم رنگ و بو بعضی خوشبو و معطر، ولی میوه‌های باغهای بهشت یک از یک خوشبوتر، یک از یک شیرینتر و یک از یک جالبتر و زیباتر!

و بالاخره آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده همسران پاک و پاکیزه است می‌فرماید: «برای آنها در بهشت همسران مطهر و پاکی است» (و لهم فیها ازواج مطهره).

پاک از همه آلودگیهایی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از

نظر روح و قلب، و پاک از نظر جسم و تن. یکی از اشکالات نعمتهای دنیا این است که انسان در همان حال که دارای نعمت است فکر زوال آن را می‌کند و خاطرش پریشان می‌شود، و به همین دلیل هرگز این نعمتهایمی‌تواند آرامش آفرین گردد، اما نعمتهای بهشتی چون جاودانی است و فنا و زوالی برای آن نیست از هر جهت کامل و آرام بخش است، لذا در پایان آیه می‌فرماید: «مؤمنان جاودانه در آن باغهای بهشت خواهند بود» (و هم فیها خالدون).

### نکته‌ها

#### ۱- «ایمان» و «عمل»

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده‌اند به گونه‌ای که نشان می‌دهد این دو جدائی ناپذیرند، و راستی هم چنین است زیرا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۲

ایمان و عمل مکمل یکدیگرند.

ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتما شعاع آن، در اعمال انسان خواهد تابید، و عمل او را عمل صالح می‌کند، همچون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزند، اشعه آن از تمام پنجره‌ها و دریچه‌ها به بیرون می‌تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان که در قلب انسان روشن می‌شود، شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پاکی او آشکار می‌گردد!

در سوره طلاق آیه ۱۱ می‌خوانیم: و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا: «آنکس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغهایی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است، همی‌شه در آن خواهند ماند».

و در سوره نور آیه ۵۵ می‌خوانیم وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض: «خداوند وعده داده است به افرادی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند آنها را خلفای روی زمین قرار دهد»!

اصولا ایمان همچون ریشه است و عمل صالح، میوه آن، وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است، و وجود ریشه سالم سبب پرورش میوه‌های مفید ممکن است افراد بی‌ایمان گهگاه عمل صالحی انجام دهند، ولی مسلما همی‌شگی نخواهد بود آنچه عمل صالح را تضمین می‌کند ایمانی است که در

اعماق وجود انسان ریشه‌دوانده باشد و با آن احساس مسئولیت کند.

## ۲- همسران پاک

جالب اینکه تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف «مطهرة» (پاک و پاکیزه) است و این اشاره‌ای است به اینکه: اولین و مهمترین شرط

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۳

همسر، پاکی و پاکیزگی است، و غیر از آن همه تحت الشعاع آن قرار دارد، حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می‌کند ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن؟ قال المرثة الحسنة فی منبت السوء!»: «از گیاهان سرسبزی که بر مزبله‌ها می‌روید بپرهیزید! عرض کردند: ای پیامبر منظور شما از این گیاهان چیست؟ فرمود: زن زیبایی است که در خانواده آلوده‌ای پرورش یافته».

## ۳- نعمتهای مادی و معنوی در بهشت

گرچه در بسیاری از آیات قرآن، سخن از نعمتهای مادی بهشت است: باغهایی که نه‌های آب جاری از زیر درختان آن در حرکت است قصرها، همسران پاکیزه، میوه‌های رنگارنگ، یاران هم‌رنگ و مانند آن. ولی در کنار این نعمتها اشاره به نعمتهای معنوی مهمتری نیز شده است که ارزیابی عظمت آنها با مقیاسهای ما امکانپذیر نیست، مثلا در آیه ۷۲ توبه می‌خوانیم: وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و مساكن طيبة فی جنات عدن و رضوان من الله اكبر ذلك هو الفوز العظيم:

«خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که از زیر درختانش نه‌ها جاری است، جاودانه در آن خواهند بود، و مسکنهای پاکیزه در این بهشت جاودان دارند، همچنین خشنودی پروردگار که از همه اینها بالاتر است و این است رستگاری بزرگ».

و در آیه ۸ سوره «بینه» بعد از ذکر نعمتهای مادی بهشت می‌خوانیم: رضی الله عنهم و رضوا عنه: «خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۴

و به راستی اگر کسی به آن مقام برسد که احساس کند خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی، همه لذات دیگر را از یاد خواهد برد، تنها به او دل می‌بندد، و به غیر او نمی‌اندیشد، و این لذتی است روحانی که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

کوتاه سخن اینکه چون معاد هم جنبه روحانی دارد و هم جسمانی نعمتهای بهشتی نیز هر دو جنبه را دارند، تا جامعیت آنها حاصل شود، و هر کس به اندازه استعداد و شایستگیش بتواند از آنها بهره گیرد.

بعد ←

↑ فرست

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۵

## آیه ۲۶

### آیه و ترجمه

ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذين ءامنوا فيعلمون انه الحق من ربهم و اما الذين كفروا فيقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا و يهدى به كثيرا و ما يضل به الا الفاسقين ۲۶

ترجمه:

۲۶- خداوند از اینسکه مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی بالاتر از آن بزند شرم نمی کند (در این میان) آنها که ایمان آورده اند می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان، و اما آنها که راه کفر را پیموده اند (این موضوع را بهانه کرده) و می گویند منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه و عده کثیری را هدایت می کند ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد.

### شان نزول

جمعی از مفسران از ابن عباس در شأن نزول نخستین آیه فوق چنین نقل کرده اند: هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین، دو مثال برای آنها بیان کرد (مثلهم کمثل الذی استوقد نارا... و - او کصیب من السماء...) منافقین گفتند خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثالهایی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

بعضی دیگر گفته اند هنگامی که در آیات قرآن، مثالهایی به «ذباب» (مگس) و عنکبوت نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۶

که سخن از «عنکبوت» و «مگس» می گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد.

تفسیر:



## آیا خداوند هم مثال می‌زند؟!

نخستین آیه می‌گوید: «خداوند از اینکه به موجودات ظاهرا کوچکی مانند پشه و یا بالاتر از آن مثال بزند هرگز شرم نمی‌کند (ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها). چرا که مثال باید موافق مقصود باشد، و به تعبیر دیگر، مثال وسیله‌ای است برای تجسم حقیقت، گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است بلاغت سخن ایجاب می‌کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند. مثلا در آیه ۷۳ سوره حج می‌خوانیم ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلبوب: «آنها که مورد پرستش شما هستند هرگز نمی‌توانند (مگسی) بیافرینند اگر چه دست به دست هم بدهند، حتی اگر مگس چیزی از آنها بر باید آنها قدرت پس گرفتن آن را ندارند، هم طلب کننده ضعیف است و هم طلب شونده».

ملاحظه می‌کنید در اینجا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آنها را مجسم کند. و نیز در سوره عنکبوت آیه ۴۱ وقتی که می‌خواهد ناتوانی بت پرستان را در تکیه‌گاه‌هایی که برای خود انتخاب کرده‌اند مجسم سازد آنها را تشبیه به عنکبوتی می‌کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است، که سستترین خانه‌ها در جهان خانه عنکبوت است (مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۴۷

العنكبوت اتخذت بيتا و ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت لو كانوا يعلمون). مسلمانا اگر در این گونه موارد بجای این مثالهای کوچک مثلهای بزرگی از آفرینش کواکب و آسمانهای پهناور قرار داده شود، بسیار نامناسب خواهد بود، و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نیست. اینجا است که خداوند می‌فرماید: ما ابا نداریم از اینکه مثال به پشه بزیم و یا بالاتر از آن، تا حقایق عقلانی را در لباس مثالهای حسی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم. خلاصه اینکه هدف رساندن مطلب است، مثالها نیز باید قبائی باشد درست

متناسب قامت مطالب

در اینسکه منظور از «فما فوقها» (پشه یا بالاتر از آن) چیست مفسران دو گونه تفسیر کرده‌اند:

گروهی گفته‌اند منظور «بالاتر از آن در کوچکی است، زیرا مقام، مقام بیان کوچکی مثال است، و برتری نیز از این نظر می‌باشد، این درست به آن می‌ماند که گاه به کسی بگوئیم تو چرا برای یک تومان اینهمه زحمت می‌کشید، شرم نمی‌کنی او می‌گوید شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می‌کنی، حتی برای یک ریال!

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد بالاتر از نظر بزرگی است، یعنی خداوند هم مثالهای کوچک را مطرح می‌کند و هم مثالهای بزرگ را، درست مطابق مقتضای حال.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد سپس در دنبال این سخن می‌فرماید: اما کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن مطلب حقی است از سوی پروردگارشان» (فاما الذین آمنوا فیهل علمون انه الحق من ربهم).

آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت و عناد و کینه توزی با حق دورند. و می‌توانند چهره حق را به خوبی ببینند، و منطق مثلهای خدا را درک کنند. «ولی آنها که کافرند می‌گویند خدا چه منظوری از این مثال داشته که مایه تفرقه و اختلاف شده، گروهی را به وسیله آن هدایت کرده، و گروهی را گمراه؟!» (و اما الذین کفروا فیه قولون ما اذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا).

این خود دلیل بر آن است که این مثلها از ناحیه خدا نیست، چرا که اگر از ناحیه او بود همه آن را پذیرا می‌شدند!!

ولی خداوند در یک جواب کوتاه و قاطع به آنها پاسخ می‌گوید که تنها فاسقان و گنهکارانی را که دشمن حقند به وسیله آن گمراه می‌سازد (و ما یضل الا الفاسقین).

بنابراین تمام این سخنان، سخنان خدا است و نور و هدایت است، چشم بینا می‌خواهد که از آن استفاده کند، و اگر این کوردلان به مخالفت و لجاجت بر می‌خیزند بر اثر نقصان و کمبود خودشان است، و گرنه در این آیات الهی نقصی وجود ندارد.

**نکته‌ها**

**۱- اهمیت مثال در بیان حقایق**

مثالهای مناسب، نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روشن ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد: گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آنچنان راه را نزدیک و میان بر می کند که زحمت استدلال فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده بر می دارد. و مهمتر اینکه: برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم راهی جز استفاده از مثالهای مناسب نیست. نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد. و به هر حال تشبیه معقول به محسوس یکی از طرق مؤثر تفهیم مسائل عقلی است.

(البته همانگونه که گفتیم مثال باید مناسب باشد و گرنه گمراه کننده و به همان اندازه خطرناک و دور کننده از مقصد خواهد بود). روی همین جهات در قرآن به مثالهای زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالبتر و شیرینتر و مؤثرتر است، چرا که قرآن کتابی است برای همه انسانها در هر سطح و هرپایه ای از تفکر و معلومات، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت.

## ۲- چرا مثال به پشه؟

گرچه بهانه جویان، خردی و کوچکی پشه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند، اما اگر آنها کمی انصاف و درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار کوچک می اندیشیدند می فهمیدند که یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کار رفته که عقل در آن حیران می ماند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۰

امام صادق (علیه السلام) درباره آفرینش این حیوان کوچک می فرماید «خداوند به پشه مثال زده است با اینکه از نظر جسم بسیار کوچک است ولی از نظر ساختمان همان دستگانهائی را دارد که بزرگترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخکها و بالها) در پشه است که فیل فاقد آن است» خداوند می خواهد باین مثال ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند، تفکر درباره این موجود ظاهراً ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد. مخصوصاً خرطومش همانند خرطوم فیل، تو خالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند، این لوله ظریفترین سرنگهای دنیا است و سوراخ

درون آن فوق العاده باریک است.

خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده بالهائی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند، این بالها آنچنان به سرعت بالا و پائین می‌شود که حرکت آن با چشم قابل رؤیت نیست، این حشره به قدری حساس است که به مجرد تکان خوردن چیزی احساس خطر می‌کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می‌سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می‌کند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بیان عجیبی در این زمینه دارد: «اگر همه موجودات زنده جهان ... جمع شوند و دست به دست هم بدهند هرگز توانائی بر ایجاد پشه‌ای ندارند، بلکه عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان متحیر می‌ماند، و نیروی هاشان ناتوان و خسته می‌شود و پایان می‌گیرد، و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده، اعتراف می‌نمایند که در برابر آفرینش پشه‌ای درمانده‌اند و به عجز خود اقرار می‌نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۱

### ۳- هدایت و اضلال الهی

ظاهر تعبیر آیه فوق، ممکن است این توهم را بوجود آورد که هدایت و گمراهی جنبه اجباری دارد و تنها منوط به خواست خدا است، در حالی که آخرین جمله این آیه حقیقت را آشکار کرده و سرچشمه هدایت و ضلالت را اعمال خود انسان می‌شمارد.

توضیح اینکه: همی‌شه اعمال و کردار انسان، نتایج و ثمرات و بازتاب خاصی دارد، از جمله اینکه اگر عمل نیک باشد، نتیجه آن، روشن بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بهتر است.

شاهد این سخن آیه ۲۹ سوره انفال است که می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا: «... اگر پرهیزگاری پیشه کنید خداوند حس تشخیص حق از باطل را در شما زنده می‌کند و به شما روشنبینی عطا می‌فرماید.»

و اگر دنبال زشتیها برود، تاریکی و تیرگی قلبش افزون می‌گردد، و به سوی گناه بیشتری سوق داده می‌شود و گاه تا سر حد انکار خداوند می‌رسند، شاهد این گفته آیه ۱۰ سوره روم می‌باشد که می‌فرماید:

ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزئون: «عاقبت افرادی که اعمال بد انجام می دهند به اینجا منتهی شد که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد استهزاء قرار دادند!»  
و در آیه دیگر می خوانیم: فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم: «هنگامی که از حق برگشتند خداوند دل‌های آنها را برگردانید (سوره صف آیه ۵).»  
در آیه مورد بحث نیز شاهد این گفته آمده است آنجا که می فرماید: و ما یضل به الا الفاسقین: «خداوند گمراه نمی کند جز افراد فاسق و بد کردار را.»  
بنابر این انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است، این حقیقت را وجدان هر انسانی قبول دارد، سپس باید در انتظار نتیجه‌های قهری آن باشیم.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۲

کوتاه سخن اینکه: هدایت و ضلالت در قرآن به معنی اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست، بلکه بشهادت آیات متعددی از خود قرآن «هدایت» به معنی فراهم آوردن وسایل سعادت و «اضلال» به معنی از بین بردن زمینه‌های مساعد است، بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.  
و این فراهم ساختن اسباب (که نام آنرا توفیق می گذاریم) یا بر هم زدن اسباب (که نام آنرا سلب توفیق می گذاریم) نتیجه اعمال خود انسانها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می دهد و یا از کسانی توفیق را سلب می کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است.  
این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می توان مشخص ساخت هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می گذرد هر چه خود را به آن نزدیکتر سازد جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتر می شود و هر قدر خود را از آن دور می سازد جای پای او محکمتر و مطمئن تر می گردد و احتمال سقوطش کمتر می شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد از مجموع این سخن پاسخ گفته کسانی که به آیات هدایت و ضلالت خرده گرفته اند به خوبی روشن می شود.

۴- منظور از «فاسقین» کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده اند زیرا فسق از نظر ریشه لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون می روند اطلاق شده است.

---

## آیه ۲۷

### آیه و ترجمه

الذین ینقضون عهد الله من بعد میثقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخسرون ۲۷  
ترجمه:

۲۷- (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می شکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می نمایند، و در جهان فساد می کنند، اینها زیانکارانند.

### تفسیر:

#### زیانکاران واقعی

از آنجا که در آخرین آیه گذشته، سخن از اضلال فاسقان بود در این آیه با ذکر سه صفت فاسقان را کاملاً مشخص و معرفی می کند:

۱- «فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می شکنند» (الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه).

انسانها در واقع پیمانهای مختلفی با خدا بسته اند، پیمان توحید و خداشناسی پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس، فاسقان همه این پیمانها را شکسته سر از فرمان حق برتافته، و از خواسته های دل و شیطان پیروی می کنند

این پیمان کجا و چگونه بسته شد؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که پیمان یک امر دو جانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان در گذشته در این زمینه ها بسته باشیم؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه ای قرار داده که از طریق هدایت آن میتواند، راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند.

قرآن از این فطرت مخصوص تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می کند، در حقیقت این یک پیمان تکوینی است نه تشریحی و قانونی، قرآن می گوید:

الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم: «ای فرزندان آدم! مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است، و مرا پرستش کنید که راه راست همین است.»

پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خدانشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است.

شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌های است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته: «خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند.»

به تعبیر روشنتر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی میدارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین، گوش می‌دهد یعنی صدای حق را بشنو... و به این ترتیب هر گاه انسان از آنچه در درون فطرت او است بهره‌نگیرد و یا از نیروهای خدا داد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است.

آری فاسقان، همه یا قسمتی از این پیمانهای فطری الهی را زیر پا می‌گذارند. ۲- سپس به دومین نشانه آنها اشاره کرده می‌گوید: «آنها پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می‌کنند» (و یقطعون ما امر الله به ان یوصل).

گرچه بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به خصوص به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته‌اند، ولی دقت در مفهوم آیه نشان می‌دهد که معنی وسیعتر و عمومیتتری دارد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۵

که مسأله قطع رحم یکی از مصداقهای آن است. زیرا آیه می‌گوید: فاسقان پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار بماند قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا است، و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست.

لذا بعضی از مفسران آن را به قطع رابطه با پیامبران و مؤمنان، یا قطع رابطه با پیامبران دیگر و کتب آسمانی آنها که خدا دستور پیوند با همه آنها را داده است تفسیر کرده‌اند که پیدا است این تفسیرها نیز بیان کننده بخشی از مفهوم کلی آیه است در بعضی از روایات جمله ما امر الله به ان یوصل به رابطه با امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) تفسیر شده است.

۳- نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده: «آنها فساد در زمین می‌کنند» (و یفسدون فی الارض).

البته این خود مطلبی روشن است، آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند، و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجویی و لذت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزونتر است، و برای رسیدن به این هدف از هیچ خلاقی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۶

قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید: آنها همان زیانکارانند (اولئک هم الخاسرون).

راستی چنین است؟ چه زبانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سپهر روزی خود به کار برد؟! کسانی که به مقتضای مفهوم فسق از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند.

**نکته‌ها**

### ۱- اهمیت صله رحم در اسلام

گرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است.

اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است.

اهمیت صله رحم تا آنجا است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)



می فرماید: صلة الرحم تعمر الديار و تزيد في الاعمار و ان كان اهلها غير اخيار: «پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند.»  
در سخنان امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:  
صل رحمک و لو بشربة من ماء و افضل ما یوصل به الرحم کف الاذى عنها:  
پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لا اقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۷

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجاد (علیه السلام) به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند:  
«... و ایاک و مصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله»  
«بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است.»

در سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه ۲۲ می فرماید:  
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله: «... شما که در زمین فساد می کنید و قطع رحم می نمائید مشمول لعنت خدا هستید و از رحمت او دور!»  
کوتاه سخن اینک: قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهمزنندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد، و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است.

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند مبعوضترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ در پاسخ فرمود: شرک به خدا.  
پرسیدند بعد از آن؟ فرمود: «قطع رحم.»

علت اینکه اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی اینهمه پافشاری کرده این است که همی‌شه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی، و چه از نظر جنبه‌های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۸

و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کاملتری بهره‌برداری نموده است، دستور به اصلاح واحدهائی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن‌روگردان نیستند.

زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می‌کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای یک خانواده‌اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومندشد، اجتماع عظیم آنها نیز عظمت می‌یابد و از هر نظر قوی خواهد شد، شاید حدیثی که می‌گوید «صله رحم باعث آبادی شهرها می‌گردد به همین معنی اشاره باشد.»

## ۲- به جای وصل کردن، قطع کردن

جالب اینکه در تعبیری که در آیه فوق خواندیم چنین بود، فاسقان آنچه را خدا دستور داده است، وصل کنند، قطع می‌کنند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا قطع کردن قبل از وصل امکان دارد؟ در پاسخ می‌گوئیم هدف از وصل کردن، ادامه روابطی است که خداوند میان خود و بندگانش و یابندگان بایکدیگر بطور طبیعی و فطری قرار داده است، و به تعبیر دیگر خدا دستور داده، این رابطه‌های فطری و طبیعی محافظت و پاسداری شود ولی گنه‌کاران آن را قطع می‌کنند (دقت کنید).

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۹

آیه ۲۸ - ۲۹

آیه و ترجمه

کیف تکفرون بالله و کنتم اموتا فاحیکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه  
ترجعون ۲۸  
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسوئهن سبع  
سموت و هو بکل شیء علیم ۲۹  
ترجمه :

۲۸- چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که شما اجسام بی‌روحي بودید و  
او شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، و بار دیگر شما را زنده می‌کند،  
سپس به سوی او بازمی‌گردید (بنابر این نه حیات و زندگی شما، از شما است  
و نه مرگتان، آنچه دارید از خدا است).  
۲۹- او خدائی است که همه آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما  
آفریده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و  
او به هر چیز آگاه است.

تفسیر :

نعمت اسرار آمیز حیات

قرآن در دو آیه فوق با ذکر یک سلسله از نعمتهای الهی و پدیده‌های شگفت  
انگیز آفرینش انسانها را متوجه پروردگار و عظمت او می‌سازد، و دلائلی را که  
در گذشته (آیه ۲۱ و ۲۲ همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود  
تکمیل می‌کند.  
قرآن در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطه‌های شروع کرده که برای احدی  
جای انکار باقی نمی‌گذارد و آن مسأله پیچیده حیات و زندگی است.  
نخست می‌گوید: چگونه شما خدا را انکار می‌کنید در حالی که اجسام

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۰

بی‌روحي بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید (کیف  
تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم).

قرآن به همه ما یادآوری می‌کند که قبل از این شما مانند سنگها و چوبها و موجودات بیجان مرده بودید، و نسیم حیات اصلا در کوی شما نوزیده بود. ولی اکنون دارای نعمت حیات و هستی می‌باشید، اعضاء و دستگاه‌های مختلف، حواس و ادراک به شما داده شده، این هستی و حیات را چه کسی به شما عطا کرده آیا خود به‌خویشتن دادید؟

بدیهی است هر انسان منصفی بدون هیچ تردید اعتراف می‌کند که این نعمت از خود او نیست، بلکه از ناحیه یک مبدء عالم و قادر به او رسیده است، کسی که تمام رموز حیات و قوانین پیچیده آن را می‌دانسته، و بر تنظیم آن قدرت داشته، آنگاه جای این سؤال است که پس چرا به خدائی که بخشنده حیات و هستی است کفر می‌ورزید؟

امروز برای همه دانشمندان مسلم شده که ما در این جهان چیزی پیچیده‌تر از مسأله حیات و زندگی نداریم، چرا که با تمام پیشرفتهای شگرفی که در زمینه علوم و دانشهای طبیعی نصیب بشر گردیده، هنوز معمای حیات گشوده نشده است این مسأله آنقدر اسرار آمیز است که افکار میلیونها دانشمند و کوششهایشان تاکنون از درک آن عاجز مانده، ممکن است در آینده در پرتو تلاشهای پیگیر، انسان از رموز حیات، تدریجا آگاه گردد، ولی مسأله این است که آیا هیچکس می‌تواند چنین امر فوق العاده دقیق و ظریف و پر از اسرار را که نیازمند به یک علم و قدرت فوق العاده است به طبیعت بیشعور که خود فاقد حیات بوده است نسبت دهد.

اینجا است که می‌گوئیم پدیده حیات در جهان طبیعت بزرگترین سند اثبات وجود خدا است که پیرامون آن کتابها نگاشته‌اند، و قرآن در آیه فوق مخصوصا

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۱

روی همین مسأله تکیه کرده است، که ما فعلا با همین اشاره کوتاه از آن می‌گذریم.

پس از یادآوری این نعمت، دلیل آشکار دیگری را یادآور می‌شود و آن مسأله مرگ است می‌گوید: «سپس خداوند شما را می‌میراند» (ثم یمیتکم).

انسان می‌بیند اقوام و خویشان و بستگان و آشنایان یکی پس از دیگران می‌میرند و جسد بیجان آنها زیر خاکها مدفون می‌شود، اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است، چه کسی هستی را از آنها گرفت اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی باشد، اینکه از آنها گرفته می‌شود دلیل بر این است که دیگری به

آنها بخشیده.

آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است، چنانکه در آیه ۲ سوره مالک می‌خوانیم: الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا: «(او خدائی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید)».

قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بر وجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسائل دیگر در دنباله این بحث به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته، می‌گوید: سپس بار دیگر شما را زنده می‌کند (ثم یحییکم). البته این زندگی پس از مرگ به هیچوجه جای تعجب نیست چرا که قبلا نیز انسان چنین بوده است و با توجه به دلیل اول یعنی اعطای حیات به موجود بیجان، پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسانتر است هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد!).

عجب اینکه گروهی بودند که در حیات دوباره انسانها تردید داشته و دارند در حالی که حیات نخستین را که از موجودات بیجان صورت گرفته می‌دانند. جالب اینکه قرآن در آیه فوق، پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده، و در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات، و سپس مسأله معاد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۲

را در برابر او مجسم ساخته است.

و در پایان این آیه می‌گوید: «سپس به سوی او بازگشت می‌کنید» (ثم الیه ترجعون).

مقصود از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمتهای خداوند می‌باشد، یعنی در قیامت و روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگشت می‌کنید شاهد این گفته آیه ۳۶ سوره انعام است که می‌فرماید:

و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون: «خداوند مردگان را بر می‌انگیزد سپس به سوی او بازگشت می‌کنند.»

ممکن است منظور از رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیقتر و باریکتر باشد و آن اینکه همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع کرده و به سوی بی‌نهایت که ذات پاک پروردگار است پیش می‌روند، بنابراین این با مردن، تکامل تعطیل نمی‌شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی، عالیت‌تر باز می‌گردد و سیر تکاملی او

ادامه می‌یابد.

پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدء و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای گسترده خداوند اشاره کرده می‌گوید: او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا). و به این ترتیب ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می‌کند، و درست از اینجا در می‌یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز را برای او آفریده او را برای چه چیز؟ آری او عالیترین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر. تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می‌شود، بلکه در قرآن

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۳

آیات فراوانی می‌یابیم که انسان را هدف نهائی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می‌کند، چنانکه در آیه ۱۳ سوره جاثیه آمده است: و سخر لکم ما فی السماوات و الارض: «آنچه در آسمانها و هر چه در زمین است مسخر شما قرار داد.»

و در جای دیگر به طور مشروحتر می‌خوانیم:

و سخر لکم الفلک ...

و سخر لکم الانهار ...

و سخر لکم اللیل و النهار ...

و سخر لکم البحر ...

و سخر لکم الشمس و القمر ...:

«کشتی‌ها را مسخر شما ساخت ... نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد ... شب و

روز را مسخر فرمانتان کرد ... شما را بر دریاها و اقیانوسها مسلط ساخت ...

خورشید و ماه را نیز فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد ...

(بحث بیشتر در این زمینه را در جلد دهم، صفحه ۱۲۰، ذیل آیه ۲ سوره رعد و

نیز در همان جلد ذیل آیات ۳۲ و ۳۳ سوره ابراهیم، صفحه ۳۴۹ مطالعه

می‌فرمائید).

بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می‌گوید: «سپس خداوند به آسمان

پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه

است» (ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم).

جمله «استوی» از ماده «استواء» گرفته شده که در لغت به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است، ضمناً کلمه «ثم» در جمله «ثم استوی الی السماء» الزاما به

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۴

معنی تاءخیر زمانی نیست بلکه می تواند به معنی تاءخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.

**نکته‌ها**

### ۱- تناسخ و عود ارواح

آیه فوق، از جمله آیات متعددی است که عقیده به تناسخ را صریحا نفی، می کند، زیرا عقیده مندان به تناسخ چنین می پندارند که انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی بازمی گردد منتها روح او در جسم دیگر ( و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می کند و این مسأله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در این جهان را تناسخ یا عود ارواح می نامند.

آیه فوق صریحا می گوید: بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعا این حیات همان زندگی در رستاخیز و قیامت است، و به تعبیر دیگر آیه می گوید: شما مجموعا دو حیات و مرگ داشته و دارید، نخست مرده بودید (در عالم موجودات بی جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد، سپس می میراند و بار دیگر زنده می کند، اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیات و مرگ بود.

همین مضمون در آیات متعدد دیگر قرآن نیز به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

بنابر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده، عود ارواح می نامند از نظر قرآن باطل و بی اساس است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۵

بعلاوه ما دلائل عقلی روشنی داریم که این عقیده را نفی می کند و آن را به عنوان یکنوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات می نماید که در جای خود از آن سخن گفته ایم.  
ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی شاید آیه فوق را اشاره به حیات برزخی

بدانند، در حالی که آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد، تنها می‌گوید: شما قبلا جسم بیجانی بودید، خداوند شما را زنده کرد، بار دیگر می‌میراند (اشاره به مرگ در پایان زندگی این دنیا است) سپس زنده می‌کند (اشاره به حیات آخرت) سپس سیر تکاملی خود را به سوی او ادامه می‌دهید.

## ۲- آسمانهای هفتگانه

کلمه «سما» در لغت به معنی طرف بالا است، و این مفهوم جامعی است که مصداقهای مختلفی دارد، لذا می‌بینیم در قرآن در موارد گوناگونی به کار رفته است:

۱- گاهی به «جهت بالا» در قسمت مجاور زمین اطلاق شده، چنانکه می‌فرماید: الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء «آیا ندیدی خداوند چگونه مثل زده است گفتار پاک را به درخت پاکیزه‌ای که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است» (ابراهیم- ۲۴).

۲- گاه به منطقه‌ای دورتر از سطح زمین (محل ابرها) اطلاق شده، چنان که می‌خوانیم: و نزلنا من السماء ماء مبارکاً: «ما از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم» (سوره ق آیه ۹).

۳- گاه به «قشر متراکم هوای اطراف زمین» گفته شده: و جعلنا السماء سقفا محفوظا: «ما آسمان را سقف محکم و محفوظی قرار دادیم» (انبیاء- ۳۲)

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۶

زیرا می‌دانیم جو زمین که همچون سقفی بر بالای سر ما قرار دارد دارای آنچنان استحکامی است که کره زمین را در برابر سقوط سنگهای آسمانی حفظ می‌کند، این سنگ‌ها که شبانه روز، مرتباً در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می‌شوند، اگر این قشر هوای متراکم نبود ما مرتباً در معرض سقوط این سنگهای خطرناک بودیم، اما وجود این قشر، سبب می‌شود که سنگها پس از برخورد با جو زمین مشتعل و سپس خاکستر شود.

۴- و گاهی به معنی «کرات بالا» آمده است ثم استوی الی السماء و هی دخان: «به آسمانها پرداخت در حالی که دود و بخار بودند» (و از گاز نخستین، کرات را آفرید) (فصلت - ۱۱).

اکنون به اصل سخن باز گردیم، در اینکه مقصود از آسمانهای هفتگانه



چیست؟ مفسران و دانشمندان اسلامی بیانات گوناگونی دارند و تفسیرهای مختلفی کرده‌اند:

- ۱- بعضی آسمانهای هفتگانه را، همان «سیارات سبع» می‌دانند (عطارد زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم جزء سیارات بودند.
- ۲- بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است.
- ۳- بعضی دیگر می‌گویند: عدد هفت در اینجا به معنی عدد تعدادی (عدد

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۷

مخصوص) نیست، بلکه عدد تکثیری است که به معنی تعداد زیاد و فراوان می‌باشد، و این در کلام عرب و حتی قرآن نظائر قابل ملاحظه‌های دارد مثلاً در آیه ۲۷ سوره لقمان می‌خوانیم: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله: «اگر درختان زمین قلم گردند، و دریا مرکب، و هفت دریا بر آن افزوده شود کلمات خدا را نمی‌توان با آن نوشت.»

به خوبی روشن است که منظور از لفظ «سبعه» در این آیه عدد مخصوص هفت نیست بلکه اگر هزاران هزار دریا نیز مرکب گردد، نمی‌توان علم بیپایان خداوند را با آن نگاشت.

بنابر این سماوات سبع اشاره به آسمانهای متعدد و کرات فراوان عالم بالا است بی آنکه عدد خاصی از آن منظور باشد.

۴- آنچه صحیحتر به نظر می‌رسد، این است که مقصود از سماوات سبع همان معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن نشان می‌دهد که عدد سبع در اینجا به معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

منتها از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می‌بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می‌دهند.

شاهد این سخن اینکه: قرآن می‌گوید: و زینا السماء الدنيا بمصابیح: «ما آسمان پائین را با چراغهای ستارگان زینت دادیم» (فصلت - ۱۲).

در جای دیگر می خوانیم: انا زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب: «ما آسمان پائین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم» (صافات - ۶).  
از این آیات بخوبی استفاده می شود که همه آنچه را ما می بینیم و جهان

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۸

ستارگان را تشکیل می دهد همه جزء آسمان اول است، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم.

و اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر بهر نسبت که پیش می رود از عجائب آفرینش تازه هائی را بدست می آورد، مثلا علم هیئت هم اکنون بجائی رسیده است که بعد از آن، تلسکوپها قدرت دید را از دست می دهند، آنچه رصدخانه های بزرگ کشف کرده اند، فاصلهای به اندازه هزار میلیون یک میلیارد) سال نوری می باشد، و خود معترفند که تازه این آغاز جهان است نه پایان آن، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمانها و کهکشانها و عوالم دیگری کشف گردد.  
بهتر این است که این سخن را از زبان، یکی از رصدخانه های بزرگ جهان بشنویم.

### ۳- عظمت کائنات

رصدخانه «پالومار» عظمت جهان بالا را چنین توصیف می کند .  
«... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که بنظر ما میرسد بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیونها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم مهیب و تاریکی به چشم می خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی شود یعنی روشنائی از آنجا عبور نمی کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متاثر کند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۹

ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیائی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشانها نگهداری

می شود.

تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز درهای کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیمتر نیست و هنوز اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد.»  
از این گفته به خوبی بر می آید که علم هنوز با آن پیشرفت شگفت انگیز خود در قسمت آسمانها کشفیات خویش را سر آغاز جهان می داند نه پایان آن، بلکه آن را ذره کوچکی در برابر جهان بس با عظمت، می شمارد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۰

آیه ۳۰ - ۳۳

آیه و ترجمه

و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقديس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون ۳۰

و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبوني باسماء هؤلاء ان كنتم صدقين ۳۱

قالوا سبحك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم ۳۲  
قال يادم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموت و الارض و اعلم ما تبون و ما كنتم تكتمون ۳۳  
ترجمه :

۳۰- هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگار آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد و خونریزی کند؟) (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم،

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۱

پروردگار فرمود: من حقائقی را می دانم که شما نمی دانید.  
۳۱- سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست

می گوئید اسامی اینها را بر شمارید!  
۳۲- فرشتگان عرض کردند: منزهی تو!، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی.

۳۳- فرمود ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را میدانم، و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید.

**تفسیر :**

### انسان نماینده خدا در زمین

در آیات گذشته خواندیم که خدا همه مواهب زمین را برای انسان آفریده است و در این آیات رسماً مسئله رهبری و خلافت انسان را تشریح می کند، و موقعیت معنوی او را که شایسته اینهمه مواهب است روشن می سازد. در این آیات به چگونگی آفرینش آدم (نخستین انسان اشاره می کند و در این سلسله آیات که از آیه ۳۰ شروع و به آیه ۳۹ پایان می یابد سه مطلب اساسی مطرح شده است:

- ۱- خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفتگوئی که آنها با خداوند داشته‌اند.
  - ۲- دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان که در آیات مختلف قرآن به تناسبهای گوناگونی ذکر شده است.
  - ۳- تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید و سپس توبه آدم، و زندگی او و فرزندانش در زمین.
- آیات مورد بحث از نخستین مرحله سخن می گوید، خواست خداوند چنین

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۲

بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار، و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان خواست او این بود که تمامی زمین و نعمتهایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد نیروها، گنجها، معادن و همه امکاناتش را. چنین موجودی می بایست سهم وافر از عقل و شعور و ادراک، و استعداد ویژه داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوائی موجودات زمینی را بر عهده گیرد.

لذا نخستین آیه می گوید: «بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به

فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» (و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة).

«خلیفه» به معنی جانشین است، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. و بعضی گفته‌اند منظور جانشین فرشتگانی است که قبلا در زمین زندگی می‌کردند.

و بعضی گفته‌اند منظور جانشین انسانهای دیگر یا موجودات دیگری که قبلا در زمین می‌زیسته‌اند.

بعضی آنرا اشاره به جانشین بودن نسلهای انسان از یکدیگر دانسته‌اند.

ولی انصاف این است که همانگونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند - منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبداء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم متناسب همین معنی است، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

همچنین مسئله تعلیم اسماء به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است، و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۳

آدم شاهد این مقصود است!

به هر حال خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته، مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندان سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجت‌های او بر خلق بوده باشند.

سپس در آیه مورد بحث اضافه می‌کند: «فرشتگان به عنوان سؤال برای درک حقیقت و نه به عنوان اعتراض عرض کردند آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که فساد کند و خونها بریزد؟!»، (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء)

«در حالی که ما تو را عبادت می‌کنیم تسبیح و حمدت بجا می‌آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست پاک می‌شمیریم» (و نحن نسبح بحمدک و

نقدس لک).

ولی خداوند در اینجا پاسخ سر بسته به آنها داد که توضیحش در مراحل بعد آشکار گردید: «فرمود من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!» (قال انی اعلم ما لا تعلمون)

فرشتگان آن چنان که از سخنانشان پیدا است پی برده بودند که این انسان فردی سر براه نیست، فساد می کند، خون می ریزد، خرابی به بار می آورد. اما از کجا دانستند؟!

گاه گفته خداوند قبلا آینده انسان را بطور اجمال برای آنها بیان فرموده بود، در حالی که بعضی احتمال داده اند ملائکه خودشان این مطلب را از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۴

کلمه «فی الارض» (در روی زمین) دریافته بودند، زیرا می دانستند انسان از خاک آفریده می شود و ماده بخاطر محدودیتی که دارد طبعا مرکز نزاع و تزاخم است، چه این که جهان محدود مادی، طبع زیاده طلب انسانها را نمی تواند اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند باز ممکن است سیر نشود، این وضع مخصوصا در صورتیکه توام با احساس مسئولیت کافی نباشد سبب فساد و خونریزی می شود.

بعضی دیگر از مفسران معتقدند پیشگویی فرشتگان بخاطر آن بوده که آدم نخستین مخلوق روی زمین نبود، بلکه پیش از او نیز مخلوقات دگری بودند که به نزاع و خونریزی پرداختند پرونده سوء پیشینه آنها سبب بدگمانی فرشتگان نسبت به نسل آدم شد!

این تفسیرهای سه گانه چندان منافاتی با هم ندارند یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد، و اتفاقا این یک واقعیت بود که آنها بیان داشتند، و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت، واقعیتهای مهمتری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!

آنها فکر می کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بیخبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواستههای گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند تفاوت فراوانی دارد،

اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا، و عبادت آن ساحلنشینان آرام و سبکیار کجا؟! آنها چه می دانستند که از نسل این آدم پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم و نوح

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۵

و موسی و عیسی (علیهمالسلام) و امامانی همچون ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدای دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است!

قابل توجه این که فرشتگان روی سه مسأله درباره صفات خودشان تکیه کردند، تسبیح و حمد و تقدیس، بدون شک تسبیح و حمد یعنی خدا را پاک از هر گونه نقص و دارای هرگونه کمال دانستن، اما در این که مقصود از «تقدیس» چیست؟ بعضی آنرا پاک شمردن پروردگار از هر گونه نقصان دانسته اند که در حقیقت تاء کیدی می شود بر همان معنی «تسبیح».

ولی بعضی دیگر معتقدند که «تقدیس» که از ماده «قدس» است، یعنی پاک سازی روی زمین از فاسدان و مفسدان، یا پاک سازی خویشتن از هر گونه صفات زشت و مذموم، و تطهیر جسم و جان برای خدا و کلمه «لک» در جمله «نقدس» لک را شاهد این مقصود دانسته اند، چرا که فرشتگان نگفتند «نقدسک» (تو را پاک می شمیریم) بلکه گفتند «نقدس لک» از برای تو جامعه را پاک می کنیم.

در حقیقت آنها می خواستند بگویند اگر هدف اطاعت و بندگی است ما سر بر فرمانیم، و اگر عبادت است ما هم همواره مشغول آنیم، و اگر پاک سازی خویشتن یا صفحه روی زمین است ما چنین می کنیم، در حالی که این انسان مادی هم خود فاسد است و هم صفحه زمین را پر از فساد می کند.

ولی برای اینکه حقایق بطور تفصیل بر فرشتگان روشن شود خداوند اقدام به آزمایش آنها نمود، تا خودشان اعتراف کنند که میان آنها و آدم «تفاوت از زمین تا آسمان است!»

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۶

## فرشتگان در بوته آزمایش

آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوقالعاده‌ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته «قرآن به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد» (و علم آدم الاسماء کلمها) گر چه مفسران در تفسیر «علم اسماء» بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نامهای بدون معنا به آدم نبوده، چرا که این افتخاری محسوب نمی شده است، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است.

البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود. در حدیثی داریم که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه سؤال کردند، فرمود: «الارضین و الجبال و الشعاب و الاودیه ثم نظر الی بساط تحته، فقال و هذا البساط مما علمه»: «فرمود منظور زمینها، کوهها، درهها و بستر رودخانهها (و خلاصه تمامی موجودات) می باشد، سپس امام (علیه السلام) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد»!

بنابر این علم اسماء چیزی شبیه علم لغات نبوده است بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد. همچنین استعداد نامگذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد، و این خود نعمتی است بزرگ، ما هنگامی به اهمیت این

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۷

موضوع پی می بریم که می بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته‌های او جمع است، و این خود بخاطر نامگذاری اشیاء و خواص آنها است، و گر نه هیچگاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.

«سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید» (ثم عرضهم علی الملائكة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین).



ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند لذا در پاسخ «گفتند خداوند منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای چیزی نمی‌دانیم»! (قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا). «تو خود عالم و حکیمی» (انک انت العلیم الحکیم).

اگر ما در این زمینه سؤالی کردیم از نا آگاهیمان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم، و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است بیخبر بودیم، حقا که اوشایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی وجود او کمبودی داشت.

در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد. «خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن!» (قال یا آدم انبئهم باسمائهم).

«هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت خداوند فرمود به شما نگفتم که من از غیب آسمانها و زمین آگاهم، و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می‌کنید می‌دانم» (فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما کنتم تکتمون).

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۸

در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها او است!

جمله «ما کنتم تکتمون» (آنچه را در درون مکتوم می‌داشتید) اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند بعضی گفته‌اند این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف فرشتگان قرار داشت، و مخاطب به خطاب آنان بود. او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور این بوده که فرشتگان خود را واقعا شایسته‌تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می‌دانستند، گرچه اشاره‌ای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار نمودند.

#### پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟

وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می‌نمود آنها نیز همین فضیلت

آدم را پیدا می‌کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق کلمه «تعلیم» در قرآن به «تعلیم تکوینی» در جای دیگر نیز آمده است، در سوره رحمن آیه ۴ می‌خوانیم «علمه البیان» خداوند بیان را به انسان آموخت، روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۹

بتوانند سخن بگویند.

و در پاسخ سؤال دوم باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری اینهمه علوم در آنها نبود آنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف، و بهمین دلیل فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند، ولی شاید خودشان در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت.

باز در اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید که اگر منظور از علم اسماء علم اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است پس چرا ضمیر «هم» در جمله «ثم عرضهم» و «اسمائهم» و کلمه «هؤلاء» که معمولاً همه اینها در افراد عاقل استعمال می‌شود در این مورد به کار رفته است؟ در پاسخ می‌گوئیم:

چنین نیست که ضمیر هم و کلمه هؤلاء منحصر در افراد عاقل به کار برده شود بلکه گاهی در مجموعه‌های از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعه‌های از افراد غیر عاقل نیز استعمال می‌شود چنانکه یوسف (علیه السلام) درباره ستارگان و خورشید و ماه گفت «رایتهم لی ساجدین:» «من در خواب دیدم همه آنها برای من سجده می‌کنند» (سوره یوسف آیه ۴).

قبل

↑  
فرست

قبل  
→

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۰

آیه ۳۴ - ۳۶

آیه و ترجمه

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى و استكبر و كان من الكافرين ۳۴  
 و قلنا يادم اسكن انت و زوجك الجنة و كلا منها رغدا حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظلمين ۳۵  
 فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم فى الارض مستقر و متع الى حين ۳۶  
 ترجمه :

۳۴- و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد!  
 ۳۵- و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از (نعمتهای) آن گوارا هر چه می خواهی بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد!  
 ۳۶- پس شیطان موجب لغزش آنها شد، و آنها را از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، و (در این هنگام) به آنها گفتیم همگی (به زمین) فرود آئید در حالی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۱

که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است.

تفسیر :

آدم در بهشت

قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته، نخست چنین می گوید: «بخاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید» (و اذ قلنا

للملائكة اسجدوا لادم).

«آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید» (فسجدوا  
الا ابلیس ابی و استکبر).

آری او استکبار کرد و بخاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد (و کان  
من الکافرین).

گرچه در آغاز چنین به نظر می‌آید که مساءله سجده بر آدم بعد از آزمایش  
فرشتگان و تعلیم اسماء بوده، ولی دقت در آیات دیگر قرآن نشان می‌دهد که  
این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش  
فرشتگان بوده است.

در سوره حجر آیه ۲۹ می‌خوانیم «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له  
ساجدین» «هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح  
شایسته‌ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم برای او سجده کنید».  
همین معنی در سوره ص آیه ۷۲ نیز آمده است.

گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن  
مقام آدم بود چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی‌شد، زیرا در آن هنگام  
مقام

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۲

آدم بر همه آشکار شده بود.

بهر حال آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او  
است که پس از تکمیل خلقتش، تمام فرشتگان ماءمور می‌شوند در برابر این  
آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند، به راستی کسی که لایق مقام خلافت  
الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آن همه تکامل و پرورش  
فرزندان بلند مقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام و جانشینانش  
دارد شایسته هر نوع احترامی است.

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می‌داند چه اندازه کرنش می‌کنیم  
پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی!

**نکته‌ها**

**۱- چرا ابلیس مخالفت کرد؟**

می‌دانیم «شیطان» اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه  
شیطانها ولی «ابلیس» اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که

اغواگر آدم شد، او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آنها قرار داشت او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است، در سوره کهف آیه ۵۰ می خوانیم «فسجدوا الا ابلیس کان من الجن»: «همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بود».

انگیزه او در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است، و نمی بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند، که شرح این معنی در ذیل آیه ۱۲ سوره اعراف خواهد آمد.

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۳

نه تنها عملا عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد، و آتش به خرمن هستی او افکند، و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد!

تعبیر «کان من الکافرین» نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسییر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند، و شاید به خود می گفت اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود قطعا اطاعت نخواهم کرد، ممکن است جمله ما کنتم تکتمون آنچه را کتمان می کردید اشاره ای به این معنی باشد. در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده نیز همین معنی آمده است.

### ۲- آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟

شک نیست که «سجده» به معنی پرستش برای خدا است، چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم.

بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی بخاطر آفرینش چنین موجود شگرفی، و یا اینکه سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی خضوع نه پرستش.

در کتاب عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) چنین می خوانیم: «کان سجودهم لله تعالی عبودیة، و لادم اکراما و طاعة، لکوننا فی صلبه»

«سجده فرشتگان پرستش خداوند از یک سو، و اکرام و احترام آدم از سوی

دیگر بود، چرا که ما در صلب آدم بودیم»!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۴

بهر حال بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند، چنانکه قرآن می گوید: به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید از نعمتهای آن گوارا بخورید! (و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما). «ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد» (و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین).

از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین، همین زمین معمولی آفریده شده بود، ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغهای سرسبز پر نعمت این جهان بود ساخت، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت.

شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچگونه آشنائی نداشت، و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بود، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند، بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین تواءم با برنامه ها و تکالیف و مسئولیتها است که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است، و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی.

و نیز بداند هر چند او آزاد آفریده شده، اما این آزادی بطور مطلق و نامحدود نیست که هر چه خواست انجام دهد او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم پبوشد.

و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۵

درهای سعادت برای همی شه به روی او بسته می شود، نه می تواند بازگشت کند و پیمان به بندد که بر خلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمتهای الهی بازگردد.

او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری این خود یک سلسله

تعلیمات لازم بود که می‌بایست فرا گیرد، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد اینها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند، بنابراین شاید علت اینکه آدم درعین اینکه برای خلافت زمین آفریده شده بود مدتی در بهشت درنگ می‌کند و دستورهائی به او داده می‌شود جنبه تمرین و آموزش داشته باشد. در اینجا «آدم» خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش بر ندارد به‌وسوسه‌گری مشغول شد، و چنانکه از سایر آیات قرآن استفاده می‌شود به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می‌کنند، حتی قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم (سوره اعراف آیه ۲۰ و ۲۱). «سرانجام شیطان آن دو را به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند (بهشت) بیرون کرد» (فازلهما الشیطان عنهما فاخرجهما مما كانا فیه).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۸۶

آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود بر اثر فریب شیطان اخراج شدند. و چنانکه قرآن می‌گوید: «ما به آنها دستور دادیم که به زمین فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر (و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو). و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌برداری است (و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین). اینجا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت بخاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های شیطان بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی قرار خواهد گرفت، درست است که آدم پیامبر بود و معصوم از گناه ولی چنانکه خواهیم گفت هر گاه ترک اولی از پیامبر سرزند خداوند نسبت به او سخت‌می‌گیرد، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت.

نکته‌ها

۱- بهشت آدم کدام بهشت بود؟



در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آنرا بهشت موعود نیکان و پاکان می‌دانند، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سر سبز زمین بوده است. زیرا اولاً بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیاً ابلیس آلوده و بی‌ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، نه وسوسه‌های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

ثالثاً در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از روایان حدیث می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع به بهشت آدم پرسیدم امام (علیه السلام) در جواب فرمود: باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی‌شد (جنة من جنات الدنيا يطلع فيها الشمس و القمر و لو كان من جنان الاخرة ما خرج منها ابدا).

و از اینجا روشن می‌شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پائین آمد. این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است ولی ممکن است کلمه سماء (آسمان) در این گونه روایات اشاره به مقام بالا باشد نه «مکان بالا».

ولی بهر حال شواهد فراوانی نشان می‌دهد که این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه‌های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه‌هایش.

## ۲- گناه آدم چه بود؟

روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات گذشته برای او بیان کرد مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت، او نماینده خدا در زمین بود او معلم فرشتگان بود، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید، این آدم با این امتیازات مسلماً گناه نمی‌کند، بعلاوه می‌دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است.

لذا این سؤال مطرح می‌شود آنچه از آدم سر زد چه بود. در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

۱- آنچه آدم مرتکب شد ترک اولی و یا به عبارت دیگر گناه نسبی بود نه گناه مطلق.

گناه مطلق گناهانی است که از هر کس سرزند گناه است و درخور مجازات (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم‌پوشند، و به کار مهمتر پردازند، در غیر این صورت ترک اولی کرده‌اند، فی‌المثل نمازی را که ما می‌خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی‌حضور قلب می‌گذرد درخور شأن ما است، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر و علی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیست، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است.

آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه مکروه بود.

۲- نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است، یعنی همانند دستور طبیب که می‌گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می‌شوی خداوند نیز به آدم فرمود اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد. ۳- اساساً بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت.

### ۳- مقایسه معارف قرآن با تورات

طبق آیات فوق بزرگترین افتخار و نقطه قوت، در وجود آدم، که او را به عنوان یک برگزیده آفرینش می‌توان معرفی نمود، و به همین دلیل مسجود فرشتگان شد همان آگاهی او از «علم الاسماء» و اطلاع از «حقائق و اسرار آفرینش و جهان هستی» بود.

پیدا است آدم بخاطر این علوم آفریده شد، و فرزندان آدم اگر بخواهند تکامل پیدا کنند باید هر چه بیشتر از این علوم بهره‌گیرند، تکامل بیشتر هر کدام از آنها نسبت مستقیم با معلومات آنها از اسرار آفرینش دارد. آری قرآن با صراحت تمام عظمت مقام آدم را در اینها می‌داند، ولی در تورات چنانکه می‌خوانیم، سر بیرون رانده شدن آدم از بهشت و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می‌داند!

در فصل دوم «سفر تکوین» از تورات آمده است: «پس خداوند خدا، آدم را

از خاک زمینی صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم جان زنده شد.

و خداوند خدا، هر درخت خوشنما و بخوردن نیکو، از زمین رویانید، و هم درخت «حیات» در وسط باغ و درخت دانستن نیک و بد را ... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری، اما از درخت «دانستن نیک و بد» مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شوی! ...»

و در فصل سوم چنین آمده است:

«و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشستن را از حضور خداوند خدا، در میان درختان باغ پنهان کردند!!»

و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجائی؟

او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه‌ام!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۰

به جهت آن پنهان شدم!

و خدا به او گفت که تو را که گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم که نخوری خوردی؟!.

و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم! ...

و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده و هم از «درخت حیات» بگیرد و خورده دایم‌زنده ماند!

پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آنکه در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاح نماید! ...»

همانطور که مشاهده فرمودید این افسانه زنده که در تورات کنونی به عنوان یک واقعیت تاریخی آمده است علت اصلی اخراج آدم را از بهشت، و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می‌داند.

و چنانچه آدم دست به شجره نیک و بد دراز نمی‌کرد تا ابد در جهل باقی می‌ماند تا آنجا که حتی نداند برهنه بودن زشت و ناپسند است، و برای همی‌شه در بهشت باقی می‌ماند.

به این ترتیب مسلماً آدم نباید از کار خود پشیمان شده باشد زیرا از دست دادن بهشتی که شرط بقای در آن ندانستن نیک و بد است، در برابر بدست آوردن علم و دانش تجارت پرسودی محسوب می‌گردد، چرا آدم از این تجارت نگران و پشیمان باشد؟

بنابراین افسانه تورات درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام انسان و سرآفرینش او را در علم الاسماء معرفی کرده قرار دارد. از این گذشته در افسانه مزبور مطالب زننده عجیبی درباره خداوند و یا

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۱

مخلوقات او دیده می‌شود که هر یک از دیگری حیرت‌انگیزتر است و آن عبارت است از:

۱- نسبت دادن دروغ به خدا (چنانکه در جمله شماره ۱۷ فصل دوم می‌گوید: خداوند گفت از آن درخت نخورید که می‌میرید در حالی که نمی‌مردند بلکه دانا می‌شدند).

۲- نسبت بخل به خداوند - (چنانکه در جمله ۲۲ فصل سوم می‌گوید: که خدا نمی‌خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند).

۳- امکان وجود شریک برای خداوند - (چنانکه در همان جمله می‌گوید: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد همچون یکی از ما خدایان شده است).

۴- نسبت حسد به خداوند (چنانکه از همان جمله استفاده می‌شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک برد!).

۵- نسبت جسم به خداوند (چنانکه از فصل سوم استفاده می‌شود که خداوند به هنگام صبح در خیابانهای بهشت می‌خرامید!).

۶- خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می‌گذرد بی‌خبر است! (چنانکه در جمله ۹ می‌گوید صدا زد آدم کجائی و آنها در لابلای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند).

(البته نباید فراموش کرد که این افسانه‌های دروغین از نخست در تورات نبوده و بعداً به آن افزوده شده است).

#### ۴ - مقصود از شیطان در قرآن چیست؟

کلمه «شیطان» از ماده «شطن» گرفته شده، و «شاطن» به معنی «خبیث و پست» آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۲

و یا جن و یا جنبنندگان دیگر، و به معنی روح شریر و دور از حق، نیز آمده است، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند. باید دانست که «شیطان» اسم عام (اسم جنس) است، در حالی که ابلیس اسم خاص (علم) می باشد، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود مودی و منحرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است.

از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که شیطان به موجود مودی و مضر گفته می شود، موجودی که از راه راست بر کنار بوده و در صدد آزار دیگران است، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید، و اختلاف و فساد به راه اندازد، چنانکه می خوانیم:

«انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء، ..»

«شیطان می خواهد بین شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند ....»

با توجه به اینکه کلمه یرید فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد حاکی از این معنی است که این اراده، اراده همی شگی شیطان است.

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده، بلکه حتی به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. آنجا که

می خوانیم: «و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن»

«بدینگونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و یا جن قرار دادیم».

و اینکه به ابلیس هم شیطان اطلاق شده بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۳

علاوه بر اینها گاهی کلمه شیطان بر «میکروبها» نیز اطلاق شده: به عنوان نمونه امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید، «لا تشربوا الماء من ثلثة الاناء و لا من عروته، فان الشیطان یقع علی العروة و الثلثة»: «از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف، آب نخورید، زیرا شیطان بر روی

دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می‌نشیند)).  
و نیز امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «و لا یشرب من اذن الکوز، و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیاطین» از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب مخورید که جایگاه آشامیدن شیطانها است.  
از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: «موهای شارب (سبیل) خویش را بلند مگذارید، زیرا شیطان آنرا محیط امن برای زندگی خویش قرار می‌دهد و در آنجا پنهان می‌گردد»!  
به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان میکروبهای زیانبخش و مضر است.

ولی بدیهی است منظور این نیست که: شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداقهای روشن آن ابلیس و لشکریان و اعوان او است: و مصداق دیگر آن انسانهای مفسد و منحرف کننده، و احیاناً در پاره‌ای از موارد به معنی میکروبهای موذی آمده است (دقت کنید).

## ۵ - خدا چرا شیطان را آفرید؟

بسیاری می‌پرسند شیطان که موجود اغواگری است اصلاً چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟! در پاسخ می‌گوئیم:  
اولاً: خداوند شیطان را، شیطان نیافرید، به این دلیل که سالها همنشین

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۴

فرشتگان و بر فطرت پاک بود، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.

ثانیاً: از نظر سازمان آفرینش وجود شیطان برای افراد با ایمان و آنها که می‌خواهند راه حق را بپویند زیانبخش نیست، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنها است، چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می‌گیرد.

به عبارت روشنتر: انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی‌کند و بکار نمی‌اندازد، همین وجود دشمن نیرومند سبب تحرک و جنبش هرچه بیشتر انسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می‌شود.  
یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر «تواین بی» می‌گوید: «هیچ تمدن

درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را بکار انداخت و آنچنان تمدن درخشانی را پی‌ریزی کرد».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۵

آیه ۳۷ - ۳۹

آیه و ترجمه

فتلقى آدم من ربه كلمت فتاب عليه انه هو التواب الرحيم ۳۷ قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون ۳۸

و الذين كفروا و كذبوا بايتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ۳۹  
ترجمه:

۳۷- سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، خداوند تواب و رحیم است.

۳۸- گفتیم همگی از آن (به زمین) فرود آئید هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

۳۹- و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همی‌شه در آن خواهند بود

تفسیر:

بازگشت آدم به سوی خدا

بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده، و از آن محیط آرام و پر نعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۶

لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و چنانکه قرآن در آیات فوق می‌گوید: «آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت، سخنانی مؤثر و دگرگون کننده، و با آن توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت» (فتلقى آدم

من ربه کلمات فتاب علیه).

چرا که او تواب و رحیم است. «انه هو التواب الرحیم»

«توبه» در اصل به معنی بازگشت است، و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می‌آید، این در صورتی است که به شخص گنهکار نسبت داده شود، ولی گناه این کلمه به خدانسبت داده می‌شود، در آنجا به معنی بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود بعد از بازگشت او به خط اطاعت و بندگی به او باز می‌گرداند، و به همین جهت در مورد خدا تعبیر به تواب (بسیار بازگشت کننده به رحمت) می‌شود.

و به تعبیر دیگر توبه لفظی است مشترک، میان خدا و بندگان، هنگامی که بندگان به آن توصیف شوند مفهومی این است که به سوی خدا بازگشته‌اند زیرا هر گنهکاری در حقیقت از پروردگارش فرار کرده، هنگامی که توبه می‌کند به سوی او باز می‌گردد.

خداوند نیز در حالت عصیان بندگان گوئی از آنها روی گردان می‌شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می‌شود، مفهومی این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها باز می‌گرداند. درست است که آدم در حقیقت کار حرامی انجام نداده بود، ولی همین ترک

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۷

اولی نسبت به او عصیان محسوب می‌شد، او به سرعت متوجه وضع خود شد و به سوی پروردگارش بازگشت.

در این‌سکه منظور از «کلمات» چه بوده در پایان این بحث سخن خواهیم گفت.

به هر حال آنچه نمی‌بایست بشود - یا می‌بایست بشود - شد، و با اینکه توبه آدم پذیرفته گردید، ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود تغییر نیافت، و چنانکه آیات فوق می‌گوید: «ما به آنها گفتیم: همگی (آدم و حوا) به زمین فرود آئید، هر گاه از جانب ما هدایتی برای شما آید کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین خواهند شد» (قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون). «ولی آنان که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند برای همی‌شه در آتش دوزخ خواهند ماند (والذین كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها



خالدون).

نکته‌ها

### ۱- کلماتی که خدا بر آدم القا کرد چه بود؟

در این‌سکه «کلمات» و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد چه سخنانی بوده است در میان مفسران گفتگو است. معروف این است که همان جملات سوره اعراف آیه ۲۳ می‌باشد: قال ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين»: «گفتند: خداوند ما بر خود ستم کردیم، اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۹۸

خواهیم بود».

بعضی گفته‌اند منظور از کلمات، این دعا و نیایش بوده است:

اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک خیر الغفرین.

اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فارحمني انک خیر الراحمین.

اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم.

پروردگارا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می‌کنم، من به خود ستم کردم مرا ببخش که بهترین بخشنده‌گانی.

خداوند! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می‌کنم، من به خود ستم کردم بر من رحم کن که بهترین رحم‌کننده‌گانی.

بارالها! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را حمد می‌گویم، من به خویش ستم کردم رحمتت را شامل حال من کن و توبه‌ام را بپذیر که تو تواب و رحیمی».

این موضوع در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.

نظیر همین تعبیرات در آیات دیگر قرآن در مورد یونس (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) می‌خوانیم، یونس به هنگام درخواست بخشش از خدا می‌گوید:

سبحانک انی کنت من الظالمین «خداوند! منزهی من از کسانی هستم که به خود ستم کرده‌ام».

درباره حضرت موسی (علیه السلام) می‌خوانیم: قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له: «گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم مرا ببخش و خدا او را بخشید».

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است می‌خوانیم: که مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) بوده است، و آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید. این تفسیرهای سه‌گانه هیچگونه منافاتی با هم ندارد، چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق باطن آنها انقلاب روحی تمام‌عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را مشمول لطف و هدایتش قرار دهد.

## ۲- چرا جمله اهبطوا تکرار شده است؟

در آیات مورد بحث، و آیات پیش از آن خواندیم که قبل از توبه و بعد از توبه به آدم و همسرش حوا خطاب شده به زمین فرود آئید، در اینکه این تکرار برای تاء‌کید است یا اشاره به دو مطلب دیگر در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که جمله دوم اشاره به این واقعیت باشد که آدم گمان نکند با پذیرش توبه او هبوط به زمین منتفی شده است، بلکه او این راه را باید برود! یا به این جهت که از اول برای این هدف آفریده شده بود، و یا به خاطر اینکه این هبوط اثر وضعی عمل او بوده است، این اثر وضعی با توبه دگرگون نمی‌شود.

## ۳- مخاطب در اهبطوا کیست؟

«اهبطوا» به صیغه جمع آمده است در حالی که آدم و حوا که مخاطب اصلی این سخن بودند دو نفر بیشتر نبودند و باید صیغه تشبیه آورده شود، اما به خاطر اینکه هبوط آدم و حوا به زمین نتیجه‌اش این بود که فرزندان و نسلهای آنها نیز در زمین ساکن خواهند شد، به صورت صیغه جمع آمده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۰

آیه ۴۰

آیه و ترجمه

یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایی فارهبون ۴۰

ترجمه:

۴۰- ای فرزندان اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید، و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم، (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید.

**تفسیر:**

### یاد نعمت‌های خدا

داستان خلافت آدم در زمین و بزرگداشت او از سوی فرشتگان، و سپس فراموش کردن پیمان الهی و خارج شدن او از بهشت و همچنین توبه او را در آیات گذشته شنیدیم، و از این ماجرا این اصل اساسی روشن شد که در این جهان، همواره دو نیروی مختلف حق و باطل در برابر هم قرار دارند و مشغول مبارزه‌اند، آنکس که تابع شیطان شود، راه باطل را انتخاب کند، سرانجامش دور شدن از بهشت و سعادت و گرفتاری در رنج و درد است، و به دنبال آن پشیمانی.

به عکس، آنها که خط فرمان پروردگار را بدون اعتنا به وسوسه‌های شیاطین و باطل‌گرایان ادامه دهند، پاک و آسوده از درد و رنج خواهند زیست. و از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و خلافت آنها در زمین، سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و بدبختی، شباهت زیادی به داستان آدم دارد، بلکه فرعی از آن اصل کلی محسوب می‌شود خداوند در آیه مورد بحث و ده‌ها آیه بعد از آن، فرازهای مختلفی از زندگی بنی اسرائیل و سرنوشت آنها را بیان می‌کند، تا آن درس تربیتی که با ذکر سرنوشت آدم، آغاز شد در این مباحث تکمیل گردد.

**تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۱**

روی سخن را به بنی اسرائیل کرده چنین می‌گوید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهای مرا که به شما بخشیدم، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم، و تنها از من بترسید (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون) در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمتهای بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه‌های الهی را تشکیل می‌دهد.

یاد نعمتهای او انسان را به معرفت او دعوت می‌کند، و حس شکرگزاری را در انسان برمی‌انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمتها بی‌قید و شرط

نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیت‌هایش می‌کند، و بعد از آن نترسیدن از هیچکس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه سبب می‌شود که انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بر دارد و به مسئولیت‌ها و تعهدهایش وفا کند، چرا که یکی از موانع مهم این راه ترس‌های بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سالها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آنها شده بود.

**نکته‌ها**

### ۱- یهود در مدینه

جالب اینکه طبق تصریح بعضی از مورخان قرآن، سوره بقره نخستین سوره‌ای است که در مدینه نازل شد، و قسمت مهمی از آن درباره یهود بحث می‌کند، زیرا یهود در آنجا معروفترین جمعیت پیروان اهل کتاب بودند، و قبل از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق کتب مذهبی خود انتظار چنین ظهوری را داشتند و دیگران را به آن بشارت می‌دادند، از نظر اقتصادی نیز وضع آنها بسیار خوب بود، و روی هم رفته، نفوذ عمیقی در مدینه داشتند. اما با ظهور اسلام، اسلامی که راه‌های منافع نامشروع آنها را می‌بست و جلو

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۲

انحرافات و خودکامگیهای آنها را می‌گرفت، نه تنها غالباً دعوت اسلام را نپذیرفتند، بلکه در آشکار و نهان بر ضد اسلام قیام کردند، همان مبارزه‌ای که هنوز هم بعد از چهارده قرن ادامه دارد.

آیه فوق و آیات بعد نازل شد و آنها را زیر شدیدترین رگبار سرزنشهای خود گرفت، و آنچنان با ذکر دقیق قسمتهای حساس تاریخشان آنها را تکان داد که هر کس کمترین روح حقجوئی داشت بیدار گشت به سوی اسلام آمد، بعلاوه درس آموزندهای بود برای همه مسلمانها.

در آیات آینده به خواست خدا فراهائی از قبیل نجاتشان از چنگال فرعون، شکافتن دریا و غرق شدن فرعونیان، میعادگاه موسی در کوه طور، گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی، دستور توبه خونین و نازل شدن نعمتهای ویژه خدا بر آنها، و مانند آن خواهیم خواند که هر کدام درس یا درسهای آموزندهای در بر دارد.

### ۲- دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟

آن گونه که از آیات قرآن استفاده این پیمان همان پرستش خداوند یگانه،

نیکی به پدر و مادر، بستگان، یتیمان، و مستمندان، و خوشرفتاری با مردم، بر پاداشتن نماز، ادای زکات، دوری از اذیت و آزار، و خونریزی بوده است.

شاهد این سخن آیه ۸۳ و ۸۴ همین سوره است:

و اذا اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذى القربى و اليتامى و المساكين و قولوا للناس حسنا و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة ... و اذا اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دمائكم و لا تخرجون انفسكم من دياركم ثم اقررتم و انتم تشهدون.

در حقیقت این دو آیه اشاره به ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۳

بود، و با ضمیمه کردن آیه ۱۲ سوره مائده (و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل ... و قال الله انى معكم لان اقمتم الصلوة و آتيتم الزكاة و آمنتم برسلى و عززتموهم ...) که دو پیمان دیگر دائر به ایمان به انبیاء و تقویت آنان از آن استفاده می‌شود، روشن می‌گردد که آنها در برابر آن نعمتهای بزرگ الهی و تعهدهای فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود که اگر به اینها وفادار بمانید در باغهایی از بهشت جای خواهید گرفت که نهرها از زیر قصرها و درختانش جاری است (لادخلنکم جنات تجرى من تحتها الانهار) اما متأسفانه آنها سرانجام همه این پیمانها را زیر پا گذاردند که هنوز هم به پیمان شکنی خویش ادامه می‌دهند، در نتیجه پراکنده و دربدر شدند و تا این پیمان شکنیها ادامه دارد، این وضع نیز ادامه خواهد یافت، و اگر می‌بینیم چند روزی در پناه دیگران سر و صدائی دارند هرگز دلیل بر پیروزشان نیست، و ما به خوبی می‌بینیم روزی را که فرزندان غیور اسلام، دور از گرایشهای نژادی و قومی تنها در سایه قرآن بپاخیزند و به این سر و صداها خاتمه دهند.

#### ۴ - خدا نیز به عهدش وفا می‌کند -

نعمتهای خدا هیچگاه بی‌قید و شرط نیست، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که منظور از «اوف بعهدکم» این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد.

و اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی (علیه السلام) بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست، زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل

قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آنها بود، و می دانیم قبول جانشینان آنها نیز دنباله همان مسأله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد،

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۴

در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمانهای بعد علی (علیه السلام).

ضمناً جمله «ایای فارهبون» (تنها از مجازات من بترسید) تاء کیدی است بر این مطلب که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچکس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه «ایای» که مقدم بر جمله «فارهبون» است استفاده می کنیم.

#### ۵ - چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند ؟

«اسرائیل» یکی از نامهای یعقوب، پدر یوسف می باشد، در علت نامگذاری یعقوب به این نام مورخان غیر مسلمان مطالبی گفته اند که با خرافات آمیخته است.

چنانکه «قاموس کتاب مقدس» می نویسد: «اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت»! وی اضافه می کند که این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید»!

همین نویسنده در ذیل کلمه «یعقوب» می نویسد: ثبات و استقامت و ایمان خود را ظاهر ساخت، در این حال خداوند اسم وی را تغییر داده اسرائیل نامید، و وعده داد که پدر جمهور طوائف خواهد شد ... و ... بالاخره در کمال پیری درگذشت، و مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت! و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق می شود».

همچنین او در ذیل کلمه «اسرائیل» می نویسد: «و این اسم را موارد بسیار است چنانکه گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است.» ولی دانشمندان ما مانند مفسر معروف طبرسی در «مجمع البیان» در این باره

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۵

چنین می نویسد: «اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم

(عليهما السلام) است... او می گوید، «اسر» به معنی «عبد» وئیل  
(به معنی الله) است، و این کلمه مجموعاً معنی عبدالله را می بخشد.  
بدیهی است داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند و یا با خود  
خداوند که در تورات تحریف یافته کنونی دیده می شود یک داستان ساختگی و  
کودکانه است که از شائن یک کتاب آسمانی به کلی دور است و این خود یکی از  
مدارک تحریف تورات کنونی است.

← بعد

↑ قدرت

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۶

آیه ۴۱ - ۴۳

آیه و ترجمه

و ءامنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکنوا اول کافر به و لا تشتروا بایتی ثنا  
قلیلا و ایی فاتقون ۴۱  
و لا تلبسوا الحق بالبطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون ۴۲ و اقیموا الصلوة و ءاتوا  
الزکوة و ارکعوا مع الرکعین ۴۳  
ترجمه :

۴۱- و به آنچه نازل کرده‌ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه‌های آن با آنچه در  
کتابهای شما است کاملا مطابقت دارد، و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات  
مرا به بهای ناچیزی نفروشید (به خاطر در آمد مختصری نشانه‌های قرآن و  
پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است پنهان نکنید) و تنها از من (و  
مخالفت دستور من) بترسید (نه از مردم).  
۴۲- و حق را با باطل نیامیزید، و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید.  
۴۳- و نماز را بپا دارید و زکات را ادا کنید، و همراه رکوع کنندگان رکوع  
نمائید (و نماز را با جماعت بگذارید).

شان نزول

بعضی از مفسران بزرگ از امام باقر (علیه السلام) در شأن نزول نخستین آیات  
مورد بحث چنین نقل کرده‌اند که: «حیی بن اخطب، و کعب بن اشرف، و  
جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی (پرزرق و برقی) از طرف  
یهودیان برای آنها ترتیب داده می‌شد، آنها حتی راضی نبودند که این منفعت  
کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از میان برود، به  
این دلیل (و دلایل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر (صلی الله  
علیه و آله و سلم) بود تحریف کردند، این همان «ثمن قلیل» و بهای

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۷

کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می‌کند.

تفسیر :



## سود پرستی یهود

به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود، و از جمله آن پیمان، ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمانهای او بود، در سه آیه مورد بحث به نه بخش از دستوراتی که به یهود داده شده اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید به آیاتی که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده ایمان بیاورید، آیاتی که هماهنگ با اوصافی است که در تورات شما آمده است (و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم).

قرآن مصدق کتابی است که نزد خود شما است، یعنی بشاراتی را که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند که بعد از ما پیامبری با چنین اوصاف ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانیش دارای این ویژگیها است اکنون که می‌بینید صفات این پیامبر و ویژگیهای قرآن کاملا منطبق بر بشاراتی است که در کتب شما آمده و هماهنگی همه جانبه با آن دارد چرا به آن ایمان نمی‌آورید؟!.

سپس می‌گوید: شما نخستین کسی نباشید که به این کتاب آسمانی کفر می‌ورزید و آن را انکار می‌کنید (و لا تکنوا اول کافر به).

یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب، کافر شوند زیاد عجیب نیست عجیب کفر و انکار شما است، آنهم به عنوان پیشگامان و نخستین مخالفان، چرا که هم از آنها بااطلاعت‌ترید، و اهل کتابید و در کتب آسمانی شما این همه بشارات درباره ظهور چنین پیامبری داده شده، و به همین دلیل قبل از ظهورش شما نخستین منادیان او بودید، چه شد که بعد از این ظهور بجای اینکه نخستین مؤمنان باشید نخستین کافران شدید؟.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۸

آری بسیار از یهودیان اصولا مردمی لجوجند، و اگر این لجاجت نبود باید آنها خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می‌گوید: شما آیات مرا به بهای اندکی نفروشید و آن را با یک میهمانی سالیانه معاوضه نکنید (ولا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا).

بدون شک آیات خدا را با هیچ بهائی نباید معاوضه کرد، چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی همه چیز را بدست فراموشی می‌سپردند، و آنها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و کتاب

آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند این بشارتها را انکار کردند و آیات تورات را تحریف نمودند، چرا که در صورت آشنائی مردم به حقیقت، کاخ ریاست آنها فرو می‌ریخت.

اصولا اگر تمام این جهان را به کسی بدهند تا یکی از آیات الهی را انکار کند به راستی بهای کم و اندکی است، زیرا این زندگی سرانجام نابود شدنی است و سرای آخرت ابدی و جاودانی است تا چه رسد که انسان بخواهد، این آیات الهی را فدای منافع ناچیزی کند.

و در چهارمین دستور می‌گوید: تنها از من بپرهیزید (و ایای فاتقون) از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از من یعنی از مخالفت فرمان من بترسید. در پنجمین دستور می‌فرماید: «حق را با باطل نیامیزید» تا مردم به اشتباه بیفتند (و لا تلبسوا الحق بالباطل).

و در ششمین دستور از کتمان حق نهی کرده می‌گوید: «حق را مکتوم ندارید در حالی که شما می‌دانید و آگاهید» (و تکتوموا الحق و انتم تعلمون). هم کتمان حق، جرم و گناه است، و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۰۹

نظر نتیجه، یکسان می‌باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد، و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرتان به خطر بیفتد.

و بالاخره هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را به این صورت بازگو می‌کند: «نماز را بپا دارید زکات را ادا کنید، و (عبادت دستجمعی را فراموش ننمائید) با رکوع کنندگان رکوع نمائید (و اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة و ارکعوا مع الراكعين).

با اینکه دستور اخیر اشاره به مسأله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز تنها رکوع را بیان کرده و می‌گوید: با رکوع کنندگان رکوع کنید این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقا دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می‌شود.

جالب اینکه نمی‌گوید: نماز بخوانید، بلکه می‌گوید اقیموا الصلوة (نماز را بپا دارید) یعنی تنها خودتان نماز خوان نباشید بلکه چنان کنید که آئین نماز در جامعه انسانی برپا شود، و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته‌اند تعبیر به «اَقِمْوا» اشاره به این است که نماز

شما تنها اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را بطور کامل بپا دارید که مهمترین رکن آن توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است.

در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده، و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سر انجام پیوند دستجمعی همه مردم با هم در راه خدا!.

### نکته‌ها

### آیا قرآن مندرجات تورات و انجیل را تصدیق کرده؟

در آیات متعددی از قرآن مجید، این تعبیر به چشم می‌خورد که: قرآن مفاد کتب پیشین را تصدیق می‌کند».

از جمله در آیات مورد بحث خواندیم: «مصدقاً لما معکم» و در آیات ۸۹ و ۱۰۱ سوره بقره می‌خوانیم «مصدق لما» معهم.

و در آیه ۴۸ مائده می‌فرماید: و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم در حالی این کتاب کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند».

همین امر سبب شده که جمعی از مبلغان یهود و مسیحی، این آیات را سندی بر عدم تحریف تورات و انجیل بگیرند، و بگویند: تورات و انجیل در عصر پیامبر اسلام مسلماً با تورات و انجیل امروز تفاوتی پیدا نکرده، و اگر تحریفی در تورات و انجیلها رخ داده باشد، مسلماً مربوط به قبل از آن است، و چون قرآن صحت تورات و انجیل موجود عصر پیامبر اسلام را تصدیق نموده پس مسلمانان باید این کتب را به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند.

### پاسخ

آیات مختلفی از قرآن گواهی می‌دهد که نشانه‌های پیامبر اسلام و آئین او در همان کتابهای محرف که در دست یهود و نصاری در آن زمان بوده وجود داشته است، زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتابهای موجود باطل و بر خلاف واقع می‌باشد، بلکه قسمتی از تورات و انجیل واقعی در لابلای همین کتب وجود داشته و دارد، و نشانه‌های پیامبر اسلام، در همین کتب و یا سایر کتابهای مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است

(و الان هم بشاراتی در آنها هست).

به این ترتیب ظهور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و کتاب آسمانی او عملاً تمام آن نشانه‌ها را تصدیق می‌نموده زیرا با آن مطابقت داشته است. بنابراین معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل این است که صفات و ویژگی‌های پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن با نشانه‌هایی که در تورات و انجیل آمده مطابقت کامل دارد.

استعمال واژه تصدیق در معنی مطابقت در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می‌شود، از جمله در آیه ۱۰۵ سوره صافات به ابراهیم (علیه السلام) می‌گوید: قد صدقت الرویا (تو تصدیق خواب خود نمودی) یعنی عمل تو مطابق خوابی است که دیده‌ای، و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف چنین می‌خوانیم. الذین يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراة و الانجيل ... این معنی صریحاً بیان شده، یعنی اوصافی که در او می‌بینند مطابق است با آنچه در تورات یافته‌اند.

در هر حال آیات فوق چیزی جز تصدیق کردن عملی قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به نشانه‌های حقانیت او که در کتب گذشته بوده است نیست، و دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و انجیل ندارد بعلاوه آیات متعددی از قرآن حکایت از این می‌کند که آنها آیات تورات و انجیل را تحریف نمودند، این خود شاهد زنده‌ای است برگفتار بالا. شاهد زنده دیگر:

«فخر الاسلام» مؤلف کتاب «انیس الاعلام» که خود یکی از کشیشان بنام مسیحی بوده، و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده در مقدمه این کتاب ماجرای عجیب اسلام آوردن خود را چنین شرح می‌دهد: .. «... بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۱

کشیش والا مقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤالات دینی خود را به او مراجعه می‌کردند، من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصارا رافرا می‌گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت. کلیدهای منزل ... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه‌ها را پیش خود نگاه داشته بود ...

در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه‌ای رخ داد به من گفت به شاگردها بگو: حال تدریس ندارم. وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحثند، این بحث منجر به معنی لفظ «فارقلیطا» در سریانی و «پریکلتوس» به زبان یونانی ... جدال آنها به طول انجامید، هر کسی رأیی داشت ...

پس از بازگشت، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟! من اختلاف آنها را در لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر کردم ... گفت: تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده‌ای؟

گفتم مختار فلان مفسر را اختیار کرده‌ام.

کشیش گفت: تقصیر نکرده‌ای، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است، زیرا حقیقت این را نمی‌دانند مگر راسخان فی العلم، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوئید، وی سخت گریست و گفت: هیچ چیز را از تو مضایقه نمی‌کنم ... در فرا گرفتن معنی اسم اثر بزرگی است، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنانچه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می‌کنم ... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم، پس گفت: این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی «احمد» و «محمد» است.

پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور، کتابها را نزد او آوردم، این دو کتاب به خط

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۳

یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود در هر دو کتاب لفظ «فارقلیطا» را به معنی، احمد و محمد، ترجمه نموده بودند سپس استاد اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که «فارقلیطا» به معنی «احمد و محمد» است، ولی بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تاءویل کردند و معنی دیگر برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است.

سؤال کردم درباره دین نصارا چه می‌گوئی؟ گفت با آمدن دین اسلام منسوخ است، این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم:

در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم ... کدام است؟ گفت: منحصر است

در متابعت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).  
اگر آخرت و نجات می‌خواهی البته باید دین حق را قبول نمائی ... و من  
همی‌شه تو را دعا می‌کنم، به شرط اینکه در روز قیامت شاهد باشی که در  
باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم، ...  
هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین خداست...!!  
چنانکه ملاحظه می‌کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر  
اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر منافع شخصی خود، نام و  
نشانه‌های او را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۴

آیه ۴۴ - ۴۶

آیه و ترجمه

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتب ا فلا تعقلون ۴۴  
و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبيرة الا علی الخشعین ۴۵  
الذین یظنون انهم ملقوا ربهم و انهم الیه رجعون ۴۶  
ترجمه:

۴۴- آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات  
آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمائید با اینکه شما خودتان  
کتاب (آسمانی) رامی‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟  
۴۵- از صبر و نماز یاری جوئید (و با استقامت و کنترل هوسهای درونی و توجه  
به پروردگار نیرو بگیرید) و این کار جز برای خاشعان گران است.  
۴۶- آنها که ایمان دارند خدای خود را ملاقات می‌کنند و به سوی او باز  
می‌گردند.

تفسیر:

به دیگران توصیه می‌کنید اما خودتان چرا؟

گرچه روی سخن در آیات فوق همچون آیات قبل و بعد، به بنی اسرائیل  
است، ولی مسلماً مفهوم آن گسترده است و دیگران را نیز شامل می‌شود.  
به گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» علما و  
دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را به  
ایمان به وی دعوت می‌کردند و بشارت ظهورش را می‌دادند ولی خود هنگام  
ظهور آن حضرت از ایمان آوردن خودداری کردند.

و نیز همان مفسر بزرگ نقل می کند که بعضی از علمای یهود به بستگان خود که اسلام آورده بودند توصیه می کردند به ایمان خویش باقی و ثابت بمانند ولی خودشان ایمان نمی آورند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۵

لذا نخستین آیه مورد بحث آنها را بر این کار مذمت کرده می گوید «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید ولی خودتان را فراموش می نمائید» (اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم). با اینکه کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید (و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون)

اصولا یک برنامه اساسی مخصوصا برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همانگونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تكونوا دعاة بالسنتکم» «مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود.»

تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی (علیه السلام) می فرماید.

ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعة الا و اسبقکم الیها، و لا انها کم عن معصية الا و اتناهی قبلکم عنها: «ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر قبلا خودم آنرا انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر اینکه پیش از شما از آن دوری جسته ام.»

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من اشد الناس عذابا یوم القيامة من وصف عدلا و عمل بغیره «از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند.»

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۶

علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته‌های دل پیروز گردد و حب جاه و مقام را از سر بیرون کند در آیه بعد چنین می‌گوید: از صبر و نماز یاری جوئید و با استقامت و کنترل خویشتن بر هوسهای درونی پیروز شوید (و استعینوا بالصبر و الصلوة).

سپس اضافه می‌کند این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است (و انها لکبیرة الا علی الخاشعین).

در آخرین آیه مورد بحث خاشعان را چنین معرفی می‌کند «همانها که می‌دانند پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می‌گردند» (الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون).

«یظنون» از ماده «ظن» گاه به معنی گمان و گاه به معنی یقین می‌آید و در اینجا مسلماً به معنی ایمان و یقین قطعی است، زیرا ایمان به لقاء الله و بازگشت به سوی او حالت خشوع و خداترسی و احساس مسئولیت را در دل انسان زنده می‌کند و این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که همه جا در برابر انسان صحنه آن دادگاه بزرگ را مجسم می‌سازد و به انجام مسئولیتها و حق و عدالت دعوت می‌کند.

این احتمال نیز وجود دارد که «ظن» در اینجا به معنی گمان باشد، و این در حقیقت یک نوع مبالغه و تاءکید است که اگر انسان فرضاً به آن دادگاه بزرگ

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۷

ایمان نداشته باشد و فقط گمان کند، کافی است که از هر گونه خلافاکاری خودداری نماید و در واقع سرزنش به علماء یهود است که اگر ایمان شما حتی به درجه ظن و گمان برسد باز باید احساس مسئولیت کنید و دست از اینگونه تحریفات بردارید.

**نکته‌ها**

**۱- «لقاء الله» چیست؟**

تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کرارا آمده است، و همه به معنی حضور در صحنه «قیامت می‌باشد، بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات



خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او است، چنانکه گروهی از مفسران گفته‌اند.

یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است، زیرا انسان گاه به جائی می‌رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند، به طوری که هیچگونه شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند.

این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنانکه در نهج البلاغه می‌خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی (علیه السلام) به نام «ذعلب یمانی» از امام (علیه السلام) پرسید «هل رایت ربک»: «آیا خدای خود را دیده‌ای»؟!؟

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۸

امام (علیه السلام) فرمود افاء عبد ما لا اری آیا خدائی را که نبینم پرستش کنم؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان» «چشمهای ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها بوسیله نور ایمان او را درک می‌نمایند».

ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آنچنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می‌کند.

#### ۲- راه پیروزی بر مشکلات

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دو رکن اساسی لازم است، یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه‌گاه محکم برونی، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر «صبر» و «صلوة» اشاره شده است: صبر آن حالت استقامت و شکیبائی و ایستادگی در جبهه مشکلات است، و نماز پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه‌گاه محکم.

گرچه کلمه صبر در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است ولی مسلماً منحصر به روزه نیست، بلکه ذکر روزه به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است، زیرا انسان در پرتو این عبادت بزرگ اراده‌های نیرومند و ایمانی استوار پیدا می‌کند و حاکمیت عقلش بر هوسهایش مسلم می‌گردد.

مفسران بزرگ در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند که رسول گرامی اسلام هر گاه با مشکلی روبرو می‌شد که او را ناراحت می‌کرد از نماز و روزه مدد می‌گرفت.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۹

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هنگامی که با غمی از غمهای دنیا روبرو می‌شوید وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده «و استعینوا بالصبر و الصلوة».

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازه‌ای در انسان ایجاد می‌کند و او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می‌بخشد.

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم «کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلا هذه الایة و استعینوا بالصبر و الصلوة» هنگامی که مشکل مهمی برای علی (علیه السلام) پیش می‌آمد به نماز بر می‌خاست سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود «و استعینوا بالصبر و الصلوة».

آری نماز انسان را به قدرت لایزال پیوند می‌دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس سبب می‌شود که انسان در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد.

بهد

افزیت

قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۰

آیه ۴۷ - ۴۸

آیه و ترجمه

یبنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ۴۷  
و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفعة و لا یؤخذ منها  
عدل و لا هم ینصرون ۴۸

ترجمه :

۴۷- ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتیم به خاطر بیاورید و  
نیز به یاد بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم.  
۴۸- و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود، و نه  
شفاعت پذیرفته می‌شود و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد و نه یاری  
می‌شوند.

تفسیر :

خیالهای باطل یهود

در این آیات بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای  
خدا را به آنها یادآور می‌شود و می‌گوید: ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به  
شما دادم بخاطر بیاورید: (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم).  
این نعمتها دامنه گسترده‌ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهائی از  
چنگال فرعونیان و باز یافتن عظمت و استقلال همه را شامل می‌شود.  
سپس از میان این نعمتها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خود  
که ترکیبی از نعمتهای مختلف است اشاره کرده می‌گوید: من شما را بر  
جهانیان برتری بخشیدم (و انی فضلتکم علی العالمین).  
شاید بعضی تصور کنند که منظور از «فضلتکم علی العالمین» این باشد که  
آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۱

ولی با توجه به سایر آیات قرآن روشن می‌شود که مقصود برتری آنها نسبت به  
افراد محیط و عصر خودشان است زیرا در قرآن می‌خوانیم کنتم خیر امة

اخرجت لسناس ... شما(مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسانها آفریده شده‌اید (آل عمران آیه ۱۱۰).

در جای دیگر درباره بنی اسرائیل می‌خوانیم «و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها» ما این مستضعفان را وارث مشرق و مغرب زمین کردیم (سوره اعراف آیه ۱۳۷) روشن است که بنی اسرائیل در آنزمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند بنابر این فضیلت آنها برجهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است.

در آیه بعد قرآن خط بطلانی بر خیالهای باطل یهود می‌کشد، زیرا آنها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، و یا گمان می‌کردند می‌توان برای گناهان فدییه و بدل تهیه نمود، همانگونه که در این جهان متوسل به رشوه می‌شدند. قرآن می‌گوید: «از آنروز بترسید که هیچکس بجای دیگری جزا داده نمی‌شود» (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا). «و نه شفاعتی (بی اذن پروردگار) پذیرفته می‌شود» (و لا یقبل منها شفاعة).

«و نه غرامت و بدلی قبول خواهد شد» (و لا یؤخذ منها عدل). «و نه کسی برای یاری انسان به پا می‌خیزد» (و لا هم ینصرون). خلاصه حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی‌کند چنانکه در آیه ۸۸ و ۸۹ شعراء می‌خوانیم: یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم» (روزی که نه مال به درد می‌خورد و نه فرزندان، مگر آنها که

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۲

دارای روح سالم و پاک و با ایمان هستند.» در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است که برای نجات مجرمان از مجازات از طرق مختلفی وارد می‌شوند: گاه یک نفر جریمه دیگری را پذیرامی شود و آنرا اداء می‌کند.

اگر این معنی ممکن نشد متوسل به شفاعت می‌گردد و اشخاصی را بر می‌انگیزد که از او شفاعت کنند.

باز اگر اینهم نشد سعی می‌کنند که با پرداختن غرامت خود را آزاد سازند. و اگر دسترسی به این کار هم نداشت از دوستان و یاران کمک می‌گیرد تا از

او دفاع کنند تا گرفتار چنگال مجازات نشود.

اینها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیا است، ولی قرآن می گوید: اصول حاکم بر مجازاتها در قیامت به کلی از این امور جدا است، و هیچ یک از این امور در آنجا به کار نمی آید، تنها راه نجات پناه بردن به سایه ایمان و تقوا است و استمداد از لطف پروردگار.

بررسی عقاید بت پرستان یا منحرفین اهل کتاب نشان می دهد که اینگونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده مثلا نویسنده تفسیر المنار نقل می کند که در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت میدادند و آنرا اجرت نقل و انتقال به بهشت می نامیدند.

و نیز در حالات یهود می خوانیم که آنها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند!

در حالات اقوام پیشین که احتمالا قبل از تاریخ زندگی می کردند می خوانیم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۳

که آنها زیور آلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرد!

### قرآن و مسأله شفاعت

بدون شک مجازاتهای الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانهاست، بنابر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرات و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود. از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

«شفاعت» در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آنرا از هم تفکیک نکرده اند گاه بکلی منکر مسأله شفاعت شده، آنرا با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند!

و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می‌گوید: «لا یقبل منها شفاعة» در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی‌شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده‌اند. به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می‌توان خلاصه کرد: ۱- اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می‌کند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۴

۲- اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه‌های عقب مانده و فئودالیت است.  
۳- اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است.  
۴- اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است! ۵- اعتقاد به شفاعت مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است!

ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده‌اند.

از آنجا که این مسأله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه‌ای است باید بطور مشروح از مفهوم شفاعت - فلسفه شفاعت شفاعت در عالم تکوین - شفاعت در قرآن و حدیث - شفاعت و مسأله توحید و شرک در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد برطرف شود.

#### ۱- مفهوم واقعی شفاعت

کلمه «شفاعت» از ریشه «شفع» بمعنی (جفت) «و ضم الشیء الی مثلہ» گرفته شده، و نقطه مقابل آن «وتر» به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیفتر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می‌شود: الف - شفاعت در لسان عامه به این گفته می‌شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند. گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۵

و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف. و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، درباره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند تمام تاءثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود (دقت کنید).

این نوع شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقاً معنی ندارد زیرا نه خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند. مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع شفاعت شونده دور میزند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده گیریها، و حمله ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است.

این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل «تخدیری» و «سازنده».

## ۲- شفاعت در عالم تکوین

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۶

و آفرینش (علاوه بر عالم تشریح) نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می برند، آفتاب میتابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمت کده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صحنه‌ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه «تشریح» قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته‌ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

### ۳- مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مسأله شفاعت می‌پردازیم: در قرآن درباره مسأله شفاعت (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البسته بحثها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می‌شود).

آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می‌کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می‌شود:

گروه اول - آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می‌کند مانند: «انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلة و لا شفاعة» (بقره ۲۵۴) و مانند «و لا یقبل منها شفاعة» (بقره: ۴۸).

در این آیات راه‌های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مسأله شفاعت نفی شده است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۷

در مورد بعضی از مجرمان می‌خوانیم: «فما تنفعهم شفاعة الشافعیین» (مدثر ۴۸): «شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد».

گروه دوم - آیاتی است که «شفیع» را منحصرآ خدا معرفی می‌کند مانند: «ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع» (سجده: ۴): غیر از خدا ولی و شفیع نداریم و قل لله الشفاعة جمیعا (زمر: ۴۴): «همه شفاعتها مخصوص خدا است»

گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می‌کند مانند: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه» (بقره: ۲۵۵) چه کسی می‌تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ و «و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له» (سباء: ۲۳): «شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد».

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می‌کند مانند: «و لا



يشفعون الا لمن ارتضى» (انبیاء: ۲۸).

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرًا شامل حال کسانی است که به مقام «ارتضاء» یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده‌اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند مانند «لا

یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا». (مریم: ۸۷) (منظور از این

عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است).

و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می‌کند، مانند

سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: «ما للظالمین من حمیم و لا شفیع

یطاع»: (غافر: ۱۸). و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و

رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم،

جزء شرائط حتمی شفاعت است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۸

#### ۴- شرائط گوناگون شفاعت

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می‌دهد که مسأله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که درباره آن شفاعت از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد.

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده

شده و قرآن می‌گوید: ظالمان «شفیع مطاعی» ندارند!

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آنچه‌ان که در بعضی از احادیث بعدا

خواهد آمد - تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار

خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت

پشتوانه‌ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور

می‌کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ

آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از

طریق شفاعت می‌شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده‌اند و طبق آیه ۸۷ مریم

دارای «عهد الهی» هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر

این آیات وارد شده، استفاده می‌شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانهای این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود وادارد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۲۹

در آیه ۶۴ سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می‌خوانیم: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما»: در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه‌های برای شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده شده است. و در آیه ۹۸ و ۹۹ سوره یوسف: قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم»: نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می‌شود. در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره آیه ۷) می‌خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنه‌ها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است «و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم».

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می‌شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند «الا من شهد بالحق» (زخرف - ۸۷) و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

#### ۵- احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می‌بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن، از جمله:

---

۱- در تفسیر «برهان» از امام کاظم (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی...»: شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: «و لا یشفعون الا لمن ارتضی» مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی طبعاً پیشیمان خواهد شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده پیشیمانی از گناه توبه است ... و کسی که پیشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او «ظلم» است، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده‌های ندارند».

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود. ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

۲- در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) در نامه‌های که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده: «من سره ان ینفعه شفاعة الشافعين عند الله فلیطلب الی الله ان یرضی عنه»

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده، و باصراحت شفاعت‌های تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید «هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند».

۳- باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «اذا کان یوم القیامه بعث الله العالم و العابد، فاذا وقفا بین یدی الله عز و جل قیل

للعابد انطلق الى الجنة، و قيل للعالم قف تشفع للناس بحسن تاديبك لهم»:  
«در روز رستاخیز خداوند «عالم» و «عابد» را بر می‌انگیزد به عابد  
می‌گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می‌گوید برای مردمی که تربیت  
کردی شفاعت کن!»

در این حدیث پیوندی در میان «تادیب عالم» و شفاعت او نسبت به  
شاگردانش» که مکتب او را درک کرده‌اند دیده می‌شود که میتواند پرتوی  
به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.  
بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از  
این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست  
بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

### ۶- تاثیر معنوی شفاعت

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر  
نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه  
روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

«نووی» شافعی در شرح «صحیح مسلم از «قاضی عیاض» دانشمند  
معروف اهل تسنن نقل می‌کند که می‌گوید شفاعت متواتر است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۲

حتی پیروان «ابن تیمیه» (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و محمد بن عبد  
الوهاب (متوفای سال ۱۲۰۶) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و  
لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده‌اند!

در کتاب «فتح المجید» تاءلیف «شیخ عبد الرحمن بن حسن که از  
معروفترین کتب «وهابیه» است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی  
«حجاز» به عنوان یک کتاب درسی شناخته می‌شود، از ابن قیم چنین نقل  
شده احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)  
متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموماً اجماع بر این موضوع دارند، و منکر  
آن را بدعتگذار می‌دانند و به او انتقاد می‌کنند و او را گمراه می‌شمرند».

اکنون پیش از آنکه به بحث درباره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و  
ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی  
به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می‌کنیم که  
این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مسأله

خواهد بود.

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است: جمعی که بنام «وعیدیه» معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاثير آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که «تفضیلیه» (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۳

ولی محقق معروف «خواجه‌ظ‌نصیر‌الدین‌طوسی» در کتاب «تجريد الاعتقادات» هر دو را حق می‌داند، و معتقد به هر دو اثر است. علامه حلی در شرح عبارت او در کشف المراد نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی‌کنیم با توجه به آنچه سابقاً در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با شفاعت تکوینی گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می‌خوانیم: «ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعة محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) يوم القیامة» (طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).

و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده‌اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام رانیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می‌باشد.

از سوی دیگر گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همانطور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار

دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین‌تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است (همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می‌باشد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۴

(همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس‌خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنابراین شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفته شده روشن که چرا توبه‌کاران نیز به شفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می‌گردد.

دلیل این موضوع دو چیز است:

۱- توبه‌کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با «توبه» برآورده شده است.

۲- اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می‌شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می‌تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد در حالی که در جای خود گفتم‌هایم ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند دارویی است که بیماری را قطع می‌کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، ولی هرگز به حال یک انسان عادی در نیامده است، بلکه باید مدت‌ها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد.

و به تعبیر دیگر توبه مراحل دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۵

مرحله نهائی آن به این حاصل که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت (دقت کنید).

#### ۷- فلسفه شفاعت

«مفهوم» شفاعت و «مدارک» آن را - که روشنگر مفهوم آن بود - دانستیم، و با توجه به آن، درک فلسفه های «اجتماعی و روانی» آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

«مبارزه با روح یاس» - کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یکسو گرفتار ناراحتی وجدان، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملاً حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یکنوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تاثیر می داند. گاه ناراحتی وجدان که ناشی از اینگونه جرائم است، موجب اختلالات

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۶

روانی و یا موجب تحریک حس انتقامجوئی از جامعه های که او را چنین آلوده کرده است می گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنائی به روی او می گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق

می‌کند، حس انتقام‌جوئی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می‌دهد. بنابراین اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته‌ایم، لذا مشاهده می‌کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یأس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

#### ۸- شرایط «سازنده شفاعت»

با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرایط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرایط آن را فراهم سازند، و از گناهای همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می‌رساند بپرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و برقرار ساختن عهد الهی (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لاقلاً تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۷

و از طرفی برای برقرار ساختن پیوند میان «خود» و «شفاعت کننده» از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او برقرار سازند، یعنی همانطور که در شفاعت تکوینی آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله شفاعت تشریحی نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است (دقت کنید). با این وضع جای تردید باقی نمی‌ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

#### ۹- بررسی و پاسخ اشکالات

همانطور که قبلاً گفته شد میان «شفاعت» در عرف عام و «شفاعت» در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر «شفاعت



کننده» و دیگری براساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در «شفاعت شونده» قرار دارد.

روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است. هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می باشد. و هم متضمن یکنوع شرک یا انحراف از توحید است. زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را درباره «شفاعت شونده» برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که میتوان خشم خدا را به وسیله او فرو نشانند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را درباره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهرآسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می سازد و در دره شرک

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۳۸

و بت پرستی، پرتاب می کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است.

ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهائی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد - سهل است - نقاط مثبت ضد آنرا پرورش می دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است.

نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می کنیم:

۱۰- شفاعت و توحید

تفسیرهای نادرست برای مسأله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است دستهای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می‌پندارند که پاسخ آنها مشروحاً گذشت.

دسته‌ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیه‌ها و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یکنوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می‌کنند با این‌که طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می‌کشاند و از طرز تفسیر خارج می‌شویم ولی روی پاره‌ای از جهات این امر را لازم می‌دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیه‌ها که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده‌اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند.

«محمد بن عبد الوهاب» که افکار خود را از «ابن تیمیه» (احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی ۷۲۸) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می‌زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایده‌نولوگ وهابیه) بود. «محمد بن عبد الوهاب» در خلال سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصیباتی خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خون‌های زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال ۱۲۱۶ (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانقیمت و تابلوها و هدایای نفیس و وسائل تزئینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج‌هزار نفر دانسته‌اند، در این ماجرا خانه‌های فراوانی غارت شد و حتی

پیرمردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض مصون نماندند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۰

در سال ۱۳۴۴ فقه‌های مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور رایکی پس از دیگری بجز قبر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

رویهمرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می‌کنند شدت عمل و خشونت به خرج می‌دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته‌اند. به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری و حشتناک نسبت به مسائل روز به سر می‌برند. در هر صورت آنها در مورد مسأله شفاعت چنین می‌گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شفاعت بطلبد و مثلاً بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله زیرا خداوند می‌گوید: «وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» (جن ۱۸)

در رساله «کشف الشبهات»، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می‌خوانیم: اگر کسی بگوید ما می‌دانیم خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می‌تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟ در پاسخ می‌گوئیم درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: «فلا تدعوا مع الله احدا».

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، فرشتگان و دوستان خدا

نیز این مقام را دارند، آیا می‌توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است؟! و نیز نامبرده در رساله «اربع قواعد» سخنی دارد که خلاصه‌اش این است: رهائی از شرک تنها به شناسائی چهار قاعده ممکن است:

۱- کفاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه:

خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنانکه قرآن می‌گوید: «قل من یرزقکم من السماء و الارض ... و من یدبر الامر فسیقولون الله» (سوره یونس آیه ۳۱) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.

۲- آنها می‌گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می‌باشد، و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله: (یونس - ۱۸).

۳- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می‌کردند محکوم ساخت اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می‌کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می‌پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.

۴- مشرکان عصر ما در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند!، زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می‌کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای «فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین» (سوره عنکبوت: ۶۵) تنها خدا را می‌خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می‌شوند! عجیب اینکه این گروه و هابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه‌های جری

و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می‌شمردند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می‌دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده‌اند.

شیخ «سلیمان ابن لیمان» در کتاب «الهدیة السنیة» چنین می‌گوید:

«کتاب و سنت گواهی بر این می‌دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می‌کنند آچنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند. خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می‌بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی. بررسی در زمینه منطق وهابیان در مسأله شفاعت: از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه‌گیری میتوان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیادتکیه می‌کنند:

- ۱- مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.
- ۲- نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، فلا تدعوا مع الله احد (سوره جن آیه ۱۸) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۳

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا: اولاً- قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همانطور که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به «اذن الهی» دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است. بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است. آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با جمله «اشفع لنا عند الله» همان است که برادران یوسف گفتند «یا ابانا استغفر لنا» (سوره یوسف آیه ۹۷). چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده شرک می‌شمرند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می‌پندارند؟! اگر این کار شرک بود چرا

یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!.

ثانیا- هیچگونه شباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن الله نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می کردند و آنها را شفیع میدانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساءله عبادت شفاء به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساءله عبادت ندارد.

بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:

«اجعل الالهة الهها واحدا ان هذا لشيء عجاب» (سوره ص آیه ۵).

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۴

«تا لله ان كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين» (شعراء آیه ۹۸)

بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تاثیر را از خدا میدانند و برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست؟ تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومی این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پذیرد.

همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا معنیش این است که تقاضا و درخواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می شود.

بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه (عبد) ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبد (بنده) روشن می‌سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می‌دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می‌داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می‌شود. آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۵

مفهوم دیده می‌شود؟.

و اما در مورد خواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومش این نیست که مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانائی او است نیز نه گناه است و نه شرک زیرا تعاون یکی از پایه‌های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته‌اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته‌اند).

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیارة القبور متعرض آن شده است:

حاجتی را که بنده از خدا می‌خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی‌شود هر گاه آنرا از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بت‌های سنگ و چوبی و کسانی که مسیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگویند گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده!..

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آنرا از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گناه‌جائز است و گناه حرام ..

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می‌خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می‌طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می‌افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی‌گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن

است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند! بنا بر این ما هم می‌گوئیم اگر برستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است کلمه مع در آیه فلا تدعوا مع الله احدا نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبداء تاءثیر مستقل دانست (دقت کنید) غرض از اصرار و تاءکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه‌ای به دست خرده‌گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه‌گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه علما و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی روی این مسأله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۷

آیه ۴۹

آیه و ترجمه

۴۹ و اذ نجینکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ۴۹  
ترجمه :

۴۹- و (نیز به خاطر بیاورید) آنزمان که شما را از چنگال فرعونیان رهائی بخشیدیم که همواره شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند و در این، آزمایش سختی از طرف پروردگار برای شما بود.

تفسیر :

نعمت آزادی

قرآن در این آیه به یکی دیگر از نعمتهای بزرگی که به قوم بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است که از بزرگترین نعمتهای خدا است. به آنها یادآور می شود که: بخاطر بیاورید زمانی را که شما را از دست فرعونیان نجات بخشیدیم (و اذ نجیناکم من آل فرعون). همانها که دائما شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند (یسومونکم سوء العذاب).

پسرانستان را سر می بریدند، و زنان شما را برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند (یذبحون ابنائکم و یستحیون نساءکم).  
و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۸

قرآن مخصوصا برای مجسم ساختن عذاب فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل تعبیر به یسومون کرده (یسومون فعل مضارع از ماده سوم است که در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن می باشد و از آنجا که فعل مضارع معمولا معنی دوام و استمرار را می بخشد، در می یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم تحت شکنجه

فرعونیان بوده‌اند).

با چشم خود می‌دیدند که پسران بیگناهشان را سر می‌برند، و از سوی دیگر دخترانشان را به کنیزی می‌بردند، و از این گذشته خودشان نیز دائماً تحت شکنجه بودند، بردگان و خدمتگزاران و کارگران قبطیان و دار و دسته فرعون محسوب می‌شدند.

مهم این است که قرآن، این جریان را یک آزمایش سخت و عظیم، برای بنی اسرائیل می‌شمرد (یکی از معانی بلاء آزمایش است) و به راستی تحمل اینهمه ناملایمات، آزمایش سختی بوده است.

این احتمال نیز وجود دارد که بلاء در اینجا به معنی مجازات باشد، زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند، و کفران کردند، و خدا آنها را مجازات کرد.

احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز از سوی بعضی از مفسران ذکر شده است که بلاء به معنی نعمت باشد، یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۴۹

به هر حال روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان یک روز مهم تاریخی بود که قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است.

### بردگی دختران در آن روز و امروز

قرآن زنده گذاردن دختران و سر بریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می‌خواند، و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می‌شمارد. گویا می‌خواهد هشدار دهد که انسانها بایست سعی کنند آزادی صحیح خویش را بهر قیمت که هست بدست آورند و حفظ نمایند. چنانکه علی (علیه السلام) به این مطلب در گفتار خود اشاره می‌فرماید: الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است، و مرگ برای شما در راه بدست آوردن آزادی زندگی است).

ولی دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می‌گرفت، و دختران آنها را آزاد می‌گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می‌شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می‌آیند.

اما چرا فرعون تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل و زنده گذاردن دختران آنها گرفت؟ بعضی از مفسران منشاء این جنایت را خوابی می‌دانند که فرعون دید پاسخ صحیحتر آن را در ذیل آیه ۴ سوره قصص خواهید خواند، و خواهید دانست که سبب کشتار فرزندان بنی اسرائیل تنها آن خواب نبوده است بلکه وحشت فرعونیان از نیرومند شدن بنی اسرائیل و به دست گرفتن حکومت، به این موضوع کمک کرده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۰

آیه ۵۰

آیه و ترجمه

و اذ فرقنا بکم البحر فانجینکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون ۵۰  
ترجمه:

۵۰- و (به خاطر بیاورید) هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم و شما تماشا می‌کردید.

تفسیر:

نجات از چنگال فرعونیان

از آنجا که در آیه گذشته اشاره اجمالی به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان شد، آیه مورد بحث در حقیقت توضیحی بر چگونگی این نجات است که خود نشانه‌ای است از نعمتهای بزرگ پروردگار بر بنی اسرائیل. می‌گوید: به خاطر بیاورید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم (و اذ فرقنا بکم البحر).

و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که تماشا می‌کردید (فانجیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون).

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره‌های متعددی از قرآن آمده است، از جمله سوره اعراف آیه ۱۳۶- انفال آیه ۵۴- اسراء آیه ۱۰۳- اشعراء آیه ۶۳ و ۶۶- زخرف آیه ۵۵ و دخان آیه ۱۷ به بعد.

در این سوره‌ها تقریباً همه جزئیات این ماجرا شرح داده شده، ولی در آیه مورد بحث تنها اشاره‌ای از نظر نعمت و لطف خداوند به بنی اسرائیل شده، تا آنها را به پذیرش اسلام، آئین نجات بخش جدید، تشویق کند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۱

همانگونه که مشروح این جریان را در سوره‌های نامبرده خواهید خواند موسی پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و فرعونیان و ارائه معجزات گوناگون و عدم پذیرش آنها ماءمور می‌شود که نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند، اما هنگامی که به نزدیک دریا (شط عظیم نیل) می‌رسد ناگاه متوجه می‌شوند که فرعون و لشگرش آنها را از پشت سر تعقیب می‌کنند، اضطراب و وحشت سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می‌گیرد از پیش رو دریا و از پشت سر لشگر نیرومند فرعون که تاب مقاومت با آن را ندارند، در اینجا است که موسی (علیه السلام) ماءموریت پیدا می‌کند عصا را به دریا بزند، راه‌های متعددی از دل دریا گشوده می‌شود، و جمعیت بنی اسرائیل به سلامت از دریا می‌گذرند، از آنطرف لشگر مخالف که همچنان آنها را تعقیب می‌کردند همه به وسط دریا می‌رسند، آبها بهم می‌پیوندند، و همگی هلاک می‌شوند. جسدهای مرده لشکریان فرعون روی آبها قرار می‌گیرند، و جمعیت بنی اسرائیل با چشم خویش می‌بینند که دشمن به چه روزی افتاده است؟. این حالت اضطراب و وحشت، و آن نجات، هر دو درخور دقت است، که آنها را با هم مقایسه کنند و خدا را شکر گویند. قرآن می‌خواهد به یهودیان بگوید من که نسبت به شما این مقدار لطف کردم و شما را از آن وحشت و اضطراب رهائی بخشیدم، چرا با پیامبر اسلام (فرستاده من) و دستورات او مخالفت می‌ورزید؟ در ضمن این آیه درسی است برای انسانها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی‌زوال، اعتماد داشته باشند، و در مسیر صحیح از هیچگونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سختترین دقائق، خداوند یار و مدد کار آنها است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۲

آیه ۵۱ - ۵۴

آیه و ترجمه

و اذ وعدنا موسی اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظلمون ۵۱  
 ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلکم تشکرون ۵۲  
 و اذ اتینا موسی الکتب و الفرقان لعلکم تهتدون ۵۳  
 و اذ قال موسی لقومه یقوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی  
 بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلكم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب  
 الرحیم ۵۴

ترجمه :

۵۱- و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد) سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب نمودید درحالی که با این کار (به خود) ستم می کردید.  
۵۲- سپس شما را بعد از آن بخشیدیم، شاید شکر این نعمت را بجا آورید.  
۵۳- و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی کتاب وسیله‌ای تشخیص حق از باطل را دادیم تا هدایت شوید  
۵۴- و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید، توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید، و خود را به قتل برسانید این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او تواب و رحیم است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۳

تفسیر :

### بزرگترین انحراف بنی اسرائیل

قرآن در این چهار آیه به بخش دیگری از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل اشاره کرده، و خاطرات تکان دهنده‌ای را به یهودیان یادآور می‌شود.  
این آیات از بزرگترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می‌گوید، و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله‌پرستی است، و به آنها هشدار می‌دهد که شما یکبار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده، آن را رها نکنید  
نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة).  
هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمديد گردید شما گوساله را بعد از او به عنوان معبود انتخاب کردید، در حالی که با این عمل، به خود ستم می‌کردید (ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون).  
شرح این ماجرا در سوره اعراف از آیه ۱۴۲ به بعد، و در سوره طه آیه ۸۶ به بعد مشروحا خواهد آمد و خلاصه آن چنین است:  
بعد از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در نیل، موسی ماء‌موریت پیدا می‌کند برای گرفتن الواح تورات، مدت سی شب به کوه طور

برود، ولی بعدا برای آزمایش مردم، ده شب تمديد می گردد، سامری که مردی نیرنگ باز بود از این فرصت استفاده کرده، از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل از فرعونیان به یادگار مانده بود گوساله ای می سازد که صدای مخصوصی از آن بگوش می رسد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می کند.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۴

اکثریت قاطع بنی اسرائیل به او می پیوندند، هارون (علیه السلام) جانشین و برادر موسی (علیه السلام) با اقلیتی بر آئین توحید باقی می ماند، اما هر چه می کوشند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند توفیق نمی یابند، بلکه چیزی نمانده بود که خود هارون را هم از بین ببرند.

موسی پس از بازگشت از کوه طور از مشاهده این صحنه شدید ناراحت می شود و آنها را سخت ملامت می کند، آنها متوجه زشتی کار خود می شوند و در صدد توبه بر می آیند، موسی از طرف خداوند پیشنهاد یک توبه بی سابقه به آنها می دهد که شرح آن در آیات آینده خواهد آمد.

در آیه بعد خداوند می گوید: با این گناه بزرگ باز شما را عفو کردیم شاید شکر نعمتهای ما را بجا آورید (ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون). و در ادامه این بحث می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم، تا شما هدایت شوید (و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون).

کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند) سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می گوید: بخاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای جمعیت شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید (و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل).

اکنون که چنین است توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید (فتوبوا الی بارئکم).

باری به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد، چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند، اشاره به اینست که دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که

آفریننده شما است.

توبه شما باید به این گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید! (فاقتلوا انفسکم).

این کار برای شما در پیشگاه خالقان بهتر است (ذلکم خیر لکم عند بارئکم). و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شما را پذیرفت که او تواب رحیم است (فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم).

### گناه عظیم و توبه بیسابقه

شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آنهمه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همه‌ی شه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن اینست که ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دست‌جمعی گروه کثیری از گنهکاران بدست

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۶

خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می‌بایست اجرا شود یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات موسی دستور داد در یک شب تاریک تمام کسانی که گوساله پرستی کرده بودند غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند!

ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟ پاسخ به این سؤال از سخنان بالا روشن می‌شود، زیرا مسأله انحراف از اصل

توحید و گرایش به بت پرستی مسأله ساده‌ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آنهم بعد از مشاهده آنهمه معجزات روشن و نعمتهای بزرگ خدا.

در حقیقت همه اصول ادیان آسمانی را می‌توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین، اگر مسأله گوساله پرستی ساده‌تلقی می‌شد، شاید سنتی برای آیندگان می‌گشت، بخصوص اینکه بنی اسرائیل به شهادت تاریخ مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان گوشمالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد، و شاید جمله ذلکم خیر لکم عند بارئکم (این کشتار نزد خالقان برای شما بهتر است) اشاره به همین معنی باشد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۷

آیه ۵۵ - ۵۶

آیه و ترجمه

و اذ قلتم یموسیٰ لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصعقة و انتم تنظرون ۵۵

ثم بعثنکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون ۵۶

ترجمه :

۵۵- و (نیز به خاطر بیاورید) هنگامی که گفتید ای موسیٰ ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم، در همین حال صاعقه شما را گرفت درحالی که تماشا می‌کردید.

۵۶ - سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم، شاید شکر نعمت او را بجا آورید.

تفسیر :

تقاضای عجیب!

این دو آیه یکی دیگر از نعمتهای بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می‌شود، و نشان می‌دهد چگونه آنها مردمی لجوج و بهانه‌گیر بودند و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت ولی بعد از آن باز لطف خدا شامل حالشان شد. آیه نخست می‌گوید به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسیٰ ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم



(و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهره).  
این در خواست ممکن است به خاطر جهل آنها بوده، چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می‌خواهند خدا را با چشم خود ببینند. و یا به خاطر لجاجت و بهانه‌جویی بوده است که یکی از ویژگیهای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۸

این قوم بوده.  
به هر حال آنها صریحا به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد!  
در اینجا چاره‌ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوانتر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببینند، تا چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه‌ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله‌ای که همراه داشت آنچنان همه را در وحشت فرو برد که بیجان به روی زمین افتادند.  
چنانکه قرآن در دنبال جمله فوق می‌گوید: سپس در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می‌کردید (فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون).  
موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد، چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی بدست ماجراجویان بنی اسرائیل می‌داد که زندگی را بر اوتیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنانکه قرآن در آیه بعد می‌گوید:  
سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید (ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون).  
آنچه به طور اجمال در این دو آیه آمده است به صورت مشروحتر در سوره اعراف در آیه ۱۵۵ و سوره نساء آیه ۱۵۳ بیان شده است.  
به هر حال این داستان نشان می‌دهد که پیامبران بزرگ خدا در مسیر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۵۹

دعوت مردم نادان و لجوج با چه مشکلات بزرگی روبرو بودند، گاه معجزات اقتراح‌ی از آنها می‌طلبیدند و گاه قدم را فراتر نهاده مشاهده خدا را با چشم ظاهر تقاضا می‌کردند و قاطعانه می‌گفتند تا چنین درخواستی انجام نگیرد ایمان آوردن محال است! و هنگامی که با عکس العمل شدیدی از ناحیه

پروردگار روبرو می شدند باز هم مشکل تازه‌ای پیش می آمد، که اگر لطف خدا نبود، مقاومت در برابر این بهانه جوئیها امکان نداشت. ضمناً این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان رجعت و بازگشت به زندگی در این دنیا، دارد، چرا که وقوع آن در یک مورد دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.

بعضی از مفسران اهل تسنن از آنجا که مایل بوده‌اند رجعت و بازگشت به زندگی را نپذیرند برای آیه فوق توجیهی ذکر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که بعد از مردن گروهی از شما در حادثه صاعقه، خداوند فرزندان و نسلهای فراوان به شما داد تا دودمانتان منقرض نشود!

ولی ناگفته پیداست که این تفسیر کاملاً بر خلاف ظاهر آیه فوق است، زیرا ظاهر جمله ثم بعثناکم من بعد موتکم شما را بعد از مرگتان برانگیختیم بهیچوجه با این معنی سازگار نیست.

← بعد

↑ نفرت

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۰

آیه ۵۷

آیه و ترجمه

و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن و السلوی کلوا من طیبیت ما رزقنکم  
و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون ۵۷  
ترجمه :

۵۷- و ابر را بر شما سایبان ساختیم، و با من (شیره مخصوص و لذیذ درختان) و سلوی (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) از شما پذیرائی به عمل آوردیم (و گفتیم) از نعمتهای پاکیزه‌های که به شما روزی دادیم بخورید (ولی شما کفران کردید) آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند!

تفسیر :

نعمتهای گوناگون

آن گونه که از آیات سوره مائده (۲۰ و ۲۱ و ۲۲) بر می آید پس از آنکه بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند، اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد، به این هم اکتفا نکردند، بلکه به موسی گفتند: تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آنکه پیروز شدید ما وارد خواهیم شد!

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت و به پیشگاه خداوند شکایت کرد سرانجام چنین مقرر شد که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۱

گروهی از آنها از کار خود سخت پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند خدا بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمتهای خود قرار داد که به قسمتی از آن در آیه مورد بحث اشاره می کند:  
ما ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم (و ظللنا علیکم الغمام).

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمائی می‌کند از یک سایه گوارا همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می‌کند و نه مانع نور و وزش نسیم است) چقدر لذت می‌برد.

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابانها هست، ولی آیه به روشنی می‌گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت بلکه به لطف خدا غالباً از این نعمت بزرگ بهره می‌گرفتند.

از سوی دیگر رهروان این بیابان خشک و سوزان، آنهم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذایی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد چنانکه در دنباله همین آیه می‌فرماید: ما من و سلوی را (که غذایی لذیذ و نیروبخش بود) بر شما نازل کردیم (و انزلنا علیکم المن و السلوی).

از این خوراکیهای پاکیزه‌های که به شما روزی دادیم بخورید و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید) (کلوا من طیبات ما رزقناکم).

ولی باز هم آنها از در سپاسگزاری وارد نشدند آنها به ما ظلم و ستم نکردند بلکه تنها به خویشتن ستم می‌کردند (و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون).

در مورد تفسیر من و سلوی در نکته‌ها مشروحا بحث خواهیم کرد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۲

## نکته‌ها

### ۱- زندگی در فضای آزاد از اسارتها

قطع نظر از اینکه ابرها چگونه بر این قوم در این مدت سایه می‌افکندند و من و سلوی چه بود؟ توجه به این نکته لازم است که یک ملت که سالها در ضعف و ذلت و زبونی و به صورت بردگانی بی‌اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می‌کردند و یا در مزارع و باغهایشان زحمت می‌کشیدند فوراً نمی‌توانند از تمام خلق و خواهی گذشته آزاد شوند و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند

خواه و ناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته، و کسب آمادگی برای زندگی افتخار آمیز آینده بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر، و اگر قرآن آن را به صورت یک مجازات معرفی می‌کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدار کننده چرا که هیچیک از مجازاتهای الهی جنبه انتقامجویی ندارد.

اینها باید سالیان دراز در آن بیابان که به خاطر سرگردانیشان، بیابان تیه نامیده شده، دور از هر گونه سلطه جباران بمانند، و نسلی نو، با ویژگیهای توحیدی و انقلابی پرورش یابد و آماده حکومت بر سرزمینهای مقدس شود.

## ۲- من و سلوی چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه سخن بسیار گفته‌اند که نیازی به ذکر همه آنها نمی‌بینیم، بهتر این است نخست به معنی لغوی آنها، سپس به ذکر تفسیری که از همه روشنتر به نظر می‌رسد و با قرائن آیات نیز هماهنگتر است بپردازیم:

من در لغت به گفته بعضی قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که بر درختان می‌نشیند و طعم شیرینی دارد یا به تعبیر دیگر یکنوع صمغ و شیره

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۳

درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته‌اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

سلوی در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یکنوع پرندۀ دانسته‌اند طبق روایتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: الکماة من المن: (قارچ نوعی از من است) معلوم می‌شود من قارچهای خوراکی بوده که در آن سرزمین می‌روئیده.

بعضی دیگر گفته‌اند مقصود از من تمام آن نعمتهائی است که خدا بر بنی اسرائیل منت گذارده، و سلوی تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می‌شده است.

در تورات می‌خوانیم که من چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می‌ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می‌کوبیدند و با آن نان درست می‌کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافع که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می‌بارید، اشجار آن محیط صمغ و شیره مخصوصی بیرون می‌دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می‌کردند.

بعضی دیگر نیز احتمال داده‌اند که من یکنوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می‌رسیدند، چرا

که در حواشی بیابان تیه، کوهستانها و سنگلاخهائی وجود داشته که نمونه‌های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می‌خورده است. این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل نوشته شده) تاءید می‌شود آنجا که می‌خوانیم: اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه‌ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۴

و شاخ درختان و خانه‌های مردم می‌نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می‌توانند خورد.

در مورد سلوی گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی عسل گرفته‌اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آنرا یکنوع پرنده می‌دانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می‌آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می‌کردند. در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته‌اند تاءید این نظریه را می‌بینیم آنجا که می‌گوید بدانکه سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می‌روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند ... این مرغ از راه دریای قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می‌شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می‌شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است ... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات سخن رفته است.

از این نوشته نیز استفاده می‌شود که مقصود از سلوی همان پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می‌باشد.

البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۵

### ۳- چرا تعبیر به انزلنا شده ؟

باید توجه داشت که انزلنا همی‌شه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست،

چنانکه در آیه ۶ سوره زمر می‌خوانیم: و انزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج: (هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد).

معلوم است که انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند، بنابراین انزلنا در این گونه موارد یا به معنی نزول مقامی است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پائینتر داده می‌شود.

و یا از ماده انزال به معنی مهمانی کردن است، چرا که گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرائی کردن آمده، چنانکه در سوره واقعه آیه ۹۳ درباره جمعی از دوزخیان می‌خوانیم فنزل من حمیم: آنها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرائی می‌شوند! و در سوره آل عمران آیه ۱۹۸ درباره بهشتیان می‌خوانیم: خالدین فیها نزلا من عند الله: مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند.

و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آنها شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که نزول در اینجا به همان معنی معروفش باشد چرا که این نعمتها مخصوصا پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آنها می‌آمده است.

#### ۴- غمام چیست؟

بعضی غمام و سحاب را هر دو به معنی ابر دانسته‌اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، ولی بعضی معتقدند که غمام مخصوصا به ابرهای سفید رنگ گفته می‌شود، و در توصیف آن چنین می‌گویند: غمام ابری است که سردتر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۶

و نازکتر است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می‌شود که نقطه مقابل آن است، و غمام در اصل از ماده غم به معنی پوشیدن چیزی است و اینسکه به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آنست که صفحه آسمان را می‌پوشاند و اگر به اندوه، غم می‌گوئیم نیز از جهت این است که گوئی قلب انسان را در پوشش خود قرار می‌دهد.

به هر حال این تعبیر ممکن است بخاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین اینکه از سایه ابرها استفاده می‌کردند، نور کافی به خاطر سفیدیشان به آنها می‌رسید، و آسمان تیره و تار نبود!

نکته آخر

۵- در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بعضی از مفسران من و سلوی را به معنی دیگری غیر از آنچه معروف و مشهور است تفسیر کرده‌اند و همانگونه که اشاره کردیم گفته‌اند منظور از من مطلق احسان و نعمت بیدریغ خدا است، و منظور از سلوی موجبات آرامش و تسلی خاطر می‌باشد که خداوند این دو را به بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان مرحمت فرمود.

این تفسیر علاوه بر اینکه تقریباً مخالف گفته‌های همه مفسران اسلامی و حتی کتب عهدین است با متن آیه مورد بحث سازگار نیست، زیرا قرآن بعد از ذکر من و سلوی بلافاصله می‌گوید: کَلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ بَخُورِیدَ از رُوزِیَہای پاکیزہای کہ به شما دادیم زیرا این تعبیر نشان می‌دهد کہ من و سلوی از خوراکیها بوده است، این تعبیر نه تنها در این آیه بلکه عیناً در آیه ۱۶۰ سوره اعراف نیز آمده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۷

آیه ۵۸ - ۵۹

آیه و ترجمه

و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لكم خطيكم و سنزيد المحسنين ۵۸  
فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون ۵۹  
ترجمه :

۵۸- و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم در این قریه (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن هر چه می‌خواهید بخورید، و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگوئید خداوند گناهان ما را بریز تا ما شما را بیامرزم، و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد.  
۵۹- اما افراد ستمگر این سخن را تغییر دادند (و به جای آن جمله استهزاء آمیزی می‌گفتند) و لذا ما بر ستمگران در برابر این نافرمانی عذابی از آسمان فرستادیم.

تفسیر :

لجاجت شدید بنی اسرائیل

در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می‌کنیم که مربوط به



ورودشان در سرزمین مقدس است. آیه نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که به آنها گفتیم داخل این قریه (یعنی سرزمین قدس) شوید (و اذ قلنا ادخلوا هذه قریه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۸

گر چه در زبان روزمره ما به معنی روستا است، ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می‌شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است. سپس اضافه می‌کند: از نعمتهای آن بطور فراوان هر چه می‌خواهید بخورید (فكلوا منها حیث شئتم رغدا).

و از در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید (و ادخلوا الباب سجدا). و بگوئید: خداوندا گناهان ما را بریز (و قولوا حطة). تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد (نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین).

باید توجه داشت که حطه از نظر لغت به معنی ریزش و پائین آوردن است، و در اینجا معنی آن این است که: خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم. خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند، و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور از خطاهای آنها صرفنظر خواهد شد، و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را باب الحطه نامگذاری کرده‌اند، چنانکه ابو حیان اندلسی می‌گوید که منظور از باب در آیه فوق یکی از بابهای بیت المقدس است که معروف به باب حطه است.

در پایان اضافه می‌کند برای افراد پاک و نیکوکار علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان، اجر دیگری نیز اضافه خواهیم داد (و سنزید المحسنین).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۶۹

به هر حال، خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان ضمن خضوع در پیشگاه خداوند، این جمله را که دلیل بر توبه و تقاضای عفو بود از صمیم دل بر زبان جاری سازند و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید، و حتی به افراد پاک و نیکوکارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.

ولی چنانکه می‌دانیم، و از لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل اطلاع داریم عده‌ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی بطور استهزاء گفتند لذا قرآن می‌گوید: اما آنها که ستم کرده بودند این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند (فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم).

ما نیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم (فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون). واژه رجز چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: در اصل به معنی اضطراب و انحراف و بی‌نظمی است، این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گامهای خود را نزدیک به هم و نامنظم- به خاطر ضعف و ناتوانی- بر می‌دارد گفته می‌شود مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: رجز در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است، و حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که در مورد طاعون فرمود: انه رجز عذب به بعض الامم قبلکم: آن یکنوع عذاب است که بعضی از امتهای پیشین به وسیله آن معذب شدند. و از اینجا روشن می‌شود چرا در بعضی از روایات، رجز در آیه مورد بحث به یکنوع طاعون تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۰

یافت و عده‌ای را از میان برد.

ممکن است گفته شود بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال می‌کرب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلوده‌های بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها پخش گردید.

عجیب اینست که یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی‌نظمی در سخن و در راه رفتن می‌شوند که با معنی ریشه‌ای کلمه رجز نیز کاملا متناسب است.

این نکته نیز شایان توجه است که قرآن در آیه فوق بجای فانزلنا علیهم فانزلنا علی الذین ظلموا تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان ستمگران بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسوختند. علاوه بر این در پایان آیه جمله بما کانوا یفسقون را ذکر می‌کند تا آن هم تاءکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.

با توجه به اینکه تعبیرات جمله مزبور، نشان می‌دهد که آنها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می‌دادند، معلوم می‌شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۱

آیه ۶۰

آیه و ترجمه

و اذ استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم كلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فى الارض مفسدين ۶۰

ترجمه:

۶۰- و (بخاطر بیاور) زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب کرد به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگ مخصوص بزن ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید، بطوری که هر یک (از طوائف دوازدهگانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می‌شناخت (و گفتیم) از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد نکنید و فساد را گسترش ندهید.

تفسیر:

جوشیدن چشمه آب در بیابان

باز در این آیه خداوند به یکی دیگر از نعمتهای مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشت اشاره کرده می‌گوید: به خاطر بیاورید هنگامی که موسی در آن بیابان خشک و سوزان که بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد و اذ استسقى موسى لقومه). و خدا این تقاضا را قبول فرمود، چنانکه قرآن می‌گوید: ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن (فقلنا اضرب بعصاك الحجر). ناگهان آب از آن جوشیدن گرفت و دوازده چشمه آب (درست به تعداد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۲

قبائل بنی اسرائیل) از آن با سرعت و شدت جاری شد (فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا).

هر یک از این چشمه‌ها به سوی طایفه‌ای سرازیر گردید، به گونه‌ای که

اسباط و قبائل بنی اسرائیل هر کدام بخوبی چشمه خود را می شناختند (قد علم کل اناس مشربهم).

در اینکه این سنگ چگونه سنگی بوده، و موسی چگونه با عصا بر آن می زده، و جریان آب از آن به چه صورت تحقق می یافته، سخن بسیار گفته اند، آنچه قرآن در این باره می گوید بیش از این نیست که موسی عصای خود را بر سنگ زد، و دوازده چشمه آب از آن جاری گردید.

بعضی از مفسران گفته اند این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان، و تعبیر به انبجست که در آیه ۱۶۰ سوره اعراف آمده نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند، و جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود، ولی مسلما همه اینها با یک نحوه اعجاز آمیخته بود.

اما اینکه جمعی گفته اند این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند، و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هر چند در پاره از روایات اشارهای به آن شده است.

در فصل هفدهم از سفر خروج تورات نیز چنین می خوانیم: و خداوند به موسی گفت در پیشاپیش قوم بگذر، و بعضی از مشایخ اسرائیل را به همراهت بگیر، و عصائی که به آن نهر را زده بودی بدست گرفته، روانه شو. اینک من در آنجا در برابر تو، به کوه حوریب می ایستیم و صخره را بزن که آب از آن

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۳

جاری خواهد شد، تا قوم بنوشند و موسی در حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد. به هر حال خداوند از یکسو بر آنها من و سلوی نازل کرد، و از سوی دیگر آب بقدر کافی در اختیارشان گذاشت، و به آنها فرمود: از روزی خداوند بخورید و بنوشید اما فساد و خرابی در زمین نکنید (کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین).

در حقیقت به آنها گوشزد می کند که حد اقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمتهای بزرگ هم که باشد لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار

بگذارید.

**نکته‌ها**

### ۱- فرق تعثوا و مفسدین

لا تعثوا از ماده عثی (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفساد اخلاقی و معنوی به کار می‌رود در حالی که ماده عیث که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفساد حسی اطلاق می‌گردد، بنا بر این جمله لا تعثوا همان معنی مفسدین را می‌رساند، ولی با تاء کید و شدت بیشتر.

این احتمال نیز وجود دارد که مجموع جمله اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز از نقطه کوچکی شروع می‌شود و سپس گسترش می‌یابد و تشدید می‌گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه تعثوا استفاده می‌شود، به تعبیر دیگر مفسدین اشاره به آغاز برنامه‌های فسادانگیز است و تعثوا اشاره به ادامه و گسترش آن.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۴

### ۲- خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن اینهمه آب و این چشمه‌ها را از آن صخره، بعید شمرده‌اند، در حالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می‌دهد، چنانکه در جای خود گفته‌ایم، امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته‌ایم. بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین و آسمان و تمام جهان هستی است بهیچوجه مشکل نخواهد بود، چه اینکه اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می‌پنداشتیم.

کوتاه سخن اینکه: آفریننده عالم هستی و نظام علت و معلول، حاکم بر آن است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنائی در نظام موجود علت و معلول کم نیست، و به هر حال مسأله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی و علمی ایجاد نمی‌کند.

### ۳- فرق میان «انفجرت» و «انبجست»

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به «انفجرت» شده، در حالی

در آیه ۱۶۰ سوره اعراف بجای آن «انجست» آمده است که اولی به معنی جریان شدید آب است و دومی جریان خفیف و ملایم. آیه دوم ممکن است اشاره به مرحله ابتدائی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آنها نگردهد و بنی اسرائیل بخوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۵

خود در آورند، در حالی که انفجرت به مرحله نهائی آن که شدت جریان آب است ناظر است.

در کتاب مفردات راغب آمده است که انجاس در جائی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید و انفجار به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد، این تعبیر با آنچه قبلا گفتیم کاملا سازگار است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۶

آیه ۶۱

آیه و ترجمه

و اذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام وحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الاءرض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوامصرا فان لکم ما سالتهم و ضربت علیهم الذلة و المسکنه و باء و بغضب من الله ذلک بانهم کانوا یکفرون بایت الله و یقتلون النبین بغير الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ۶۱

ترجمه :

۶۱- و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم، از خدای خود بخواه که از آنچه از زمین می روید، از سبزیجات خیار، سیر، عدس، و پیاز برای ما برویاند، موسی گفت: آیا غذای پستتر انتخاب می نمائید (اکنون که چنین است بکوشید از این بیابان) وارد شهری شوید، زیرا هر چه خواستید در آنجا هست. خداوند (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زد و مجددا گرفتار غضب پروردگار شدند، چرا که آنها نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، اینها به خاطر آن بود که گناهکار و سرکش و متجاوز بودند.

تفسیر :

تمنای غذاهای رنگارنگ

به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۷

در آیه مورد بحث، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمتهای بزرگ منعکس می کند و نشان می دهد که آنها چگونه مردم لجوجی بوده اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند.

نخست می گوید: و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید ای موسی ما هرگز نمی توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم (من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می خواهیم) (و اذ قلتُم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد).

بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز (فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها وعدسها و بصلها).

ولی موسی به آنها گفت: آیا شما غذای پست تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می کنید؟ (قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر).

«اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می خواهید در آنجا است» (اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم). سپس قرآن اضافه می کند «خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها زد» (و ضربت علیهم الذلة و المسکنة).

و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند (و بائوا بغضب من الله). «این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می کردند و پیامبران را بنا حق می کشتند» (ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق).

و «این به خاطر آن بود که آنها گناه می کردند و تعدی و تجاوز داشتند»

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۸

(ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون).

**نکته ها**

**۱- منظور از مصر در اینجا کجاست ؟**

بعضی از مفسران معتقدند که مصر در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر

است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست، ولی این برنامه خود سازی در آنجا نیست. دلیل آن را این می‌دانند که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به مصر را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند.

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده‌اند که منظور این است ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع به خاطر ضعف و زبونی شما است نیرومند شوید و با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آنها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد. سومین تفسیری که برای این آیه ذکر شده، این است که منظور همان کشور مصر است یعنی شما اگر از غذاهای غیر متنوعی در این بیابان بهره می‌گیرید در عوض ایمان دارید و آزادو مستقل هستید اگر نمی‌خواهید بر گردید و باز هم برده و اسیر فرعونیان یا امثال آنها شوید، تا از باقیمانده سفره آنها از غذاهای متنوعشان بهره‌گیرید، شما به دنبال شکم و خورد و خوراکید، هیچ نمی‌اندیشید که آن روز برده و اسیر بودید، و امروز آزادی و سر بلند در واقع اگر شما محرومیت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۷۹

مختصری دارید این بهای آزادی است که می‌پردازید. ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد.

## ۲- آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست؟

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته‌های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع مورد سرزنش قرار گرفتند؟ پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می‌دهد و نباید فدای خور و خواب و لذت متنوع گردد.

زمانهائی پیش می‌آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوی از آزادی و حریت باز می‌دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزند.

تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز



که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباسها و مرکبها و مسکنها می‌کنند که خویشتن‌خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.

### ۳- آیا «من» و «سلوی» از هر غذائی برتر بود؟

بدون شک غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند، غذاهای پرارزشی است، ولی مسأله این است که تنها نباید به زندگی از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۰

یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذائی تن به اسارت در دهد؟!

وانگهی بنابر اینکه «من» یکنوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد یکی از مفیدترین و پرانرژی‌ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند سلوی پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد، چرا که هضم و جذب اولی بسیار آسان است در حالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده‌ای دست به گریبان خواهد بود.

ضمناً «فوم» را که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است بعضی به معنی گندم، و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده‌اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه‌ای دارد، ولی بعضی معتقدند که معنی گندم صحیحتر است چرا که بعید است آنها مواد غذائی خالی از گندم را خواسته باشند.

### ۴- چرا مهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟

از آیه فوق استفاده می‌شود که آنها به دو جهت گرفتار خواری و ذلت شدند: یکی برای کفر و سرپیچی از دستورات خدا، و انحراف از توحید به سوی شرک. دیگر اینکه مردان حق و فرستادگان خدا را می‌کشتند، این سنگدلی و قساوت و بی‌اعتنائی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۱

نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد. درباره سرنوشت یهود و زندگی دردناک آنها در ذیل آیه ۱۱۲ سوره آل عمران به اندازه کافی بحث کرده‌ایم (جلد سوم صفحه ۵۱).

عَلَى

فَرَسْت

قَبْلَ

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۲

### آیه ۶۲

#### آیه و ترجمه

ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ۶۲  
ترجمه :

۶۲- کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند، و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است، و هیچگونه ترس و غمی برای آنها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظائف و فرمان الهی عمل کرده‌اند ماجورند و رستگار).

#### تفسیر :

#### قانون کلی نجات

در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می‌گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی، در پیشگاه خداوند بزرگ ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می‌شود کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده‌اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم).

و بنابراین «نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته» (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۳

این آیه تقریباً با همین عبارت در سوره مائده آیه ۶۹ آمده، و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه ۱۷ آمده است. مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است نشان می‌دهد که یهود و

نصاری به خود می‌بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را در بست منحصر به خود می‌دانستند.

شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می‌گوید: ایمان ظاهری مخصوصاً بدون انجام عمل صالح چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی‌ارزش است، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح و تواءم باشد در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می‌گردد.

یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده‌اند، آنها می‌گویند بنابراین آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: به خوبی می‌دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، قرآن در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد».

بعلاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۴

تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت. در اینجا دو تفسیر از همه روشنتر و مناسبتر به نظر می‌رسد.

۱- اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می‌آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره خواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره مائده می‌گوید: قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التورات و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم: «ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید» (و از جمله به پیامبر اسلام (صلی

الله علیه و آله و سلم) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید).

۲ - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟، آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟  
در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است، و جای هیچگونه نگرانی نیست.  
بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند، همانگونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام.  
این معنی از شائن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد نیز استفاده می‌شود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۵

## نکته‌ها

### ۱- سرگذشت جالب سلمان فارسی

بد نیست در اینجا شائن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر جامع البیان (طبری) جلد اول نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم، در این تفسیر چنین می‌خوانیم:

«سلمان» اهل جندی شاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل شده.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر بدین او گرویدند به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می‌کنند حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت روزها همچنان از او مطالب مذهبی می‌آموختند

روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت.

در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد که غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد. حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۶

و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در «دیر موصل» گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد. در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد و کسب دانش کند. روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت تمام خوبیها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.

عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مزبور اضافه کرد من پیر شده ام خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.

در بازگشت آنها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۷

دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار نموده به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله «جهینه» فروختند! سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را می کشید.

در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟

سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد اطراف پیامبر اسلام می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد، پیامبر فرمود چیست؟ سلمان پاسخ داد: صدقه است، پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم آورد پیامبر پرسید این چیست؟ سلمان پاسخ داد هدیه است، پیامبر فرمود: بنشین. پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد، و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد

کسی از حاضران به سلمان گفت آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۸

اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده اند دارای اجر و پاداش مؤمنان خواهند بود.

## ۲ - صابئان کیانند؟

دانشمند معروف «راغب» در کتاب «مفردات» می‌نویسد: آنها جمعیتی از پیروان نوح (علیه السلام) بوده‌اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده، و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته‌اند. و اینک که بعضی آنها را مشرک و ستاره‌پرست، و بعضی دیگر آنها را مجوس می‌دانند صحیح نیست، زیرا آیه ۱۷ سوره حج، «مشرکان» و «مجوس» را در کنار «صابئان» آورده می‌گوید: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصراری و المجوس و الذین اشرکوا ... بنابراین صابئان بطور یقین غیر از مشرکان و مجوسند. اما اینک که آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل اقوال گوناگونی وجود دارد و نیز در اینکه ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.

«شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» می‌نویسد: «صابئه» از «صبا» گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را «صابئه» می‌گویند. در «مصباح المنیر» فیومی آمده: «صبا» به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۹

در «فرهنگ دهخدا» پس از تأیید اینکه این کلمه عبری است می‌گوید صابئین جمع صابی و مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمید کنندگان) می‌باشد. که به هنگام تعریف «ع» آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه «صابی» است. محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را عبری می‌دانند. «دائرة المعارف» فرانسه جلد چهارم صفحه ۲۲ این واژه را عبری دانسته و آنرا به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می‌داند. «ژسینوس» آلمانی می‌گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه‌های که به معنی ستاره است مشتق باشد. نویسنده «کشاف اصطلاح الفنون» «صابئین فرقه‌ای هستند که ملائکه را



می پرستند، و «زبور» می خوانند، و به قبله توجه می کنند.  
در کتاب «التنبيه و الاشراف» به نقل «امثال و حکم» صفحه ۱۶۶۶ آمده: «پیش از آنکه زرتشت آئین مجوس را به گشتاسب عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب «حنفاء» بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که «بوذاسب» آن را به زمان «طهمورس» آورده است.  
و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر اینکه: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس وضع آنها به صورت اسرار آمیزی درآمد، و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود. این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند از دواج با غیر همکیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۰

بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آئین می دهند.

### ۳- عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتابهای مقدس آسمانی به آدم، و پس از وی به نوح، و بعد از او به سام، و سپس به رام، و بعد به ابراهیم خلیل، سپس به موسی و بعد از او بر یحیی بن زکریا نازل شده است.

کتابهای مقدسی که از نظر آنان اهمیت کتاب را «سدره» یا «صحف» آدم نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.  
۲- کتاب «ادرافشادهی» یا «سدرادهی» که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید. آنها معتقدند این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی والهام شده.

۳- کتاب «قلستا» درباره مراسم ازدواج و زناشوئی و کتابهای فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.  
چنانکه از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید آنان پیروان یحیی بن زکریا می باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون و در اهواز، خرمشهر، آبادان

شادگان) به سر می‌برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا «یوحنا المعمد» می‌خوانند منسوب نموده‌اند. ولی نویسنده کتاب «بلوغ الارب» می‌گوید: «صابئین» یکی از ملت‌های

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۱

بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همانطور که از آیه ۶۲ بقره بر می‌آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند، اینان همان قوم ابراهیم خلیلند که ابراهیم ماء‌مور دعوت آنان بود، آنها در حران سرزمین صابئان زندگی می‌کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک.

مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و ... احترام می‌گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می‌دادند، کعبه را محترم می‌شمردند و حج را به جا می‌آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می‌دانستند. عده‌ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که «هلال بن محسن» صابئی از آن جمله است. اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده‌اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت صابئین گفتند که از تقید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند ... بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت‌پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می‌شود که این گروه دو قسم بودند: صابئان مشرک و صابئان حنیف و بین این دو مناظرات و بحث‌های فراوانی رد و بدل می‌شد.

از مجموع بحث‌های فوق بر می‌آید که آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده‌اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می‌کنند اختلاف است. همچنین روشن شد که آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می‌باشند.

---

### آیه ۶۳ - ۶۴

#### آیه و ترجمه

و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما اتینکم بقوة و اذکروا ما فیه  
لعلکم تتقون ۶۳

ثم تولیتم من بعد ذلک فلو لا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین ۶۴  
ترجمه :

۶۳- و زمانی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم  
(و بشما گفتیم) آنچه را (از آیات و دستورات خداوند بشما داده‌ایم با قدرت  
بگیرید، و آنچه را در آن هست بخاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا  
پرهیزگار شوید.

۶۴- سپس شما بعد از این جریان روگردان شدید و اگر فضل و رحمت  
خداوند بر شما نبود از زیانکاران بودید.

#### تفسیر :

### آیات خدا را با قوت بگیرید

در این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات  
تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است:  
نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (و اذ  
اخذنا میثاقکم).

«و طور را بالای سر شما قرار دادیم» (و رفعنا فوقکم الطور).

«و گفتیم آنچه را از آیات الهی به شما داده‌ایم با قدرت و قوت بگیرید»

(خذوا ما اتیناکم بقوة).

«و آنچه را در آن است دقیقاً به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا

پرهیزکار شوید» (و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون).

ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید «و بعد از این ماجرا، روی  
گردان شدید» (ثم تولیتم من بعد ذلک).

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فلو لا فضل

الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین).

## نکته‌ها

### ۱- منظور از پیمان

در اینجا همانست که در آیه ۴۰ همین سوره آمده، و در آیه ۸۳ و ۸۴ نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، برپا داشتن نماز اداء زکات، پرهیز از خونریزی، که در تورات نیز بیان شده است.

از آیه ۱۲ سوره مائده نیز استفاده می‌شود که خدا از یهود پیمان گرفت که به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند و از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می‌کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.

### ۲- چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت

مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید چنین نقل می‌کند هنگامی که موسی (علیه السلام) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده‌ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آنرا بپذیرید و به احکام آن عمل کنید.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۴

یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.

در این هنگام موسی (علیه السلام) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمائید این عذاب و کیفر از شما بر طرف می‌شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می‌کشیدند، ولی به برکت توبه سرانجام این عذاب الهی از آنها دفع شد.»

همین مضمون در آیه ۹۳ بقره و ۱۵۴ نساء و ۱۷۱ اعراف با مختصر تفاوتی آمده است.

یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از

جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت. در حالی که بعضی دیگر می‌گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمتهای بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند و احتمال می‌دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت. این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۵

### ۳- پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته‌اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه ارهاب و ترسانیدن داشته نه اجبار، وگرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد ولی صحیحتر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می‌شکند و آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می‌کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می‌کند. و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه‌های عملی آن بوده است وگرنه اعتقاد را نمی‌توان با اکراه تغییر داد.

### ۴- کوه طور

در اینکه منظور از «طور» در اینجا اسم جنس به معنی مطلق کوه است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد: بعضی گفته‌اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است، در حالی که بعضی دیگر احتمال داده‌اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه ۱۷۱ سوره اعراف از آن تعبیر به جبل شده است (و اذ نتقنا الجبل فوقهم).

۵- در تفسیر جمله خذوا ما آتیناکم بقوه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که از آنحضرت پرسیدند: اقوة الابدان او قوة القلب: «آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟»

امام در پاسخ فرمود: «فیهمما جمیعا» «هم با قدرت جسمانی و هم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۶

و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

آیه ۶۵ - ۶۶

آیه و ترجمه

و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قرده خاسین ۶۵  
فجعلناها نکلا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظة للمتقین ۶۶  
ترجمه :

۶۵- بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه‌های طرد شده‌ای در آئید.  
۶۶- ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم.

تفسیر :

عصیانگران روز شنبه

این دو آیه نیز مانند آیات گذشته به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می‌کند:

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۷

نخست می‌گویید: «قطعا حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید» (و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت).  
و نیز دانستید که ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌گان طرد شده‌ای در آئید و آنها چنین شدند (فقلنا لهم کونوا قرده خاسین).  
«ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمانهای بعد قرار دادیم» (فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها).  
«و همچنین پند و اندرز برای پرهیزکاران» (و موعظة للمتقین).  
خلاصه ماجرا چنین بود: «خداوند به یهود دستور داده بود، روز «شنبه» را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند به عنوان آزمایش

دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند، آنها به فکر حيله‌گری افتادند و با یکنوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت».

آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی؟ و نیز این قوم در کجا می‌زیستند؟ و با چه نیرنگی برای گرفتن ماهی متوسل شدند؟

پاسخ تمام این سوالات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف مطالعه خواهید فرمود (جلد ششم صفحه ۳۱۸ تا ۳۲۸).

جمله فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین کنایه از سرعت عمل است که با یک

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۸

اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد. جالب اینکه از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از «ما بین یدیها» نسل آن زمان و مراد از «ما خلفها» ما مسلمانان هستیم، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسانها را شامل می‌شود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۹

آیه ۶۷ - ۷۴

آیه و ترجمه

و اذ قال موسى لقومه ان الله يامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجهالین ۶۷

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی قال انه یقول انها بقرة لا فارض و لا بکرعوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون ۶۸

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین ۶۹

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشبه علينا و انا ان شاء الله لمهتدون ۷۰  
قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض و لا تسقى الحرث مسلمة لاشیة

فیهما قالوا الن جئت بالحق فذبوحها و ما کادوا یفعلون ۷۱

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۰

و اذ قتلتم نفسا فادراتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون ۷۲  
فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحی الله الموتی و یریکم ءایاته لعلکم تعقلون ۷۳  
ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة  
لما یتفجر منه الاءنهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یرهبط  
من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون ۷۴  
ترجمه :

۶۷- (و بخاطر بیاورید) هنگامی را که موسی بقوم خود گفت خداوند به شما  
دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعهای از بدن آنرا به مقتولی که  
قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا  
خاموش گردد) گفتند آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه  
می برم از اینکه از جاهلان باشم!  
۶۸- گفتند (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو  
چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت خداوند می فرماید ماده گاوی که نه پیر و از  
کار افتاده، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، آنچه به شما دستور داده  
شده (هر چه زودتر) انجام دهید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۱

۶۹- گفتند: از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد چه رنگی داشته  
باشد؟ گفت: خداوند می گوید: گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن  
بینندگان را شاد و مسرور سازد!  
۷۰- گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند بالاخره چگونه گاوی باشد؟  
زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!  
۷۱- گفت: خداوند می فرماید گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد،  
و برای زراعت آبکشی نکند، از هر عیبی بر کنار و حتی هیچ گونه رنگ دیگری  
در آن نباشد، گفتند: الان حق مطلب را برای ما آوردی! سپس (چنان گاوی  
را پیدا کردند) و آنرا سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند!  
۷۲- و بخاطر بیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره  
(قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی داشته بودید آشکار



می سازد.

۷۳- سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید درک کنید.

۷۴- سپس دل‌های شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ، یا سختتر! چرا که پاره‌ای از سنگها می شکافت و از آن نهرها جاری می شود، و پاره‌ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

**تفسیر :**

### ماجرای گاو بنی اسرائیل

در این آیات بر خلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده‌ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این داستان تنها یکبار در قرآن ذکر شده، بعلاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله: بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است، و نیز درجه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۲

ایمان آنان را به گفتار موسی مشخص می کند و از همه مهمتر اینکه گواه زنده‌ای است بر امکان رستاخیز.

ماجرای (آنگونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچوجه معلوم نیست.

در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می شود، هر یک آن را به طایفه و افراد قبيله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند داوری را برای فصل خصومت نزد موسی می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می خوانید می پردازد.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید» (و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة).  
بقره).

آنها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟! (قالوا اتخذنا هزوا).

«موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین).

یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

پس از آنکه آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مسأله جدی می باشد گفتند: «اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد»؟! (قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی).

جمله از «خدایت بخواه» که در خواسته‌های آنها چند بار تکرار شده یکنوع اسائه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است مگر خدای موسی (علیه السلام) را از خدای خویش جدا می دانستند؟

به هر حال، موسی (علیه السلام) در پاسخ آنها «گفت: خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد»

(قال انه یقول انها بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک).  
و برای اینکه آنها بیش از این مسأله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تءخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: «آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید» (فافعلوا ما تؤمرون).

ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت برداشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد»؟! (قال ادع لنا ربک یبین ما لونها).

موسی (علیه السلام) در پاسخ «گفت: خدا می فرماید: گاو ماده‌ای باشد

زرد یکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين). خلاصه این گاو باید کاملا خوشرنگ و درخشان باشد، آنچنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد. و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه‌جویی کار خود را مشکلتر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگتر نمودند. باز «گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد»؟ (از نظر نوع کار کردن) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي). «چرا که این گاو برای ما مبهم شده» (ان البقر تشابه علينا).

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۵

«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد»! (و انا ان شاء الله لمهتدون) مجددا «موسی گفت: خدا می‌فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند» (قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض و لا تسقى الحرث). «و از هر عیبی بر کنار باشد» (مسلمة). و «حتی هیچگونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لا شية فيها). در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند «گفتند حالا حق مطلب را ادا کردی»! (قالوا الان جئت بالحق). سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند «و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند»! (فذبحوها و ما كادوا يفعلون). قرآن بعد از ذکر ریزه‌کاریهای این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می‌کند: «به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت» (و اذ قتلتم نفسا فاداراهم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون). «سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فقلنا اضربوه ببعضها). «آری خدا این گونه مردگان را زنده می‌کند» (كذلك يحيى الله الموتى). «و این گونه آیات خود را به شما نشان می‌دهد تا تعقل کنید»

(و یریکم آیاته لعلکم تعقلون).  
در آخرین آیه مورد بحث به مسأله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته می‌گوید بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها دل‌های شماسخت شد همچون سنگ یا سختتر (ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة).  
چرا که «پاره‌ای از سنگها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود» (و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار).  
یا لا اقل «بعضی از آنها شکاف می‌خورد و قطرات آب از آن تراوش می‌نماید» (و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء).  
و گاه «پاره‌ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می‌افتد» (و ان منها لما یشهبط من خشية الله).  
اما دل‌های شما از این سنگها نیز سختتر است، نه چشمه عواطف و علمی از آن می‌جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می‌کند، و نه هرگز از خوف خدا می‌طپد.  
و در آخرین جمله می‌فرماید: «خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون).  
و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند.

#### نکته‌ها

#### ۱- پرسشهای فراوان و بیجا

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی مورد انجام گیرد،

دلیل انحراف و موجب زیان است، همانگونه که نمونهایش را در این داستان مشاهده کردیم.

بنی اسرائیل ماء‌مور بودند گاوی را ذبح کنند بدون شک اگر قید و شرط خاصی می‌داشت تاخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در

همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته، و لذا «بقره» به صورت «نکره» در اینجا ذکر شده است.

ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سوالات گوناگون کردند، شاید برای اینکه می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله فذبحوها و ما کادوا یفعلون نیز اشاره به همین معنی است، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد!

از ذیل آیه ۷۲ همین داستان نیز استفاده می شود که لا اقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود اما کتمان می کردند، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: و الله مخرج ما کنتم تکتُمون: خداوند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد».

از این گذشته افراد لجوج و خود خواه غالباً پر حرف و پر سؤالند، و در برابر هر چیز بهانه جوئی می کنند.

قرائن نشان می دهد که اصولاً آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی (علیه السلام)، لذا بعد از همه این سؤالها گفتند الان جئت بالحق: «حالا حق را بیان کردی!» گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!

به هر حال، هر قدر آنها سؤال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سختتر کرد، چرا که چنین افراد، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۸

که در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سؤال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) چنین آمده اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، و لکن شدوا فشد الله علیهم: «آنها سختگیری کردند خداوند هم بر آنها سخت گرفت».

۲- این همه اوصاف برای چه بود؟

همانگونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه، حکم آنها را دگرگون ساخت و

سختتر شد.

با این حال اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسانها بوده باشد: قرآن گویا می‌خواهد این نکته را بیان کند که گاوی که باید نقش احیا کننده داشته باشد، ذلول یعنی تسلیم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگهای مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد. به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می‌شوند و می‌خواهند قلبها و افکار مرده را احیا کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت فقر و غنی، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند هیچگونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۹

که می‌توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده، و آنها را احیاء کنند. ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است، و این رنگ وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی‌تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیا کننده داشته باشد.

### ۳- انگیزه قتل چه بود؟

آنچنانکه از تواریخ و تفاسیر استفاده می‌شود انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا مسأله ازدواج دانسته‌اند. بعضی از مفسران معتقدند یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عمو هر چه انتظار کشید عموی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد. بالاخره پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی (علیه السلام) شکایت آورد که عموی مرا کشته‌اند!

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که انگیزه قتل این بوده است که قاتل عموی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با

جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند پسر عموی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی (علیه السلام) کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید! به هر حال ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفسد، قتلها و جنایات غالباً دو موضوع است: «ثروت» و «بی بندوباریهای جنسی».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۰

#### ۴- نکات آموزنده این داستان

این داستان عجیب، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه ۷۳ خواندیم کذلک یحیی الله الموتی که اشاره به مسأله معاد است، و یریکم آیات که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.

از این گذشته نشان می دهد که اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی (علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند.

در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.

در چند مورد می گویند از خدایت بخواه ... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت؟ با اینکه موسی صریحاً گفته بود خدا به شما دستور می دهد.

در یک مورد می گویند اگر پاسخ این سؤال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومش آنست که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی!

این تعبیرات همه دلیل بر جهل و نادانی و خود خواهی و لجاجت آنها می باشد. از این گذشته این داستان به ما درس می دهد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.

نیکی به پدر

مفسران در اینجا یادآور می شوند که این گاو در آن محیط منحصر به فرد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۱

بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.  
می‌گویند صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می‌شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف‌نظر کرد. و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می‌شود آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوقها را از او بگیرد، ولی جوان مزبور حاضر می‌گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد.  
خداوند به جبران این گذشت جوان معامله پرسود بالا را برای او فراهم می‌سازد.  
بعضی از مفسران نیز می‌گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می‌شود و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود میبخشد که سر انجام آن سود فراوان را برای او به بار می‌آورد.  
پیامبر اسلام در این مورد می‌فرماید: انظروا الی البر ما بلغ باهله: «نیکوی را بنگرید که با نیکو کار چه می‌کند؟!»،

بعد ←

↑ نیت

→ قبل



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۲

آیه ۷۵ - ۷۷

آیه و ترجمه

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلم الله ثم يحرفونه  
من بعد ما عقلوه و هم يعلمون ۷۵  
و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما  
فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون ۷۶  
او لا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون ۷۷  
ترجمه :

۷۵- آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنها سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن آنرا تحریف می‌کردند در حالی که علم و اطلاع داشتند.

۷۶- و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند می‌گویند ایمان آوردیم، ولی هنگامی که با هم خلوت می‌کنند (بعضی به بعضی دیگر اعتراض می‌کنند و) می‌گویند چرا مطالبی را که خداوند (در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می‌کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا بر ضد شما بان استدلال کنند؟ آیا نمی‌فهمید؟

۷۷- آیا اینها نمی‌دانند خداوند از اسرار درون و برون آنان آگاه است؟

شان نزول

بعضی از مفسران در شان نزول دو آیه اخیر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل کرده‌اند:

«گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۳

می‌کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده بود به آنها خبر میدادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند، و گفتند شما صفات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

سالم) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت».

تفسیر :

### انتظار بیجا

در این آیات چنانکه ملاحظه می کنید قرآن، ماجرای بنی اسرائیل را رها کرده، روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه گیری آموزنده‌ای می کند، می گوید: «شما چگونه انتظار دارید که این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند»؟! (ا) فتطمعون ان يؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون).

بنابر این اگر می بینید آنها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی شوند نگران نباشید، اینها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم همراه موسی به کوه طور رفتند و سخنان خدا را شنیدند و دستورهای او را درک کردند، و به هنگام بازگشت، آن را تحریف نمودند.

از جمله «و قد کان فریق منهم ...» چنین استفاده می شود که همه آنها تحریفگر نبودند بلکه این تنها کار گروهی بوده که شاید اکثریت را تشکیل می دادند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۴

در «اسباب النزول» آمده است که گروهی از یهود هنگامی که از طور باز گشتند به مردم گفتند: «ما شنیدیم که خداوند به موسی دستور داد فرمانهای مرا در آنجا که می توانید انجام دهید، و آنجا که نمی توانید ترک کنید! و این نخستین تحریف بود.

به هر حال در ابتدای ظهور پیامبر اسلام انتظار میرفت که قوم یهود پیش از دیگران با ندای اسلام لبیک گویند چرا که آنها اهل کتاب بودند (بخلاف مشرکان) بعلاوه صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز در کتابهای خود خوانده بودند ولی قرآن می گوید: با سابقه بدی که آنها دارند انتظار شما مورد ندارد، چرا که گاهی صفات و روحیات انحرافی یک جمعیت، سبب می شود که با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند.

آیه بعد پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیل‌هگر و منافق بر میدارد و می‌گوید: پاکدلان آنها هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند اظهار ایمان می‌نمایند (وصفات پیامبر را که در کتبشان آمده است خبر می‌دهند) (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا).

«اما در پنهانی و خلوت، جمعی از آنها می‌گویند: چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده به مسلمانان می‌گوئید؟» (و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم).

«تا در قیامت در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند، آیا نمی‌فهمید؟» (لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون).

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که آغاز آیه از منافقان یهود سخن می‌گوید که در حضور مسلمانان دم از ایمان می‌زدند، و در غیاب انکار می‌کردند و حتی پاکدلان یهود را نیز مورد سرزنش قرار میدادند که چرا اسرار کتب

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۵

مقدس را در اختیار مسلمانان قرار داده‌اید؟ به هر حال این تائیدی است بر آنچه در آیه قبل بود که شما از جمعیتی که چنین روحیات بر آنها حاکم است چندان انتظار ایمان نداشته باشید.

جمله «فتح الله علیکم» ممکن است به معنی حکم و فرمان الهی باشد که در اختیار بنی اسرائیل قرار داشت، و ممکن است اشاره به گشودن درهای اسرار الهی و خبرهای آینده مربوط به شریعت جدید به روی آنان باشد. قابل توجه اینکه از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان این گروه منافق درباره خدا آنقدر ضعیف بود که او را همچون انسانهای عادی می‌پنداشتند و تصور می‌کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!

لذا آیه بعد با صراحت می‌گوید: «آیا اینها نمی‌دانند که خداوند از اسرار درون و برونشان آگاه است» (او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۶

آیه ۷۸ - ۷۹

آیه و ترجمه

و منهم اميون لا يعلمون الكتب الا امانى و ان هم الا يظنون ۷۸  
فويل للذين يكتبون الكتب بايديههم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثنا  
قليلاً فويل لهم مما كتبت ايديهم و ويل لهم مما يكسبون ۷۹  
ترجمه :

۷۸- و پاره‌ای از آنها عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و  
آرزوها نمی‌دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند!  
۷۹- وای بر آنها که مطالبی با دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند: از  
طرف خدا است تا به بهای کمی آن را بفروشند، وای بر آنها از آنچه با دست  
خود نوشتند، و وای بر آنها از آنچه از این راه به دست می‌آورند!

### شان نزول

جمعی از دانشمندان یهود اوصافی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و  
آله و سلم) در تورات آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت  
خود و منافعی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می‌رسید.  
هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد، و اوصاف او  
را با آنچه در تورات آمده بود مطابق دیدند ترسیدند که در صورت روشن شدن  
این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا بجای اوصاف واقعی مذکور در  
تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۷

عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای  
خود می‌پرسیدند آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را  
میدادید؟ آنها آیات تحریف‌شده تورات را بر آنها می‌خواندند تا به این وسیله  
قانع شوند.

### تفسیر :

### نقشه‌های یهود برای استثمار عوام

در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافاکاریهای یهود، آیات مورد بحث جمعیت  
آنها را به دو گروه مشخص تقسیم می‌کند: عوام و دانشمندان حيله‌گر (البته  
اقلیتی از دانشمندان آنها بودند که ایمان آوردند و حق را پذیرا شدند و به  
صفوف مسلمانان پیوستند).

می‌گوید گروهی از آنها افرادی هستند که از دانش بهره‌ای ندارند، و از کتاب  
خدا جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند، و تنها به پندارهایشان دل

بسته‌اند (و منهم امیون لایعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون).  
«امیون» جمع «امی» در اینجا به معنی «درس نخوانده» است،  
یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استادی را  
ندیده است، و یا به خاطر اینکه جمعی از مادران روی علاقه‌های جاهلانه  
فرزندان خود را از خود جدا نمی‌کردند و اجازه نمی‌دادند به مکتب بروند.  
«امانی» جمع «امنیة» به معنی آرزو است، و در اینجا ممکن است اشاره  
به پندارها و امتیازات موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند، از جمله

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۸

می‌گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم» نحن ابناء الله و  
احبائه (مائده- ۱۸) و یا اینکه می‌گفتند: «هرگز آتش دوزخ جز چند روزی  
به ما نخواهد رسید» که در آیات بعد به این گفتار یهود بر می‌خوریم.  
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از امانی، آیات تحریف شده باشد که  
دانشمندان یهود در اختیار عوام می‌گذاشتند، و جمله «لا یعلمون الکتاب  
الا امانی» با این معنی سازگارتر می‌باشد.  
به هر حال پایان این آیه (ان هم الا یظنون) دلیل بر آن است که پیروی از ظن و  
گمان در اساس و اصول دین و شناخت مکتب وحی کاری است نادرست و در  
خور سرزنش و هر کس باید در این قسمت از روی تحقیق کافی گام بردارد.  
دست‌های دیگر دانشمندان آنها بودند که حقایق را به سود خود تحریف  
می‌کردند چنانکه قرآن در آیه بعد می‌گوید: «وای بر آنها که مطالب را به  
دست خود می‌نویسند، و بعد می‌گویند اینها از سوی خدا است» (فویل للذین  
یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله).  
«و هدفشان این است با این کار، بهای کمی بدست آورند» (لیشتروا به ثمنا  
قلیلا).  
«وای بر آنها از آنچه با دست خود می‌نویسند» (فویل لهم مما کتبت ایدیهم  
).  
«و وای بر آنها از آنچه با این خیانتها بدست می‌آورند» (و ویل لهم مما  
یکسبون).  
از جمله‌های اخیر این آیه به خوبی استفاده می‌شود که آنها هم وسیله نا  
مقدسی داشتند، و هم نتیجه نادرستی می‌گرفتند.

بعضی از مفسران در ذیل آیه مورد بحث حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند که دارای نکات قابل ملاحظه‌های است حدیث چنین است: «مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد با اینکه عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان مذمت می‌کند؟! (اشاره به آیات مورد بحث است) آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می‌کنند تفاوت دارند؟ ...»

امام فرمود: بین عوام ما و عوام یهود از یک جهت فرق و از یک جهت مساوات است، از آن جهت که مساوی هستند خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده همانگونه که عوام یهود را نکوهش فرموده.

اما از آن جهت که با هم تفاوت دارند این است که عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می‌دانستند آنها صریحا دروغ می‌گویند، حرام و رشوه می‌خورند و احکام خدا را تغییر می‌دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست سخنان آنها را درباره خدا و احکام او بپذیرند، و سزاوار نیست شهادت آنها را درباره پیامبران قبول کنند، به این دلیل خداوند آنها را نکوهش کرده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمائی نیستند).

و اگر عوام ما از علمای خود فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام ببینند هر کس از آنها پیروی کند مثل یهود است که خداوند آنان را به خاطر پیروی از علمای فاسق نکوهش کرده است، فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه مخالفا علی هواه، مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه: «اما دانشمندانی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگهدارند مخالف هوی و هوس و مطیع فرمان مولای خویش باشند عوام می‌توانند

از آنها پیروی کنند ...»

روشن است که این حدیث اشاره به تقلید تعبدی در احکام نمی‌کند، بلکه منظور پیروی کردن از رهنمائی دانشمندان برای بدست آوردن علم و یقین

در اصول دین است، زیرا حدیث در مورد شناخت پیامبر سخن که مسلماً از اصول دین می‌باشد و تقلید تبعدی در آن جایز نیست.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۱

آیه ۸۰ - ۸۲

آیه و ترجمه

و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون ۸۰

بلی من کسب سیئه و احطت به خطیته فاولئک اصحاب النار هم فیها خلدون ۸۱

و الذین ءامنوا و عملوا الصلحت اولئک اصحاب الجنة هم فیها خلدون ۸۲  
ترجمه :

۸۰ - و گفتند هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید، بگو آیا پیمانی نزد خدا گرفته‌اید؟! چون خداوند هرگز از پیمان‌ش تخلف نمی‌ورزد، یا اینکه چیزی به خدا نسبت می‌دهید که به آن علم ندارید؟! ۸۱ - آری کسانی که تحصیل گناه کنند، و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.

۸۲ - و آنها که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند اهل بهشتند و همی‌شه در آن خواهند ماند.

تفسیر :

بلندپروازی و ادعاهای تو خالی

قرآن در اینجا به یکی از گفته‌های بی اساس یهود که آنان را به خود

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۲

مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات آنها شده بود اشاره کرده و به آن پاسخ می‌گوید: نخست می‌فرماید: آنها گفتند: «هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید» (و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة).

بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته‌اید که هرگز خداوند از پیمان‌ش تخلف نخواهد کرد یا اینکه چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟! (قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون).

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود، و اینکه آنها تافتهای جدا بافته‌اند، و

گنهکارانشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می‌بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است، یکی از دلائل روشن خود خواهی و خود پرستی این جمعیت است.

این امتیاز طلبی با هیچ منطقی سازگار نیست زیرا هیچگونه تفاوتی در میان انسانها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد. مگر یهود چه کرده بودند که می‌بایست تبصره‌های به سود آنها بر قانون کلی مجازات زده شود؟

به هر حال آیه فوق با یک بیان منطقی، این پندار غلط را ابطال می‌کند و می‌گوید این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید که نگرفته‌اید - و یا دروغ و تهمت به خدا می‌بندید! آیه بعد یک قانون کلی و عمومی را که از هر نظر منطقی است بیان می‌کند می‌گوید: آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود (( بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئه فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۳

این یک قانون کلی درباره گنهکاران از هر قوم و ملت و گروه و جماعت است.

و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار، نیز یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آیه بعد بیانگر آن است: کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند آنها اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند بود (( و الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون)).

**نکته‌ها**

**۱- کسب ((سیئه))**

«کسب» و «اکتساب» به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است، بنا بر این جمله «بلی من کسب سیئه» اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می‌شوند و تعبیر کسب شاید از این نظر باشد که گنهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود می‌پندارد، اینها همان کسانی هستند که در چند آیه بعد به آنها اشاره کرده می‌گوید: آنها آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند لذا تخفیفی در مجازاتشان نیست.



## ۲- احاطه خطیئه چیست؟

«خطیئه» در بسیاری از موارد به معنی گناهانی است که از روی عمد تحقق نیافته، ولی در آیه مورد بحث، به معنی گناه کبیره و یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می‌نشیند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۴

به هر حال مفهوم احاطه گناه این است که انسان آنقدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد. توضیح اینکه گناهان کوچک و بزرگ در آغاز، یک «عمل» است، سپس تبدیل به حالت می‌شود و با ادامه و اصرار، شکل «ملکه» به خود می‌گیرد، و هنگامی که به اوج شدت خود برسد تمام وجود انسان را به رنگ گناه در می‌آورد و عین وجود انسان می‌شود. در این هنگام هیچ پند و موعظه و راهنمایی رهنمایان در وجود او اثر نخواهد کرد، و در حقیقت با دست خود قلب ماهیت خویش کرده است. از یک نظر چنین کسانی به کرمهائی می‌مانند که اطراف خود پیل‌های می‌تنند، پیل‌های که آنانرا زندانی و سرانجام خفه می‌کند و روشن است سرنوشتی جز خلود در آتش برای آنها نخواهد بود. و با توجه به آیاتی که می‌گوید خداوند تنها مشرکان را نمی‌آمرزد و اما غیر شرک، قابل بخشش است (ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء - نساء - ۴۸)، و با توجه به اینکه در آیات مورد بحث که سخن از خلود در آتش می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که این چنین گنهکاران سرانجام گوهر ایمان را از دست داده و مشرک و بیایمان از دنیایمی‌روند!

## ۳- نژاد پرستی یهود

از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختیهای فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است، و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده‌اند، و متأسفانه بعد از گذشتن هزاران سال هنوز هم آن روحیه بر آنها حاکم است، و در واقع منشا پیدایش کشور غاصب اسرائیل نیز همین روح نژادپرستی است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۵

آنها نه فقط در این دنیا برای خود برتری قائل هستند، بلکه معتقدند که این

امتیاز نژادی در آخرت نیز به کمک آنها می‌شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه‌مدت و خفیفی خواهند دید، و همین پندارهای غلط آنها را آلوده انواع جنایات و بدبختیها و سیهروزیها کرده است!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۶

آیه ۸۳ - ۸۶

آیه و ترجمه

و اذ اخذنا میثق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتیمی و المسکین و قولوا للناس حسنا و اقیموا الصلوة و ءاتوا الزکوة ثم تولیتهم الا قليلا منکم و انتم معرضون ۸۳  
و اذ اخذنا میثقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیرکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ۸۴  
ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیرهم تظهرون علیهم بالاثم و العدون و ان یاتوکم اسری تفدوهم و هو محرم علیکم اخراجهم ا فتؤمنون ببعض الکتب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۷

فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغفل عما تعملون ۸۵

اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون ۸۶  
ترجمه :

۸۳ - و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید، و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بیسنواتان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، نماز را بر پا دارید و زکات بدهید سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما جز عده کمی سرپیچی کردید (و از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید.

۸۴ - و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، و شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید.

۸۵ - اما این شما هستید که یکدیگر را به قتل می‌رسانید، و جمعی از خودتان را

از سرزمینشان بیرون می‌کنید و در این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می‌کنید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته‌اید) ولی اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند فدیة می‌دهید و آنها را آزاد می‌سازید! در حالی که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین خدا) را انجام دهد جز رسوائی در این جهان، و باز گشت به شدیدترین عذابها در روز رستاخیز، چیز دیگری نخواهد بود، و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

۸۶- اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند لذا در مجازات آنها تخفیف داده نمی‌شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۸

تفسیر:

پیمان شکنان!

در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی در این باره تفصیلی ذکر نشد، در آیات مورد بحث، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است، بیشتر این مواد- یا همه آنها از اموری است که می‌بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست، چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمانها و دستورات به نحوی وجود دارد.

در این آیات، قرآن مجید یهود را شدیداً مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا این پیمانها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوائی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می‌کند.

در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است:

۱- توحید و پرستش خداوند یگانه، چنانکه نخستین آیه می‌گوید: بیاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه را پرستش نکنید، و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید) (و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله).

۲- «و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (و بالوالدین احسانا).

۳- «نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید» (و ذی القربی و الیتامی و المساکین).

۴- «و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید» (و قولوا للناس حسنا).  
۵- «نماز را برپا دارید» (و در همه حال به خدا توجه داشته باشید) (و اقیموا الصلوة).

۶- «در ادای زکات و حق محرومان، کوتاهی روا مدارید» (و اتوا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۲۹

الزکاة).

«اما شما جز گروه اندکی سرپیچی کردید، و از وفای به پیمان خود،  
رویگردان شدید» (ثم تولیتکم الا قلیلا منکم و انتم معرضون).

۷- و به یاد آرید هنگامی که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید (و اذ  
اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم).

۸- «یکدیگر را از خانه‌ها و کاشانه‌های خود بیرون نکنید» (و لا تخرجون  
انفسکم من دیارکم).

۹- چنانچه کسی در ضمن جنگ از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک  
کنید، فدیّه دهید و او را آزاد سازید (این ماده از پیمان از جمله افتؤمنون  
ببعض الکتاب و تکفرون بعض که بعدا خواهد آمد استفاده می‌شود).  
«شما به همه این مواد اقرار کردید و بر این پیمان گواه بودید» (ثم اقررتم  
و انتم تشهدون).

ولی شما بسیاری از مواد این میثاق الهی را زیر پا گذاشتید «شما همانها  
بودید که یکدیگر را به قتل می‌رساندید و جمعی از خود را از سرزمینشان آواره  
می‌کردید» (ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم).  
«و در انجام این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می‌کنید» (تظاهرون  
علیهم بالاثم و العدوان).

اینها همه بر ضد پیمانی بود که با خدا بسته بودید.  
«ولی در این میان هنگامی که بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما بیایند  
فدیّه می‌دهید و آنها را آزاد می‌سازید» (و ان یاتوکم اساری تفادوهم).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۰

در حالی که بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه‌شان از آغاز بر شما حرام بود (و  
هو محرم علیکم اخراجهم).  
و عجب اینکه شما در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان

الهی استناد می‌کنید آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان می‌آورید و نسبت به بعضی کافر می‌شوید؟! (افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض). «جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد چیزی جز رسوائی در زندگی این دنیا نخواهد بود» (فما جزاء من يفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا).

«و در روز رستاخیز به اشد عذاب باز می‌گردند» (و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب).

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون). و همه آن را دقیقاً احصا کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می‌کند.

آخرین آیه مورد بحث در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می‌گوید: آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند (اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة). و به همین دلیل عذاب آنها تخفیف داده نمی‌شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد (فلا ینصف عنهم العذاب و لا هم ینصرون).

**نکته‌ها**

## ۱- بیان تاریخی آیات

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۱

به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند طایفه «بنی قریظه» و «بنی نضیر» که هر دو از طوائف یهود بودند و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، «بنی نضیر» به طایفه «خزرج» که از مشرکان مدینه بود پیوستند و «بنی قریظه» به طایفه «اوس» و در جنگ‌هایی که میان آن دو قبیله روی می‌داد هر یک از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می‌کرد، و از طایفه دیگر می‌کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می‌نشست، همه یهود جمع می‌شدند و دست به دست هم می‌دادند تا از طریق پرداختن فدیة، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می‌کردند (در حالی که اولا اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود و ثانیاً همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود).  
و یهود - همانند اقوام لجوج و نادان دیگر - از این اعمال ضد و نقیض فراوان

داشتند:

## ۲- تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

گفتیم قرآن مجید یهود را در برابر اعمال ضد و نقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می‌کند، به خصوص اینکه آنها احکام کوچکتر را عمل می‌کردند اما در برابر احکام مهمتر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبان از خانه و دیارشان، مخالفت می‌کردند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۲

در حقیقت آنها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می‌کرد خون یکدیگر را می‌ریختند اما چون احتمال اسارت برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده از دادن فدیة برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند. اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی‌شود، زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمانبردار از عاصی و گنهکار شناخته می‌شود که عمل به دستوری بر خلاف منافع شخصی باشد، آنها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤمنان راستین هستند و آنها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می‌باشند، بنابر این تبعیض در اجرای قوانین نشانه روح تمرد و احیانا عدم ایمان است.

و به تعبیر دیگر اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می‌شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آنرا محترم بشمرد، و گرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان، و لذا همیشه مؤمنان را از منافقان از این طریق می‌توان شناخت، مؤمنان در برابر همه قوانین الهی تسلیمند و منافقان طرفدار تبعیض.

و همانطور که قرآن می‌گوید: نتیجه این عمل، رسوائی و ذلت و بدبختی است، ملتی که جز به جنبه‌های مادی دین آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی‌اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می‌گردد، از اوج عزت به زیر می‌آید و در جوامع انسانی رسوا می‌گردد. این از نظر دنیا و اما از نظر آخرت همانگونه که قرآن می‌گوید شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است.

البته این قانون مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است، و چه بسیارند تبعیض گران، و چه بدبخت و رسوایند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۳

این گروه؟!!

### ۳- برنامهای برای زنده ماندن ملتها

این آیات اگر چه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی یک سلسله قوانین کلی برای همه ملل دنیا در بر دارد، عوامل زنده ماندن و بقاء و سرفرازی ملتها و رمز شکست آنان را یادآور می شود .

از دیدگاه قرآن برقراری و سر بلندی ملتها در صورتی است که خود را به بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند، و در همه حال از او مدد بگیرند - به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد، و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچکس ترس و وحشتی نخواهد داشت و پیدا است که چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لا تعبدون الا الله).

و از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملتها همبستگی خاصی بین افراد آنها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیکتر است، و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان و بعد از آنها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی بخرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصا افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (و بالوالدین احسانا و ذی القربی ... و قولوا للناس حسنا).

تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکاة است (و اتوا الزکاة).

اینها از یک سو، و از سوی دیگر رمز شکست و فنای ملتها در بهم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکشها و جنگهای داخلی میداند، ملتی که در برابر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۴

هم صف آرائی کنند و سنگ تفرقه در میان شان انداخته شود و بجای کمک بیسکدیگر بجان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمینهای هم بر آیند و

برای ریختن خون یکدیگر آستینها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازد دیر یا زود نابود می گردند کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد ( لاتسفکون دمائمکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ...).

و بالاخره یکی دیگر از عوامل سقوط ملتها همان تبعیض در اجرای قوانین است که هر قانونی حافظ منافع شخصیشان باشد اجرا کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض).  
و این است علل رشد و شکست ملتها از دیدگاه قرآن.

← بعد

↑ فرصت

→ قبل



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۵

آیه ۸۷ - ۸۸

آیه و ترجمه

و لقد آتینا موسی الکتب و قفینا من بعده بالرسل و آتینا عیسی ابن مریم البینت و ایدنه بروح القدس ا فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقاتقتلون ۸۷  
و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون ۸۸  
ترجمه :

۸۷- ما به موسی کتاب (تورات) دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشن بخشیدیم، و او را بوسیله روح القدس تاءید نمودیم، آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید ۷ (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده‌ای را تکذیب نموده، جمعی را بقتل رساندید؟!  
۸۸- (و آنها از روی استهزاء) گفتند دل‌های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم، آری همینطور است) خداوند آنها را بخاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته (بهمین دلیل چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر ایمان می‌آورند.

تفسیر :

دل‌هایی که در غلاف است

باز روی سخن در این آیات به بنی اسرائیل است، هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می‌گیرد:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۶

نخست می‌گوید ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم (و لقد آتینا موسی الکتب).

و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم (و قفینا من بعده بالرسل). پیامبرانی همچون داود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی ...  
(و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم، و او را بوسیله روح القدس تاءید

نمودیم)) (و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس).  
«ولی آیا این پیامبران بزرگ با این برنامه‌های سازنده، هر کدام مطلبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش نرفتید؟! (افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم).  
این حاکمیت هوی و هوس بر شما آنچنان شدید بود که گروهی از آنها را تکذیب کردید، و گروهی را بقتل رساندید (ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون) اگر تکذیب شما مؤثر می‌افتاد و منظورتان عملی می‌شد شاید به همان اکتفا می‌کردید و اگر نه دست به خون پیامبران الهی آغشته می‌ساختید!  
در تفسیر آیات گذشته تحت عنوان «تبعیض در احکام الهی» این حقیقت را بازگو کردیم که معیار ایمان و تسلیم در برابر حق مواردی است که بر خلاف میل و هوای نفس انسان است، و گرنه هر هواپرست بی‌ایمانی نسبت به احکامی که مطابق میل و منافع او است هماهنگ و تسلیم است.  
ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که رهبران الهی در مسیر ابلاغ رسالت خویش، به مخالفت‌های هواپرستان اعتنا نمی‌کردند، و باید هم چنین باشد زیرا رهبری صحیح چیزی جز این نیست، اگر پیامبران بخواهند خود را با هوی و هوسهای بی‌یقید و شرط مردم تطبیق دهند، کار آنها دنباله روی گمراهان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۷

است نه رهبری رهروان راه حق.  
آیه بعد می‌گوید: آنها در برابر دعوت انبیاء - یا دعوت تو - از روی استهزاء گفتند: دل‌های ما در غلاف است و ما از این سخنان چیزی درک نمی‌کنیم (و قالوا قلوبنا غلف).  
آری همین‌طور است، «خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر ایمان می‌آورند» (بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون).  
ممکن است جمله فوق درباره یهودیانی باشد که پیامبران را تکذیب کردند یا به قتل رساندند، و نیز احتمال دارد درباره یهودیان معاصر پیامبر باشد که در برابر سخنان او یک روش سرسختانه لجوجانه و انعطاف ناپذیر به خود می‌گرفتند، ولی در هر حال بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوسهای سرکش آنچنان از درگاه خدا رانده می‌شود و بر قلب او پرده‌ها می‌افتد که

حقیقت کمتر به آن راه می‌یابد.

**نکته‌ها**

### ۱- رسالت پیامبران در اعصار مختلف

چنانکه گفتیم هواپرستان بی ایمان چون دعوت انبیاء را هماهنگ با منافع کثیف خود نمی‌دیدند در برابر آن مقاومت می‌کردند، مخصوصاً با گذشت زمان تعلیمات آنها را به بوت‌فراموشی می‌سپردند، روی همین جهت لازم بود، برای یادآوری مجدد انسانها، رسولان خدا یکی پس از دیگری فرستاده شوند، تا مکتب آنها به دست فراموشی سپرده نشود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۸

در سوره «مؤمنون» آیه ۴۴ می‌خوانیم: ثم ارسلنا رسلنا تترأ کلما جاء أمة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضاً: «سپس رسولان خود را پی در پی فرستادیم هر زمان رسولی به سراغ امتی می‌آمد او را تکذیب می‌کردند و ما آنها را یکی پس از دیگری قرار می‌دادیم».

در نهج البلاغه، آنجا که هدف بعثت پیامبران را تشریح می‌کند همین حقیقت بازگو شده است فبعث فیهم رسله و وائر الیهم انبیاءه، لیستادوهم میثاق فطرته، و یذکروهم منسی نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول: «خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد، و انبیای خویش را به سوی آنان گسیل داشت، تا اینکه از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند، و نعمتهای فراموش شده او را یادآور شوند، با تبلیغات حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه‌های نهفته عقلها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند».

بنابراین آمدن پیامبران الهی در اعصار و قرون مختلف برای یادآوری نعمتهای او، و درخواست ادای پیمان فطرت و تجدید دعوتها و تبلیغات پیامبران پیشین بوده است، تا زحمات آنان و برنامه‌های اصلاحیشان متروک نگردد و فراموش نشود.

و اما اینکه چگونه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم پیامبران است، و چرا بعد از او نیاز به پیامبری نیست به خواست خدا ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب بحث خواهد شد.

### ۲- روح القدس چیست؟

مفسران بزرگ درباره روح القدس، تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱- برخی گفته‌اند منظور جبرئیل است، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۳۹

خواهد بود خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تاءید کرد. شاهد این سخن آیه ۱۰۲ نحل است قل نزله روح القدس من ربك بالحق: «بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است».

اما چرا جبرئیل را روح القدس می‌گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه «روح» بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است.

۲- بعضی دیگر معتقدند «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تاءید می‌کرد، و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می‌نمود.

البسته این نیروی غیبی به صورت ضعیفتر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می‌کند و از گناهان باز می‌دارد، لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی شعرای اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خوانیم که پس از خواندن اشعارش برای امام به او فرمود: انما نث روح القدس علی لسانک: «روح القدس بر زبان تو دمید و آنچه گفتمی به یاری او بود».

۳- بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی «انجیل» تفسیر کرده‌اند. ولی دو تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۴۰

۳- عقیده مسیحیان درباره روح القدس

در کتاب «قاموس کتاب مقدس» چنین می‌خوانیم: «روح القدس، اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را «روح» گویند، زیرا که مبدع و مخترع حیات می‌باشد، و مقدس گویند بواسطه اینکه یکی از کارهای مخصوص او آنکه قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید، و بواسطه علاقه‌ای که به خدا و مسیح دارد او را «روح الله» و «روح المسیح» نیز می‌گویند».

تفسیر دیگری که در این کتاب آمده این است که:

«اما روح القدس که تسلی دهنده ما می‌باشد همانست که همواره ما را برای

قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می‌فرماید، و او است که اشخاصی را که در گناه و خطا مرده‌اند زنده می‌گرداند و ایشان را پاک و منزّه ساخته لائق تمجید حضرت واجب الوجود می‌فرماید».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این عبارات قاموس کتاب مقدس به دو معنی اشاره شده است: یکی اینکه روح القدس یکی از خدایان سه‌گانه است که این موافق عقیده تثلیث است، همان عقیده شرک آلودی که آنرا از هر نظر مردود می‌دانیم، و دیگری شبیه دومین تفسیری است که در بالا ذکر کردیم.

#### ۴- دل‌های بیخبر و مستور

یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادگی به خرج می‌دادند، و از پذیرفتن دعوت او امتناع می‌ورزیدند هر زمانی بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌تراشیدند که در این آیه مورد بحث به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

آنها می‌گفتند دل‌های ما در حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می‌خوانی ما نمی‌فهمیم!

مسلم‌ها آنها این گفته را از روی استهزاء و سخریه می‌گفتند، اما قرآن می‌فرماید: مطلب همانست که آنها می‌گویند، زیرا بواسطه کفر و نفاق دل‌های آنها در حجاب‌هایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، و به همین دلیل بسیار کم ایمان می‌آورند. در سوره نساء آیه ۱۵۵ نیز همین مطلب یادآوری شده: و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا: «آنها می‌گویند قلبهای ما در غلاف است و نمی‌تواند گفته تو را درک کند، این بواسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دل‌هایشان نهاده، لذا جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۴۲

آیه ۸۹ - ۹۰

آیه و ترجمه

و لما جاءهم کتب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل یتفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین ۸۹  
بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی

من يشاء من عباده فباء و بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين ۹۰  
ترجمه :

۸۹- و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند و پیش از این جریان به خود نوید فتح می‌دادند (که با کمک او بر دشمنان پیروز گردند، با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد به او کافر شدند، لعنت خدا بر کافران باد!).

۹۰- ولی آنها در مقابل بد بهائی، خود را فروختند که بنا روا به آیاتی که خدا فرستاده بود کافر شدند و معترض بودند چرا خداوند به فضل خویش بر هر کس از بندگان خود بخواهد آیات خود را نازل می‌کند، لذا خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازاتی خوار کننده است.

### شان نزول

از امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیات چنین نقل شده که «یهود در کتابهای خویش دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام بین کوه «عیر» و کوه «احد» (دو کوه

در دو طرف مدینه) خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداختند، در این میان به کوهی بنام «حداد» رسیدند گفتند «حداد» همان «احد» است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جایی مسکن گزیدند بعضی در سرزمین «تیمما» و بعضی دیگر در «فدک» و عده‌ای در «خیبر».

آنان که در «تیمما» بودند میل دیدار برادران خویش نمودند، در این اثنا عربی عبور می‌کرد مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت من شما را از میان کوه «عیر» و «احد» خواهم برد، به او گفتند هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین مدینه رسید اعلام کرد که اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه عیر و احد قرار گرفته است، سپس اشاره کرد و گفت این عیر است و آن هم احد، یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست، و هر جا می‌خواهی برو. نامه‌ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم، شما هم به سوی ما کوچ کنید، در پاسخ آنها نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده‌ایم و خانه و

اموالی تهیه کرده‌ایم و از آن سرزمین فاصله‌ای نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم آمد! آنها در سرزمین مدینه ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به سلطانی بنام «تبع» رسید با آنها جنگید، یهود در قلعه‌های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد و سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند تبع گفت من این سرزمین را پسندیده‌ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد زیرا این سرزمین هجرت‌گاه پیامبری است که جز او کسی نمی‌تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۴۴

تبع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود. این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند، یهودیان به آنها می‌گفتند هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد! هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه «و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا».

آری همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده بودند و در برابر اوس و خزرج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب و لجاج و دنیاپرستی در صف دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.

تفسیر:

**خود مبلغ بوده خود کافر شدند!**

باز در این آیات سخن از یهود و ماجراهای زندگی آنها است، آنها- همانگونه که در شأن نزول آمده است - با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند، و نشانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کتاب آسمانی خود تورات می‌خواندند، و با بی‌صبری در انتظار ظهورش بودند «ولی هنگامی که از

طرف خداوند کتابی (قرآن) به آنها رسید که موافق نشانه‌هایی بود که یهود با خود داشتند با اینکه پیش از این جریان خود را به ظهور این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نوید می‌دادند و با ظهور این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امید فتح بر دشمنان داشتند، آری هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزدشان آمد نسبت به او کافر شدند» (و لما جائهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به).

«لعنت خداوند بر کافران باد» (فلعنة الله علی الکافرين).

آری گاه انسان عاشقانه به دنبال حقیقتی می‌دود، ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید بر اثر هوا پرستی به آن پشت پا می‌زند و آن را وداع می‌گوید بلکه گاه به مخالفتش برمی‌خیزد.

اما در حقیقت یهود معامله زیان‌آوری انجام داده‌اند، کسانی که برای پیروی از پیامبر موعود از سرزمینهای خود کوچ کرده بودند و با مشکلات فراوان در سرزمین مدینه مسکن گزیدند تا به مقصود برسند، سرانجام در صف منکران و کافران قرار گرفتند، لذا قرآن می‌گوید «آنها در برابر چه بهای بدی خود را فروختند»؟ (بئس ما اشترؤا به انفسهم).

«آنها به آنچه خداوند نازل کرده بود به خاطر حسد کافر شدند، و معترض بودند چرا خداوند آیات خود را بر هر کس از بندگان خود بخواهد به فضل خویش نازل می‌کند» (ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده).

گویا انتظار داشتند پیامبر موعود (صلی الله علیه و آله و سلم) از بنی اسرائیل و از میان خود آنها باشد و از نزول قرآن بر دیگری ناراحت بودند! و در پایان آیه می‌گوید: «لذا شعله‌های خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازات خوارکننده است» (فبأئوا بغضب علی غضب و للکافرين عذاب مهین).

**نکته‌ها**

### **۱- یک معامله زیان‌آور**

آری یهود معامله زیان‌آوری انجام دادند، چرا که در آغاز از منادیان اسلام بودند و حتی زندگی در مدینه را با تمام مشکلاتش برای رسیدن به این مقصود برگزیدند، اما پس از ظهور پیامبر اسلام، تنها به خاطر اینکه او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصیشان را به خطر می‌اندازد به او کافر شدند، چه



معامله‌ای از این زیانبارتر که انسان نه تنها به مقصودش نرسد بلکه پس از صرف تمام نیروها در جهت ضد آن قرار گیرد، و خشم و غضب خدا را برای خود فراهم سازد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها: «برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، خود را به غیر آن نفروشید» قابل توجه اینکه در اینجا سرمایه معامله را اصل وجود آنان ذکر می‌کند چرا که با کفر، ارزش هستی آنها به کلی سقوط می‌کند گویی فاقد شخصیت خود می‌شوند، و به تعبیر دیگر به بردگانی می‌مانند که وجود خود را فروخته و به اسارت دیگری در آمده‌اند، آری آنها اسیر هوی و بنده شیطانند.

کلمه «اشتروا» گر چه معمولاً به معنی «خریداری کردن» می‌آید، ولی گاه- چنانکه در لغت تصریح شده- به معنی فروختن نیز آمده است، و آیه فوق از این قبیل است.

## ۲- تفسیر «بأئوا بغضب علی غضب»

قرآن مجید در سرگذشت بنی اسرائیل هنگامی که در بیابان (سینا) سرگردان بودند، می‌گوید «و بأئوا بغضب من الله» (آنها به غضب خدا باز گشتند) سپس اضافه می‌کند «این خشم خداوند نسبت به آنها به خاطر کشتن انبیاء و کافر شدن به آیات خدا بود».

در سوره آل عمران آیه ۱۱۲ نیز همین معنی دیده می‌شود که یهود به خاطر کفر به آیات خدا و قتل پیامبران مورد خشم خدا قرار گرفتند، این غضب اول است که دامنگیر آنها شد.

بازماندگان آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همان روش نیاکان را در مورد این پیامبر ادامه دادند، یعنی نه تنها به آئین او کافر شدند بلکه در برابر او به مبارزه برخاستند، این سبب شد که خشم و غضب تازه‌ای آنها را فرا گیرد و این غضب دوم است لذا می‌گوید: «فبأئوا بغضب علی غضب».

«بأئوا» در اصل به معنی بازگشتند و منزل گرفتند می‌باشد و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند.

این گروه طغیانگر هم قبل از قیام موسی و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرفداران سرسخت چنین قیامی بودند اما پس

از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۴۸

آیه ۹۱ - ۹۳

آیه و ترجمه

و اذا قيل لهم ءامنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين ۹۱ و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون ۹۲ و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما ءاتيناكم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و اشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم قل بئس ما يامرکم به ایمانکم ان كنتم مؤمنين ۹۳

ترجمه :

۹۱- و هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده است ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده، و به غیر آن کافر می شویم، در حالی که حق است و آیاتی را که بر آنها نازل شده تصدیق می کند بگو اگر راست می گوئید و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان دارید پس چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتل می رسانید؟  
۹۲- (و نیز) موسی آنهمه معجزات را برای شما آورد (چرا شما) بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ستم نمودید؟  
۹۳- (و نیز) از شما پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و به شما گفتیم) این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید، شما گفتید شنیدیم و مخالفت کردیم! و دلهای آنها با محبت گوساله بر اثر کفر آبیاری شد، بگو چه فرمان بدی ایمان شما به شما می دهد اگر ایمان دارید!

تفسیر :

تعصبات نژادی

در تفسیر آیات گذشته خواندیم که یهود با آنهمه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به «پیامبر موعود تورات» متحمل شدند به خاطر حسد، یا به خاطر اینکه این پیامبر از بنی اسرائیل نیست، و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد از اطاعت و ایمان به او سرباز زدند.

در تعقیب آن در آیات مورد بحث به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده چنین می‌گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید، می‌گویند ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر) و به غیر آن کافر می‌شوند» (و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما ورائه).

آنها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه‌های نژادی و منافع خویش را در نظر می‌گرفتند «در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه‌ها و علامتهائی است که در کتاب خویش خوانده بودند» (و هو الحق مصدقا لما معهم).

پس از آن پرده از روی دروغ آنان برداشته و می‌گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از شما نیست «پس چرا به پیامبران خودتان

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۰

در گذشته ایمان نیاوردید؟ پس چرا آنها را کشتید اگر راست می‌گوئید و ایمان دارید؟! (قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين). اگر به راستی آنها به تورات ایمان داشتند، توراتی که قتل نفس را گناه بزرگی می‌شمرد نمی‌بایست پیامبران بزرگ خدا را به قتل برسانند. از این گذشته اصولاً این سخن که ما تنها به دستوراتی ایمان می‌آوریم که بر ما نازل شده باشد، انحراف روشنی از اصول توحید و مبارزه با شرک است، این یکنوع خودخواهی و خودپرستی است، چه در شکل شخصی باشد یا در شکل نژادی.

توحید آمده است که این گونه خوهای زشت را از وجود انسان ریشه کن سازد، تا انسانها دستورات خدا را فقط به خاطر اینکه از ناحیه خدا است بپذیرند. به عبارت دیگر اگر پذیرش دستورات الهی مشروط به این باشد که بر خود ما نازل گردد این در حقیقت شرک است نه ایمان، و کفر است نه اسلام، و قبول چنین دستوراتی هرگز دلیل ایمان نخواهد بود.

جالب اینکه در آیه فوق می‌گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید...» که در این عبارت نه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح است و نه موسی و عیسی (علیهما السلام) بلکه صرفاً «ما

انزل الله».

قرآن برای روشنتر ساختن دروغ و کذب آنها، در آیه بعد، سند دیگری را بر ضد آنها افشا می کند و می گوید: «موسی آنهمه معجزات و دلائل روشن را برای شما آورد، ولی شما بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ظالم و ستمگر بودید!» (و لقد جائکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون).

اگر شما راست می گوئید و به پیامبر خودتان ایمان دارید پس این گوساله

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۱

پرستی بعد از آنهمه دلائل روشن توحیدی چه بود؟ این چه ایمانی است که به محض غیبت موسی و رفتنش به کوه طور از دلهای شما پرواز می کند و کفر جای آن، و گوساله جای توحید را می گیرد؟ آری شما با این کارتان هم به خود ستم کردید و هم به جامعه خود و نسلهای آینده تان.

در سومین آیه مورد بحث سند دیگری بر بطلان این ادعای آنها ذکر کرده مسأله پیمان کوه طور را به میان می کشد و می گوید: «ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم دستوراتی را که می دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آنها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم».

(و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتینا کم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا)

«آری دلهای آنها به خاطر کفرشان با محبت گوساله آبیاری شده بود!» (واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم).

آری شرک و دنیا پرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلائئ سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به همین دلیل خدا را فراموش کردند.

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشتن پیامبران خدا می سازد و هم گوساله پرستی را اجازه می دهد، و هم میثاقهای محکم الهی را به دست فراموشی می سپرد؟!

آری «اگر شما مؤمنید ایمانتان بد دستوراتی به شما می دهد» (قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین).

## نکته‌ها

۱- جمله «قالوا سمعنا و عصینا» (ما شنیدیم و معصیت کردیم) به این معنی نیست که آنها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آنها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یکنوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می‌شود.

۲- جمله «و اشربوا فی قلوبهم العجل» نیز کنایه جالبی را منعکس می‌کند که بیانگر حال قوم یهود است.

توضیح اینک: کلمه «اشراب» همانگونه که از «مفردات راغب» بر می‌آید دو معنی دارد:

اگر از باب «اشربت البعیر» باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می‌شود که ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آنها را با گوساله ارتباط داده بود.

و اگر از ماده «اشراب» به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه حب در تقدیر خواهد بود و معنی جمله رویهمرفته چنین است:

بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند. این جزو عادات عرب است که هر گاه علاقه‌ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را بخواهند برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می‌آورند. ضمناً از تعبیر فوق نکته دیگری نیز استفاده می‌شود و آن اینکه نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد، زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آنها است که با آب شرک آبیاری شده، و چنین سرزمینی که با چنان آبی آبیاری

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۳

شود محصولی جز خیانت و قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت. اهمیت این موضوع وقتی روشنتر می‌شود که به زشتی قتل و کشتار انسان در آئین یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته توجه گردد، آئین یهود بقدری این جنایت را بدمی دانست که بنا به نوشته «قاموس کتاب مقدس» صفحه ۶۸۷: «قتل عمد و قباحت آن به طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست نشستن در شهرهای بست، و یا ملتجی شدن به اماکن مشرفه سبب استخلاص و برائت ذمه قاتل نمی‌شد، بلکه در هر

صورت وی را قصاص می نمودند».

این است معنی کشتن انسانها از نظر تورات تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا.

بعدها

افترت

قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۴

آیه ۹۴ - ۹۶

آیه و ترجمه

قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين ۹۴

و لن يتمنوه ابدأ بما قدمت ايديهم والله عليهم بالظلمين ۹۵  
و لتجدنهم احرص الناس على حياة و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمر و الله بصير بما يعلمون ۹۶  
ترجمه :

۹۴- بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.  
۹۵- ولی آنها هرگز به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند آرزوی مردن نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است.  
۹۶- آنها را حریصترین مردم حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است.

تفسیر :

گروه از خود راضی

از تاریخ زندگی یهود - علاوه بر آیات مختلف قرآن مجید - چنین برمی آید

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۵

که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند، و معتقد بودند گل سر سبد جامعه انسانیتند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده!، و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند، و خلاصه آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند!

این خودخواهی ابلهانه در آیات مختلفی از قرآن که سخن از یهود منعکس است.

در آیه ۱۸ سوره مائده می خوانیم: نحن ابناء الله و احبائه: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم».

و در آیه ۱۱۱ سوره بقره می خوانیم: وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری: «آنها گفتند کسی در بهشت داخل نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد».

و در آیه ۸۰ سوره بقره می خوانیم و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة: «آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت نخواهد کرد».

این پندارهای موهوم از یکسو آنها را به ظلم و جنایت و گناه و طغیان دعوت می کرد، و از سوی دیگر به کبر و خودپسندی و خود برتر بینی.

قرآن مجید در آیات فوق پاسخ دندان شکنی می دهد می گوید: «اگر (آنچنان که شما مدعی هستید) سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید» (قل ان كانت لكم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين).

آیا میل ندارید به جوار رحمت خدا پناه برید و نعمتهای بی پایان بهشت در اختیار شما باشد آیا دوست، آرزوی دیدن محبوب خود را ندارد؟! یهود با گفتن این سخنها که بهشت مخصوص ما است یا ما چند روزی بیش در آتش نمی سوزیم، می خواستند مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۶

ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد، زیرا آنها به هیچوجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این خود دلیل محکمی بر کذب آنها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا اینقدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن مرتکب هزار گونه جنایت شود؟

در آیه بعد، قرآن اضافه می کند: «آنها هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستادند» (و لن يتمنوه ابدًا بما قدمت ایدیهم).

«و خداوند از ستمگران، آگاه است» (و الله علیم بالظالمین).

آری آنها می دانستند در پرونده اعمالشان چه نقطه های سیاه و تاریک وجود دارد، آنها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین سرای آخرت برای آنها سرای عذاب و شکنجه و



رسوائی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.  
آخرین آیه مورد بحث از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن می گوید تو  
آنها را حریصترین مردم بر زندگی می بینی» (و لتجدنهم احرص الناس علی  
حیة).

«حتی حریصتر از مشرکان» (و من الذین اشركوا).  
حریص در اندوختن مال و ثروت، حریص در قبضه کردن دنیا، حریص در  
انحصار طلبی، آنها حتی از مشرکان که طبعا می بایست در جمع آوری اموال از  
همه حریصتر باشند و از هر راه بدست آورند باکی نداشته باشند حریصترند.  
«آنچنان علاقه به دنیا دارند که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر  
کند» (یود احدهم لو یعمر الف سنة).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۷

برای جمع ثروت بیشتر یا به خاطر ترس از مجازات!  
آری هر یک تمنای عمر هزار ساله دارد «ولی این عمر طولانی او را از عذاب  
خداوند باز نخواهد داشت» (و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر).  
و اگر گمان کنند که خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می کنند  
«خداوند نسبت به اعمال آنها بصیر و بینا است» (و الله بصیر بما یعملون).

**نکته‌ها**

**نکته : ۱**

السبته باید توجه داشت که مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از  
عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد تکثیر است نه «تعداد».  
بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگترین عدد نزد عرب  
بوده و اعداد بزرگتر از آن نام مخصوصی نداشته است، ولذا رساترین تعبیر  
برای فزونی محسوب می شده است.

**نکته : ۲**

تعبیر به علی حیاة (به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر  
است یعنی آنها آنقدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پستترین زندگی  
این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح می دهند.

**نکته : ۳**

بی شک سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهها در طول تاریخ بشر برتری  
جوئی نژادی بوده است، مخصوصا در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگترین

رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ همراه داشت، عامل نژاد پرستی آلمانها (یا حزب نازی) عامل غیر قابل انکاری بود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۸

و اگر بنا شود نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم بدون شک یهود در رده های بالا قرار خواهند گرفت، هم اکنون کشوری را که آنها به نام اسرائیل تشکیل داده اند بر مبنای همین مسأله نژاد تاءسیس شده، چه جنایتهای هولناکی که برای تشکیل آن مرتکب شدند، و چه جنایات وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتکب می شوند.

آنها حتی آئین موسی (علیه السلام) را در نژاد خود محصور ساخته اند، و اگر کسی از غیر نژاد یهود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنها جالب نیست، به همین دلیل تبلیغ و دعوت به سوی آئین خود در میان اقوام دیگر نمی کنند. همین وضع خاص آنها سبب شده که در انظار جهانیان منفور گردند، چرا که مردم دنیا کسانی را که برای خود امتیازی بر دیگران قائل باشند هرگز دوست ندارند.

اصولا نژاد پرستی شعبه های از شرک است و به همین دلیل اسلام شدیداً با آن مبارزه کرده و همه انسانها را از یک پدر و مادر می داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزکاری است.

**نکته: ۴**

بیشتر مردم از مرگ می ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

۱- بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود، و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی فکر این مطلب که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند، و همیشه از این نظر نگرانند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۵۹

۲- افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرائی وسیعتر و عالیتر می بینند به خاطر اعمال خود و خلافاکاریها از مرگ وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند،

بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می‌کند ولی پیغمبران بزرگ خدا از یکسو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دلها زنده کردند و چهره ظاهری وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که در پیچه‌ای به زندگی عالیتراست به مردم نشان دادند.

و از سوی دیگر دعوت به «پاکی عمل» کردند تا وحشت از مرگ بخاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین مردم با ایمان از پایان زندگی و مرگ بهیچوجه وحشت ندارند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۰

آیه ۹۷ - ۹۸

آیه و ترجمه

قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه و هدى و بشرى للمؤمنين ۹۷

من كان عدوا لله و ملائكته و رسله و جبريل و ميكال فان الله عدو للكافرين ۹۸  
ترجمه:

۹۷- (آنها می‌گویند چون فرشته‌های که وحی بر تو نازل می‌کند جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم به تو ایمان نمی‌آوریم) بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

۹۸- کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران است.

شان نزول

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد روزی ابن صوری (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، و سوالات گوناگونی از حضرتش کردند، و نشانه‌هایی را که گواه نبوت و رسالت او بود جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است؟ زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است، فرمود: تنام عینای و قلبی یقظان! («چشم من به خواب می‌رود اما قلبم

بیدار است» گفتند راست گفتی ای محمد! و پس از سوالات متعدد دیگر، ابن صوری گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشته‌های که بر تو نازل می‌شود چیست؟ فرمود: جبرئیل است.

«ابن صوری» گفت: او دشمن ما است، دستوره‌های مشکل درباره جهاد و جنگ می‌آورد، اما میکائیل همیشه دستوره‌های ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم!.

**تفسیر :**

**ملت بهانه جو!**

بررسی شآن نزول آیه فوق انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئیهای ملت یهود می‌اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار موسی (علیه السلام) تا کنون این برنامه را دنبال کرده‌اند، و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق هر زمان به سراغ بهانه‌ای می‌روند.

در اینجا چنانکه مشاهده می‌کنیم: تنها بهانه این است که چون جبرئیل فرشته وحی تو است و تکالیف سنگین خدا را ابلاغ می‌کند ما ایمان نمی‌آوریم، ما دشمن او هستیم اگر فرشته وحی میکائیل بود، بسیار خوب بود، ایمان می‌آوردیم؟.

از اینان باید پرسید مگر فرشتگان الهی با یکدیگر از نظر انجام وظیفه فرق دارند؟ اصولاً مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می‌کنند یا از پیش خود چیزی می‌گویند؟ آنها همانگونه‌اند که قرآن معرفی کرده لا یعصون الله ما امرهم: «هر چه خداوند دستور دهد همان را انجام می‌دهند» (تحریم- ۶). به هر حال قرآن در پاسخ این بهانه جوئیها چنین می‌گوید: «به آنها بگو

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۲

هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» (قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله).

«قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند» (و هماهنگ با نشانه‌های آنها است) (مصدقاً لما بین یدیه).

«قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است» (و هدی و بشری للمؤمنین).

در حقیقت در این آیه سه پاسخ به این گروه داده شده است:  
نخست اینکه جبرئیل چیزی از نزد خود نمی آورد هر چه هست «بازن الله»  
است.

دیگر اینکه نشانه صدق از کتب پیشین در آن وجود دارد چرا که مطابق  
نشانه‌های آنها است.

سوم اینکه محتوای آن خود دلیل بر اصالت و حقانیت آن می باشد.  
آیه بعد همین موضوع را با تاء کید بیشتر تواءم با تهدید بیان می کند و می گوید:  
«هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد  
خداوند دشمن او است، خدا دشمن کافران است» (من کان عدوا لله و ملائکته  
و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین).  
اشاره به اینکه اینها قابل تفکیک نیستند الله، فرشتگان او، فرستادگان او،  
جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و در حقیقت دشمنی با یکی دشمنی با  
بقیه است.

به تعبیر دیگر دستورات الهی که تکامل بخش انسانهاست از سوی خداوند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۳

بوسیله فرشتگان بر پیامبران نازل می شود و اگر تفاوتی بین ماءموریت‌های آنها  
باشد از قبیل تقسیم مسئولیت است نه تضاد در ماءموریت، آنها همه در مسیر  
یک هدف قرار دارند، بنابراین دشمنی با یکی از آنها، دشمنی با خدا است.

**«جبریل» و «میکال»**

نام «جبریل» سه بار، و نام «میکال» یکبار در قرآن مجید، در همین  
مورد آمده است و از همین آیات استفاده می شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و  
مقرب خدایند (در تلفظات معمولی مسلمین جبرئیل و میکائیل هر دو با همزه  
و یاء تلفظ می شود، ولی در متن قرآن تنها به صورت جبریل و میکال آمده  
است) جمع‌ی عقیده دارند که «جبریل» لفظی است عبرانی و اصل آن  
«جبرئیل» به معنی «مرد خدا» یا «قوت خدا» است ( «جبر» به  
معنی «قوت یا مرد» و «ئیل» به معنی «خدا» است).

به موجب آیات مورد بحث جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر، و نازل کننده قرآن  
بر قلب پاک او بوده است، در حالی که در سوره نحل آیه ۱۰۲ واسطه وحی  
«روح القدس» معرفی شده.

و در سوره «شعراء آیه ۱۹۱» می خوانیم قرآن را روح الامین برای آن حضرت

آورده، ولی همانگونه که مفسران تصریح کرده‌اند: منظور از روح القدس و روح الامین همان جبرئیل است.

ضمننا احادیثی در دست داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورتهای گوناگون بر پیامبر نازل می‌شد و در مدینه جبرئیل غالباً به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود بر آن حضرت نمایان می‌گشت. از سوره نجم استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جبرئیل را دو بار

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۴

(به صورت اصلیش) مشاهده کرد. در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل شمرده‌اند که از میان اینها جبرئیل از همه برتر است. در منابع یهود نیز سخن از جبریل و میکال آمده است، از جمله در کتاب دانیال جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده.

بعضی از محققان می‌گویند در منابع یهود چیزی که دلالت بر خصومت جبریل با آنها داشته باشد دیده نشده، و این خود مؤید آن است که اظهار عداوت یهودیان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به جبریل یک بهانه بیش نبوده، تا بوسیله آن از پذیرش اسلام سر باز زنند، چرا که در منابع مذهبی خودشان ریشه‌ای نداشته است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۵

آیه ۹۹ - ۱۰۱

آیه و ترجمه

و لقد انزلنا الیک ءایات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون ۹۹  
او کلما عاهدوا عهداً نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون ۱۰۰  
و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا  
الکتاب کتب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون ۱۰۱

ترجمه :

۹۹- نشانه‌های روشنی برای تو فرستادیم، و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.

۱۰۰- و آیا هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور نیفکندند؟ (و با آن مخالفت نکردند؟) و بیشتر آنها ایمان نمی‌آورند.  
۱۰۱- و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغشان آمد در حالی که با نشانه‌هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب خدا را پشت سرافکندند، گوئی اصلا از آن خبر ندارند.

### شأن نزول

در مورد آیه اول شأن نزولی از ابن عباس نقل شده است و آن اینکه: «ابن صوریاء» دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: تو

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۶

چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده‌ای! و خداوند نشانه روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم، آیه فوق نازل شد و به او صریحا پاسخ گفت.

### تفسیر:

### پیمان شکنان یهود

در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که دلائل کافی و نشانه‌های روشن و آیات بینات در اختیار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دارد و آنها که انکار می‌کنند در حقیقت، پی به حقانیت دعوت او برده و به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته‌اند، می‌گویند: «ما بر تو آیات بینات نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد» (و لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون).

تفکر در آیات قرآن برای هر انسان پاکدل و حقجوئی روشن کننده راهها است و با مطالعه این آیات می‌توان به صدق دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و عظمت قرآن پی برد، ولی این حقیقت را تنها کسانی درک می‌کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده باشد، بنابراین جای تعجب نیست که فاسقان و آلودگان به گناه و آنها که از اطاعت فرمان خدا سر باز زده‌اند هرگز به آن ایمان نیاورند.

سپس به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی که گویا با تاریخ آنها همراه است اشاره کرده می‌گویند: «آیا هر بار آنان پیمانی با خدا و پیامبر بستند جمعی از آنها آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند؟! (او) کما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم».

آری «اکثرشان ایمان نمی‌آورند» (بل اکثرهم لا یؤمنون). خداوند از آنها در کوه طور پیمان گرفت که به فرمانهای تورات عمل کنند

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۷

ولی سر انجام این پیمان را شکستند و فرمان او را زیر پا گذاردند. و نیز از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود (پیامبر اسلام که بشارت آمدنش در تورات داده شده بود) ایمان بیاورند به این پیمان نیز عمل نکردند.

یهود بنی نضیر و بنی قریظه هنگام ورود پیامبر اسلام به مدینه نیز با او پیمان بستند که لااقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی عاقبت این پیمان را هم شکستند و در جنگ احزاب بامشرکان مکه بر ضد اسلام همکاری کردند. اساساً این شیوه دیرینه اکثریت یهود است که به عهد خویش پایبند نیستند و هم اکنون نیز به روشنی می‌بینیم که هرگاه منافع صهیونیستها و اسرائیل غاصب به خطر بیفتد، تمام عهدنامه‌های خصوصی و جهانی را زیر پا گذارده، و با بهانه‌های واهی همه را به دست فراموشی می‌سپارند.

آخرین آیه مورد بحث، تاء کید صریحتر و گویاتری روی همین موضوع دارد می‌گوید: «هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغ آنها آمد و با نشانه‌هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب الهی را پشت سر افکندند، آنچه‌ان که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند» (و لما جائهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون).

تا آن زمان که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث نشده بود علمای یهود، مردم را به آمدنش بشارت می‌دادند و نشانه‌ها و مشخصات او را بر می‌شمردند اما هنگامی که به رسالت مبعوث گشت آنچه‌ان از محتویات تورات، رخ بر تافتند که گوئی هرگز آن را ندیده بودند و نخوانده بودند. آری این است نتیجه خودخواهی و دنیا پرستی که انسانی را که در آغاز از

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۸

مبلمان سر سخت حق بوده به هنگام رسیدن به آن در صف دشمنان آشتی ناپذیر قرار می‌دهد.

نکته‌ها



### نکته : ۱

روشن است تعبیر به «نزول» (فرود آمدن) یا «انزال» (فرو فرستادن) در مورد قرآن مجید به این معنی نیست که مثلاً خداوند مکانی در آسمانها دارد و قرآن را از آن محل بالا فرو فرستاده است، بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.

### نکته : ۲

کلمه «فاسق» از ماده «فسق» در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، عرب از این معنی تعبیر به «فسقت النواة» می کند سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و از راه و رسم بندگی خارج شده اند فاسق گفته شده است.

در حقیقت همان گونه که هسته خرما به هنگام بیرون آمدن، آن قشر شیرین و مفید و مغذی را رها می سازد، آنها نیز با اعمال خود تمام ارزش و شخصیت خویش را از دست می دهند.

### نکته : ۳

قرآن در بحثهای فوق مانند دیگر بحثها هرگز تمام یک قوم را به خاطر گناه اکثریت مورد ملامت قرار نمی دهد، بلکه با تعبیر «فریق» و همچنین «اکثر» سهم اقلیت با تقوا و مؤمن را محفوظ می دارد، و این است راه و رسم حق طلبی و حق جوئی.



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۶۹

آیه ۱۰۲ - ۱۰۳

آیه و ترجمه

و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولوا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشترته ماله فی الاخره من خلق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون ۱۰۲

و لو انهم ءامنوا و اتقوا لمثوبه من عند الله خیر لو کانوا یعلمون ۱۰۳

ترجمه :

۱۰۲- (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و کافر نشد، و لکن شیاطین کفر ورزید و به مردم

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۰

تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل («هاروت») و («ماروت») نازل شد پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر اینکه قبلا به او می گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دوفرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (نه اینکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت، و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌های در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می فروختند اگر علم و دانشی می داشتند!

۱۰۳- و اگر آنها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند پاداشی که نزد

خداوند بود برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند.

تفسیر :

### سلیمان و ساحران بابل

از احادیث چنین بر می آید که در زمان سلیمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده در محل مخصوصی نگهداری کنند (این نگهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته)

پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند سلیمان اصلاً پیامبر نبود بلکه به کمک همین سحر و جادوگریها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد!

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۱

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید سلیمان پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟.

این گفتار یهود علاوه بر اینکه تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد لازمهاش تکفیر سلیمان (علیه السلام) بود، زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است.

آیات فوق به آنها پاسخ می گوید.

به هر حال نخستین آیه مورد بحث فصل دیگری از زشتکاریهای یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می گوید: «آنها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند» (و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان).

ضمیر در جمله «و اتبعوا» ممکن است اشاره به یهودیان معاصر پیامبر باشد و یا معاصران سلیمان و یا همه آنان.

منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیانگر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد.

سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می‌کند سلیمان هرگز کافر نشد (و ما کفر سلیمان).

او هرگز به سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند» (و لكن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۲

«آنها (یهود) همچنین از آنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید پیروی کردند» (و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان، و دیگری از سوی تعلیماتی که بوسیله هاروت و ماروت دو فرشته خدا درزمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. «در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه قبلا به او می‌گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم کافر نشو!» (و از این تعلیمات سوء استفاده مکن) (و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلا تکفر).

خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ولی از آنجا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلا شرح دهند. ولی سوء استفاده کنندگان یهود همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جن و انس از او فرمان می‌برند همه مولود سحر است آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می‌کنند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۳

به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته).

ولی قدرت خداوند ما فوق همه این قدرتها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله).

«آنها قسمت‌هایی را ییاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم).

آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند بجای اینکه از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند با اینکه می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق).

«چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر علم و دانشی می‌داشتند» (و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون).

آنها آگاهانه به سعادت و خوشبختی خود و جامعهای که به آن تعلق داشتند پشت پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه‌ور شدند در حالی که اگر ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه‌می‌کردند پاداشی که نزد خدا بود برای آنان از همه این امور بهتر بود، اگر توجه داشتند» (و لو انهم آمنوا و اتقوا لمتوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۴

## نکته‌ها

### ۱- ماجرای هاروت و ماروت

درباره این دو فرشته که به سرزمین بابل آمدند، افسانه‌ها و اساطیر عجیبی بوسیله داستان پردازان ساخته شده و به این دو ملک بزرگ الهی بسته‌اند تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده‌اند، و حتی کار تحقیق و مطالعه پیرامون این حادثه تاریخی را بر دانشمندان مشکل ساخته‌اند آنچه از میان همه اینها صحیحتر به نظر می‌رسد و با موازین عقلی و تاریخی و منابع حدیث سازگار است همان است که در ذیل می‌خوانید: «در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید و باعث ناراحتی و ایذاء مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته را به صورت انسان ماء‌مور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به

مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند. ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود، چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری پردازند، این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحر خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه‌ای برای مردم شدند.

با اینکه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یکنوع آزمایش الهی برای شما است و حتی گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات یکنوع کفر است، اما آنها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد. آنچه در بالا آوردیم چیزی است که از بسیاری از احادیث و منابع اسلامی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۵

استفاده می‌شود و هماهنگی آن با عقل و منطق آشکار است، از جمله حدیثی که از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل شده (که در یک طریق از خود امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) و در طریق دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) است) به روشنی این معنی را تأیید می‌کند. اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان دائرة المعارفها و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تاثیر افسانه‌های مجعولی قرار گرفته‌اند و داستانی را که در افواه بعضی از عوام مشهور است درباره این دو فرشته معصوم الهی ذکر کرده‌اند که: آنان دو فرشته بودند، خداوند آنها را برای این به زمین فرستاد تا بدانند اگر آنها نیز جای انسانها بودند از گناه مصون نمی‌ماندند، و خدا را معصیت می‌کردند، آنها هم پس از فرود آمدن به زمین مرتکب چندین گناه بزرگ شدند و به دنبال آن افسانه‌های درباره ستاره زهره نیز ساختند، همه اینها بی اساس و جزء خرافات است و قرآن از این امور پاک می‌باشد و اگر تنها در متن آیات فوق بیندیشیم خواهیم دید که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد.

## ۲- واژه هاروت و ماروت

نام «هاروت» و «ماروت» به عقیده بعضی از نویسندگان، ایرانی الاصل است او می‌گوید در کتاب ارمنی با نام «هرروت» به معنی حاصلخیزی و «مروت» به معنی «بی‌مرگی» برخورد کرده است، او معتقد است که هاروت و ماروت ماخوذ از این دو لفظ می‌باشد.

ولی این استنباط دلیل روشنی ندارد.  
در «اوستا» الفاظ «هرودات» که همان «خرداد» باشد و همچنین  
«امردات»

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۶

به معنی بی مرگ که همان مرداد است به چشم میخورد.  
دهخدا در لغت نامه خود نیز مطلبی در این زمینه نقل کرده است که بی  
شباهت به معنی اخیر نیست.  
و عجیب اینکه: بعضی هاروت و ماروت را دو مرد از ساکنان بابل دانسته‌اند و  
بعضی حتی آنها را به عنوان شیاطین معرفی کرده‌اند در حالی که آیه فوق به  
وضوح این مسائل را رد می‌کند.

### ۳- چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی میماند و آن اینکه طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدد -  
چنانکه گفتیم - هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با  
اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا براستی فرشته می‌تواند معلم  
انسان باشد؟

پاسخ این سؤال در همان احادیث ذکر شده است و آن اینکه خداوند آنها را به  
صورت انسانهایی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت  
را می‌توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت آنجا که می‌گوید: و لو جعلناه ملکا  
لجعلناه رجلا «اگر او (پیامبر) را فرشته‌های قرار می‌دادیم حتما او را به  
صورت مردی جلوه‌گر می‌ساختیم».

### ۴- هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیات فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی  
زیان برسانند این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد بلکه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۷

اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در این جهان از  
قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی  
شمشیر بی اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف  
اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو  
حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که او در موجودات

مختلف قرار داده، بعضی از آن حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آنها.

### ۵- سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده؟

در اینکه «سحر» چیست، و از چه تاریخی به وجود آمده؟ بحث فراوان است این قدر می‌توان گفت که سحر از زمانهای خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست، و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟

ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یکنوع چشمبندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است:

۱- به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغه سحر یعنی خدعه کردن.

۲ «کل ما لطف و دق»: «آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد».

در مفردات راغب که مخصوص واژه‌های قرآن است به سه معنی اشاره شده:

۱- خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

۲- جلب شیطانها از راه‌های خاصی و کمک گرفتن از آنان.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۸

۳- معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن اینکه: ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلا انسان را بوسیله آن به صورت حیوانی درآورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.

از بررسی حدود ۵۱ مورد کلمه سحر و مشتقات آن در سوره‌های قرآن از قبیل: طه، شعراء، یونس و اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا: موسی، عیسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- آنجا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشمبندی است و حقیقتی ندارد چنانکه می‌خوانیم: فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم آنها تسعی: (ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر،



خیال می‌شد که حرکت می‌کنند) «سوره طه آیه ۶۶ و در آیه دیگر آمده است فلما القوا سحروا عین الناس و استرهبوهم» (هنگامی که ریسمانها را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند و آنها را ارباب نمودند) (اعراف آیه ۱۱۶) از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتوان در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد بلکه این تردستی و چشمبندی ساحران است که آنچنان جلوه می‌دهد.

۲- از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد مانند آیه فوق که می‌گوید آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدائی می‌افکند (فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته) یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود (و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم).

ولی آیا تاثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا اینکه اثر جسمانی و خارجی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۷۹

هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌های به آن نشده، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است.

نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است اینکه: به نظر میرسد قسمت قابل توجهی از سحرها بوسیله استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می‌شده است.

مثلا در تاریخ ساحران زمان موسی (علیه السلام) می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیائی مخصوص (احتمالا جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب، و یا بر اثر وسائل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در آمدند، و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند.

این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام همه می‌گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتابهای معتبر ما نقل گردیده، از جمله اینکه:

علی (علیه السلام) می فرماید: «من تعلم شیئا من السحر قليلا او كثيرا فقد كفر و كان آخر عهده بر به ...» «کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود ...».

اما همانطور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفائی می بایست عده‌ای سحر را

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۰

بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می خوانیم: «یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تامین می شد، و با همتان در آمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آنرا ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟»

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشاولی گره جادوگری مزین».

از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

جادوگری از نظر تورات:

سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است، زیرا در تورات می خوانیم: «با صاحبان اجنه توجه مکنید و جادوگران را متفحص نشوید تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم».

و در جای دیگر تورات آمده: «و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۱

او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهیم ساخت».

«قاموس کتاب مقدس» در این باره می‌نویسد: «و پر واضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت، بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می‌نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می‌نمود».

ولی جالب اینجا است که نویسنده قاموس کتاب مقدس اعتراف می‌کند که با وجود این یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف تورات به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می‌گوید: «لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند».

به همین دلیل قرآن آنها را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، و آنها را سود گرانی می‌شمرد که خود را به بدترین بهائی فروختند.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند: ۱- استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی اجسام، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم همانطور که در داستان ساحران زمان موسی (علیه السلام) آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهائی به شکل مار بسازند و به حرکت در آورند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۲

خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم نا آگاه استفاده شود، و به راه‌های غلطی سوق داده شوند یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید).

۲- استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، و مانیهتیزم، و تلهپاتی، (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که میتواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند.

اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بیخبر کند سحر محسوب خواهد شد.

کوتاه سخن اینکه سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضتهای نفسانی قویتر شود کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تاثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضتها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضتهای مشروع در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می‌کند، و ریاضتهای نامشروع نیروی شیطانی، و هر دو ممکن است منشاء خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۳

آیه ۱۰۴ - ۱۰۵

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَعْنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۰۴  
ما يود الذين كفروا من اهل الكتب و لا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم ۱۰۵  
ترجمه :

۱۰۴- ای افراد با ایمان (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگوئید «راعنا» بلکه بگوئید «انظرنا» (زیرا کلمه اول هم به معنی ما را مهلت بده و هم بمعنی «ما را تحمیق کن») می‌باشد و دستاویزی برای دشمنان است) و آنچه به شما دستور داده می‌شود بشنوید و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است.  
۱۰۵- کافران اهل کتاب، و هم چنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از ناحیه خداوند بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند رحمت خود را به هر کس بخواهد اختصاص می‌دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

شان نزول :

«ابن عباس» مفسر معروف نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می‌کرد گاهی از او می‌خواستند کمی با تانی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سوالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند،

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۴

«راعنا» که از ماده «الرعی» به معنی مهلت دادن است به کار می‌بردند. ولی یهود همین کلمه راعنا را از ماده «الرعونه» که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می‌کردند (در صورت اول مفهومش این است به ما مهلت بده ولی در صورت دوم این است که ما را تحمیق کن!). در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند. نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤمنان دستور داد به جای جمله راعنا، جمله «انظرنا» را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست. بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که جمله راعنا در لغت یهود یکنوع دشنام بود و مفهومش این بود «بشنو که هرگز نشنوی» این جمله را تکرار می‌کردند و می‌خندیدند!

بعضی از مفسران نیز نقل کرده‌اند که یهود به جای «راعنا» «راعینا» می‌گفتند که معنیش چوپان ما است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب قرار می‌دادند و از این راه استهزا می‌کردند این شاءن نزولها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

تفسیر:

دستاویز به دشمن ندهید؟

با توجه به آنچه در شاءن نزول گفته شد، نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید (هنگامی که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۵

آیات قرآن می‌کنید) نگوئید «راعنا» بلکه بگوئید «انظرنا» (چرا که همان مفهوم را دارد و دستاویزی برای دشمن نیست) (یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا).

«و آنچه به شما دستور داده بشنوید، و برای کافران و استهزاء کنندگان عذاب دردناکی است» (و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم). از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مسلمانان باید در برنامه‌های خود

مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند، حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژه‌های برای سوء استفاده دشمنان گردد احتراز جویند، قرآن با صراحت برای جلوگیری از سوء استفاده مخالفان به مؤمنان توصیه می‌کند که حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤمنان بپردازد پرهیز کنند، دامنه سخن و تعبیر وسیع است چه لزومی دارد انسان جمله‌ای را به کار برد که قابل تحریف و سخریه دشمن باشد.

وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی‌دهد بهانه به دست دشمنان داده شود، تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگتر و بزرگتر روشن است، هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می‌زند که از سوی دشمنان داخلی، یا محافل بین المللی سبب تفسیرهای سوء و بهره‌گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می‌شود، وظیفه ما این است که از این کارها جدا بپرهیزیم و بی جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله راعنا علاوه بر آنچه گفته شد - خالی از یکنوع تعبیر غیر مؤدبانه نیست، زیرا راعنا از ماده مراعات (باب مفاعله) است و مفهومش این می‌باشد تو ما را مراعات کن، تا ما هم تو را مراعات کنیم و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده‌هایی که یهود از آن می‌کردند)

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۶

دور از ادب بوده است قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده. آیه بعد پرده از روی کینه‌توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب نسبت به مؤمنان برداشته می‌گوید: «کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست ندارند خیر و برکتی از سوی خدا بر شما نازل گردد» (ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم). ولی این تنها آرزویی بیش نیست زیرا «خداوند رحمت و خیر و برکت خویش را به هر کس بخواهد اختصاص می‌دهد» (و الله یختص برحمته من یشاء). «و خداوند داری بخشش و فضل عظیم است» (و الله ذوا الفضل العظیم). آری دشمنان از شدت کینه‌توزی و حسادت حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد، ولی مگر میتوان جلو فضل و رحمت خدا را گرفت؟! را گرفت؟! را گرفت!؟

نکته:

### مفهوم دقیق «یا ایها الذین آمنوا»

بیش از ۸۰ مورد از قرآن مجید این خطاب افتخار آمیز و روحپرور دیده می‌شود، آیه فوق نخستین آیه‌ای است که با این خطاب در آن برخورد می‌کنیم: جالب اینکه این تعبیر منحصر در آیاتی است که در مدینه نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست، شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه وضع مسلمانان تثبیت شد و به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ درآمدند و از پراکندگی نجات یافتند، لذا خداوند آنها را با جمله «یا ایها الذین

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۷

آمنوا مخاطب قرار داده است.

این تعبیر ضمنا نکته دیگری در بر دارد و آن اینکه حال که شما ایمان آورده‌اید، و در برابر حق تسلیم شده‌اید، و با خدای خود پیمان اطاعت بسته‌اید، باید به مقتضای این پیمان، به دستورهائی که پشت سر این جمله می‌آید عمل کنید، و به تعبیر دیگر ایمان شما ایجاب می‌کند که این دستورات را به کار بندید. قابل توجه اینکه در بسیاری از کتب اسلامی، از جمله منابع اهل تسنن، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که فرمود: ما انزل الله آیه فیها یا ایها الذین آمنوا، الا و علی (علیه السلام) راسها و امیرها: «خداوند در هیچ موردی از قرآن آیه‌ای که یا ایها الذین آمنوا در آن باشد نازل نکرده مگر آنکه علی (علیه السلام) رئیس آن و امیر آن است».

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۸

آیه ۱۰۶ - ۱۰۷

آیه و ترجمه

ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء  
قدیر ۱۰۶

الم تعلم ان الله له ملک السموت و الارض و ما لکم من دون الله من ولی و لا  
نصیر ۱۰۷

ترجمه:

۱۰۶- هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم، و یا نسخ آن را به تاخیر نمی‌اندازیم، مگر

اینکه بهتر از آن، یا همانند آن را، جانشین آن میسازیم آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟

۱۰۷- آیا نمی دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است؟ (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد) و جز خدا سرپرست و یآوری برای شمانیست (و او است که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند).

**تفسیر :**

**هدف از نسخ**

باز در این آیات سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است. آنها گاه به مسلمانان می گفتند دین، دین یهود است و قبله قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه ۱۴۴ همین سوره مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند این دستاویز از یهود گرفته شد، آنها نغمه تازه ای ساز کردند و گفتند اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۸۹

صحیح است اعمال گذشته شما باطل است! قرآن در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می گوید و قلوب مؤمنان را روشن می سازد.

می گوید هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم، و یا نسخ آنرا به تاخیر نمی اندازیم مگر بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن میسازیم (ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها).

و این برای خداوند آسان است آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز قادر است (الم تعلم ان الله علی کل شیء قدير).

آیا نمی دانی حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است (الم تعلم ان الله له ملک السماوات و الارض).

او حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش طبق مصالح بدهد، و او نسبت به مصالح بندگان از همه آگاهتر و بصیرتر است.

و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست؟ (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).

در واقع جمله اول این آیه اشاره به حاکمیت خدا در احکام، و قادر بودن او بر



تشخیص همه مصالح بندگان است، بنا بر این نباید مؤمنان به حرفهای نابجای افراد مغرض که درمسأله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند. و جمله دوم هشدار است به آنها که تکیه گاهی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند، چرا که در جهان تکیه گاه واقعی جز او نیست.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۰

### نکته‌ها

#### ۱- آیا نسخ در احکام جایز است؟

«نسخ» از نظر لغت به معنی از بین بردن و زائل نمودن است، و در منطق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر بجای آن است، به عنوان مثال:

۱- مسلمانان بعد از هجرت به مدینه مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، پس از آن دستور تغییر قبله صادر شد، و موظف شدند هنگام نماز رو به سوی کعبه کنند

۲- در سوره نساء آیه ۱۵ درباره مجازات زنان زناکار دستور داده شده که در صورت شهادت چهار شاهد، آنها را در خانه حبس کنند تا زمانی که مرگشان فرارسد، یا خداوند راه دیگری برای آنان مقرر دارد. این آیه بوسیله آیه ۲ سوره نور نسخ شد و در آن آیه مجازاتشان تبدیل به یکصد تازیانه شده است.

در اینجا ایراد معروفی است که به این صورت مطرح می شود: اگر حکم اول دارای مصلحتی بوده پس چرا نسخ شده؟ و اگر نبوده چرا از آغاز تشریح گردیده؟ و به تعبیر دیگر: چه می شد از آغاز حکم چنان تشریح می گشت که احتیاجی به نسخ و تغییر نداشت؟

پاسخ این سؤال را دانشمندان اسلام از قدیم در کتب خود آورده اند و حاصل آن با توضیحی از ما چنین است:

می دانیم نیازهای انسان گاه با تغییر زمان و شرائط محیط دگرگون می شود و گاه ثابت و برقرار است، یک روز برنامه های ضامن سعادت او است ولی روز دیگر ممکن است بر اثر دگرگونی شرائط همان برنامه سنگ راه او باشد. یک روز داروئی برای بیمار فوق العاده مفید است و طبیب به آن دستور

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۱

می‌دهد، اما روز دیگر به خاطر بهبودی نسبی بیمار ممکن است این دارو حتی زیانبار باشد، لذا دستور قطع آن و جانشین ساختن داروی دیگر را می‌دهد. ممکن است درسی امسال برای دانش‌آموزی سازنده باشد، اما همین درس برای سال آینده بی‌فایده باشد، معلم آگاه باید برنامه را آنچنان تنظیم کند که سال به سال دروس موردنیاز شاگردان تدریس شود. این مسأله مخصوصاً با توجه به قانون تکامل انسان و جامعه‌ها روشنتر می‌گردد که در روند تکاملی انسانها گاه برنامه‌های مفید و سازنده است و گاه زیانبار و لازم‌التغییر، به خصوص در هنگام شروع انقلابهای اجتماعی و عقیدتی، لزوم دگرگونی برنامه‌ها در مقطعی مختلف زمانی روشنتر به نظر می‌رسد.

البسته نباید فراموش کرد که اصول احکام الهی که پایه‌های اساسی را تشکیل می‌دهد در همه جا یکسان است هرگز اصل توحید یا عدالت اجتماعی و صدها حکم مانند آن دگرگون نمی‌شود، تغییر در مسائل کوچکتر و دست دوم است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ممکن است تکامل مذاهب به جایی برسد که آخرین مذهب به عنوان خاتم ادیان نازل گردد به طوری که دگرگونی در احکام آن بعداً راه نیابد (شرح کامل این موضوع را در ذیل آیه ۴۰ احزاب در بحث خاتمیت به خواست خدا می‌آوریم).

گرچه معروف است که یهود نسخ را به کلی منکرند و به همین دلیل دگرگونی قبله را به مسلمانان ایراد می‌گرفتند ولی طبق منابع مذهبی‌شان ناچارند نسخ را بپذیرند.

چرا که طبق گفته تورات هنگامی که نوح (علیه السلام) از کشتی پیاده شد خداوند همه حیوانات را بر او حلال کرد، ولی این حکم در شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شد و قسمتی از حیوانات تحریم گشت. در تورات سفر تکوین فصل ۹ شماره ۳ می‌خوانیم: «و هر جنبندهای که

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۲

زندگی نماید برای تو طعام خواهد بود و همه را چون علف سبزه به شما دادم ولی عمومیت این حکم بعداً نسخ گردید.

۲- منظور از «آیه» چیست؟

«آیه» در لغت به معنی نشانه و علامت است و در قرآن در معانی گوناگونی به کار رفته از جمله:

۱- فرازهای قرآن که با نشانه‌های خاصی از هم تفکیک شده و به آیه معروف است چنانکه در خود قرآن می‌خوانیم: «تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق» (بقره- ۲۵۲).

۲- معجزات نیز به عنوان آیه معرفی شده است، چنانکه در مورد معجزه معروف موسی (علیه السلام) ید بیضاء می‌خوانیم: و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیه‌آخری: «دستت را در گریبان تا زیر بغل فرو بر، به هنگامی که خارج می‌شود سفیدی و درخشندگی بی عیب و نقصی دارد و این معجزه دیگر است» (طه - ۲۲).

۳- به معنی دلیل و نشانه خدانشناسی و یا معاد نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم: و جعلنا اللیل و النهار آیتین: «ما شب و روز را دو دلیل (برای شناسائی خدا) قرار دادیم» (سوره اسراء ۱۲).

و در مورد استدلال برای معاد می‌فرماید: و من آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت ان الذی احیایا لمحیی الموتی انه علی کل شیء قدیر: «از نشانه‌های او این است که زمین را پژمرده و خاموش میبینی اما هنگامی که آب (باران) بر آن فرو می‌ریزیم به جنبش می‌آید و گیاهان آن می‌روید، همان کسی که زمین را زنده کرد مردگان را نیز زنده می‌کند، او بر همه چیز قادر است» (فصلت ۳۹).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۳

۴- به معنی اشیاء چشمگیر مانند بناهای مرتفع و عالی، نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم: اتسنون بکل ریع آیه تعبثون: «آیا در هر مکان مرتفعی بنائی می‌سازید و در آن سر گرم می‌شوید» (شعراء- ۱۲۸).

ولی روشن است که این معانی گوناگون در واقع همه به یک قدر مشترک باز گشت می‌کند و آن مفهوم «نشانه» است.

اما در آیات مورد بحث که قرآن می‌گوید اگر آیه‌ای را نسخ کنیم همانند آن و یا بهتر از آن را خواهیم آورد، اشاره به احکام می‌باشد، که اگر یکی نسخ گردد بهتر از آن نازل می‌شود، و یا اگر معجزه یکی از پیامبران منسوخ گردد به پیامبر بعد معجزه‌های گویاتر داده می‌شود.

قابل توجه اینکه: در بعضی از روایات که در تفسیر آیه فوق وارد شده می‌بینیم که نسخ آیه به مرگ امام و جانشین شدن امام دیگر تفسیر شده است که البته به عنوان بیان یک مصداق است، نه برای محدود کردن مفهوم وسیع آیه.

### ۳- تفسیر جمله «ننسهها»

جمله «ننسهها» که در آیات مورد بحث بر جمله «ننسخ» عطف شده در اصل از ماده «انساء» به معنی تاخیر انداختن و یا حذف کردن و از اذهان بردن است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که مفهوم این جمله با در نظر گرفتن جمله «ننسخ» چیست؟

در پاسخ می‌گوئیم: منظور در اینجا این است که اگر ما آیهای را نسخ کنیم و یا نسخ آن را طبق مصالحی به تاخیر بیندازیم در هر صورت بهتر از آن یا

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۴

همانند آن را می‌آوریم، بنا بر این جمله «ننسخ» اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله ننسهها نسخ در دراز مدت (دقت کنید). در اینجا بعضی احتمالات دیگر داده‌اند که در مقایسه با تفسیری که گفتیم چندان قابل ملاحظه نیست.

### ۴- تفسیر «او مثلها»

سؤال دیگری مطرح می‌شود که منظور از «او مثلها» چیست؟ اگر حکمی همانند حکم گذشته باشد که تغییر اولی بیهوده به نظر میرسد، چه لزومی دارد چیزی را نسخ کنند و همانندش را جانشین آن سازند؟ باید ناسخ از منسوخ بهتر باشد تا نسخ قابل قبول گردد.

در پاسخ این سؤال باید گفت: منظور از مثل این است که حکم و قانونی را می‌آوریم که در زمان بعد اثرش همانند قانون قبل در زمان گذشته باشد. توضیح اینکه: ممکن است حکمی امروز دارای آثار و فوایدی باشد ولی فردا این آثار را از دست بدهد، در این صورت باید این حکم نسخ گردد و حکم جدیدی بجای آن بنشیند که اگر از آن بهتر نباشد، لااقل آثاری را که حکم سابق در زمان گذشته داشت حکم جدید در این زمان داشته باشد، و به این ترتیب هیچگونه ایرادی باقی نمی‌ماند.



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۵

آیه ۱۰۸

آیه و ترجمه

ام تریدون ان تسلسوا رسولکم كما سئل موسی من قبل و من یتبدل الکفر  
بالایمن فقد ضل سواء السبیل ۱۰۸  
ترجمه :

۱۰۸- آیا می خواهید از پیامبر خود همان تقاضاهای (نامعقول) بکنید، که پیش  
از این از موسی کردند (و با این بهانه جوئیها سر از ایمان باز زنید) کسی که کفر  
را با ایمان مبادله کند (و آن را بجای ایمان بپذیرد از راه مستقیم (عقل و  
فطرت) گمراه شده است.

شاء نزول

در کتب شاء نزولهایی برای این آیه ذکر کرده اند که از نظر نتیجه تقریبا همه  
یکسانند:

نخست اینکه از ابن عباس نقل شده که وهب بن زید و رافع بن حرمه نزد  
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند از سوی خدا نامه‌ای به  
عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم و سپس ایمان بیاوریم! و یا نهرهایی برای ما  
جاری فرما تا از تو پیروی کنیم!

بعضی دیگر گفته اند گروهی از عرب از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و  
سلم) همان تقاضائی را کردند که یهود از موسی داشتند، گفتند، خدا را  
آشکارا به ما نشان ده تا با چشم خود ببینیم و ایمان بیاوریم!  
بعضی دیگر نوشته اند که آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا  
کردند برای آنان بتی از درخت مخصوص ذات انواط قرار دهد تا آن را پرستش  
کنند همانگونه که جاهلان بنی اسرائیل به موسی گفتند: اجعل لنا الهما کما  
لهم الهة (برای ما بتی قرار ده همانگونه که بت پرستان دارند)!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۶

آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر :

## بهانه‌های بی اساس

گر چه این آیه خطاب به یهود نیست، بلکه مخاطب در آن گروهی از مسلمانان ضعیف‌الایمان و یا مشرکانند، ولی چنانکه خواهیم دید، بی ارتباط به سرگذشت یهودنمی‌باشد.

شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی مورد و نابجائی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند که نمونه‌های آن در بالا ذکر شد، خداوند بزرگ آنها را از چنین پرسشهایی نهی کرده می‌فرماید: آیا شما می‌خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانه‌جوئیها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید) (ام‌تریدون ان تسئلوا رسولکم كما سئل موسی من قبل).

و از آنجا که این کار، یکنوع مبادله «ایمان» با «کفر» است، در پایان آیه اضافه می‌کند «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است» (و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل).

اشتباه نشود اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سوالات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوگیری نمی‌کند چرا که راه درک و فهم و ایمان همین‌ها است، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوالات بی اساس و معجزات اقتراحی را بهانه‌قرار می‌دادند، و با اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه کافی دلیل و معجزه در اختیارشان قرار داده بود، هر یک از راه می‌رسید پیشنهاد خارق عادت جدیدی می‌کرد، در حالی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۷

که می‌دانسیم اعجاز و خارق عادات بازیچه این و آن نیست، به مقداری لازم است که اطمینان به صدق گفته‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاد کنند و گرنه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک خارق‌العاده‌گر نیست که گوشه‌های بنشیند و هر کس بیاید و پیشنهاد معجزه‌های مطابق میل و سلیقه خویش کند.

از این گذشته گاهی تقاضاهای نامعقولی همچون دیدن خدا با چشم، و یا ساختن بت می‌کردند.

در واقع قرآن می‌خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضای نامعقول بروید، بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۸

آیه ۱۰۹ - ۱۱۰

آیه و ترجمه

ود كثير من اهل الكتب لو يردونكم من بعد ايمنكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى ياتي الله بامرہ ان الله على كل شيء قدير ۱۰۹  
و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة و ما تقدموا لانفسکم من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير ۱۱۰

ترجمه :

۱۰۹- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجود آنها ریشه دوانده دوست می‌داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آنها کاملا روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد، خداوند بر هر چیزی توانا است.

۱۱۰- و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید (و با این دو وسیله روح و جسم اجتماع خود را نیرومند سازید و بدانید) هر کار خیری برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا (درسرای دیگر) خواهید یافت، خداوند به اعمال شما آگاه است.

تفسیر :

حسودان لجوج

بسیاری از اهل کتاب مخصوصا یهود بودند که تنها به این قناعت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۹۹

که خود آئین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمانشان باز گردند، و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.

قرآن در آیات فوق به این امر اشاره کرده می‌گوید: «بسیاری از اهل کتاب به خاطر حسد دوست داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملا آشکار شده است» (ود كثير من اهل الكتاب لو

یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق).

در اینجا قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که در برابر این تلاشهای انحرافی و ویرانگر شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خودش را بفرستد چرا که خداوند بر هر چیزی توانا است» (فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامرہ ان الله علی کل شیء قدیر).

این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرایط خاص از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی بپردازند و در انتظار فرمان خدا باشند. منظور از فرمان خدا در اینجا به گفته بسیاری از مفسران فرمان جهاد است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود، شاید به این علت که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند که این آیه بوسیله آیات جهاد که بعداً به آن اشاره خواهد شد نسخ شده است.

اما تعبیر به نسخ شاید در اینجا صحیح نباشد، چرا که نسخ آنست که حکمی ظاهراً به صورت نامحدود تشریح گردد اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث در شکل محدود بیان شده است، محدود به زمانی که فرمان الهی دائر به جهاد نیامده.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۰

آیه بعد دو دستور سازنده مهم به مؤمنان می‌دهد یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و دیگری در مورد زکات که رمز همبستگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است، می‌گوید: «نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید» و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید (واقیموا الصلوة و اتوا الزکاة).

سپس اضافه می‌کند: تصور نکنید کارهای نیکی را که انجام میدهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می‌کنید از بین میرود، نه «آنچه از نیکیها از پیش می‌فرستید آنها را نزد خدا (درسرای دیگر) خواهید یافت» (و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله).

«خداوند به تمام اعمال شما بصیر است» (ان الله بما تعملون بصیر).

او بطور دقیق میداند کدام عمل را بخاطر او انجام داده‌اید و کدام یک را برای غیر او.



## نکته‌ها

### نکته : ۱

و ((اصفحوا)) از ماده «صفح» در اصل به معنی دامنه کوه، پهنی شمشیر، و یا صفحه صورت است، و این جمله معمولاً به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می‌رود، و با قرینه جمله «فاعفوا» معلوم می‌شود که این روی بر گرداندن به خاطر قهر و بی‌اعتنائی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است.

ضمناً این دو تعبیر نشان می‌دهد که مسلمانان حتی در آن زمان آنقدر قوت و قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با دشمنان بپردازند، ولی برای اینکه دشمن اگر قابل اصلاح است اصلاح شود، نخست دستور به عفو و گذشت می‌دهد، و به تعبیر دیگر در برابر دشمن هرگز نباید خشونت، نخستین

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۱

برنامه باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که نخستین برنامه عفو و گذشت باشد، اگر مؤثر نشد آنگاه متوسل به خشونت شوند.

### نکته : ۲

جمله «ان الله علی کل شیء قدير» جمله ان الله علی کل شیء قدير ممکن است اشاره به این باشد که خداوند میتواند هم اکنون نیز شما را از طرق غیر عادی بر آنها پیروز گرداند، ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری تدریجاً و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.

### نکته : ۳

جمله «حسدا من عند انفسهم» (انگیزه آنها حسدی از ناحیه خودشان است) ممکن است اشاره به این باشد که حسد گاهی در شکل هدف منعکس می‌شود و آب و رنگ دینی به آن میدهند، ولی حسدی که آنها در این زمینه نشان میدادند حتی این رنگ را نیز نداشت بلکه صرفاً جنبه شخصی داشت. این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به حسدی باشد که در جان آنها ریشه دوانیده است.

آیه ۱۱۱ - ۱۱۲

آیه و ترجمه

و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هوذا او نصری تلک امانیهم قل هاتوا برهنکم

ان كنتم صدقین ۱۱۱

بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم

یحزنون ۱۱۲

ترجمه :

۱۱۱- آنها گفتند هیچکس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد، این آرزوی آنها است، بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید.

۱۱۲- آری کسی که در برابر خداوند تسلیم شود و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد (بنا بر این بهشت خداوند در انحصار هیچ طایفه‌ای نیست).

تفسیر :

### انحصار طلبان بهشت

قرآن در آیات فوق اشاره به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابجای گروهی از یهودیان و مسیحیان کرده و سپس پاسخ دندان شکن به آنها می گوید: «آنها گفتند: هیچکس جز یهود و نصاری داخل بهشت نخواهد شد» (و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری )

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۲

در پاسخ ابتدا می فرماید: «این تنها آرزویی است که دارند» (و هرگز به این آرزو نخواهند رسید) (تلك امانیهم).

بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: «به آنها بگو هر ادعائی دلیلی می خواهد چنانچه در این ادعا صادق هستید دلیل خود را بیاورید» (قل هاتوا برهانکم ان كنتم صادقین).

پس از اثبات این واقعیت که آنها هیچ دلیلی بر این مدعی ندارند و ادعای انحصاری بودن بهشت، تنها خواب و خیالی است که در سر میپرورانند، معیار اصلی و اساسی ورود در بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده، می گوید: آری کسی که در برابر خداوند تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است» (بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه).

و بنا بر این چنین کسانی نه ترسی خواهند داشت و نه غمگین می شوند (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).

خلاصه اینکه بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه نیست، بلکه از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند: در مرحله اول تسلیم محض درمقابل فرمان حق و ترک تبعیض در احکام الهی، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها به طور کامل تسلیم حقدند.

و در مرحله بعد آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان و در تمام برنامه‌ها. در حقیقت قرآن با این بیان مسأله نژاد پرستی و تعصیبات نابجا را بطور کلی نفی می‌کند و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می‌آورد

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۳

ضمناً معیار رستگاری را که ایمان و عمل صالح است، مشخص می‌سازد.

**نکته‌ها**

**نکته : ۱**

«امانیهم» جمع «امنیه» به معنی آرزویی است که انسان به آن نمی‌رسد.

البسته در اینجا این مدعیان اهل کتاب یک آرزو بیشتر نداشتند و آن انحصار بهشت به آنها بود، ولی از آنجا که این آرزو خود سرچشمه آرزوهای دیگر و به اصطلاح دارای شاخ و برگهای دیگری است به صورت «جمع» (امانی) ذکر شده.

**نکته : ۲**

جالب توجه اینکه در آیه فوق اسلام به وجه نسبت داده شده (آنها صورت خود را در برابر خدا تسلیم می‌کنند) این به خاطر آن است که روشنترین دلیل برای تسلیم در برابر چیزی آن است که انسان با تمام صورت متوجه آن شود. این احتمال نیز وجود دارد که «وجه» به معنی ذات بوده باشد، یعنی آنها با تمام وجود خود تسلیم فرمان پروردگارند.

**نکته : ۳**

آیات فوق، ضمناً این نکته را به همه مسلمانان تعلیم می‌کند که در هیچ مورد زیر بار سخنان بی دلیل نروند و هر کس ادعائی کرد، از او مطالبه دلیل کنند، و به این ترتیب سدتقلیدهای کورکورانه را بشکنند و تفکر منطقی بر جامعه آنان حاکم شود.

## نکته : ۴

ذکر جمله «و هو محسن» بعد از بیان مسأله تسلیم، اشاره به این است که تا ایمان راسخ وجود نداشته باشد، نیکوکاری به معنی وسیع کلمه حاصل نخواهد شد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۴

ضمنا این جمله نشان می‌دهد که نیکوکاری برای این افراد با ایمان جنبه یک فعل زودگذر ندارد، بلکه وصف آنها شده و در عمق جانشان نفوذ کرده است. نفسی خوف و غم از پیروان خط توحید، دلیلش روشن است چرا که آنها تنها از خدا میترسند، و از هیچ چیز دیگر وحشت ندارند، ولی مشرکان خرافی از همه چیز ترس دارند، از گفته‌های این و آن، از فال بد زدن، از سنتهای خرافی و از بسیار چیزهای دیگر.

آیه ۱۱۳

آیه و ترجمه

و قالت الیهود لیست النصری علی شیء و قالت النصری لیست الیهود علی شیء و هم یتلون الکتب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیہ یختلفون ۱۱۳

ترجمه :

۱۱۳- یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند) در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی رامی خواندند (و باید از این گونه تعصبها بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر همچون مشرکان) نیز سخنی همانند سخن آنها داشتند، خداوند در روز قیامت در اختلاف آنها داوری خواهد کرد.

شان نزول:

جمعی از مفسران از ابن عباس چنین نقل کردند: هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند عده‌ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند، بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزاع و مشاجره

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۵

در گرفت، رافع بن حرمله یکی از یهودیان رو به جمعیت مسیحیان کرد و

گفت: آئین شما پایه و اساسی ندارد و نبوت عیسی و کتاب او انجیل را انکار کرد، مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت آئین یهود پایه و اساسی ندارد، در این هنگام آیه فوق نازل شد و هر دو دسته را بخاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.

**تفسیر:**

### تضادهای ناشی از انحصارطلبی

در آیات گذشته گوشه‌های از ادعاهای بیدلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم آیه مورد بحث نشان می‌دهد که وقتی پای ادعای بی دلیل به میان آید نتیجه‌اش انحصارطلبی و سپس تضاد است.

می‌گوید: «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند، و مسیحیان نیز گفتند یهودیان هیچ موقعیتی ندارند و بر باطلند» (و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء). جمله «لیست ... علی شیء» اشاره به این است که آنها در پیشگاه خدا مقامی ندارند، یا اینکه دین و آئین آنها چیز قابل ملاحظه‌ای نیست. سپس اضافه می‌کند: «آنها این سخنان را می‌گویند در حالی که کتاب آسمانی را می‌خوانند!» (و هم یتلون الکتاب).

یعنی با در دست داشتن کتابهای الهی که میتواند راهگشای آنها در این مسائل باشد این گونه سخنان که سرچشمه‌های جز تعصب و عناد و لجاج ندارد بسیار عجیب است.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۶

سپس قرآن اضافه می‌کند: «مشرکان نادان نیز همان چیزی را می‌گفتند که اینها می‌گویند» (با اینکه اینها اهل کتابند و آنها بتپرست) (کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم).

این آیه سرچشمه اصلی تعصب را، جهل و نادانی معرفی کرده، چرا که افراد نادان همواره در محیط زندگی خود محصورند و غیر آن را قبول ندارند، به آئینی که از کودکی با آن آشنا شده‌اند هر چند خرافی و بی اساس باشد سخت دل می‌بندند، و غیر آن را منکر می‌شوند.

در پایان آیه آمده است «خداوند داوری این اختلاف را در قیامت به عهده خواهد گرفت» (فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون). آنجا است که حقایق روشنتر می‌شود و اسناد و مدارک هر چیز آشکار است،

کسی نمی‌تواند حق را منکر شود و به این ترتیب اختلافات بر چیده خواهد شد، آری یکی از ویژگیهای قیامت‌پایان یافتن اختلافات است. ضمناً آیه فوق به مسلمانان دلگرمی میدهد که اگر پیروان این مذاهب به مبارزه با آنها برخاسته‌اند و آئین آنها را نفی می‌کنند، هرگز نگران نباشند، آنها خودشان را هم قبول ندارند، هر یک چوب نفی بر دیگری میزند، و اصولاً جهل و نادانی سرچشمه تعصب و تعصب سرچشمه انحصارگری است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۷

آیه : ۱۱۴

آیه و ترجمه

و من اظلم ممن منع مسجد الله ان یذکر فیها اسمہ و سعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم ۱۱۴  
ترجمه :

۱۱۴- چه کسی ستمکارتر از کسانی است که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری می‌کنند و سعی در ویرانی آنها دارند، شایسته نیست آنان جز با ترس و وحشت وارد این کانونهای عبادت شوند، بهره آنها در دنیا رسوائی و در سرای دیگر عذاب عظیم است.

شان نزول:

در کتاب «اسباب النزول» از «ابن عباس» چنین آمده که این آیه در مورد «فطلوس» رومی و یاران مسیحی او نازل شده است، آنها با بنی اسرائیل جنگیدند و تورات را آتش زدند و فرزندان آنها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند. مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل می‌کند که این کوشش در تخریب و نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان فتح شد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می‌خوانیم که این آیه در مورد قریش نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از ورود به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می‌کردند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۸

بعضی شان نزول سومی برای آیه گفته‌اند و آن اینکه منظور مکانهائی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را ویران کردند. هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابراین هر یک از شان نزولهای فوق یکی از ابعاد مسأله را منعکس می‌کند.

**تفسیر :**

### ستمکارترین مردم

بررسی شان نزولهای فوق نشان می‌دهد که روی سخن در آیه به هر سه گروه، یهود و نصاری و مشرکان، است، هر چند بحثهای آیات گذشته بیشتر به یهود اشاره می‌کرد و گاهی به نصاری.

به هر حال «یهود» با ایجاد وسوسه در مسأله تغییر قبله کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس نماز بخوانند تا با این کار هم تفرقی بر آنها داشته باشند و هم مسجدالحرام و کعبه را از رونق بیندازند.

«مشرکان مکه» نیز با منع پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملاً به سوی خرابی این بنای الهی گام برمیداشتند.

«مسیحیان» نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از ابن عباس نقل شد در تخریب آن میکوشیدند. قرآن در برابر این سه گروه و تمام کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر میدارند می‌گوید: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری می‌کنند و سعی در ویرانی آنها دارند» (و من اظلم ممن

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۰۹

منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمہ و سعی فی خرابها). به این ترتیب قرآن این جلوگیری را ستمی بزرگ و عاملان آن را ستمکارترین مردم معرفی می‌کند و راستی هم چه ستمی از این بالاتر که در تخریب پایگاه‌های توحید بکوشند و مردم را از یاد حق باز دارند و شرک و فساد را در جامعه گسترش دهند.

سپس در ذیل این آیه می‌گوید: «شایسته نیست آنها جز با ترس و وحشت وارد این اماکن شوند» (اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین).

یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آنچنان محکم بایستند که دست این ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد و احدی از آنان نتوانند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکانهای مقدس شوند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گونه افراد ستمکار با این عمل هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند.

بلکه سرانجام چنان می شود که جز با وحشت نمی توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان مکه در مورد مسجد الحرام پیدا کردند. و در پایان آیه مجازات دنیا و آخرت این ستمکاران را با تعبیر تکان دهندهای بیان کرده می گوید: «برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب عظیم» (لهم فی الدنيا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم). و این است سرنوشت کسانی که بخواهند میان بندگان و خدایشان جدائی بیفکنند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۰

## نکته‌ها

### نکته ۱ - طرق ویرانی مساجد

بدون شک مفهوم آیه فوق، مفهومی وسیع و گسترده است و به زمان و مکان معینی محدود نمی شود، همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل گردیده اما حکم آن در همه قرون و اعصار ثابت است، بنابر این هر کس و هر گروه به نوعی در تخریب مساجد الهی بکوشد و یا مانع از آن شود که نام خدا و عبادت او در آنجا انجام گیرد مشمول همان رسوائی و همان عذاب عظیم است که در آیه اشاره شده.

توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلا با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است. چرا که در تفسیر آیه انما یعمر مساجد الله ..

. (سوره توبه آیه ۱۸) چنانکه خواهد آمد طبق صریح بعضی از روایات، منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست، بلکه حضور در آنها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آنها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است



نیز یکنوع عمران است بلکه مهمترین عمران شمرده شده. بنا بر این در نقطه مقابل، آنچه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند و از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ!

عجب اینکه در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پارهای از مساجد و ساختمانهایی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده و همیشه مرکز یاد خدا است دارند، و عجیبتر اینکه این ستمگران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک انجام میدهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۱

در حالی که اگر فرضاً کار خلافی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه اینکه این خانه‌های توحید را به تخریب کشاند که این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است.

#### نکته ۲- بزرگترین ستم

نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند این چنین اشخاص را ظالمترین افراد شمرده، و در واقع هم چنین است، زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحیدنتیجه‌های جز سوق مردم به بی دینی نخواهد داشت، و میدانیم زیان این کار از هر عملی بیشتر و عواقب شوم آن دردناکتر است.

البته در موارد دیگری از قرآن کلمه «اظلم» (ستمکارترین مردم) در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز به کار برده شده است که تمام آنها در واقع به مساءله «شرک» و نفی توحید باز می گردد. شرح بیشتر این سخن را در جلد پنجم صفحه ۱۸۳ (ذیل آیه ۲۱ سوره انعام) مطالعه خواهید فرمود.

#### آیه ۱۱۵

#### آیه و ترجمه

و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله وسع علیم ۱۱۵

ترجمه:

۱۱۵- مشرق و مغرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است، خداوند بی نیاز و دانا است.

## شان نزول:

در شان نزول آیه روایات مختلفی نقل شده است:

ابن عباس می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است.

در روایت دیگری می‌خوانیم که این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد) میتواند نماز مستحبی بخواند.

بعضی دیگر از «جابر» نقل کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروهی از مسلمانان را به یکی از میدانهای جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سوئی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گذارده‌اند، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بود (البته این حکم شرائطی دارد که در کتب فقهی آمده است). هیچ مانعی ندارد که همه شان نزولهای فوق برای آیه ثابت باشد، و آیه هم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۳

ناظر به مساءله تغییر قبله باشد، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله، از این گذشته اصولاً هیچ آیه‌ای اختصاص به شان نزول خود ندارد و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود وای بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

**تفسیر:**

**به هر سو رو کنید خدا آنجا است**

در آیه گذشته سخن از ستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می‌شدند، و در تخریب آن میکوشیدند آیه مورد بحث دنباله همین سخن است می‌گوید: «(مشرق و مغرب از آن خداست، و به هر طرف رو کنید خدا آنجا است)» (و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله).

چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه‌های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود، نه، شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او

دارد و به هر سو رو کنید او آنجا است، همچنین تغییر قبله که به خاطر مناسبت‌های خاصی صورت گرفته، کمترین اثری در این امر ندارد مگر جائی هست که از خدا خالی باشد، اصولاً خدا مکان ندارد. و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند نامحدود و بی‌نیاز و دانا است» (ان‌الله واسع علیم).

توجه به این نکته لازم است که منظور از مشرق و مغرب در آیه فوق، اشاره به دو سمت خاص نیست بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است، همانگونه که مثلاً می‌گوئیم: دشمنان علی به خاطر عداوت و دوستانش از ترس، فضائل او را پوشانند، اما با این حال فضائلش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا) شاید تکیه بر خصوص شرق و غرب به خاطر این باشد که انسان، نخستین جهتی

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۵

را که می‌شناسد این دو جهت است و بقیه جهات به وسیله مشرق و مغرب شناخته می‌شود.

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها: «شرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضعف بودند قرار دادیم (اعراف ۱۳۷).

#### نکته‌ها

#### نکته : ۱- فلسفه قبله

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست، پس توجه به قبله چه لزومی دارد؟

اما چنانکه بعداً نیز اشاره خواهیم کرد، توجه به قبله هرگز مفهومی محدود کردن ذات پاک خدا در سمت معینی نیست، بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سوئی نماز بخواند، دستور داده شده است که همه به یکسو نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود، و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید فکر کنید اگر هر کسی به سوئی نماز می‌خواند و صفوف متفرق تشکیل میدادند چقدر زنده و ناجور بود؟ ضمناً سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه‌های است مقدس که از قدیمیترین پایگاه‌های توحید است و توجه به آن بیدار کننده خاطرات توحیدی می‌باشد.

## نکته ۲:

تعبیر به «وجه الله» به معنی صورت خدا نیست، بلکه وجه در اینجا به معنی ذات است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۶

## نکته آخر: ۳

در روایات متعددی می‌خوانیم که به این آیه، برای صحت نماز کسانی که به غیر سمت کعبه از روی اشتباه و یا عدم توانائی بر تحقیق نماز خوانده‌اند استناد شده، و نیز به همین آیه برای صحت نماز خواندن بر مرکب، استدلال نموده‌اند (برای توضیح بیشتر به کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوة ابواب القبلة مراجعه نمائید).

قبلاً ←

↑ فرست

→ قبلاً

## آیه ۱۱۶-۱۱۷

### آیه و ترجمه

و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فى السموت و الارض كل له قنتون ۱۱۶  
 بديع السموت و الارض و اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون ۱۱۷  
 ترجمه :

۱۱۶- و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است- منزّه است او- بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و همه در برابر او خاضعند.

۱۱۷- هستی بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می گوید: موجود باش! و آن فوراً موجود می شود.

### تفسیر :

### خرافات یهود و نصاری و مشرکان

این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است هم مورد قبول مسیحیان

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۷

است، هم گروهی از یهود، و هم مشرکان، هر سه طایفه معتقد بودند که خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است.  
 در آیه ۳۰ سوره توبه می خوانیم: و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلك قولهم بافواهم یضاهئون قول الذین كفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون: ((یهود گفتند: «عزیر») پسر خدا است، و نصاری گفتند: مسیح فرزند خدا است، این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آنها را بکشد، چگونه دروغ می گویند؟ در آیه ۶۸ یونس نیز درباره مشرکان می خوانیم: قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی: «گفتند خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او، از همه چیز بی نیاز است» در آیات بسیار دیگری از قرآن نیز این نسبت ناروا از آنها نقل شده است.

نخستین آیه مورد بحث برای کوبیدن این خرافه چنین می گوید: «آنها گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است، پاک و منزّه است او از این نسبتهای ناروا»، (و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه).

خدا چه نیازی دارد که فرزندی برای خود برگزیند؟ آیا نیازمند است؟ محدود است؟ احتیاج به کمک دارد؟ احتیاج به بقاء نسل دارد؟ «برای او است آنچه در آسمانها و زمین است» (بل له ما فی السماوات و الارض). «و همگان در برابر او خاضعند» (کل له قانتون). او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است، بلکه «ایجاد کننده همه آسمانها و زمین او است» (بدیع السماوات و الارض). و حتی بدون نقشه قبلی و بدون احتیاج به وجود ماده، همه آنها را ابداع فرموده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۱۸

او چه نیازی به فرزند دارد در حالی که «هر گاه فرمان وجود چیزی را صادر کند به او می گوید: موجود باش، و آن فوراً موجود می شود» (و اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون).

**نکته ها**

**نکته : ۱- دلائل نفی فرزند**

این سخن که خداوند فرزندی دارد بدون شک زائیده افکار ناتوان انسانهایی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می کردند. انسان به دلائل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو عمرش محدود است و برای ادامه نسل تولد فرزند لازم است.

از سوی دیگر قدرت او محدود است، و مخصوصاً به هنگام پیری و ناتوانی نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند.

از سوی سوم جنبه های عاطفی، و روحیه انسطلبی، ایجاب می کند که انسان مونس در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم بوسیله فرزندان تامین می گردد.

بدیهی است هیچیک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است مفهوم ندارد.

بعلاوه داشتن فرزند لازمه اش جسم بودن است که خدا از آن نیز منزّه می باشد.

**نکته : ۲- تفسیر جمله کن فیکون**

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن آمده است، از جمله سوره آل عمران تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه:

آیه ۴۷ و ۵۹- سوره انعام آیه ۷۳- سوره نحل آیه ۴۰- سوره مریم آیه ۳۵ - سوره یس آیه ۸۲ و غیر اینها.

این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می‌گوید. توضیح اینک: منظور از جمله کن فیکون (موجود باش آنهم فوراً موجود می‌گردد) این نیست که خداوند یک فرمان لفظی با معنی موجود باش صادر می‌کند، بلکه منظور این است هنگامی که اراده او به وجود چیزی تعلق می‌گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، پیچیده باشد یا ساده، به اندازه یک اتم باشد یا به اندازه مجموع آسمانها و زمین، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق می‌یابد، و میان این اراده و پیدایش آن موجود حتی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود.

اصولاً زمانی در این وسط نمی‌تواند قرار گیرد، و به همین دلیل حرف فاء (در جمله فیکون) که معمولاً برای تأخیر زمانی توأم با اتصال است در اینجا فقط به معنی تأخیر رتبه‌ای است (آن گونه که در فلسفه اثبات شده که معلول از علت خود متاخر است نه تاخر زمانی بلکه تاخر رتبه‌ای- دقت کنید). اشتباه نشود منظور این نیست که هر چه خدا اراده کند در همان لحظه موجود می‌شود، بلکه منظور این است هر طور اراده کند همانطور موجود می‌شود.

فی المثل اگر اراده کند آسمانها و زمین در شش دوران به وجود آیند مسلماً بی کم و کاست در همین مدت موجود خواهند شد، و اگر اراده کند در یک لحظه موجود شوند همه در یک لحظه موجود خواهند شد، این تابع آن است که او چگونه اراده کند و چگونه مصلحت بداند.

و یا مثلاً هنگامی که خداوند اراده کند جنینی در شکم مادر درست نه ماه و نه روز دوران تکامل خود را طی کند، بدون یک لحظه کم و زیاد انجام می‌یابد، و اگر اراده کند این دوران تکاملی در کمتر از یک هزارم ثانیه صورت گیرد، مسلماً همان گونه خواهد شد، چه اینکه اراده او علت تامه برای آفرینش است، و میان علت تامه و وجود معلول هیچگونه فاصله‌ای نمی‌تواند باشد.

کلمه «بدیع» از ماده «بدع» به معنی بوجود آوردن چیزی بدون سابقه است و این میرساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون هیچ ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر می شود چیزی از عدم به وجود آید، عدم که نقیض وجود می باشد چگونه میتواند علت و منشا وجود باشد؟ و آیا راستی میتوان باور کرد که نیستی مایه هستی گردد؟ این همان ایراد مادیها در مسأله ابداع است و از آن نتیجه می گیرند که ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است و مطلقا موجود و معدوم نمی شود.

### پاسخ

در مرحله اول عین این ایراد به خود مادیها نیز وارد می شود. توضیح اینکه: آنها معتقدند ماده این جهان قدیم و ازلی است و تا بحال چیزی از آن کم نشده، و اینکه میبینیم جهان تا حال تغییراتی پیدا کرده تنها صورت آن است که دائما در تغییر است، نه اصل ماده، از آنان میپرسیم صورت فعلی ماده که قبلا به طور مسلم وجود نداشته چگونه به وجود آمد؟ آیا از «عدم» بوجود آمد؟ اگر چنین است پس چگونه عدم میتواند منشا وجود صورت گردد؟ (دقت کنید).

مثلا: نقاشی منظره زیبائی را با قلم و رنگ بر روی کاغذ ترسیم می کند، مادیها می گویند: ماده رنگی آن موجود بوده، ولی این منظره و این «صورت»

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۱

که قبلا وجود نداشته چگونه به وجود آمده است؟ هر پاسخ که آنها برای پیدا شدن صورت از عدم دادند، همان پاسخ را در مورد ماده خواهیم گفت. و در مرحله ثانی باید توجه داشت که اشتباه از ناحیه کلمه «از» به وجود آمده است، آنها خیال می کنند اینکه می گوئیم «عالم» «از» نیستی به هستی آمده مثل این است که می گوئیم میز «از» «چوب» ساخته شده است که در ساختن میز چوب باید قبلا موجود باشد تا میز ساخته شود، در صورتی که معنی جمله عالم از نیستی به هستی آمده این نیست، بلکه به این معنی است که عالم قبلا وجود نداشت سپس موجود شد آیا در این عبارت تضاد و تناقضی میبینید؟

و به تعبیر فلسفی: هر موجود ممکن آنکه از ذات خود هستی ندارد) از دو جنبه تشکیل شده است ماهیت و وجود «ماهیت» عبارت از «معنی اعتباری»



است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است به عبارت دیگر قدر مشترکی که از ملاحظه وجود و عدم چیزی به دست می آید («ماهیت») نامیده می شود، مثلا این درخت سابقا نبوده و فعلا هست فلانی سابقا وجود نداشت فعلا وجود پیدا کرده آنچه را که مورد دو حالت وجود و عدم قرار دادیم ماهیت است.

بنابر این معنی این سخن که «خداوند عالم را از عدم به وجود آورده» این می شود که خداوند ماهیت را از حال عدم به حال وجود آورد و به تعبیر دیگر لباس «وجود» براندام «ماهیت» پوشانید.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۲

آیه ۱۱۸ - ۱۱۹

آیه و ترجمه

و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا ایه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشبهت قلوبهم قد بینا الایت لقوم یوقنون ۱۱۸  
انا ارسلک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسل عن اصحاب الجحیم ۱۱۹  
ترجمه :

۱۱۸- افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جوینان) روشن ساختهایم.  
۱۱۹- ما تو را به حق برای بشارت و تهدید (مردم جهان) فرستادیم و تو مسئول گمراهی دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی.

تفسیر :

بهانه دیگر: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟

به تناسب بهانه جوئیهای یهود در نخستین آیات فوق، سخن از گروه دیگری از بهانهجویان است که ظاهرا همان مشرکان عرب بودند می گوید: «افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی شود؟» (و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا ایه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۳

در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الذین لا یعلمون (آنها که

نمی دانند) یاد کرده، دو درخواست غیر منطقی داشتند:

۱- چرا خداوند مستقیماً با ما سخن نمی گوید؟

۲- چرا آیهای بر خود ما نازل نمی شود

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید: «پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه‌ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم» (کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون).

اگر برآستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود؟ و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیماً با خود من سخن بگوید؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه ۵۲ نیز می خوانیم: بل یرید کل منہم ان یؤتی صحفاً منشرۃ: «هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد»! چه انتظار بیجائی؟ اصولاً این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولاً اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملاً ممکن است.

ثانیاً - نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست، یکنوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن میماند که تمام سیمهای شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابلهای قوی منتقل می شود به آنها

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۴

نیز منتقل گردد، مسلماً این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است، آن مهندسی که آن سیمها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می گیرند و بعضی با واسطه با ولتاژهای مختلف.

آیه بعد روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراح و بهانه‌جوییهای دیگر مشخص می کند می گوید: «ما تو را به حق

برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم» (انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا).

تو وظیفه داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی، و این دعوت باید توام با تشویق نیکوکاران، و بیم دادن بدکاران، باشد، این وظیفه تو است. «اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی» (و لا تسئل عن اصحاب الجحیم).

### نکته‌ها

#### نکته : ۱- دل‌های آنها همانند یکدیگر است

در آیات فوق خواندیم که قرآن می‌گوید: این بهانه‌گیریه‌ها تازگی ندارد اقوام منحرف پیشین نیز همین حرف‌ها را داشتند، گوئی دل‌های آنها درست همانند هم ساخته شده، این تعبیر اشاره به این نکته نیز می‌باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می‌بایست این اثر را گذارده باشد که نسل‌های آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بیاساسی که نشانه‌نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند، اما متأسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچگونه سهمی نبرده‌اند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۵

همچنان در جا میزنند، گوئی تعلق به هزاران سال قبل دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است.

#### نکته : ۲- دو اصل مهم تربیتی

«بشارت» و «انذار» یا «تشویق» و «تهدید» بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکتهای اجتماعی را تشکیل می‌دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک «تشویق» شود، و هم در برابر کار بد کیفر بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند.

تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی السمثل میبینیم: پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به «فداء» دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبران‌شان گاه سندی بهشت به آنها می‌فروشند و گاه گناهشان را از

طرف خدا میبخشند! مسلما چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود .  
در «قاموس کتاب مقدس» می خوانیم:..  
فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانبهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او  
گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد! مسلما این  
منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند .  
کوتاه سخن اینکه آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از  
کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی  
شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت  
را تنها بر ترس و تهدید می گذارند و از جنبه های تشویقی غافلند نیز گمراه و  
بیخبرند.  
این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان  
مجموعه های است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فنا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۶

و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او  
را این دو تشکیل می دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.  
مخصوصا تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد  
باعث جرئت و غفلت است، و اگر بیم و انذار بیش از اندازه باشد نتیجه اش  
یاس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است.  
درست به همین دلیل در آیات قرآن، نذیر و «بشیر» یا «انذار» و بشارت  
در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی بشارت بر انذار مقدم است مانند آیه مورد  
بحث، (بشیرا و نذیرا) و گاه به عکس، نذیر بر بشیر تقدم یافته، مانند آیه ۱۸۸  
سوره اعراف ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون: من بیم دهنده و بشارت دهنده  
و بشارت دهندهام برای افرادی که ایمان می آورند.  
هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به  
خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته  
است (یا من سبقت رحمته غضبه).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۷

آیه ۱۲۰ - ۱۲۱

آیه و ترجمه

و لن ترضى عنك اليهود و لا النصرى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولى و لا نصير ۱۲۰

الذين ءاتينهم الكتب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فاولئك هم الخسرون ۱۲۱  
ترجمه :

۱۲۰- هرگز يهود و نصارى از تو راضى نخواهند شد تا (بطور كامل تسليم خواسته‌هاى آنها شوى و) از آئين (تحريف يافته) آنان پيروي كنى بگو هدايت تنها هدايت الهى است، و اگر از هوى و هوسهاى آنها پيروي كنى، بعد از آنكه آگاه شده‌اى هيچ سرپرست و ياورى از ناحيه خدا براى تو نخواهد بود.  
۱۲۱- كسانى كه كتاب آسمانى، به آنها داده‌ايم (يهود و نصارى) و آن را از روى دقت مى‌خوانند، به پيامبر اسلام ايمان مى‌آورند و كسانى كه به او كافر شوند زيانكارند.

### شان نزول :

در شان نزول آيه اول از ابن عباس چنين نقل شده كه يهود مدينه و نصارى نجران انتظار داشتند كه پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) همواره در قبله با آنها موافقت كند، هنگامى كه خداوند قبله مسلمانان را از بيت المقدس به سوى كعبه گردانيد آنها از پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) مايوس شدند (و شايد در اين ميان بعضى از طوائف مسلمان

---

تفسير نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۸

ايراد مى‌کردند كه نبايد كارى كرد كه باعث رنجش يهود و نصارى گردد) آيه فوق نازل شد و به پيامبر اعلام كرد كه اين گروه از يهود و نصارى نه با هماهنگى در قبله و نه با چيز ديگر از تو راضى نخواهند شد، جز اينكه آئين آنها را در بست پذيرى.

بعضى ديگر نقل کرده‌اند كه پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) اصرار فراوان داشت كه اين دو گروه را راضى كند، شايد اسلام را پذيرا گردند، آيه فوق نازل شد و به پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) اعلام كرد كه اين فكر را از سر بدر كن چرا كه آنها به هيچ قيمت راضى نخواهند شد جز به پيروي از آئين آنها. در شان نزول آيه دوم نيز روايات گوناگونى است: بعضى از مفسران معتقدند كه اين آيه درباره افرادى كه با جعفر بن ابى طالب از حبشه آمدند و از كسانى

بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه، و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا راهب معروف نیز جزء آنان بود. بعضی دیگر معتقدند که آیه درباره افرادی از یهود همانند عبد الله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و برآستی مؤمن شدند.

**تفسیر :**

### جلب رضایت این گروه ممکن نیست

از آنجا که در آیه گذشته سلب مسئولیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر گمراهان لجوج می‌کند، آیات فوق در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۲۹

اصرار بر جلب رضایت یهود و نصاری نداشته باش، چه اینکه «آنها هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه به طور کامل تسلیم خواسته‌های آنها و پیرو آئینشان شوی» (و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم). تو وظیفه داری به آنها بگوئی که هدایت، تنها هدایت الهی است (قل ان هدی الله هو الهدی).

هدایتی که آمیخته با خرافات و افکار منحط افراد نادان نشده است، آری از چنین هدایت خالصی باید پیروی کرد.

سپس اضافه می‌کند: اگر تسلیم تعصیبا و هوسها و افکار کوتاه آنها شوی بعد از آنکه در پرتو وحی الهی حقایق برای تو روشن شده، هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود (و لئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جائک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر).

و اما از آنجا که جمعی از حق طلبان یهود و نصاری، دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را لیبیک گفتند و این آئین را پذیرا شدند قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید: کسانی که کتاب آسمانی را به آنها دادیم و از روی دقت آن را تلاوت کرده و حق تلاوتش را (که تفکر و اندیشه و سپس عمل است) ادا کردند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می‌آوردند الذین آتینا هم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به).

و آنها که نسبت به آن کافر شدند به خودشان ظلم کردند، همان زیانکارانند (و

من یکفر به فاولئک هم الخاسرون). اینها کسانی بودند که برآستی حق تلاوت کتاب آسمانی خویش را بجا آوردند و همان سبب هدایتشان شد، چرا که بشارتهای ظهور پیامبر موعود را که در آن کتب خوانده بودند منطبق بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند و تسلیم شدند و خدا هم از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۰

آنها تقدیر کرده است.

**نکته‌ها**

**نکته : ۱- سؤال درباره جمله**

«و لئن اتبعت اهوائهم»

جمله و لئن اتبعت اهوائهم ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت مگر ممکن است از هوسهای منحرفان یهود پیروی کند؟

در پاسخ می‌گوئیم: این گونه تعبیرها که در آیات قرآن کراراً دیده می‌شود هیچ منافاتی با مقام عصمت انبیاء ندارد، زیرا از یکسو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست.

از سوی دیگر معصوم بودن گناه را بر پیامبران محال نمی‌کند، بلکه پیغمبر و امام با اینکه قدرت بر گناه دارند و اختیار از آنها سلب نشده دامنهایشان هیچگاه آلوده به گناه نمی‌گردد، به تعبیر دیگر آنها قدرت بر گناه دارند ولی ایمان و علم و تقوایشان در حدی است که هرگز به سراغ گناه نمی‌روند بنابراین هشدارهائی همانند هشدار فوق در مورد آنها کاملاً بجاست از سوی سوم این خطاب گر چه متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی ممکن است منظور همه مردم باشد.

**نکته : ۲- جلب رضایت دشمن، حسابی دارد**

درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق دشمنان را به سوی حق دعوت کند، ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است، اما کسانی هستند که هرگز تسلیم حرف حق نیستند، نباید در فکر جلب رضایت آنها بود، اینجا است که اگر ایمان نیاوردند باید گفت: به جهنم! و بیهوده نباید وقت صرف آنها کرد.

**نکته : ۳- هدایت تنها هدایت الهی است**

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۱

می شود تنها قانونی که می تواند مایه نجات انسانها گردد قانون و هدایت الهی است، چرا که علم بشر هر قدر تکامل یابد باز آمیخته به جهل و شک و نارسائی در جهات مختلف است، و هدایتی که در پرتو چنین علم ناقصی پیدا شود، هدایت مطلق نخواهد بود، تنها کسی می تواند برنامه هدایت مطلق را رهبری کند که دارای علم مطلق و خالی از جهل و نارسائی باشد و او تنها خدا است.

**نکته : ۴- حق تلاوت چیست؟**

این تعبیر تعبیر پر معنائی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند:

گروهی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است آنها دائما در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و مدند و کمترین اهمیتی به محتوی و معنی، تا چه رسد به عمل کردن به آن، نمی دهند، به گفته قرآن اینها همانند حیوانی هستند که کتابهایی بر او حمل شده باشد (کمثل الحمار یحمل اسفارا) سوره جمعه آیه ۵)

گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاریها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند اما از عمل خبری نیست! ولی گروه سومی هستند که مؤمنان راستینند، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل، و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند، خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند، و لذا هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنها پیدا می شود، تصمیم و اراده تازه، آمادگی و اعمال تازه، و این است حق تلاوت. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: یرتلون آیاته، و یتفقهون به، و یعملون باحکامه، و یرجون وعده، و یخافون

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۲

و عیده، و یعتبرون بقصصه، و یاءتمرون باوامره، و ینتھون بنواهیة، ما هو و الله حفظ آیاته و درس حروفه، و تلاوة سوره و درس اعشاره و اخماسه - حفظوا حروفه، و اضاعوا حدوده، و انما هو تدبر آیاته و العمل باركانه، قال الله تعالی



کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:  
«منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل بنمایند، به وعده‌های آن امیدوار، و از وعیده‌های آن ترسان باشند، از داستانهای آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره‌ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس آن نیست - آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می‌فرماید: این کتابی است پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۳

آیه ۱۲۲ - ۱۲۳

آیه و ترجمه

یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتم علی العالمین ۱۲۲  
و اتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفعة و  
لا هم ینصرون ۱۲۳  
ترجمه:

۱۲۲- ای بنی اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشتم بیاد بیاورید، و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم  
۱۲۳- از روزی بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی‌بیند و هیچگونه عوضی از او قبول نمی‌گردد و شفاعت، او را سود نمی‌دهد و (از هیچ ناحیه) یاری نمی‌شوند.

تفسیر:

بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خویش را بر آنها می‌شمرد مخصوصا برتری و فضیلتی را که خداوند برای آنها نسبت به مردم زمانشان قائل شده یادآوری می‌کند.  
می‌فرماید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می‌کردند) برتری بخشیدم» (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتم علی العالمین).

ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۴

برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می‌گذارد در آیه بعد به آنها هشدار می‌دهد و می‌گوید: «از آن روز بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی‌بیند» (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا). «و چیزی به عنوان غرامت و یا فدیة که بلاگردان آنها باشد پذیرفته نمی‌شود» (و لا یقبل منها عدل). «و هیچ شفاعتی (جز به اذن پروردگار) او را سود ندهد» (و لا تنفعها شفاعة).

و اگر فکر می‌کنید کسی در آنجا- جز خدا می‌تواند انسان را کمک کند اشتباه است چرا که «هیچکس در آنجا یاری نمی‌شود» (و لا هم ینصرون). بنابراین تمام راه‌های نجات که در این دنیا به آن متوسل می‌شوید همه بسته است، تنها و تنها یک راه باز است، و آن راه ایمان و عمل صالح، و در برابر گناهان توبه کردن و اصلاح خویش نمودن است. از آنجا که در آیه ۴۷ و ۴۸ همین سوره عین همین مسائل مطرح شده (با تغییر مختصری در تعبیر) و ما در آنجا مشروحا بحث کرده‌ایم به آنچه در بالا آمد قناعت می‌کنیم.

← قبل

↑ فرست

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۵

آیه ۱۲۴

آیه و ترجمه

و اذ ابستلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین ۱۲۴  
ترجمه :

۱۲۴- (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

تفسیر :

«امامت» اوج افتخار ابراهیم (علیه السلام)

از این آیات به بعد سخن از ابراهیم پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را بر شمرده‌است.  
هدف از این آیات در واقع سه چیز است:

نخست اینکه مقدمه‌ای باشد برای مساءله تغییر قبله که بعداً مطرح می‌شود تا مسلمانان بدانند این کعبه از یادگارهای ابراهیم پیامبر بت شکن است و اگر امروز مشرکان و بت پرستان آن را تبدیل به بتخانه کرده‌اند این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی‌کاهد.  
دیگر اینکه یهود و نصاری ادعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم و آئین او هستیم و این آیات (در ارتباط با آیات فراوانی که درباره یهود گذشت) مشخص می‌سازد که آنها تا چه حد از آئین ابراهیم بیگانه‌اند.  
سوم اینکه مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۶

بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این

پیامبر بزرگ بت شکن ندارد.

در آیه مورد بحث نخست می گوید «بخاطر بیاورید هنگامی را که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد» (و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه).

آری این آیه از مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم (علیه السلام) یعنی آزمایشهای بزرگ او و پیروزی‌اش در صحنه آزمایشها سخن می گوید، آزمایشهایی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم را کاملا مشخص ساخت، و ارزش وجود او را آشکار کرد.

هنگامی که از عهده این آزمایشها بر آمد، خداوند می باید جایزه‌ای به او بدهد فرمود: من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم (قال انی جاعلک للناس اماما).

«ابراهیم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده» تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قال و من ذریتی). اما خداوند در پاسخ او «فرمود: پیمان من، یعنی مقام امامت، به ظالمان هرگز نخواهد رسید» (قال لا ینال عهدی الظالمین). تقاضای تو را پذیرفتم، ولی تنها آن دسته از ذریه تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند!

### نکته‌ها

در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقا بررسی شود:

### نکته ۱- منظور از «کلمات» چیست؟

از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت، چنین استفاده می شود که مقصود از «کلمات» (جمله‌هایی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۷

که خداوند ابراهیم را به آن آزمود) یک سلسله وظائف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود، و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالیت‌ترین وجه انجام داد، این دستورات عبارت بودند از: بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا! بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه مکه در جایی که حتی یک نفر سکونت نداشت!

قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش، و حفظ خونسردی کامل و ایمان در تمام این مراحل!

مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمینهای دور دست برای ادای رسالت خویش، و مانند اینها. و برآستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها بر آمد و اثبات کرد که شایستگی مقام «امامت» را دارد.

### نکته : ۲- امام کیست؟

از آیه مورد بحث اجمالاً چنین استفاده می شود: مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همه این آزمونها بخشیده شد. فوق مقام نبوت و رسالت بود. توضیح اینکه: امامت معانی مختلفی دارد:

۱- «امامت» به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آنچنان که اهل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۸

تسنن می گویند).

۲- «امامت» به معنی ریاست در امور دین و دنیا (آنچنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده اند).

۳- امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه، و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در «ظاهر» و «باطن» و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا «نبوت» و «رسالت» تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انداز است اما در مورد «امامت» همه اینها وجود دارد به اضافه «اجرای احکام» و «تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن» (البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).

در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی «ایصال به مطلوب» است، نه فقط «ارائه طریق».

علاوه بر این «هدایت تکوینی» را نیز شامل می شود یعنی تاءثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسانهای آماده و هدایت معنوی آنها (دقت کنید).

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است.

در قرآن مجید می خوانیم «هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما» «خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می فرستند تا شما را از تاریکیها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤمنان مهربان است» (احزاب - ۴۳).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که رحمتهای خاص خداوند و امدادهای

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۳۹

غیبی فرشتگان می تواند مؤمنان را از ظلمتها به نور رهبری کند. این موضوع درباره امام نیز صادق است، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت تائثیر عمیق داشته است.

شک نیست که مراد از امامت در آیه مورد بحث معنی سوم است، زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که در مفهوم امامت مفهوم هدایت افتاده، چنانکه در آیه ۲۴ سوره سجده می خوانیم: و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون: «و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند».

این هدایت به معنی ارائه طریق نیست، زیرا ابراهیم پیش از این، مقام نبوت و رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است.

حاصل اینکه قرائن روشن گواهی می دهد که مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به ابراهیم بخشیده شد غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است.

پس هدایتی که در مفهوم امامت افتاده چیزی جز «ایصال به مطلوب» و «تحقق بخشیدن روح مذهب» و پیاده کردن برنامه های تربیتی در نفوس آماده نیست.

این حقیقت اجمالا در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده:

ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذہ نبیا، و ان الله اتخذہ نبیا

قبل ان يتخذہ رسولا، و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلا، و ان الله اتخذہ خلیلا قبل ان يجعله اماما فلما جمع له الاشياء قال: انی جاعلك للناس اماما قال: فمن عظمها فی عین ابراهیم قال: و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال: لا یكون السفیه امام التقی:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۰

«خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آنکه او را رسول خود سازد، و او را رسول خودانتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد».

### نکته : ۳- فرق نبوت و امامت و رسالت

بطوری که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده بر می‌آید کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند دارای مقامات مختلفی بودند:

۱- مقام نبوت - یعنی دریافت وحی از خداوند، بنابراین نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه را بوسیله وحی دریافت می‌دارد چنانکه مردم از او بخواهند در اختیار آنها می‌گذارد.

۲- مقام رسالت - یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنابراین رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش برخیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

۳- مقام امامت - یعنی رهبری و پیشوائی خلق، در واقع امام کسی است که

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۱

با تشکیل یک حکومت الهی و بدست آوردن قدرتهای لازم، سعی می‌کند احکام خدا را عملا اجرا و پیاده نماید و اگر هم نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد تا

آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می‌کوشد. به عبارت دیگر وظیفه امام اجرای دستورات الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می‌باشد، و باز به تعبیر دیگر، رسول ارائه طریق می‌کند ولی امام «ایصال به مطلوب» می‌نماید (علاوه بر وظائف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هر سه مقام را داشتند هم دریافت وحی می‌کردند، هم تبلیغ فرمانهای الهی، و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می‌کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می‌پرداختند.

کوتاه سخن اینک: امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است. امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند. با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد. و با نیروی حکومت خویش یا قدرتهای اجرائی دیگر، اصول عدالت را اجرا می‌نماید.

#### نکته : ۴- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم به خوبی استفاده می‌شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد و امام مقام امامت در او نباشد، این

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۲

مقام، نیازمند به شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم پس از آنهمه امتحانات و شایستگیها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت تنها «فرد شایسته و نمونه بودن» است گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم بوده.

و آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت سرمشق و الگو بودن برای مردم بوده باید به آنها گفت این صفت برای ابراهیم و تمامی انبیاء و رسل از آغاز



دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد چرا که اعمالش الگو است.

بنابراین مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

### نکته : ۵- ظالم کیست؟

منظور از «ظلم» در جمله «لا ینال عهدی الظالمین» تنها ستم به دیگران کردن نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش است.

بنابراین ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می‌گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.

لذا در احادیث می‌خوانیم که امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) برای اثبات انحصار خلافت بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) به همین آیه مورد بحث استدلال می‌کردند، اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد علی (علیه السلام) بود، چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند، مگر لقمان به فرزندش نگفت: یا بنی لا تشکر بالله ان الشرک لظلم عظیم: «ای فرزندم شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است» (لقمان ۱۳).

به عنوان نمونه «هشام بن سالم» از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: قد کان ابراهیم نبیا و لیس بامام، حتی قال الله انی جاعلک للناس اماما، قال و من ذریتی فقال الله لاینال عهدی الظالمین، من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما:

«ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من تو را امام قرار می‌دهم، او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده، فرمود پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد، آنان که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود».

در حدیث دیگری عبدالله بن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که: خداوند به ابراهیم فرمود: لا اعطیک عهدا للظالم من ذریتک، قال یا رب و من الظالم من ولدی الذی لا ینال عهدک؟ قال من سجد لصنم من دونی لا اجعله اماما ابداء، و لا یصلح ان یکون اماما! («من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی بخشم ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد»).

### نکته : ۶- امام از سوی خدا تعیین می شود

از آیه مورد بحث، ضمنا استفاده می شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا  
اولا- امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

ثانیا- افرادی که رنگ ستم به خود گرفته اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد

آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را تعیین کنیم کسی جز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نمی تواند باشد.  
جالب اینکه نویسنده «المنار» از قول ابی حنیفه نقل می کند که او معتقد بود، خلافت منحصر شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد.  
نویسنده المنار سپس اضافه می کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومتهای زمان خود مخالف بودند و آنها را لائق زعامت مسلمین نمی دانستند، چرا که افرادی ظالم و ستمگر بودند.

ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن، حکومتهای ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تاءبید و تقویت می کنند - سهل است - آنها را

«اولوالامر» و «واجب الاطاعه» نیز می‌شمرند.

### نکته : ۷- پاسخ به دو سؤال

۱- از آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال را برانگیزد که اگر کار امام ایصال به مطلوب و اجرا کردن برنامه‌های الهی است، این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین در مقیاس عمومی تحقق نیافته بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

در پاسخ می‌گوئیم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می‌رساند بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند.

درست همانگونه که می‌گوئیم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا اینکه قرآن می‌گوید کار باران زنده کردن زمینهای مرده است مسلما این تاءثیر جنبه عمومی دارد اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهبیای پرورش باشند.

۲- سؤال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نبودند.

در پاسخ می‌گوئیم: لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام) جانشین او می‌تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که خاتم پیغمبران است.

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۶

به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است جانشین پیامبر می‌تواند خط اجرائی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که خود او نبی یا رسول باشد.

### نکته : ۸ - شخصیت ممتاز ابراهیم

نام ابراهیم در ۶۹ مورد از قرآن مجید ذکر شده، و در ۲۵ سوره سخن از وی به میان آمده است، در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده، و صفات ارزنده او یادآوری گردیده است.

او از هر نظر قدوه و اسوه بود، و نمونه‌ای از یک انسان کامل. مقام معرفت او نسبت به خدا منطق گویای او در برابر بت پرستان، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران، ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار، استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث و آزمایشهای سخت او، هر یک داستان مفصلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه «الله».

به گفته قرآن او از نیکان صالحان قانتان صدیقان بردباران و وفا کنندگان به عهد بود، شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت. به خواست خدا در تفسیر سوره ابراهیم (مخصوصا بخش آخر سوره) بحث مشروحی در این زمینه مطالعه خواهید کرد (به جلد دهم تفسیر نمونه صفحه ۳۹۷ به بعد مراجعه کنید).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۷

آیه ۱۲۵

آیه و ترجمه

و اذ جعلنا البيت مثابة للناس و امانا و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی و عهدنا الی ابرهیم و اسمعیل ان طهرا بیتا للطائفین و العاکفین و الركع السجود ۱۲۵  
ترجمه :

۱۲۵- (و بخاطر بیاورید) هنگامی را که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم (و برای تجدید همین خاطره) از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خودانتخاب کنید، و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.

تفسیر :

عظمت خانه خدا

بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم در آیه گذشته، به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شد پرداخته، می فرماید:  
«به خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را «مثابة» (محل بازگشت و توجه) مردم قرار دادیم و مرکز امن و امان» (و اذ جعلنا البيت مثابة للناس و امانا).

«مثابة» در اصل از ماده «ثوب» به معنی بازگشت چیزی به حالت

نخستین است، و از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان که همه سال به سوی آن رومی آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می کردند، از این رو به عنوان مثابه معرفی شده، و از آنجا که خانه انسان که مرکز بازگشت همیشگی او می باشد محل آرامش و آسایش است، در کلمه «مثابه» یکنوع آرامش و آسایش خاطر، نیز افتاده است

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۴۸

و این معنی با کلمه «امنا» که پشت سر آن ذکر شده تاء کید می شود، کلمه «للسناس» نشان می دهد که این مرکز امن و امان، پناهگاهی است عمومی برای همه جهانیان و انسانها و توده های مردم.

و این در حقیقت اجابت یکی از درخواستهایی است که ابراهیم از خداوند کرد که بعدا به آن اشاره می شود.

سپس اضافه می کند «از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خود انتخاب کنید» (واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی).

در اینکه منظور از مقام ابراهیم چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: تمام «حج» مقام ابراهیم است، بعضی به معنی «عرفه» و «مشعر الحرام» و «جمرات سه گانه» گرفته اند، و بعضی گفته اند «تمام حرم مکه»، مقام محسوب می شود.

ولی ظاهر آیه همانگونه که در روایات اسلامی وارد شده و بسیاری از مفسران نیز گفته اند اشاره به همان مقام معروف ابراهیم است که محلی است در نزدیکی خانه کعبه، و حجاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می روند و نماز طواف بجا می آورند بنابراین منظور از مصلی نیز محل نماز است.

سپس اشاره به پیمانی که از ابراهیم و فرزندش اسماعیل درباره طهارت خانه کعبه گرفته است می فرماید و می گوید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نماز گزاران) پاکیزه دارید» (و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود).

منظور از طهارت و پاکیزگی در اینجا چیست؟ بعضی گفته اند: طهارت از لوث وجود بتها.

بعضی گفته اند: از آلودگیهای ظاهری و مخصوصا از خون و محتویات شکم

حیواناتی که قربانی می‌کردند، زیرا بعضی از ناآگاهان چنین اعمالی را انجام می‌دادند.

و بعضی گفته‌اند طهارت در اینجا به معنی خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است.

ولی هیچ دلیلی ندارد که ما مفهوم طهارت را در اینجا محدود کنیم، بلکه منظور پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هر گونه آلودگی است.

و لذا در بعضی از روایات می‌خوانیم که این آیه تعبیر به پاکسازی از مشرکان شده و در بعضی دیگر به شستشوی بدن و پاکیزگی از آلودگیها.

**نکته‌ها:**

**نکته : ۱- اثرات اجتماعی و تربیتی این پناهگاه امن**

طبق آیه فوق، خانه خدا (خانه کعبه) از طرف پروردگار به عنوان یک پناهگاه و کانون امن و امان اعلام شده و می‌دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هر گونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است، بطوری که نه تنها افراد انسان در هر قشر و گروه و در هرگونه شرائط باید در آنجا در امنیت باشند بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امن و امان بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد مزاحم آنها شود. در جهانی که همیشه نزاع و کشمکش در آن وجود دارد، بودن چنین مرکزی در آن می‌تواند اثر عمیق مخصوصی برای حل مشکلات مردم از خود نشان دهد، زیرا امن بودن این منطقه سبب که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن در کنار هم بنشینند، و به مذاکره بپردازند، و به این ترتیب یکی از مهمترین مشکلات که معمولا برای فتح باب مذاکرات برای رفع خصومتها و نزاعها وجود دارد حل می‌شود.

چون بسیار می‌شود که طرفین نزاع، یا دولتهای متخاصم جهان مایلند رفع خصومت کنند و برای این منظور به مذاکره بنشینند، اما مکانی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و به‌عنوان مرکز امن و امان شناخته شده باشد پیدا نمی‌کنند ولی در اسلام این پیش‌بینی شده است و مکه به‌عنوان چنین

مرکزی اعلام گردید.

هم اکنون تمام مسلمانان جهان که متأسفانه گرفتار کشمکشها و اختلافات مرگباری هستند می‌توانند با استفاده از قداست و امنیت این سرزمین باب مذاکرات را بگشایند و از معنویت این مکان مقدس که نورانیت و روحانیت خاصی در دلها ایجاد می‌کند به رفع اختلافات خود بپردازند.

### نکته : ۲- چرا خانه خدا

در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان بیتی (خانه من) تعبیر شده در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد، منظور از این اضافه همان «(اضافه تشریفی)» است به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می‌دهند، ماه رمضان را «شهر الله» و خانه کعبه را «بیت الله» می‌گویند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۱

### آیه ۱۲۶

#### آیه و ترجمه

و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الاخر قال و من کفر فامتعه قليلاً ثم اضطره الی عذاب النار و بس المصیر ۱۲۶

ترجمه :

۱۲۶- (و بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده‌اند - از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می‌کشانیم و چه بد سرانجامی دارند.

تفسیر :

### خواسته‌های ابراهیم از پیشگاه پروردگار

در این آیه ابراهیم دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می‌کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد.

قرآن می‌گوید: «(به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده)» (و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً) و همانگونه که در آیه قبل خواندیم این دعای ابراهیم به اجابت رسید خدا این

سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد، و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید.

دومین تقاضایش این است که: «اهل این سرزمین را آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند - از ثمرات گوناگون روزی ببخش» (و ارزق اهلہ من الثمرات من آمن منهم باللہ و الیوم الاخر).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۲

جالب اینکه ابراهیم نخست تقاضای «امنیت» و سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می‌کند، و این خود اشاره‌ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست! در اینکه منظور از ثمرات چیست؟ مفسران گفتگوها دارند، ولی ظاهراً ثمرات یک معنی وسیع دارد که هر گونه نعمت مادی اعم از میوه‌ها و مواد دیگر غذایی، و نعمتهای معنوی را شامل می‌شود، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: هی ثمرات القلوب: «منظور میوه دلها است»! اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می‌کند.

این نکته نیز قابل توجه است که ابراهیم این تقاضا را تنها برای مؤمنان به توحید و روز جزا می‌کند، شاید به خاطر اینکه از جمله لاینال عهدی الظالمین در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسلهای آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می‌پویند، و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود.

به هر حال خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم چنین «فرمود: اما آنها که راه کفر را پوئیده‌اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد» (و به طور کامل محروم نخواهم کرد!) (قال و من کفر فامتعه قليلا).

اما در سرای آخرت «آنها را به عذاب آتش می‌کشانم و چه بد سرانجامی دارند» (ثم اضطره الی عذاب النار و بس المصیر).

این در واقع صفت «رحمانیت» همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی‌دریغش همه بهره می‌گیرند، و از خزانه غیبش خوبان و بدان و وظیفه خور باشند، ولی سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است، رحمت و نجاتی برای آنها نیست.

---



آیه ۱۲۷ - ۱۲۹

آیه و ترجمه

و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع  
العلیم ۱۲۷

ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک و ارنا مناسکنا و تب  
علینا انک انت التواب الرحیم ۱۲۸

ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم

ءایتاک و یعلمهم الکتب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم ۱۲۹

ترجمه :

۱۲۷- (و نیز بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را  
بالا می‌بردند (و می‌گفتند) پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی.

۱۲۸- پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که  
تسلیم فرمانت باشد به وجود آور، و طرز پرستش خودت را به ما نشان ده، و  
توبه ما را بپذیر، که تو تواب و رحیمی.

۱۲۹- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن، تا آیات تو را بر  
آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و  
حکیمی (و بر این کارقادری).

تفسیر :

ابراهیم خانه کعبه را بنا می‌کند

از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که  
خانه کعبه پیش از ابراهیم، حتی از زمان آدم بر پا شده بود، در آیه ۳۷ سوره  
ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می‌خوانیم: ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر  
ذی زرع عند بیتک المحرم: «پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این  
سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه تو سکونت دادم».

این آیه گواهی می‌دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و  
همسرش به سرزمین مکه آمدند اثری از خانه کعبه وجود داشته است.

در آیه ۹۶ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم: ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة

مبارکاً: «نخستین خانه‌ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد در سرزمین مکه بود» مسلم است که پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت از زمان ابراهیم آغاز نگردیده بلکه قبلاً و حتی از زمان آدم (علیه السلام) بوده است.

اتفاقاً تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث به چشم می‌خورد نیز همین معنی را می‌رساند آنجا که می‌گوید: به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، و می‌گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی (و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم).

این تعبیر می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل پایه‌ها را بالا بردند.

در خطبه معروف قاصعه از نهج البلاغه نیز می‌خوانیم: الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه الی الاخرین من هذا العالم باحجار... فجعلها بیته الحرام...، ثم امر آدم و ولده ینثوا اعطافهم نحوه ...

«آیا نمی‌بینید که خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز به وسیله قطعات سنگی ... امتحان کرده است، و آن را خانه محترم خود قرار داده، سپس به آدم و فرزندانش دستور داد که به گرد آن طواف کنند».

کوتاه سخن اینکه: آیات قرآن و روایات این تاریخچه معروف را تأیید می‌کند که خانه کعبه نخست به دست آدم ساخته شد، سپس در طوفان نوح فروریخت، و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا گردید در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل، پنج تقاضای مهم از خداوند جهان می‌کنند، این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندیهای زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملاً آشنا می‌سازد:

نخست عرض می‌دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده» (ربنا و اجعلنا مسلمین لک).

بعد تقاضا می‌کنند «از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده» (و من ذریتنا امة مسلمة لک).

سپس تقاضا می‌کنند طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده، و ما را از آن آگاه ساز» (و ارنا مناسکنا).

تا بتوانیم آنگونه که شایسته مقام تو است عبادتت کنیم.  
بعد از خدا تقاضای توبه کرده، می‌گویند: «توبه ما را بپذیر و رحمتت را  
متوجه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۶

ما گردان که تو توواب و رحیمی)) (و تب علینا انک انت التواب الرحیم)  
پنجمین تقاضای آنها این است که: «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از  
خودشان مبعوث کن» (ربنا وابعث فیهم رسولا منهم).  
«تا آیات تو را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنها را پاکیزه  
کند» (یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم).  
«چرا که تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری» (انک انت العزیز  
الحکیم).

**نکته‌ها**

**نکته : ۱- هدف بعثت پیامبران**

در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را  
می‌کنند سه هدف برای بعثت او بیان می‌دارند: نخست تلاوت آیات خدا بر  
مردم، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات گیرا و جذاب و  
کوبنده‌ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)  
نازل می‌شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می‌کند.  
«یتلوا» از ماده «تلاوت» در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و  
هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن  
تعبیر به تلاوت می‌کند، بنابراین تلاوت منظم و پی در پی مقدمه‌ای است برای  
بیداری و ایجاد آمادگی، برای تعلیم و تربیت.  
سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می‌شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل  
نشود، تربیت که مرحله سوم است صورت نمی‌گیرد  
تفاوت «کتاب» و «حکمت» ممکن است در این جهت باشد که کتاب  
اشاره به کتب آسمانی است، و اما حکمت، علوم و دانشها و اسرار و علل و نتایج  
احکام

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۷

است که از طرف پیامبر، تعلیم می‌شود.

که مسأله «تزکیه» است بیان می‌دارد.  
«تزکیه» در لغت هم به معنی نمو دادن، و هم به معنی پاکسازی آمده است.

و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هدف نهائی بعثت پیامبر، معرفی شده است.  
این نکته مخصوصاً قابل توجه است که علوم بشر محدود است، و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان، و از این گذشته نسبت به آنچه را هم می‌داند گاهی نمی‌تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است.

اینجا است که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبداء وحی گرفته‌اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آنجا را که نمی‌دانند به آنها بیاموزند و آن را که می‌دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.

موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است این است که نیمی از شخصیت ما را «عقل و خرد» تشکیل می‌دهد و نیمی را «غرائز و امیال»،  
به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم، نیاز به تربیت هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرائز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند.

لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی، هم آموزش دهنده‌اند و هم پرورش دهنده.

### نکته : ۲- تعلیم مقدم است یا تربیت؟

جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیاء با هم ذکر شده است در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده (سوره بقره آیه ۱۵۱- آل عمران ۱۶۴- جمعه ۲) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۸

مورد بحث) با اینکه می‌دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی‌گیرد.

بنابراین آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است، چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است.

### نکته : ۳- پیامبری از میان خود آنها

این تعبیر که با کلمه «منهم» در آیات فوق آمده اشاره به این است که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند، با همان صفات و غرائز بشری تا بتوانند از نظر جنبه‌های عملی، سرمشقه‌های شایسته‌ای باشند، بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می‌توانند دردها نیازها، مشکلات، و گرفتاریهای مختلف انسانها را درک کنند و نه انسانهایی توانند از آنها سرمشق بگیرند.

بعدها

افزودن

قبلا

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۹

آیه ۱۳۰ - ۱۳۲

آیه و ترجمه

و من یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه و لقد اصطفینہ فی الدنیا و انه فی  
الاکرة لمن الصالحین ۱۳۰  
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ۱۳۱  
و وصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یبنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و  
انتم مسلمون ۱۳۲

ترجمه:

۱۳۰- چه کسی - جز افراد سفیه و نادان- از آئین ابراهیم (با آن پاکی و  
درخشندگی) رویگردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در  
جهان دیگر از صالحان است.

۱۳۱- (بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و  
تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت  
در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

۱۳۲- ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین  
وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من! خداوند  
این آئین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آئین اسلام (تسلیم در  
برابر فرمان خدا) نمیرید.

تفسیر:

ابراهیم انسان نمونه

در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم نشان داده شد، بعضی از خدمات  
ابراهیم و قسمت قابل توجهی از خواسته‌ها و تقاضاهای او که جامع جنبه‌های  
مادی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۰

و معنوی بود مورد بررسی قرار گرفت.  
از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ می‌تواند یک

الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد، و مکتب او به عنوان یک مکتب انسانساز مورد استفاده همگان قرار گیرد.

بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «چه کسی - جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده‌اند - از آئین پاک ابراهیم رویگردان خواهد شد» (و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه). آیا این سفاهت نیست که انسان، آئینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه‌های شرک و کفر و فساد گام بگذارد؟ آئینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است، و با عقل و خرد هماهنگ، آئینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه‌هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباہ کننده دین و دنیا است.

سپس اضافه می‌کند: «ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است (و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الاخرة لمن الصالحین).

آری ابراهیم، برگزیده خدا و سر سلسله صالحان است، و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد.

آیه بعد به عنوان تاءکید به یکی دیگر از ویژگیهای صفات برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می‌گوید:

«به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت در برابر فرمان من تسلیم باش، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم» (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۱

آری ابراهیم آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می‌شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می‌دهد او تسلیم کامل خدا می‌شود، ابراهیم با فکر و درک خود می‌یابد و می‌بیند که ستارگان و ماه و خورشید همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می‌گوید: اینها خدای من نیستند انی و جهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین: «من روی خود را به سوی خدائی کردم که آسمانها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و من از مشرکان نیستم» (سوره انعام آیه ۷۹).

و در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم و اسماعیل پس از ساختن خانه کعبه،

نخستین تقاضائی که از خدا بعد از تقاضای قبولی اعمالشان - کردند، این بود که آنها برآستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاخیزد.

و در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، مسأله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم خویش را منحصرآ تسلیم فرمان حق کرد محبوب خدا شد و خدا او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد.

همه کارهای ابراهیم از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود، مبارزه پیگیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش نمرود را تحت تأثیر قرارداد و بی اختیار گفت: «من اتخذ الہا فلیتخذ الہا مثل الہ ابراهیم:» «اگر کسی بخواهد خدائی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند.»

همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان، در آن سرزمین مقدس، و بنای خانه کعبه و بردن جوانش به قربانگاه، هر یک نمونه‌ای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۲

از طرز کار او بود.

وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندانش نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آئین پاک توحیدی وصیت کردند» (و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب).

هر کدام به فرزندان خود گفتند: «فرزندان من! خداوند این آئین توحید را برای شما برگزیده است» (یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین).

«بنابر این جز بر این آئین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم جهان را وداع نگوئید» (فلا تموتن الا و انتم مسلمون).

قرآن با نقل وصیت ابراهیم گویا می‌خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسانها تنها مسؤل امروز فرزندانان نیستید، مسؤل آینده آنها نیز می‌باشید تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید.

نه تنها ابراهیم چنین وصیتی کرد که فرزندزادهاش یعقوب نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به فرزندانش گوشزد



کرد که رمز پیروزی و موفقیت و سعادت در یک جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می شود.

ذکر «یعقوب» از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می دادند بفهماند این آئین شرک آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکی می دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می دهید سازگار نیست.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۲

آیه ۱۳۳ - ۱۳۴

آیه و ترجمه

ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ءابائک ابرهم و اسمعیل و اسحق الها و حدا و نحن له مسلمون ۱۳۳

تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسلون عما کانوا یعملون ۱۳۴

ترجمه :

۱۳۳- آیا شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا و ما در برابر او تسلیم هستیم.

۱۳۴- آنها امتی بودند که درگذشتند، اعمال آنها مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است، و هیچگاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

شان نزول :

اعتقاد جمعی از یهود این بود که «یعقوب» به هنگام مرگ فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود (تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۴

تفسیر :

### همه مسئول اعمال خویشند

چنانکه در شأن نزول آیه خواندیم از ظاهر خود آیه نیز بر می آید که گفتگو و سخنی در میان بوده و جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب پیامبر خدا نسبت می دادند (این مطلب ظاهرا همان بوده که در شأن نزول آمد).

قرآن برای رد این ادعای بی دلیل می گوید: «مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید» که چنان توصیه ای را به فرزندانش کرد (ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت).

آری آنچه شما به او نسبت می دهید نبود، آنچه بود این بود که «در آن هنگام از فرزندان خود پرسید، بعد از من چه چیز را می پرستید؟» (اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی).

آنها در پاسخ گفتند: «خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم خداوند یگانه یکتا» (قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا).

«و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم» (و نحن له مسلمون).

آری او توصیه ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه های الهی است.

از آیه مورد بحث بر می آید که در وجود یعقوب به هنگام مرگ آثار یکنوع ناراحتی و نگرانی از وضع آینده فرزندانش احساس می شد، سر انجام این نگرانی را به زبان آورده پرسید فرزندانم بعد از من چه چیز را می پرستید؟ مخصوصا گفت «چه چیز» و نگفت «چه کس» را؟ چرا که در محیط

زندگی او گروهی بتپرست بودند که در برابر اشیائی سجده می کردند، یعقوب می خواست بداند آیا هیچگونه تمایلی به این آئین در اعماق جان آنها هست؟ اما پس از پاسخ

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۵

فرزندان آرامش خاطر خود را باز یافت.

این نکته نیز قابل توجه است که حضرت اسماعیل پدر یا جد «یعقوب» نبود، بلکه عموی او بود، در حالی که در آیه مورد بحث کلمه «آباء» جمع «اب» به کار رفته، و از اینجا روشن می شود که در لغت عرب گاهی کلمه

«اب» به عمو اطلاق می‌گردد، و از همین رو می‌گوئیم اگر این کلمه در مورد «آزر» در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که آزر عموی ابراهیم باشد نه پدرش (دقت کنید).

آخرین آیه مورد بحث گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است، چرا که آنها بسیار روی مسأله نیاکانشان و افتخارات آنها و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می‌کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند.

قرآن می‌گوید: «آنها امتی بودند که در گذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است» (تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكما ما كسبتم).

«و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود» (همانگونه که آنها مسئول اعمال شما نیستند) (و لا تسئلون عما كانوا يعملون).

بنا بر این به جای اینکه تمام هم خود را مصروف به تحقیق و مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

گرچه ظاهراً مخاطب در این آیه یهود و اهل کتابند ولی پیدا است این حکم مخصوص آنها نیست، ما مسلمانان نیز مشمول همین اصل اساسی هستیم که «از فضل پدر تو را چه حاصل؟!»!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۶

آیه ۱۳۵ - ۱۳۷

آیه و ترجمه

و قالوا كونوا هودا او نصرى تهتدوا قل بل ملة ابرهم حنيفا و ما كان من المشركين ۱۳۵

قولوا ءامنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الى ابرهم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاءسباط و ما اوتى موسى و عيسى و ما اوتى النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم و نحن له مسلمون ۱۳۶

فان ءامنوا بمثل ما ءامنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فى شقاق فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم ۱۳۷

ترجمه :

۱۳۵- (اهل كتاب) گفتند يهودى يا مسيحى بشويد تا هدايت يابيد، بگو (اين آئينهاى تحريف شده هرگز نمى‌تواند موجب هدايت گردد) بلکه پيروي از

آئین خالص ابراهیم کنید و او هرگز از مشرکان نبود.  
۱۳۶- بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین)

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۷

آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و ما جدائی در میان آنها قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).

۱۳۷- اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند، و خداوند دفع شر آنها را از شما می‌کند و او شنونده و دانا است.

### شان نزول :

در شأن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که چند نفر از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می‌دانست و دیگری را نفی می‌کرد، یهودیان می‌گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات بهترین کتابها است، عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل برترین کتب آسمانی است، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می‌کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

### تفسیر :

### تنها ما بر حقیم

خودپرستی و خودمحوری معمولاً سبب می‌شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: «اهل کتاب گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید»! (و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا).

بگو آئینهای تحریف یافته هرگز نمی‌تواند موجب هدایت بشر گردد ((بلکه

---

پیرو آئین خالص ابراهیم گردید تا هدایت شوید و او هرگز از مشرکان نبود»  
(قل بل ملة ابراهيم حنیفا و ما کان من المشرکین).  
دینداران خالص کسانی هستند که پیرو آئین توحیدی خالص باشند، توحیدی که هیچگونه با شرک آمیخته نگردد، مهمترین اصل اساسی برای شناخت آئین پاک از آئینهای انحرافی همین رعایت کامل اصل توحید است.  
اسلام به ما تعلیم می‌دهد که میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آنها احترام بگذاریم، چرا که اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم بودند، هر چند آئین آنها بوسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت (البته این سخن منافات با این ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است).  
آیه بعد به مسلمانان دستور می‌دهد که به مخالفان خود بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آنچه از ناحیه او بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان داریم (قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیین من ربهم).

«ما هیچ فرقی میان آنها نمی‌گذاریم و در برابر فرمان حق تسلیم هستیم»

(لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).

خودمخوریها و تعصیبات نژادی هرگز سبب نمی‌شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم، آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره‌های مختلف تربیتی به راهنمایی انسانها پرداختند، هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت

بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت، هر چند هر یک از آنها در مقطعی خاص زمانی خود وظائف و ویژگیهای داشتند.  
سپس اضافه می‌کند اگر آنها به همین امور که شما ایمان آورده‌اید ایمان

بیاورند هدایت یافته‌اند (فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا).  
و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند (و ان تولوا فانما هم فی شقاق).  
اگر آنها مسائل نژادی و قبیله‌ای و مانند آنرا در مذهب دخالت ندهند، و همه  
پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته‌اند در  
غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته‌اند.  
کلمه «شقاق» در اصل به معنی شکاف و منازعه و جنگ است، و در اینجا  
بعضی آنرا به کفر تفسیر کرده‌اند و بعضی به گمراهی، و گاه به جدائی از حق  
و توجه به باطل، و همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می‌گردد.  
بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که پس از نزول آیه قبل و ذکر حضرت مسیح در  
ردیف سایر پیامبران جمعی از مسیحیان گفتند ما این سخن را نمی‌پذیریم  
عیسی همچون سایر پیامبران نبود، او پسر خدا بود! آخرین آیه مورد بحث نازل  
شد و به آنها هشدار داد که در گمراهی و کفر و شقاق هستند.  
به هر حال در پایان آیه به مسلمانان دلگرمی می‌دهد که از توطئه‌های دشمنان  
نهراسند می‌گوید: «خداوند دفع شر آنها را از شما می‌کند و او شنونده و دانا  
است سخنانشان رامی‌شود و از توطئه‌هایشان آگاه است» (فسیکفیکهم الله  
و هو السميع العليم).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۰

## نکته‌ها

### نکته : ۱- وحدت دعوت انبیاء

قرآن کراراً در آیات مختلف اشاره می‌کند که همه پیامبران خدا یک هدف را  
تعقیب می‌کرده‌اند و هیچگونه جدائی در میان آنها نیست، زیرا همه از یک  
منبع وحی و الهام دریافت می‌داشته‌اند، لذا به مسلمانان توصیه می‌کند به تمام  
پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند، ولی چنانکه گفتیم این موضوع مانع از  
آن نمی‌شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می‌گردد آئینهای  
گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد.

زیرا پیغمبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک  
کلاس پرورش می‌دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می‌شد به  
دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می‌شدند، و روی این حساب جامعه  
بشریت موظف است برنامه‌های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین  
آن عصر است اجرا کند، و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد

بود.

### نکته : ۲- اسباط چه کسانی بودند؟

سبط (بر وزن حفظ) و «سبط» (بر وزن ثبت) و انبساط در اصل به معنی گسترش و توسعه چیزی به آسانی و راحتی است، و گاهی به درخت «سبط» (بر وزن سبد) گفته می‌شود، زیرا شاخه‌های آن به راحتی گسترده می‌گردد، فرزندان و شاخه‌های یک فامیل را «سبط» و «اسباط» می‌گویند، به خاطر گسترشی که در نسل پیدا می‌شود. منظور از اسباط تیره‌ها و قبائل بنی اسرائیل یا فرزندان است که از اولاد دوازدهگانه یعقوب به وجود آمدند و چون در میان آنها پیامبرانی وجود داشته‌اند در آیه بالا آنها را جزو کسانی می‌شمارد که آیات خدا بر آنها نازل گردیده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۱

بنابر این منظور قبائل بنی اسرائیل یا قبائل فرزندان یعقوب است که پیامبرانی داشتند نه خود فرزندان یعقوب، تا گفته شود همه آنها صلاحیت پیامبری نداشتند چرا که آنها درباره برادر خود مرتکب گناه شدند.

### ۳- «حنیف»

از ماده حنف (بر وزن هدف) به معنی تمایل پیدا کردن از گمراهی به درستی و راستی است، در حالی که «جنف»، عکس آن است یعنی از راستی به کجی گرائیدن، و از آنجا که پیروان توحید خالص، از شرک روی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می‌شوند به آنها حنیف گفته می‌شود. و نیز به همین دلیل، یکی از معانی حنیف مستقیم و صاف است. و از اینجا روشن می‌شود، تفسیرهایی که مفسران برای کلمه «حنیف» کرده‌اند، مانند حج خانه خدا، پیروی از حق، پیروی ابراهیم اخلاص عمل همگی به همان معنی کلی و جامع بازگشت می‌کند، و اینها هر یک مصداقی از آن است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۲

آیه ۱۳۸ - ۱۴۱

آیه و ترجمه

صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عبدون ۱۳۸

قل اتحاجوننا في الله و هو ربنا و ربكم و لنا اعمالنا و لكم اعمالكم و نحن له  
مخلصون ۱۳۹

ام تقولون ان ابرهم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاءسباط كانوا هودا او نصرى  
قل ء انتم اعلم ام الله و من اظلم ممن كتم شاهدة عنده من الله و ما الله بغفل  
عما تعملون ۱۴۰

تلك امة قد خلت لهما ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسلون عما كانوا  
يعملون ۱۴۱

ترجمه :

۱۳۸- رنگ خدائی (بپذیرند، رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ  
خدائی بهتر است؟ و ما تنها عبادت او را می کنیم

۱۳۹- بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید در حالی که او پروردگار ما  
و شماست و اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است و ما با اخلاص او را  
پرستش می کنیم (و موحد خالصیم).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۳

۱۴۰- یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا  
نصرانی بودند بگو شما بهتر میدانید یا خدا؟ (و با اینکه می دانید آنها یهودی و  
نصرانی نبودند چرا حقیقت را کتمان می کنید) و چه کسی ستمگرتر از آن کس  
است که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند و خدا از اعمال  
شما غافل نیست.

۱۴۱- (به هر حال) آنها امتی بودند که در گذشتند، آنچه کردند برای خودشان  
است و آنچه هم شما کرده اید برای خودتان است و مسئول اعمال آنها نیستید.

تفسیر :

**رنگهای غیر خدائی را بشوئید!**

به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان، دائر به تبعیت از  
برنامه های همه انبیاء شده بود، در نخستین آیه مورد بحث، به همه آنها فرمان  
می دهد که تنها رنگ خدائی را بپذیرید (که همان رنگ ایمان و توحید خالص  
است) (صبغة الله).

سپس اضافه می کند چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و ما منحصر او را  
پرستش می کنیم (و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون).  
و به این ترتیب، قرآن فرمان می دهد همه رنگهای نژادی و قبیلگی و سایر



رنگهای تفرقه انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند. مفسران نوشته‌اند که در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می‌دادند، گاه ادویه مخصوص زرد رنگی به آب اضافه می‌کردند و می‌گفتند: این غسل مخصوصاً این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۴

به ارث برده است می‌شود. قرآن بر این منطق بی‌اساس، خط بطلان می‌کشد و می‌گوید: بهتر این است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافاتی و تفرقه انداز، رنگ حقیقت و خدائی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد. راستی چه تعبیر زیبا و لطیفی است؟ اگر مردم رنگ خدائی بپذیرند یعنی رنگ وحدت و عظمت و پاکی و پرهیزکاری. رنگ بی‌رنگی و عدالت و مساوات و برادری و برابری. و رنگ توحید و اخلاص، می‌توانند در پرتو آن به همه نزاعها و کشمکشها که هر گاه بی‌رنگی اسیر رنگ شود به وجود می‌آید، از میان بردارند، و ریشه‌های شرک و نفاق و تفرقه را برکنند. در حقیقت این همان بی‌رنگی و حذف همه رنگها است. در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده که «مقصود از: «صبغة الله» آئین پاک اسلام است این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد. و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجه و گفتگو بر می‌خاستند و می‌گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته، و دین ما قدیمترین ادیان و کتاب ما کهنترین کتب آسمانی است، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد! گاه می‌گفتند: نژاد ما از نژاد عرب برای پذیرش ایمان و وحی آماده‌تر است، چرا که آنها بتپرست بوده‌اند و ما نبودیم. و گاه خود را فرزندان خدا می‌نامیدند و بهشت را در انحصار خودشان!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۵

قرآن در آیات فوق خط بطلان به روی همه این پندارها کشیده، نخست به

پیامبر می گوید: به آنها بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شما است (قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم).

این پروردگار در انحصار نژاد و قبیله‌های نیست، او پروردگار همه جهانیان همه عالم هستی است.

این را نیز بدانید که ما در گروه اعمال خویشیم و شما هم در گروه اعمال خود و هیچ امتیازی برای هیچکس جز در پرتو اعمالش نمی باشد (و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم)

با این تفاوت که ما با اخلاص او را پرستش می کنیم و موحد خالصیم (اما بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده اند) (و نحن له مخلصون).  
آیه بعد به قسمت دیگری از این ادعاهای بی اساس پاسخ گفته می فرماید: «آیا شما می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بوده اند؟» (ام تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط كانوا هودا او نصاری).

«آیا شما بهتر میدانید یا خدا؟!»، (قل ا انتم اعلم ام الله).

خدا بهتر از همه کس می داند که آنها، نه یهودی بودند، و نه نصرانی. شما هم کم و بیش میدانید که بسیاری از این پیامبران قبل از موسی و عیسی در جهان گام گذاردند و اگر هم ندانید باز بدون اطلاع، چنین نسبتی را به آنها دادن تهمت است و گناه، و کتمان حقیقت است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند؟ (و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۶

«اما بدانید خدا از اعمال شما غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون). عجیب است، وقتی انسان روی دنده لجاجت و تعصب می افتد حتی مسلمات تاریخ را انکار می کند، فی المثل آنها پیامبرانی همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که قبل از موسی و عیسی به دنیا آمدند و از جهان رفتند، از پیروان موسی یا مسیح می شمارند و یک واقعیت به این روشنی را کتمان می کنند، واقعیتی که با سرنوشت مردم و دین و ایمان آنها سر و کار دارد، به همین دلیل قرآن آنها را ستمکارترین افراد معرفی کرده است، زیرا هیچ ستمی بالاتر از این نیست که افرادی آگاهانه حقایق را کتمان کنند و مردم را در

بیراهه‌ها سرگردان سازند.

در آخرین آیه مورد بحث به گونه دیگری به آنها پاسخ می‌گوید: می‌فرماید به فرض اینکه همه این ادعاها درست باشد آنها گروهی بودند که درگذشتند و پرونده اعمالشان بسته شد، و دورانشان سپری گشت و اعمالشان متعلق به خودشان است (تلك امة قد خلت لها ما كسبت).  
«و شما هم مسئول اعمال خویش هستید و هیچگونه مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارید» و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون).  
خلاصه یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته خویش، و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد چرا که از فضل پدر تو را چیزی حاصل نمی‌شود، هر چند پدرت فاضل باشد!  
پایان جزء اول قرآن مجید مشهد مقدس ۱۶ محرم الحرام ۱۴۰۳



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۹

آیه ۱۴۲

آیه و ترجمه

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ  
وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۴۲  
ترجمه :

۱۴۲- به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: چه چیز آنها را (مسلمانان را)  
از قبله‌های که بر آن بودند باز گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر  
کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

تفسیر :

ماجرای تغییر قبله

این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در  
میان مردم به وجود آورد اشاره می کند، توضیح اینکه: پیامبر اسلام (صلی الله  
علیه و آله و سلم) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و چند ماه بعد از  
هجرت در مدینه به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می خواند، ولی  
بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان ماءورش شدند به سوی «کعبه» نماز  
بگذارند.

در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه چند ماه بود  
مفسران اختلاف نظر دارند از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده اند، ولی هر چه  
بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدس در اصل  
قبله یهود بود آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به  
سوی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۰

قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیق.  
این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع  
فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای  
همین جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شبها به اطراف آسمان

می‌نگریست، گویا در انتظار وحی الهی بود.

مدتی از این انتظار گذشت تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل ماء‌مور شد بازوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جوئی و ایراد گیری پرداختند. آنها قبلاً می‌گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند چنانکه قرآن در آیه مورد بحث می‌گوید:

«به زودی بعضی از سبک مغزان مردم می‌گویند چه چیز آنها مسلمانان) را از قبله‌های که بر آن بودند بر گردانید؟» (سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التي كانوا علیها).

چرا اینها از قبله پیامبران پیشین امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید؟! خداوند به پیامبرش دستور میدهد به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند» (قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۲

این یک دلیل قاطع و روشن در برابر بهانه‌جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است، اصلاً خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی‌باشد. و تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک مصداقی است از هدایت الهی، او است که انسانها را به صراط مستقیم رهنمون می‌شود.

**نکته‌ها**

**نکته : ۱**

«سفهاء» جمع «سفیه» در اصل به معنی کسی است که بدنش سبک

باشد و به آسانی جابجا شود، عرب به افسارهای سبک وزن حیوانات که به هر طرف حرکت می‌کند سفیه می‌گوید، ولی این کلمه تدریجا به معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی در آمده، خواه این سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی.

**نکته: ۲**

سابقا گفتیم مساءله «نسخ» احکام و تغییر برنامه‌های تربیتی در مقطعیهای مختلف زمانی مساءله تازه یا عجیبی نیست که مورد ایراد قرار گیرد، ولی بهانه جویان یهود این مطلب رادستاوز خوبی برای انحراف افکار از اسلام پنداشتند، و روی آن تبلیغات زیادی کردند، اما چنانکه در آیات بعد خواهیم دید قرآن به آنها پاسخهای منطقی و دندان شکن داده است.

**نکته: ۳**

جمله «بهدی من یشاء» (هر کس را خدا بخواهد هدایت می‌کند) چنانکه سابقا نیز گفته ایم به این معنی نیست که خداوند بدون حساب کسی را هدایت می‌کند، بلکه این مشیت از «حکمت» خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۲

**آیه ۱۴۳**

**آیه و ترجمه**

و كذلك جعلنكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرءوف رحيم ۱۴۳

ترجمه:

۱۴۳- همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستیید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله‌های را که قبلا بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می‌کنند از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند مشخص شوند، اگر چه این جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند، زیرا خداوند نسبت

به مردم رحیم و مهربان است.

تفسیر :

امت وسط

در آیه مورد بحث به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است .  
نخست می گوید: همانگونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز یک  
امت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۳

میانه قرار دادیم (و کذلک جعلناکم امة وسطا).  
امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و  
نه تفریط، الگو و نمونه.

اما چرا قبله مسلمانان، قبله میانه است زیرا مسیحیان تقریبا به سمت مشرق  
می ایستادند به خاطر اینکه بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی  
می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی که در بیت المقدس بود  
ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق قبله آنان  
محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر  
می بردند رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریبا در سمت غرب بود  
می ایستادند، و به این ترتیب نقطه غرب قبله آنان بود.

اما «کعبه» که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت  
جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می شد.  
در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله «و کذلک» استفاده کرد هر  
چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده اند که قابل بحث و  
ایراد است.

به هر حال گویا قرآن می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر  
کند و آن اینکه نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام  
برنامه هایشان این ویژگی را دارا است.

سپس اضافه می کند: «هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر  
هم گواه بر شما باشد» (لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم  
شهیدا).

تعبیر به «گواه بودن» امت اسلامی بر مردم جهان و همچنین «گواه  
بودن» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به مسلمانان، ممکن است

اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می‌کنند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۴

یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

شما با عمل و برنامه خود گواهی می‌دهید که یک انسان می‌تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه‌های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه‌ها گواهی می‌دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است. سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می‌گوید: «ما آن قبله‌های را که قبلاً بر آن بودی (بیت المقدس) تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول‌خدا پیروی می‌کنند از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند باز شناخته شوند» (و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه).

قابل توجه اینکه نمی‌گوید: «تا افرادی که از تو پیروی می‌کنند» بلکه می‌گوید: «تا افرادی که از رسول‌خدا پیروی می‌کنند» اشاره به اینکه تو رهبری و فرستاده خدائی، و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشی، قبله که سهل است، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد بهانه‌گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرک و بت پرستی است.

جمله «ممن ينقلب على عقبيه» که در اصل به معنی برگشتن روی پاشنه پا است اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می‌باشد.

سپس اضافه می‌کنند: «اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود» (و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله). آری تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی‌شود، مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این گونه فرمانها احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۵

شیرینتر از عسل باشد.



و از آنجا که دشمنان و سوسه‌گر یا دوستان نادان فکر می‌کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد، و اجر ما بر باد رود، در آخر آیه اضافه می‌کند: خداهرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند، زیرا خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است (و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم).

دستورهای او همچون نسخه‌های طبیب است یک روز این نسخه نجاتبخش است، و روز دیگر نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو است، و ضامن سعادت و تکامل، بنا بر این تغییر قبله نباید هیچگونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست.

### نکته‌ها

#### ۱- اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه برای همه سؤال انگیز بود، آنها که گمان می‌کردند هر حکمی باید ثابت باشد می‌گفتند اگر می‌بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم چرا از همان روز اول نگفتند؟ و اگر بیت المقدس مقدم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می‌شد چرا تغییر یافت؟ دشمنان نیز میدان وسیعی برای سمپاشی یافتند، شاید می‌گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزیهایش نژاد پرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد! یا می‌گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان، نخست بیت المقدس را پذیرفت هنگامی که مؤثر نیفتاد آن را تبدیل به «کعبه» کرد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۶

بدیهی است این و سوسه‌ها آن هم در جامعهای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود، و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می‌کند. لذا قرآن صریحا در آیه فوق می‌گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤمنان و مشرکان بود.

بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله مسأله زیر باشد:

از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتا به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف

خود را از مشرکان جداکنند.

اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آنها از دیگران کاملاً مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه قدیمیترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیاء باز گشتند.

بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنی نژاد خود می‌دانستند مشکل بود، و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست. مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد، و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم‌مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا گردد.

اصولاً همانگونه که گفتیم خدا مکان و محلی ندارد، قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره‌های توحیدی، و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهم تسلیم‌بودن در برابر فرمان او و شکستن بت‌های تعصب و لجاجت و خود خواهی است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۷

### نکته: ۲- امت اسلامی یک امت میانه

کلمه «وسط» در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهراً به یک حقیقت باز می‌گردد زیرا معمولاً شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن درباره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده.

معتدل از «نظر عقیده» که نه راه «غلو» را می‌پیمایند و نه راه «تقصیر و شرک»، نه طرفدار «جبرند» و نه «نفویض»، نه درباره صفات خدا معتقد به «تشبیهند» و نه «تعطیل».

معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو میروند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آنچنان در عالم معنی فرو میروند که از جهان ماده به کلی بی‌خبر گردند نه همچون گروه عظیمی از یهود جز

گرایش مادی چیزی را نشاناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته‌های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته‌اند که به دنبال هر صدائی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصار می‌کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غریزندگان و شرقزدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند! معتدل از نظر شیوه‌های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۸

یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و باگذشت.

تعصیب به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودن‌تان است.

### نکته: ۳- امتی که می‌تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه‌داران حقند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه‌های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) برای ما نقل شده می‌خوانیم: نحن الامة الوسطی، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ... نحن الشهداء علی الناس ... الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر:

«مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجتهای او در زمین، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران

باید کوتاهی را رها کرده و به ماملحق شوند.»  
بدون شک این روایات - همانگونه که بارها گفته‌ایم - مفهوم وسیع آیه را

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۸۹

محدود نمی‌کند، بلکه بیان مصداقهای کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهائی است که در صف مقدم قرار دارند.

**نکته: ۴- تفسیر جمله «لنعلم»**

جمله «لنعلم» (تا بدانیم) و مانند آن که در قرآن کراراً در مورد خداوند به کار رفته است به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی‌دانسته و سپس از آن آگاه شده است، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیت‌هاست.

توضیح اینکه: خداوند از ازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چند آنها تدریجاً به وجود می‌آیند، بنا بر این حدوث حوادث و موجودات چیزی بر علم و دانش او نمی‌افزاید بلکه آنچه قبلاً می‌دانسته به این ترتیب پیاده می‌شود و به این می‌ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کند و از تمام جزئیات آن قبل از وجودش آگاه باشد و سپس آن نقشه را تدریجاً پیاده کند، هنگامی که معمار مزبور تصمیم بر پیاده کردن قسمتی از نقشه ساختمان را می‌گیرد، می‌گوید این کار را به خاطر این می‌کنم تا آنچه را در نظر داشته‌ام ببینم، یعنی می‌خواهم نقشه علمی خود را جامه «عمل» بپوشانم (بدون شک علم خدا با بشر - چنانکه در بحث صفات خداوند گفته‌ایم - تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله «و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله» بازگو کننده این حقیقت است که خلاف عادت قدم بر داشتن و تحت تأثیر احساسات بیجا قرار نگرفتن، کار بسیار مشکلی است مگر برای کسانی که برآستی به خدا ایمان داشته، و تسلیم فرمان او باشند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۰

**آیه ۱۴۴**

**آیه و ترجمه**

قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضئها فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و ان الذين اوتوا الكتب

ليعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغفل عما يعملون ۱۴۴

ترجمه :

۱۴۴- نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهائی) می‌بینیم، اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی باز می‌گردانیم، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن، و هر جا باشی روی خود را به جانب آن بگردانید، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده بخوبی می‌دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتابهای خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام به سوی دو قبله نماز می‌خواند) و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن آیات غافل نیست).

تفسیر :

همه جا رو به سوی کعبه کنید

همانگونه که قبلاً اشاره شد، بیت المقدس قبله نخستین و موقت مسلمانان بود، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انتظار می‌کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند، و مرتباً مسلمانان را سرزنش می‌کردند: اینها استقلالی از خود ندارند اینها پیش از آنکه ما به آنها یاد دهیم اصلاً از امر قبله سر در نمی‌آوردند! قبول قبله ما دلیل بر قبول مذهب ما است! و مانند اینها.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۱

در آیه مورد بحث به این امر اشاره شده و فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده است می‌فرماید: «ما نگاه‌های انتظار آمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می‌بینیم (قد نری تقلب وجهک فی السماء).

«اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی خواهی بود باز می‌گردانیم (فلنولينك قبله ترضيها).

«هم اکنون صورت خود را به سوی مسجد الحرام و خانه کعبه بازگردان» (فول وجهک شطر المسجد الحرام).

نه تنها در مدینه، هر جا باشی، روی خود را به سوی مسجد الحرام کنید (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).

می‌دانیم این تغییر قبله - طبق روایات - در حال نماز ظهر بود، و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت، پیک وحی خداوند بازوان پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه بر گردانید، و فوراً مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند، حتی در روایتی می‌خوانیم که زنها جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت المقدس تقریباً در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب قرار داشت).

جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه‌های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب پیشین ذکر شده بود، چه اینکه آنها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند یصلی الی القبلتین.

لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می‌کند: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است، میدانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان» (و ان الذین اوتوا الكتاب لیعلمون انه الحق من ربهم).

بعلاوه همین امر که پیامبر اسلام تحت تاثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بتها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت، و قبله

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۲

یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه‌هایش به شمار می‌رفت.

و در پایان اضافه می‌کند خداوند از اعمال آنها غافل نیست (و ما الله بغافل عما یعملون).

یعنی آنها به جای اینکه این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خدا، هم از اعمالشان آگاه است، و هم از نیاتشان.

**نکته‌ها:**

#### ۱- نظم آیات

محتوای آیه مورد بحث به خوبی نشان می‌دهد که قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می‌بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب تاریخ نزول جمع‌آوری نشده است، بلکه گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه‌ای که نزولش بعد بوده به دستور پیامبر که از فرمان خدا سرچشمه می‌گرفت قبلاً ذکر شود (از جمله این مناسبت‌ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).

## ۲- انتظار دردناک!

از آیه فوق، استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علاقه خاصی (به کعبه داشت و انتظار آن را می‌کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد، علت این امر را در علاقه شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابراهیم (علیه السلام) و آثار او باید جستجو کرد، از این گذشته «کعبه» قدیمی‌ترین خانه توحید بود، او می‌دانست که «بیت المقدس» قبله موقتی مسلمانان است، و آرزو داشت قبله اصلی و نهائی زودتر تعیین گردد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۳

اما از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تسلیم فرمان خدا بود حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه‌های انتظار آمیزش به آسمان نشان می‌داد که او عشق و شوق شدیدی در دل دارد. ضمناً تعبیر به «آسمان» شاید به خاطر این باشد که «فرشته وحی» از طرف بالا بر او نازل می‌شد و گرنه می‌دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی.

## ۳- معنی «شطر»

موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است اینکه: در آیه فوق به جای کلمه کعبه، «شطر المسجد الحرام» ذکر شده. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آنها که در نقاط دور از مکه نماز می‌خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا به جای خانه «کعبه» «مسجد الحرام» که محل وسیعتری است، ذکر شده، و مخصوصاً کلمه «شطر» که به معنی سمت و جانب است، انتخاب گردیده، تا انجام این دستور اسلامی، برای همگان در هر جا باشند میسر گردد، بعلاوه تکلیف صفهای طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است روشن شود. بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با مسجد الحرام گرچه برای کسانی که از دور نماز می‌خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۴

## ۴- خطاب همگانی

بدون شک خطابات قرآن ولو در ظاهر متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، مفهوم عامی دارد که شامل همه مسلمانان می شود (جز موارد معدودی که دلیل بر اختصاص آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست داریم) با توجه به این امر این سؤال پیش می آید که چرا در آیه فوق یک بار به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که رو به سوی مسجد الحرام نماز بخواند، و یکبار همه مؤمنان را مخاطب ساخته؟. این تکرار ممکن است به این دلیل باشد که مسأله تغییر قبله یک مسأله جنجالی و پر سر و صدا بود، و امکان داشت، به خاطر جنجالها و سمپاشیها، ذهن افراد تازه مسلمان مشوب گردد، و به عذر اینکه خطاب «فول و جهک» مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است از زیر بار نماز خواندن به جانب کعبه شانه خالی کنند، لذا خداوند بعد از این خطاب مخصوص، یک خطاب عام متوجه همه مسلمانان کرد تا تأکید کند که این تغییر قبله به هیچوجه یک امر خصوصی نیست بلکه برای عموم مسلمانها است.

#### ۵- آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟

جمله «قبلة ترضاها» (قبله ای که از آن خشنود شوی) ممکن است این توهم را ایجاد کند که این تغییر به خاطر خشنودی پیامبر صورت گرفت ولی این توهم با توجه به این نکته از میان می رود که بیت المقدس قبله موقت بود، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انتظار اعلام قبله نهائی را می کشید که با صدور فرمان آن از یک سو زبان طعن یهود از مسلمانان قطع می شد، و از سوی دیگر موجبات علاقمندی بیشتری در مردم حجاز که توجه خاصی به کعبه داشتند برای پذیرش آئین اسلام فراهم می ساخت، ضمناً اعلام قبله نخستین نیز این اثر را داشت که اسلام را از اینکه یک آئین نژادی باشد جدا کرد، بعلاوه قلم بطلان بر بتهای بت پرستان که

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۵

در کعبه قرار داشتند کشیده بود.

#### ۶- کعبه مرکز یک دایره بزرگ

اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نمازگذاران مسلمانان که رو به سوی کعبه نماز می خوانند بنگرد، دوایر متعددی را می بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است می رسد، و وحدت و



مرکزیت آن را مشخص می‌سازد. بدون شک این قبله از برنامه‌ای که مثلاً مسیحیان دارند که همگی در هر جا باشند به سمت مشرق نماز می‌خوانند الهام بخشتر است. جالب اینست که توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت کعبه سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت رشد کند، زیرا که محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین بدون آشنائی با این علوم امکان نداشت.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۹۶

آیه ۱۴۵

آیه و ترجمه

و لئن اتیت الذین اوتوا الکتب بکل آیه ما تبعوا قبلتک و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعتم اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین ۱۴۵

ترجمه :

۱۴۵- سوگند که اگر هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) برای (این گروه) از اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و تو نیز هیچگاه از قبله‌ی آنان پیروی نخواهی نمود (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر تغییر قبله امکانپذیر است) و هیچ یک از آنها پیروی از قبله دیگری نمی‌کنند، و اگر تو پس از این آگاهی متابعت هوسهای آنها کنی مسلماً از ستمگران خواهی بود.

تفسیر :

آنها به هیچ قیمت راضی نمی‌شوند

در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می‌دانستند تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه نه تنها ایرادی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، از جمله نشانه‌های حقانیت او است زیرا در کتابهای خود خوانده بودند پیامبر موعود به سوی دو قبله نماز می‌خواند ولی تعصیبها نگذاشت آنها حق را بپذیرند.

اصولاً انسان تا زمانی که تصمیم‌گیری قبلی روی مسائل نکرده باشد، قابل تفاهم است و می‌توان با دلیل و منطق یا ارائه معجزات، عقیده او را تغییر داد و حقیقتی را برای او اثبات نمود.

اما هنگامی که موضع خود را قبلاً بطور قطع مشخص کرده، مخصوصاً

مورد افراد متعصب و نادان، چنین کسانی را به هیچ قیمت نمی‌توان تغییر داد. لذا قرآن در آیه مورد بحث با قاطعیت می‌گوید: «سوگند که اگر هر گونه آیه و نشانه و دلیلی برای (این گروه از) اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد» (و لئن اتیت الذین اوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتک). بنابراین خود را خسته مکن که آنها به هیچ قیمت تسلیم حق نخواهند شد چرا که روح حقیقت جوئی در آنها مرده است.

متأسفانه همه پیامبران الهی با این گونه افراد روبرو بوده‌اند که یا از ثروتمندان با نفوذ بودند، یا دانشمندان منحرف و دنیاپرست و یا عوام جاهل و متعصب!

بعدا اضافه می‌کند: تو نیز هرگز تابع قبله آنها نخواهی شد (و ما انت بتابع قبلتهم).

یعنی اگر آنها تصور می‌کنند با این قال و غوغاها بار دیگر قبله مسلمانان تغییر خواهد کرد کور خوانده‌اند، این قبله همیشگی و نهائی مسلمین است. و این تعبیر در واقع یکی از طرق پایان دادن به جنجالهای مخالفین است که انسان با قاطعیت بایستد و نشان دهد با این سر و صداها در مسیر خود هیچگونه دگرگونی ایجاد نخواهد کرد.

سپس می‌افزاید: و آنها نیز آنچنان در عقیده خود متعصبند که «هیچیک از آنها پیرو قبله دیگری نیست» (و ما بعضهم بتابع قبله بعض). نه یهود از قبله نصاری پیروی می‌کنند و نه نصاری از قبله یهود. و باز برای تاءکید و قاطعیت بیشتر به پیامبر اخطار می‌کند که اگر پس از این آگاهی که از ناحیه خدا به تو رسیده تسلیم هوسهای آنان شوی و از آن پیروی کنی مسلماً از ستمگران خواهی بود (و لئن اتبعت اهوائهم من بعد ما جائک من العلم انک اذا لمن الظالمین).

در قرآن نظیر این گونه خطابها که به صورت قضایای شرطیه است نسبت به پیامبر مکرر دیده می‌شود و هدف آن در واقع سه چیز است: نخست اینکه همگان بدانید در قوانین الهی هیچگونه تبعیض و تفاوتی در میان مردم نیست، و حتی پیامبران نیز مشمول این قوانین هستند، بنابراین اگر به

فرض محال، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم انحرافی از حق پیدا کند، مشمول کیفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنین فرضی در مورد پیامبران با آن ایمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهیزکاری امکانپذیر نیست، (و به اصطلاح قضیه شرطیه دلالت بر وجود شرط نمی کند).

دیگر اینکه سایر مردم حساب خود را کاملاً برسند و بدانند جایی که پیامبر چنین است آنها چگونه مراقب مسئولیتهای خویش باشند، و هرگز نباید تسلیم تمایلات انحرافی دشمنان و جار و جنجالهای آنها شوند.

سوم اینکه روشن شود پیامبر نیز از خود اختیار هیچگونه تغییر و دگرگونی در احکام خدا ندارد و به اصطلاح چنان نیست که بشود با او به کنار آیند و سازش کنند بلکه او هم بندهای است سر بر فرمان پروردگار.



آیه ۱۴۶ - ۱۴۷

آیه و ترجمه

الذین ءاتینهم الکتب یعرفونه کما یعرفون ابناهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون ۱۴۶ الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ۱۴۷  
ترجمه :

۱۴۶- کسانی که کتب آسمانی به آنان داده‌ایم او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند (اگر چه) جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می‌کنند.  
۱۴۷- این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار تو است، بنابراین هرگز از تردید کنندگان در آن مباش.

تفسیر :

آنها به خوبی او را می‌شناسند

در تعقیب بحث‌های گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب، نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: علمای اهل کتاب پیامبر اسلام را به خوبی همچون فرزندان خود می‌شناسند (الذین آتیناهم الکتب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم).

و نام و نشان و مشخصات او را در کتب مذهبی خود خوانده‌اند.

«ولی گروهی از آنان سعی دارند آگاهانه حق را کتمان کنند» (و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون).

هر چند گروهی از آنها با مشاهده این نشانه‌های روشن اسلام را پذیرا گشتند چنانکه از عبد الله بن سلام که از علمای یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت نقل شده که می‌گفت: «من پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را بهتر از فرزندم می‌شناسم»! (انا اعلم به منی یا بنی)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۰

این آیه پرده از حقیقت جالبی بر می‌دارد و آن اینکه بیان صفات جسمی و روحی و ویژگی‌های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب پیشین به قدری زنده و روشن بوده‌است که ترسیم کاملی از او در اذهان کسانی که با آن کتب، سر و کار داشته‌اند می‌نمود.  
آیا کسی می‌تواند احتمال دهد که در آن کتب هیچ نامی از پیامبر اسلام و نشانی

از وی نبوده ولی پیغمبر اسلام با این صراحت در مقابل چشم آنها بگوید تمام صفات من در کتب شما موجود است؟ آیا اگر چنین بود همه دانشمندان اهل کتاب به مبارزه شدید و صریح بر ضد او بر نمی‌خاستند؟ و به او نمی‌گفتند این تو و این کتابهای ما، در کجای آن نام و صفات توثبت است؟ و آیا ممکن بود حتی یک نفر از علمای آنان در برابر پیامبر اسلام تسلیم شود؟! پس این گونه آیات خود دلیل بر صدق و حقانیت خودش می‌باشد.

سپس به عنوان تاءکید بحثهای گذشته پیرامون تغییر قبله، یا احکام اسلام بطور کلی می‌فرماید: «این فرمان حقی است که از سوی پروردگار تو است و هرگز از تردید کنندگان نباش (الحق من ربک فلا تکونن من الممترین).»

و با این جمله پیامبر را دلداری می‌دهد و تاءکید می‌کند در برابر سمپاشیهای دشمنان ذرهای تردید، چه در مسأله تغییر قبله و چه در غیر آن به خود راه ندهد هر چند دشمنان تمام نیروهای خود را در این راه بسیج کنند.

مخاطب در این سخن گرچه شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی همانگونه که در آیات گذشته نیز گفتیم در واقع هدف همه مردم می‌باشند و گر نه مسلم است پیامبری که از طریق شهود با وحی سر و کار دارد هیچگاه شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد، چرا که وحی برای او جنبه حس و عین‌الیقین دارد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۱

آیه ۱۴۸

آیه و ترجمه

و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرت این ما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر ۱۴۸

ترجمه:

۱۴۸- هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است (بنابراین زیاد درباره قبله گفتگو نکنید، و بجای آن) در نیکی‌ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوئید، و هر جا باشید خداوند شما را برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد در روز رستاخیز) حاضر می‌کند زیرا او بر هر کاری توانا است.

تفسیر:

هر امتی قبله‌ای دارد

این آیه در حقیقت پاسخی به قوم یهود است که دیدیم سر و صدای زیادی

پیرامون موضوع تغییر قبله به راه انداخته بودند، می‌گوید: «هر گروه و طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است» (و لکل وجهة هو موليها).

در طول تاریخ انبیاء قبله‌های مختلفی بوده، و تغییر آن چیز عجیبی نیست، قبله همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد، و یا همچون امور تکوینی که تخلف در آن میسر نشود، بنا بر این زیاد درباره قبله گفتگو نکنید و به جای آن در اعمال خیر و نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوئید (فاستبقوا الخیرات). در عوض اینکه تمام وقت خود را صرف گفتگو در این مسأله فرعی کنید به سراغ خوبیها و پاکیها بروید که میدان وسیع و گسترده‌ای دارد و در آن از یکدیگر پیشی گیرید زیرا معیار ارزش و جودی شما عمل پاک و نیک شما است. این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه ۱۷۷ همین سوره آمده است

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۲

ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب ولكن البر من آمن بالله و اليوم الاخر و الملائكة و الكتاب و النبیین: «نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه به این است که ایمان به خدا و روز جزا و فرشتگان و پیامبران داشته باشید (و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام دهید).

شما اگر می‌خواهید «اسلام» یا «مسلمانان» را بیازمائید با این برنامه‌ها بیازمائید نه به مسأله تغییر قبله.

سپس به عنوان یک هشدار به خرده‌گیران، و تشویق نیکوکاران می‌فرماید: «هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد (اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا).

در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهائی پاداش و کیفر است. چنین نیست که عده‌ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سمپاشی و تخریب و اخلال کار دیگری نکنند، و با هم یکسان باشند و حساب و کتاب و جزائی در کار نباشد، مسلم بدانید چنان روزی در پیش است و به همه حسابها رسیدگی می‌شود.

و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاکهای پراکنده انسانها را هر جا که باشد جمع‌آوری می‌کند و لباس حیات نوینی بر آنها می‌پوشاند؟ بلافاصله می‌گوید: «و خداوند بر هر کاری

قدرت دارد)) (ان الله على كل شيء قدير).  
در حقیقت این جمله در پایان آیه به منزله دلیل است برای جمله قبل از  
«اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۳

## نکته‌ها

### نکته: ۱- آن روز که یاران مهدی (علیه السلام)

جمع می‌شوند در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما  
رسیده جمله «اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا» به اصحاب مهدی (علیه  
السلام) تفسیر شده است.

از جمله در کتاب روضه کافی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که بعد از  
ذکر این جمله فرمود: یعنی اصحاب القائم، الثلاثمة و البضعة عشر رجلا، هم و  
الله الامة المعدودة، قال یجتمعون و الله فی ساعة واحدة قزع کقزع الخریف:  
«منظور اصحاب امام قائم (علیه السلام) که سیصد و سیزده نفرند، به خدا  
سوگند منظور از «امة معدودة» آنها هستند، به خدا سوگند در یکساعت  
همگی جمع می‌شوند همچون پاره‌های ابر پائیزی که بر اثر تند باد، جمع و  
مترکم می‌گردد»!

از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نیز نقل شده: و ذلک و الله ان لو  
قام قائمنا یجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان: به خدا سوگند  
هنگامی که مهدی (علیه السلام) قیام کند تمام پیروان ما را از تمام شهرها  
گرد او جمع می‌کند.

بدون شک این تفسیر از مفاهیم «بطون» آیه است، چرا که می‌دانیم طبق  
روایات، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهر و همگانی  
عمومی است، و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است، که جز پیامبر  
(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم‌السلام) و کسانی که خدا بخواهد،  
از آن آگاه نیستند.

به تعبیر دیگر: در حقیقت این روایات اشاره به آن است، خدائی که قدرت دارد  
ذرات پراکنده خاک انسانها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع‌آوری کند،  
به آسانی می‌تواند یاران مهدی را در یک روز و یک ساعت برای افروختن  
نخستین جرقه‌های انقلاب به منظور تاسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن  
به ظلم

و ستم، جمع نماید.

### نکته : ۲- تفسیر جمله و لكل وجهة هو موليها

گفتیم ظاهر آیه این است که اشاره به قبله‌های مختلفی است که خدا برای امتها قرار داده، ولی بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معنی وسیعتری است که شامل روشها و برنامه‌های تکوینی می‌شود، و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده (دقت کنید).

السبته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکانپذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان معنی اول است، و جمله «هو موليها» شبیه «فلنولينك قبلة ترضاها» است، و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم آن قضا و قدر اجباری نیست، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است.

### آیه ۱۴۹ - ۱۵۰

#### آیه و ترجمه

و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربک و ما  
الله بغفل عما تعملون ۱۴۹

و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا  
وجوهکم شطره لئلا یكون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلا  
تخشوهم و اخشونی و لاتم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون ۱۵۰

ترجمه :

۱۴۹- از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، این دستور حقی است از طرف پروردگار تو و خداوند از کردار شما غافل نیست.

۱۵۰- و از هر جا خارج شدی روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید تا مردم جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی‌دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند (زیرا از نشانه‌های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند) از آنها نترسید (و تنها) از من بترسید (این تغییر قبله به خاطر آن بود که) نعمت



خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید .

تفسیر :

تنها از خدا بترس

این آیات همچنان مسأله تغییر قبله و پی آمدهای آن را دنبال می کند .

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۶

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می گوید: «از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام).

و باز به عنوان تاءکید بیشتر اضافه می کند: این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگارت (و انه للحق من ربک).

و در پایان این آیه به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشدارى به مؤمنان می گوید: و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست (و ما الله بغافل عما تعملون).

این تاءکیدات پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که مسأله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده همانگونه که برای دشمنان لجوج، دستاویزی برای سمپاشی.

در اینجا و بطور کلی در همه تحولات و انقلابهای تکاملی چیزی که می تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شکها را بزدايد همان قاطعیت و صراحت و تاءکیدهای متوالی و کوبنده است، هر گاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع و برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم تر و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهد ساخت، و این نکته کرارا در قرآن به وضوح دیده می شود .

بعلاوه این تکرار و تاءکیدها در حقیقت تکرار محض نیست بلکه دستورات تازه ای نیز هم همراه دارد، از جمله اینکه در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه

و هر دیار روشن می سازد.

در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجد الحرام را در هر مکان و هر نقطه‌های تکرار می کند می گوید: «از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجد الحرام کن» (و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام).

درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می باشد، ولی در جمله بعد برای تائید و تصریح اضافه می کند: «و هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید» (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).

سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می کند  
۱- کوتاه شدن زبان مخالفان - می گوید «این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته باشند» (لئلا یکون للناس علیکم حجة).

هر گاه این تغییر قبله صورت نمی گرفت از یک سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می شد و می گفتند: ما در کتب خود خوانده ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می خواند و این نشانه در محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، و از سوی دیگر مشرکان ایراد می کردند که او مدعی است برای احیاء آئین ابراهیم آمده، پس چرا خانه کعبه را که پایه گزارش ابراهیم است فراموش نموده، اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دائمی، زبان هر دو گروه را بست.

ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده، می گوید: «مگر کسانی از آنها که ستم کرده اند» (الا الذین ظلموا منهم).

که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی بیت المقدس نماز بخوانید می گویند این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگرانید، و اگر به سوی کعبه باز گردید می گویند شما ثبات و بقائی ندارید، بقیه آئین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد!

این بهانه جویان به حق شایسته نام ستمگر و ظالمند، چرا که هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می‌شوند.

۲- از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام «ستمگر» ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می‌گوید «از آنها هرگز نترسید، و تنها از من بترسید» (فلا تخشوه و اخشونی).

این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیزی و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت، تنها ترس از خدا (یا صحیحتر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد.

اما مسلمان نماهائی که به عکس دستور بالا، گاه از شرق می‌ترسند و گاه از قدرت غرب گاه از «منافقین داخلی» و گاه از «دشمنان خارجی» خلاصه از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند آنها همیشه زبون و حقیر و شکست خورده‌اند.

۳- تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده، می‌فرماید «این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم» (و نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید) (و لاتم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون).

در حقیقت تغییر قبله یکنوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب برهند، زیرا همانگونه که گفتیم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۰۹

خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر کعبه که آن روز بت‌خانه بزرگی بود سجده می‌کردند دستور داد به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، تاموضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم زمان با تشکیل حکومت اسلامی دستور توجه به سوی کعبه صادر شد، و مسلمانان متوجه قدیمی‌ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۰

## آیه و ترجمه

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آيتنا ويزكيكم و يعلمكم الكتب و  
الحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون ۱۵۱

فاذكروني اذكرکم و اشکروالی و لا تکفرون ۱۵۲

ترجمه :

۱۵۱- همانگونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

۱۵۲- پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم، و شکر مرا گوئید و کفران (در برابر نعمتها) نکنید.

تفسیر :

## برنامه های رسول الله

خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته یکی از دلائل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در آیه مورد بحث با ذکر کلمه کما اشاره به این حقیقت می کند که تغییر قبله تنها نعمت خدا بر شما نبود، بلکه نعمتهای فراوان دیگری به شما داده است «همانگونه که رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم» (کما ارسلنا فيكم رسولا منكم).

کلمه «منکم» (از شما) ممکن است اشاره به این معنی باشد که او از نوع بشر است و تنها بشر می تواند مربی و رهبر و سرمشق انسانها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد که این خود نعمت بزرگی است

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۱

و یا منظور این است که او از نژاد شما و هموطن شما است، زیرا عربهای جاهلی بر اثر تعصب شدید نژادی ممکن نبود زیر بار پیامبری از غیر نژاد خود بروند، چنانکه در آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره شعراء می خوانیم: و لو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین: «اگر ما قرآن را بر مردی از غیر عرب نازل می کردیم و بر آنها می خواند هرگز به او ایمان نمی آوردند» و این برای آنها نعمت مهمی محسوب می شد که پیامبر از خودشان باشد.

البسته این برای آغاز کار بود، اما سر انجام مسأله نژاد و وطن (جغرافیائی) از برنامه ها حذف شد و دستور اصلی و جاودانه اسلام که جهان را وطن، و انسانیت را نژاد معرفی می کند، اعلام گردید بعد از ذکر این نعمت به چهار

نعمت دیگر که از برکت این پیامبر عاید مسلمین شد اشاره می‌کند:  
۱- «آیات ما را بر شما می‌خواند» (یتلوا علیکم آیاتنا).

«یتلوا» از ماده «تلاوت» به معنی پی در پی در آوردن است لذا هنگامی که عباراتی پی در پی (و روی نظام صحیح) خوانده شود از آن تعبیر به تلاوت می‌کنند، یعنی پیامبر، سخنان خدا را روی نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می‌خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند، بنابراین تلاوت منظم و حساب شده پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای ایجاد آمادگی در برابر تعلیم و تربیت است که در جمله‌های بعد به آن اشاره می‌شود.

۲- «او شما را پرورش می‌دهد» (و یزکیکم).

«تزکیه» در اصل (چنانکه راغب در مفردات گوید) به معنی افزودن و نمو دادن است، یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی، شما می‌افزاید، و روحستان را نمو می‌دهد، گل‌های فضیلت را بر شاخسار وجودتان آشکار می‌سازد و انواع صفات زشت را که در عصر جاهلیت، جامعه شما را فرا

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۲

گرفته بود می‌زاداید.

۳- و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد (و یعلمکم الكتاب و الحکمة).

گرچه «تعلیم» بطور طبیعی مقدم بر «تربیت» است، اما همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهائی «تربیت» است غالباً آن را مقدم بر تعلیم آورده است:

فرق میان «کتاب» و «حکمت»، ممکن است از این نظر باشد که کتاب اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، ولی حکمت سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تعلیمات او است که سنت نام دارد.

و نیز ممکن است «کتاب» اشاره به اصل دستورات باشد و حکمت اشاره به «اسرار» فلسفه‌ها، علل و نتایج آن باشد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که حکمت اشاره به حالت و ملکه‌ای باشد که از تعلیمات کتاب حاصل می‌شود، و با داشتن آن انسان می‌تواند هر کار را بجای خود انجام دهد نویسنده تفسیر «المنار» بعد از ذکر تفسیر نخست (منظور از حکمت «سنت» است) آن را نادرست می‌شمرد، و به آیه ۳۹

سوره اسراء ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة (اینها از اموری است که پروردگارت از حکمت به تو وحی فرستاده) استدلال می کند. ولی به عقیده ما پاسخ این ایراد روشن است زیرا حکمت، معنی وسیعی دارد و ممکن است به آیات قرآن و اسراری که از این طریق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده اطلاق گردد، ولی آنجا که «حکمت» در برابر کتاب (قرآن) قرار می گیرد (مانند آیه مورد بحث و آیات مشابه آن) مسلماً منظور از آن غیر از کتاب است و آن چیزی جز «سنت» نخواهد بود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۳

۴- «و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد (و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون).

گرچه این موضوع در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است وجود داشته ولی قرآن مخصوصاً آن را تفکیک می کند، تا به آنها به فهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آنها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی گرفت.

با توجه به نعمتهای مختلف الهی که در این آیه بیان شد، در آیه بعد به مردم اعلام می کند که جا دارد شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورند و با بهره گیری صحیح از این نعمتها، حق شکر او را ادا کنند، می فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا بجا آورید و کفران نکنید» (فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون).

بدیهی است جمله مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم اشاره به یک معنی عاطفی میان خدا و بندگان نیست، آن گونه که در میان انسانها است که به هم می گویند: به یاد ما باشید تا به یاد شما باشیم بلکه اشاره به یک اصل تربیتی و تکوینی است، یعنی بیاد من باشید، به یاد ذات پاکی که سرچشمه تمام خوبیها و نیکیها است و به این وسیله روح و جان خود را پاک و روشن سازید و آماده پذیرش رحمت پروردگار، توجه شما به این ذات پاک شما را در فعالیتها مخلص تر مضمم تر، نیرومندتر، و متحدتر می سازد.

همانگونه که منظور از «شکرگزاری و عدم کفران» تنها یک مساءله تشریفاتی و گفتن با زبان نیست، بلکه منظور آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده به کار

گیرید تا مایه فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.

## نکته‌ها

### نکته : ۱- گفتار مفسران در تفسیر جمله

«فاذکرونی اذکرکم»

مفسران در شرح این جمله، و اینکه منظور از یادآوری بندگان چیست و یادآوری خداوند چگونه است تفسیرهای متنوعی ذکر کرده‌اند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود آن را در ده موضوع خلاصه کرده:

۱- مرا به «اطاعت» یاد کنید، تا شما را به «رحمت» یاد کنم (شاهد این سخن آیه ۱۳۲ سوره آل عمران است که می‌گوید: اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون).

۲- مرا به «دعا» یاد کنید، تا شما را به «اجابت» یاد کنم (شاهد این سخن آیه ۶۰ سوره است که می‌گوید: ادعونی استجب لکم)

۳- مرا به «ثنا و طاعت» یاد کنید، تا شما را به «ثنا و نعمت» یاد کنم.

۴- مرا در «دنیا» یاد کنید تا شما را در «جهان دیگر» یاد کنم.

۵- مرا در «خلوتگاه‌ها» یاد کنید تا شما را در جمع یاد کنم.

۶- مرا به «هنگام وفور نعمت» یاد کنید، تا شما را در «سختیها» یاد کنم.

۷- مرا به عبادت یاد کنید تا شما را به کمک یاد کنم (شاهد این سخن جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین است).

۸- مرا به «مجاهدت» یاد کنید، تا شما را به «هدایت» یاد کنم (شاهد

این سخن آیه ۶۹ سوره عنکبوت است که می‌فرماید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا).

۹- مرا به «صدق و اخلاص» یاد کنید شما را به «خلاص و مزید اختصاص»

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۵

یاد می‌کنم.

۱۰- مرا به «ربوبیت» یاد کنید شما را به رحمت یاد می‌کنم مجموعه سوره حمد می‌تواند گواه این معنی باشد).

البته هر یک از این امور جلوه‌های از جلوه‌های معنی وسیع این آیه است و آیه فوق همه این معانی و حتی غیر آن را نیز شامل می‌شود: مرا به «شکر» یاد

کنسید تا شما را به «زیادی نعمت» یاد کنم، چنانکه در آیه ۷ سوره ابراهیم می‌خوانیم لئن شکرتم لازیدنکم.

بدون شک هر گونه توجه به خداوند - چنانکه گفتیم - یک اثر تربیتی دارد که در پرتو یاد خدا در وجود انسان پرتوافکن می‌شود، و روح و جان او بر اثر این توجه آمادگی نزول برکات جدیدی که متناسب با نحوه یاد او است پیدا می‌کند.

### نکته : ۲- ذکر خدا چیست؟

مسلم است منظور از ذکر خدا تنها یادآوری به زبان نیست، که زبان ترجمان قلب است، هدف این است با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید، همان توجهی که انسان را از گناه باز می‌دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می‌کند.

به همین دلیل در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از ذکر خدا یادآوری عملی است، در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که به‌علی (علیه السلام) وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود: ثلاث لا تطيقها هذه الامة المواساة للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه، و ذکر الله علی کل حال، و لیس هوسبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لکن اذا ورد علی ما یحرم الله علیه خاف الله تعالی عنده و ترکه: «سه کار است که این امت توانائی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۶

انجام آن را (بطور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، منظور سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.

ولی به هر حال چه جالب است که خداوند با آن عظمت، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می‌دهد، بندگان در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ در آن عالم نامحدود و بی‌انتهای با آن همه رحمتها و برکات!





تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۱۷

آیه ۱۵۳ - ۱۵۴

آیه و ترجمه

يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصبرين ۱۵۳  
و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموت بل احياء و لكن لا تشعرون ۱۵۴  
ترجمه :

۱۵۳- ای افراد با ایمان از صبر (و استقامت) و نماز (در برابر حوادث سخت زندگی) کمک بگیرید (زیرا) خداوند با صابران است  
۱۵۴- و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

شان نزول

بعضی از مفسران از ابن عباس در شان نزول دومین آیه مورد بحث چنین نقل کرده‌اند که این آیه درباره کشته شدگان میدان جنگ بدر نازل گردید، آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران، و هشت نفر از انصار، بعد از پایان جنگ عده‌ای تعبیر می‌کردند فلانکس مرد، آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه «میت» بر شهیدان نهی کرد.

تفسیر :

شهیدان زنده‌اند...

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعلیم و تربیت و ذکر و شکر بود و با توجه به معنی بسیار وسیعی که این مفاهیم دارند، غالب دستورات دینی را در بر می‌گیرند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۸

در نخستین آیه مورد بحث سخن از صبر و پایداری به میان می‌آورد، که بدون آن، مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت.  
نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از صبر و نماز کمک بگیرید» (یا ایها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و الصلوة).  
و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث سخت

بروید که پیروزی از آن شما است «(زیرا خداوند با صابران است)» (ان الله مع الصابرين).

به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، «صبر» هرگز به معنی تحمل بدبختیها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبائی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است. لذا بسیاری از علمای اخلاق برای «صبر» سه شاخه ذکر کرده اند: صبر بر اطاعت (مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد). صبر بر معصیت (ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر).

و صبر بر مصیبت (پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع).

کمیتر موضوعی را در قرآن می توان یافت که مانند «صبر» تکرار و مورد تاءکید قرار گرفته باشد در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از صبر، سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص دارد.

تاریخ مردان بزرگ گواهی می دهد که یکی از عوامل مهم یا مهمترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبائی بوده است افرادی که از این صفت بی بهره اند در گرفتاریها بسیار زود از پا در می آیند و می توان گفت نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جامعه ها ایفا می کند، نه فراهم بودن امکانات دارد و نه استعداد و هوش و مانند آن.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۱۹

به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با مؤکدترین بیان تکیه شده است، آنجا که می گوید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب: «صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند» (زمر- ۱۰). و در مورد دیگر بعد از ذکر «صبر در برابر حوادث» می خوانیم: ان ذلک من عزم الامور: «این کار از محکمترین کارها است» (لقمان - ۱۷). اصولاً ویژگی استقامت و پایمردی، این است که فضائل دیگر بدون آن ارج و بهائی نخواهد داشت که پشتوانه همه آنها صبر است و لذا در «نهج البلاغه» در «کلمات قصار» می خوانیم: و علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد، و لا خیر فی جسد لا راس معه، و لا فی ایمان لا صبر معه:

«بر شما باد به صبر و استقامت که صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن، تن بی سر فایده‌ای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر ناپایدار و بی نتیجه است.»

در روایات اسلامی عالیت‌ترین صبر را آن دانسته‌اند که به هنگام فراهم آمدن وسائل عصیان و گناه انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم‌پوشد. در آیه مورد بحث مخصوصاً به مسلمانان انقلابی نخستین که دشمنان نیرومند و خونخوار و بی‌رحم از هر سو آنها را احاطه کرده بودند، دستور داده شده است که در برابر حوادث مختلف از قدرت صبر و پایداری کمک بگیرند، که نتیجه آن استقلال شخصیت و اتکاء به خویشتن و خودیاری در پناه ایمان به خدا است و تاریخ اسلام این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد که همین اصل اساسی پایه اصلی همه پیروزیها بود.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه‌گاه مهم در کنار صبر،

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۰

معرفی شده «صلوة» (نماز) است، لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلی هذه الایة و استعینوا بالصبر و الصلوة...: «هنگامی که علی (علیه السلام) با مشکلی روبرو می‌شد به نماز برمی‌خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌فرمود: «و استعینوا بالصبر و الصلوة...»

از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می‌گیرد، و نیروی خود را برای مقابله با آنها ناچیز می‌بیند، نیاز به تکیه‌گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی‌انتهای باشد، نماز او را با چنین مبدئی مربوط می‌سازد، و با اتکاء بر او می‌تواند با روحی مطمئن و آرام امواج سهمگین مشکلات را درهم بشکند.

بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می‌کند یکی اتکاء به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مسأله خودیاری و اتکاء به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است.

و به دنبال مسأله صبر و استقامت در آیه بعد، سخن از حیات جاویدان شهیدان می‌گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد.

نخست می‌گوید: «هرگز به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند و شربت شهادت می‌نوشند مرده مگوئید» (و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات).

سپس برای تاء کید بیشتر اضافه می کند: «بلکه آنها زندگانند، اما شما درک نمی کنید!» (بل احیاء و لکن تشعرون).  
اصولا در هر نهضتی گروهی راحتی طلب و ترسو خود را کنار می کشند و علاوه بر اینکه خودشان کاری انجام نمی دهند سعی در دلسرد کردن دیگران دارند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۱

همین که حادثه ناگواری رخ می دهد، اظهار تاسف می کنند و آن را دلیل بر بی نتیجه بودن آن قیام می پندارند، غافل از اینکه هیچ هدف مقدس و گرانبهائی بدون دادن قربانی یا قربانیها بدست نیامده و این یکی از سنن این جهان است.

قرآن کریم کرارا از این دسته سخن به میان آورده و آنها را سخت سرزنش می کند.

گروهی از این قماش مردم در آغاز اسلام بودند که هر گاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می آمد می گفتند فلانی مرد! و با اظهار تاسف از مردنش، دیگران را مضطرب می ساختند.  
خداوند در پاسخ این گفته های مسموم پرده از روی یک حقیقت بزرگ بر می دارد و با صراحت می گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می دهند مرده بخوانید آنها زنده جاویدان، و از روزیهای معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، با یکدیگر سخن می گویند، و از سرنوشت پربارشان کاملاً خشنودند، اما شما که در چهار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی توانید درک کنید.

**نکته ها**

**نکته : ۱- چگونگی حیات جاودانی شهیدان**

در اینکه حیات و زندگی شهیدان چگونه است؟ در میان مفسران گفتگو است، بدون شک ظاهر آیه این است که آنها دارای یکنوع حیات برزخی و روحانی هستند چرا که جسمشان از هم متلاشی شده و به گفته امام صادق (علیه السلام) آن حیات با بدنی است مثالی (بدن مجرد از ماده معمولی و همگون این بدن) که تفسیر آن در سوره مؤمنون آیه ۱۰۰ و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون خواهد آمد.

---

بعضی از مفسران این زندگی را به عنوان یک حیات غیبی و مخصوص به شهداء دانسته‌اند و گفته‌اند ما توضیح بیشتری درباره چگونگی این زندگی و طرز استفاده از آن را در اختیار نداریم.

بعضی دیگر حیات را در اینجا به معنی هدایت، و مرگ را به معنی گمراهی دانسته‌اند، و گفته‌اند معنی آیه این است که هر کس کشته شد نگوئید گمراه است، بلکه او هدایت شده است بعضی دیگر حیات جاوید شهیدان را زنده ماندن نام آنها و مکتب آنها می‌دانند.

ولی با توجه به آنچه در تفسیر اول گفتیم روشن می‌شود که هیچیک از این احتمالات قابل قبول نیست، نه لزومی دارد که آیه را به معانی مجازی تفسیر کنیم و نه مسأله حیات برزخی را مخصوص شهیدان بدانیم، بلکه شهیدان دارای حیات روحانی و برزخی هستند با این امتیاز که در قرب رحمت پروردگارند و متنعم به انواع نعمتهای او می‌باشند.

#### نکته : ۲- مکتبی که به شهادت افتخار می‌کند

اسلام با ترسیمی که از مسأله شهادت در آیه فوق و آیات دیگر قرآن کرده است عامل بسیار مهم تازه‌های را در مبارزه حق در برابر باطل وارد میدان ساخته است، عاملی که کاربرد آن از هر سلاحی بیشتر، و تاثیر آن از همه برتر است، عاملی که می‌تواند خطرناکترین و وحشتناکترین سلاحهای عصر و زمان ما را در هم بشکند، چنانکه در تاریخ انقلاب اسلامی کشور ما ایران با کمال وضوح این حقیقت را با چشم دیدیم که عشق به شهادت علی رغم تمام کمبودهای ظاهری عامل پیروزی سربازان اسلام در برابر قدرتهای بزرگ شد.

و اگر در تاریخ اسلام و حماسه‌های جاویدان جهادهای اسلامی و شرح ایثارگریهای کسانی را که با تمام وجودشان در راه پیشبرد این آئین پاک جانفشانی

کردند دقت کنیم می‌بینیم یک دلیل مهم همه آن پیروزیها همین بود که اسلام در تعلیمات خود این درس بزرگ را به آنها آموخته بود که شهادت در راه خدا و در طریق حق و عدالت به معنی فناء و نابودی و مرگ نیست، بلکه سعادت است و زندگی جاویدان و افتخار ابدی.

سربازانی که چنین درسی را در این مکتب بزرگ آموخته‌اند هرگز قابل مقایسه با سربازان عادی نیستند، سرباز عادی به حفظ جان خود می‌اندیشد، اما آنها برای حفظ مکتب پیکار می‌کنند و پروانه‌وار می‌سوزند و قربانی می‌شوند و افتخار می‌کنند.

### نکته : ۳- زندگی برزخی و بقای روح

ضمناً از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسانها (زندگی پس از مرگ و قبیل از رستاخیز) به روشنی اثبات می‌شود و پاسخ صریحی است به کسانی که می‌گویند قرآن به‌مسأله بقای روح و زندگی برزخی اشاره‌ای نکرده است.

شرح بیشتر درباره این موضوع و همچنین مسأله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا را در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۶۸ (ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران مطالعه فرمائید.

آیه ۱۵۵ - ۱۵۷

آیه و ترجمه

و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاءمول و الاءنفس و الثمرت و بشر الصبرین ۱۵۵

الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون ۱۵۶  
اولئک علیهم صلوت من ربهم و رحمة و اولئک هم المهدون ۱۵۷  
ترجمه :

۱۵۵- قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!  
۱۵۶- آنها که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم!

۱۵۷- اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت‌یافتگان .

تفسیر :

### جهان صحنه آزمایش الهی است

بعد از ذکر مسأله شهادت در راه خدا، و زندگی جاوید شهیدان، و همچنین مسأله صبر و شکر که هر کدام یکی از چهره‌های آزمایش‌های الهی است، در این آیه به مسأله آزمایش به‌طور کلی و چهره‌های گوناگون آن اشاره می‌کند

و به عنوان یک امر قطعی و تخلف ناپذیر می‌فرماید: به طور مسلم ما همه شما را با اموری همچون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم (ولنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات).

و از آنجا که پیروزی در این امتحانات جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست در پایان آیه می‌فرماید: و بشارت ده صابران و پایداران را (و بشر الصابرين).

آنها هستند که از عهده این آزمایشهای سخت به خوبی بر می‌آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنها است، اما سست عهدان بی استقامت از بوته این آزمایشها سیه‌روی در می‌آیند.

آیه بعد صابران را معرفی کرده می‌گوید: آنها کسانی هستند که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم (الذین اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله و انا اليه راجعون).

توجه به این واقعیت که همه از او هستیم این درس را به ما می‌دهد که از زوال نعمتها هرگز ناراحت نشویم، چرا که همه این مواهب بلکه خود ما تعلق به او داریم، یکره می‌بخشد و روز دیگر مصلحت می‌بیند و از ما باز می‌گیرد و هر دو صلاح ما است.

و توجه به این واقعیت که ما همه به سوی او باز می‌گردیم به ما اعلام می‌کند که اینجا سرای جاویدان نیست زوال نعمتها و کمبود مواهب و یا کثرت و فور آنها همه زودگذر است، و همه اینها وسیله‌ای است برای پیمودن مراحل تکامل توجه به این دو اصل اساسی اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد. بدیهی است منظور از گفتن جمله انا لله و انا اليه راجعون تنها ذکر

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۶

زبانی آن نیست، بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یکدنیا توحید و ایمان در عمق آن نهفته است.

و در آخرین آیه مورد بحث الطاف بزرگ الهی را برای صابران و سخت کوشان که از عهده این امتحانات بزرگ بر آمده‌اند بازگو می‌کند و می‌گوید: اینها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنها است (اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة

این الطاف و رحمتها آنها را نیرو می‌بخشد که در این راه پر خوف و خطر

گرفتار اشتباه و انحراف نشوند، لذا در پایان آیه می فرماید: و آنها هستند هدایت یافتگان (و اولئک هم المهدون).  
و به این ترتیب فشرده‌ای از مسأله بزرگ امتحان و هدف نهائی و چهره‌های مختلف، و عوامل پیروزی و همچنین نتایج آن را در این چند جمله کوتاه روشن می‌سازد.

### نکته‌ها

#### نکته : ۱- چرا خدا مردم را آزمایش می‌کند؟

در زمینه مسأله آزمایش الهی بحث فراوان است، نخستین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم؟ اگر چنین است

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۷

خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است، غیب آسمان و زمین را با علم بی‌پایانش می‌داند، چرا امتحان می‌کند؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟! پاسخ این سؤال مهم را در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است.

آزمایشهای ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است. توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و ازقوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را می‌آزماید، یعنی همانگونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی رانیز در کوره حوادث سخت پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد.

در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پر تجربه شبیه است که دانه‌های مستعد را در سرزمینهای آماده می‌پاشد، این دانه‌ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می‌کنند، تدریجاً با مشکلات می‌جنگند و با حوادث پیکار می‌نمایند در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می‌دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.



سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی می‌برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی، گرسنگی، گرما و سرما، حوادث دشوار، موانع سخت، قرار می‌دهند تا ورزیده و آبدیده شوند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۸

و این است رمز آزمایشهای الهی. قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می‌گوید و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور: او آنچه را شما در سینه دارید می‌آزماید تا دل‌های شما کاملاً خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است (آل عمران- ۱۵۴).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می‌فرماید: و ان کان سبحانه اعلم بهم من انفسهم و لکن لتظهر الافعال التی بها يستحق الثواب و العقاب: گرچه خداوند به روحیات بندگانش از خودشان آگاهتر است ولی آنها را امتحان می‌کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد.

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی‌تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می‌آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی‌شد و درخت وجود انسان میوه‌های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی‌گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام.

**نکته : ۲- آزمایش خدا همگانی است**

از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می‌پیمایند، حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروزمی‌دهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۲۹

می‌بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند. گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج

آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسانها اشاره کرده می‌فرماید: احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون: آیا مردم گمان می‌کنند بدون امتحان رها می‌شوند، نه هرگز بلکه همگی باید امتحان دهند (عنکبوت آیه ۱) قرآن نمونه‌هایی از امتحانات پیامبران را نیز بازگو کرده است آنجا که می‌فرماید: و اذ ابتلی ابراهیم ربه: خداوند ابراهیم را امتحان کرد (بقره ۱۲۴).

در جای دیگر آمده است: فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي ليبلوني الاشكر ام الكفر: هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت این لطف خدا است برای اینکه مرا امتحان کند آیا شکرگزاری می‌کنم یا کفران؟ (نمل- ۴۰).

### نکته: ۳- طرق آزمایش

در آیه فوق نمونه‌هایی از اموری که انسان با آنها امتحان می‌شود بیان شده، از قبیل: ترس، گرسنگی، زیانهای مالی، و مرگ ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به اینها نیست بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است، مانند فرزندان، پیامبران، و دستورات خداوند، حتی بعضی از خوابها ممکن است از وسائل آزمایش باشد شرور و خیرها نیز از آزمایشهای الهی محسوب می‌شوند (و نبلوكم بالشر و الخیر) (انبیاء- ۳۵).

بنا بر این مواردی که در آیه شمرده شده جنبه انحصاری ندارد، هر چند از

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۰

نمونه‌های روشن و زنده آزمایشهای الهی است. و می‌دانیم که مردم در برابر آزمایشهای خداوند به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی از عهده امتحانات بر آمده و گروهی مردود می‌شوند. مثلا مساءله ترس که پیش می‌آید گروهی خود را می‌بازند و به خاطر اینکه کوچکترین ضرری به آنها نرسد شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنند در جنگها فرار می‌کنند، یا راه‌سازشکاری پیش می‌گیرند، و با عذر تراشیهائی همچون نخشی ان تصیبنا دائرة: ما می‌ترسیم ضرری به ما متوجه شود از تکلیف الهی سرباز می‌زنند (سوره مائده آیه ۵)

اما گروهی دیگر در برابر عوامل ترس با ایمان و توکل بیشتری خود را برای هر گونه فداکاری مهیا می‌کنند چنانکه در قرآن آمده است: الذین قال لهم الناس

ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل وقتی که به مردم با ايمان می گفتند اوضاع خطرناک است، و دشمنان شما مجهزند، شما عقب نشینی کنید بر ايمان و توکل آنها افزوده می شد! (آل عمران- ۱۷۳).

در برابر سائر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است همچون گرسنگی و زیانهای مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند نمونه‌هایی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد.

#### نکته : ۴- رمز پیروزی در امتحان

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید و آن اینکه: حال که همه انسانها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایشها چیست؟ پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می دهد:

۱- نخستین و مهمترین گام برای پیروزی همان است که در جمله کوتاه

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۱

و پر معنی و بشر الصابرين در آیه فوق آمده است، این جمله با صراحت می گوید: رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد با استقامت می دهد.

۲- توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست عامل دیگری برای پیروزی محسوب که در جمله انا لله و انا الیه راجعون (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا باز می گردیم) آمده است.

اصولا این جمله که از آن به عنوان کلمه استرجاع یاد می شود، عصارهای است از عالیتین درسهای توحید و انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان، و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می کردند برای این بوده است که شدت مصیبت آنها را تکان ندهد و در پرتو ايمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این جمله می فرماید: ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملك و قولنا و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلك: اینک ما می گوئیم انا لله اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و

اینکه می‌گوئیم و انا الیه راجعون اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما جای دگر است.

۳- استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی عامل مهم دیگری است، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می‌گردند، اعتدال خود را از دست داده گرفتار اضطراب می‌شوند، اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند بدون حیرت و سرگردانی، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می‌دهند، خدا نیز

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۲

روشن بینی بیشتری به آنها می‌دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنانکه قرآن می‌گوید: و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم (عنکبوت-۶۹).

۴- توجه به تاریخ پیشینیان و بررسی موضع آنان در برابر آزمایشهای الهی برای آماده ساختن روح انسان نسبت به امتحانات پروردگار بسیار مؤثر است. اصولاً اگر انسان در مسائلی که برای او پیش می‌آید احساس تنهائی کند از نیروی مقاومتش کاسته خواهد شد، اما توجه به این حقیقت که این مشکلات طاقتفرسا و آزمایشهای سخت الهی برای همه اقوام و ملت‌ها در طول تاریخ وجود داشته سبب افزایش نیروی پایداری انسان می‌گردد به همین دلیل قرآن مجید کرارا برای دل‌داری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تقویت روحیه او و مؤمنان اشاره به تاریخ گذشتگان و حوادث دردناک زندگی آنها می‌کند مثلاً می‌گوید: و لقد استهزء برسول من قبلک: اگر تو را استهزاء کنند نگران مباش، پیامبران پیشین نیز گرفتار استهزای جاهلان بودند اما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند (انعام-۱۰).

در جای دیگر می‌فرماید: و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتاهم نصرنا: اگر تو را تکذیب کنند تعجب نیست، پیامبران پیشین را نیز تکذیب کردند آنها در برابر تکذیب مخالفان پایداری و شکیبائی به خرج دادند، و آزار شدند تا سرانجام نصرت و یاری ما به سراغشان آمد (انعام-۳۴).

۵- توجه به این حقیقت که همه این حوادث در پیشگاه خداوند رخ می‌دهد و او از همه چیز آگاه است عامل دیگری برای پایداری است.

کسانی که در یک مسابقه مشکل و طاقت فرسا شرکت دارند همین که احساس می‌کنند جمعی از دوستانشان در اطراف میدان مسابقه آنها را می‌بینند

تحمل مشکلات برای آنها آسان می‌شود و با شوق و عشق بیشتری به نبرد با حوادث بر می‌خیزند.

جائی که وجود چند نفر تماشاچی چنین اثری در روح انسان بگذارد توجه به این حقیقت که خداوند مجاهدتهای ما را در صحنه‌های آزمایش می‌بیند، چه عشق و شوری به ادامه این جهاد در ما ایجاد خواهد کرد.

قرآن می‌گوید: به هنگامی که نوح (علیه السلام) تحت شدیدترین فشارها از سوی قومش مأمور به ساختن کشتی شد خداوند به او دستور داد و اصنع الفلک باعیننا: در برابر ما اقدام به ساختن کشتی کن (هود-۳۷).

جمله باعیننا (در برابر دیدگان علم ماچنان قوت قلبی به نوح (علیه السلام) بخشید که فشار و استهزای دشمنان، کمترین خللی در اراده نیرومند او ایجاد نکرد.

از سالار شهیدان و مجاهدان راه خدا امام حسین (علیه السلام) همین معنی نقل شده که در صحنه کربلا به هنگامی که بعضی از عزیزانش با فجیعتترین وجهی شربت شهادت نوشیدند فرمود: هون علی ما نزل بی انه بعین الله: همین که میدانم این امور در برابر دیدگان علم پروردگار انجام می‌گیرد تحمل آن بر من آسان است.

#### نکته : ۵- آزمایش به وسیله نعمت و بلا

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست، بلکه گاه خدا بندگانش را با وفور نعمت و کامیابیها آزمایش می‌کند، چنانکه قرآن می‌گوید و نبلوکم بالشکر و الخیرفتنة: ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها امتحان می‌کنیم (انبیاء-۳۵).

و در جای دیگر از قول سلیمان (علیه السلام) می‌خوانیم: هذا من فضل ربی لیسبلونی اءاشکرکم اکفر: این از فضل پروردگار من است او می‌خواهد مرا آزمایش کند که من در برابر این نعمت شکرگزاری یا کفران می‌کنم؟ (سوره نمل آیه ۴۰)

توجه به چند نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است یکی اینکه لازم نیست همه مردم با همه وسائل آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به

چیزی باشد، چرا که تناسب با روحیه‌ها و وضع فردی و اجتماعی مردم در اینجا شرط است.

دیگر اینکه ممکن است یک انسان از عهده پاره‌ای از امتحانات به خوبی بر آید در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت رفوزه شود.

و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دل‌بندش مورد آزمایش قرار می‌دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می‌کشد که آیا آنها در مقام همدردی بر می‌آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می‌کوشند یا نه؟

آخرین نکته اینکه: همانگونه که اشاره کردیم امتحانات الهی، جنبه عمومی و همگانی دارد و حتی پیامبران نیز از آن مستثنی نیستند، بلکه آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به درجات سخت‌تر از آزمایش دیگران است.

آیات سوره‌های مختلف قرآن گویای این حقیقت است که هر یک از پیامبران به سهم خود در کوران آزمایشهای شدیدی قرار گرفتند، حتی جمعی از آنان قبل از رسیدن به مقام رسالت، یک دوران طولانی از آزمایشهای مختلف داشتند تا کاملاً ورزیده شوند، و برای رهبری و هدایت خلق آمادگی کامل پیدا کنند.

در میان پیروان مکتب انبیاء نیز نمونه‌های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می‌شود که هر کدام الگو و اسوهای می‌تواند باشد.

زن مسلمان بادیه نشینی بود بنام ام عقیل که دو میهمان بر او وارد

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۵

شد، فرزندش همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته و بدرود حیات گفته، زن با ایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت از مرکب پیاده شو، و به پذیرائی از مهمانها کمک کن، گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند و سرانجام غذا آماده شد و به نزد میهمانان گذاشت آنها می‌خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می‌گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد، یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد، او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم و بشر الصابرين الذين اذا

اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و  
رحمة و اولئك هم المهتدون.

زن خداحافظی کرد سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گذارد، سپس  
عرض کرد اللهم انی فعلت ما امرتني، فانجز لی ما وعدتني: خداوندا! من آنچه  
را تو دستور داده بودی انجام دادم، و رشته شکیبائی را رها نساختم، تو هم آنچه  
را از رحمت و صلوات به من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار.

سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند... یکی از  
حاضران می‌گوید من فکر کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی  
می‌ماند، اما دیدم چنین ادامه داد پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه و آله و  
سلم) برای امتش باقی می‌ماند!



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۶

آیه ۱۵۸

آیه و ترجمه

ان الصففا و المروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما و من تطوع خيرا فان الله شاكر عليم ۱۵۸  
ترجمه :

۱۵۸- صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بیرویه مشرکان که بتنهائی بر این دو کوه نصب کرده بودند از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.

شان نزول

پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می‌آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم (علیه السلام) بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند انجام می‌دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می‌گرفت. اسلام با اصلاح و تصفیهای که در این برنامه به عمل آورد اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید. از جمله اعمال و مناسکی که انجام می‌شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۷

در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین می‌خوانیم که در عصر جاهلیت مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام اساف و بر کوه مروه بت دیگر بنام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می‌رفتند و



آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست.

آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.

ضمناً در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره‌ای از روایات به هنگام عمرة القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.

بعضی احتمال داده اند که آیه در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بسا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۸

**تفسیر:**

### اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرائط خاص روانی که در شائن نزول گفته شد نخست به مسلمانان خبر می دهد که صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است ان الصفا و المروة من شعائر الله).

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: کسی که حج خانه خدا یا عمره را بجا آورد گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند (فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه ان يطوف بهما).

هرگز نباید اعمال بیرویه مشرکان که این شعائر الهی را با بتها آلوده کرده بودند از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد.

و در پایان آیه می فرماید: کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند

خداوند شاکر و علیم است (و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم). در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می‌کند، و از نیت‌های آنها به خوبی آگاه است، میداند چه کسانی به بتها علاقمندند و چه کسانی از آن بیزار.

### نکته‌ها

#### نکته : ۱- صفا و مروه

صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم قرار دارد، می‌باشد.

این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارد و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای درآمده که حجاج در زیر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۳۹

سقف آن به سعی می‌پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر است.

دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلاً نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم می‌باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است.

شعائر جمع شعیره به معنی علامت است و شعائر الله علامتهائی است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و خاطره‌ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می‌کند.

اعتماد از ماده عمره در اصل به معنی قسمت‌های اضافی است که به ساختمان ملحق می‌کنند و باعث تکامل آن می‌شود اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می‌شود که بر مراسم حج افزوده می‌گردد (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام عمره مفرده انجام می‌گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد، و تفاوت آن نیز کم نیست.

#### نکته : ۲- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می‌دهد، ولی راه صحیحتر و عمیقتری نیز وجود دارد، و آن مشاهده صحنه‌هائی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته‌اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می‌گردد، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بیجان است، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله‌های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می‌کند و گویا با چشم خود همه چیز را می‌بیند. اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۰

و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت. از طرفی می‌دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم (علیه السلام) در صحنه‌های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می‌گوید: ان هذا لهو البلاء المبين: این آزمایشهای آشکار و بزرگی است (منافات- ۱۰۶). و همین مجاهده‌ها، مبارزه‌ها و آزمایشهای سخت و سنگین بود که ابراهیم را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند. مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه‌های مبارزات ابراهیم و منزلگاه‌های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره‌ها مجسم می‌سازد. اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه‌های مختلف سمبولیک آن بیندیشند یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خدانشناسی و پیامبرشناسی و انسانشناسی است. با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم و جنبه‌های تاریخی صفا و مروه باز می‌گردیم: با اینکه ابراهیم (علیه السلام) به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت از خدا درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد. همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی‌آب و علف بود ببرد و سکنی دهد ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک، و بی‌آب و علفی بود و حتی پرندهای در آنجا پرنمی‌زد برد همین

که خواست تنها از آنجا برگردد همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟ اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت: خداوند! من بخاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه های تو آباد گردد این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت.

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بیستابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای بدست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه ی حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقائق عمرش را طی می کرد از نزدیک پای او- با نهایت تعجب- چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند. از آنجا که آب رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ

آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند. کوه صفا و مروه به ما درسی می دهد که: برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آئین او همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد در نومیدیهایی بسی امیدها است، هاجر مادر اسماعیل در جایی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد خدا هم از راهیکه تصور نمی کرد او را سیراب نمود.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: روزگاری بر سر آنها بتنهائی نصب بود اما امروز در اثر فعالیت‌های پیگیر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شب و روز در دامنه‌اش بانگ لا اله الا الله طنین انداز است.

کوه صفا حق دارد بخود ببالد و به گوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود آفتاب هدایت از من طلوع کرد شما که امروز سعی صفا و مروه می کنید بخاطر داشته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اجابت کرده اند روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد کسی او را اجابت نمی نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید.

سعی صفا و مروه بما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تالپ پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند.

به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زائران خانه‌اش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هر گونه امتیاز و تشخیص ۷ مرتبه برای تجدید آن

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۳

خاطره‌ها بین این دو کوه را به پیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند در آنجا باید بخاطر امثال فرمان خدا گاهی آهسته وزمانی هروله کنان با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است!

به هر حال بعد از آنکه فرمود صفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بندگی مردم و از شعائر الهی است، اضافه می کند هر کس حج خانه خدا می کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد زیرا هر حرکتی که انسان در پایان بجای اول باز گردد به آن طواف گفته می شود خواه

حرکت دورانی باشد یا نه.

### نکته : ۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می‌آید: و آن اینکه از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه صفا و مروه واجب است خواه در اعمال حج باشد یا عمره، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سعی بین صفا و مروه بیمانع است، اما دلالت بر وجوب ندارد.

پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شأن نزول بیان شد به روشنی در می‌یابیم چه اینکه مسلمانان گمان می‌کردند که با آن سابقه‌ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می‌کردند دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سعی کنند. این آیه به آنها می‌فرماید باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۴

از شعائر خدا است و به عبارت روشنتر تعبیر به لا جناح برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است.

علاوه بر این در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند آن بیان شده است مثلاً درباره نماز مسافر می‌خوانیم: و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة: (اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته بجا آورید).

سوره نساء آیه ۱۰۱ با اینکه می‌دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه اینکه فقط بی‌مانع باشد، بطور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می‌شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است. امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی که در کتاب من لا یحضر از آن حضرت نقل شده بهمین روش اشاره می‌فرماید.

### نکته : ۴- تطوع چیست؟

تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است، و در عرف فقها، معمولاً به اعمال مستحب گفته می‌شود، روی همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته‌اند، یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خدا را در مورد آن امتثال کند خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد. ولی احتمال می‌رود که این جمله تکمیل و تاء کید جمله‌های قبل باشد و

منظور از تطوع پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است می باشد.  
بنابراین معنی جمله چنین می شود کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام  
زحمتی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۵

که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت  
سرچشمه می گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند خداوند پاداش لازم به آنها  
خواهد داد.

### نکته : ۵- شکرگزاری خداوند

ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است  
که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسانها حکایت می کند جایی که او  
در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر  
خداوند معلوم است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۶

آیه ۱۵۹ - ۱۶۰

آیه و ترجمه

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینت و الیهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتب  
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللعنون ۱۵۹  
الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم ۱۶۰  
ترجمه :

۱۵۹- کسانی که دلائل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آنکه  
در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند و  
همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن مینمایند  
۱۶۰- مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک)  
اصلاح نمودند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار ساختند که من توبه آنها را  
می پذیرم که من تواب و رحیمم.

### شان نزول

جلال الدین سیوطی در اسباب النزول از ابن عباس چنین نقل می کند: که  
چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید  
سؤالاتی از دانشمندان یهودپیرامون مطالبی از تورات (که ارتباط با ظهور

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان کرده و از توضیح خودداری

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۷

کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها گوشزد کرد).

تفسیر:

### کتمان حق ممنوع!

گرچه روی سخن در این آیه طبق شأن نزول، به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهومی آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می کند محدود نخواهد کرد. آیه شریفه، این افراد را با شدیدترین لحنی مورد سرزنش قرار داده می گوید: کسانی که دلائل روشن و وسائل هدایت را که نازل کرده ایم بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی، کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند (نه فقط خدا بلکه همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند) ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الہدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللاعنون).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که هم خدا، و هم تمامی بندگان خدا و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر کتمان حق عملی است که خشم همه طرفداران حق را برمی انگیزد، چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را که امانتهای او است به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند

جمله من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اشاره به این است که این گونه افراد در واقع زحمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با این عمل خود بر باد می دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۸

ضمناً باید توجه داشت کلمه یلعن که به خاطر تاء کید دو مرتبه در آیه ذکر شده فعل مضارع است و چنانکه می دانیم فعل مضارع معنی استمرار را دارد، بنا بر این معنی آیه چنین می شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کنندگان برای همیشه و به طور دائم متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می کنند، و این



شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد. بینات و هدی، معنی وسیعی دارد که همه وسائل هدایت و دلائل روشن که مایه آگاهی و بیداری و نجات مردم است در بر می‌گیرد. و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچگاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی‌بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا مأیوس نمی‌کند، در آیه بعد راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می‌کند:

مگر آنها که توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود بر آیند، و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند من اینگونه افراد را می‌بخشم و رحمت خود را که از آنها قطع کرده بودم تجدید می‌کنم، چرا که من بازگشت کننده و مهربانم (الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم).

جمله انا التواب الرحیم مخصوصا با توجه به این که بعد از جمله فاولئک اتوب علیهم قرار گرفته دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران می‌کند، می‌گوید اگر آنها باز گردند من هم باز می‌گردم، آنها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند و حق را افشا نمایند، من نیز بازگشت به رحمت می‌کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجدداً به آنها می‌بخشم. جالب اینکه نمی‌گوید شما توبه کنید تا توبه شما را پذیرا شوم می‌گوید

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۴۹

شما باز گردید من نیز باز می‌گردم و فرق میان این دو تعبیر روشن است بعلاوه هر یک از کلمات جمله و انا التواب الرحیم آنچنان مهربانانه می‌کند که حسابی برای آن نیست.

توضیح اینکه تعبیر انا که ضمیر متکلم وحده است در مواردی به کار می‌رود که گوینده در مقام بیان رابطه مستقیم خود با شنونده می‌باشد، مخصوصا اگر شخص بزرگی بگوید: من خودم این کار را برای شما می‌کنم بسیار فرق دارد تا بگوید ما چنین خواهیم کرد، لطف و محبتی که در تعبیر اول نهفته است بر هیچکس پوشیده نیست.

کلمه تواب نیز صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که بسیار بازگشت کننده می‌باشد، این تعبیر آنچنان روح امید در انسان می‌دمد که پرده‌های یاس و نومیدی را از آسمان جان او به کلی کنار می‌زند، به خصوص اینکه با کلمه

رحیم که اشاره به رحمت ویژه پروردگار است همراه شده.

**نکته‌ها**

**نکته : ۱- مفاسد کتمان حق**

موضوعی که از دیر زمان باعث حق کشی‌های فراوان در جوامع انسانی گردیده، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد مسأله کتمان حق است، آیات فوق گرچه در حادثه خاصی نازل شد ولی- همانگونه که گفتیم- بدون شک حملات آن متوجه همه کسانی است که سهمی در این کار دارند. تهدید و مذمتی که در آیه مورد بحث نسبت به کتمان کنندگان حق آمده در قرآن منحصر به فرد است، چرا چنین نباشد؟ مگر نه این است که این عمل زشت می‌تواند امتها و نسلهائی را در گمراهی نگهدارد؟ همانگونه که اظهار حق می‌تواند مایه نجات امتها بشود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۰

انسان فطرتاً خواهان حق است و آنها که حق را کتمان می‌کنند در واقع جامعه انسانی را از سیر تکامل فطری باز می‌دارند. اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، دانشمندان یهود و نصاری در مورد بشارت‌های عهدین افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می‌دانستند در اختیار سایر مردم می‌گذارند ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند، و از برکات این وحدت برخوردار شوند. کتمان حق مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که مردم را می‌تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است.

حتی گاه سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می‌شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می‌توانند با بیان حقیقت این نیاز مبرم را برطرف سازند.

به تعبیر دیگر افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم، مشروط به سؤال نیست، و اینک نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه مورد بحث از بعضی نقل کرده: کتمان مخصوص جایی است که سؤال از چیزی شود درست به نظر نمی‌رسد به خصوص اینکه قرآن تنها از مسأله کتمان سخن نمی‌گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می‌شمرد، و همین اشتباه شاید سبب شده که

جمعی از دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر اینکه کسی از آنها سؤالی نکرده است، در حالی که قرآن مجید می‌گوید: و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الكتاب لتبیینه للناس و لا تکتمونه: خداوند از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده پیمان گرفته است که آن را حتماً برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید (آل عمران ۱۸۷).

این نکته نیز قابل توجه است که گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۱

جزئی و فرعی که سبب شود مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند نیز نوعی کتمان حق است، و اگر فرضاً تعبیر کتمان حق شامل آن نشود بدون شک ملاک و فلسفه تحریم کتمان حق در آن وجود دارد.

### نکته : ۲- کتمان حق در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان کننده حقایق شده، از جمله پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: من سئل عن علم یعلمه فکتّم لجم یوم القیامة بلجام من نار: «هر گاه از دانشمندی چیزی را که می‌داند سؤال کنند و او کتمان نماید روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می‌زنند»! مجدداً تکرار می‌کنیم که گاه همان حالت نیاز و ابتلای مردم به یک مسأله جانشین سؤال آنها می‌شود و افشاگری واجب است.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: من شر خلق الله بعد ابلیس و فرعون ...: «بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون ... کیست؟»

امام در پاسخ فرمود: العلماء اذا فسدوا، هم المظهورون للباطیل، الکاتمون للحقایق، و فیهم قال الله عز و جل اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ...: «آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حق را کتمان می‌کنند و همانها هستند که خداوند بزرگ درباره آنها فرموده: لعن خدا و لعن همه لعنت کنندگان بر آنها خواهد بود»!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۲

### نکته : ۳- لعن چیست؟

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختن است که آمیخته با خشم و

غضب باشد، بنابراین لعن از ناحیه خداوند یعنی دور ساختن کسی را از رحمت خویش و از تمام مواهب و برکاتی که از ناحیه او به بندگان می‌رسد، و اینکه بعضی از بزرگان اهل لغت گفته‌اند لعن در آخرت به معنی عذاب و عقوبت و در دنیا به معنی سلب توفیق است در واقع از قبیل بیان مصداق می‌باشد، نه اینکه مفهوم لعن منحصر به این دو موضوع گردد.

واژه «اللاعنون» (لعن کنندگان) معنی وسیعی دارد که نه تنها فرشتگان و مؤمنان را شامل می‌شود، بلکه علاوه بر آن، هر موجودی که با زبان حال یا قال، سخنی می‌گوید، او هم در این مفهوم وسیع داخل است، بخصوص اینکه در پاره‌ای از روایات می‌خوانیم که (مثلاً) دعای خیر و استغفار همه موجودات زمین و آسمان حتی ماهیان دریا شامل حال طالبان علم و دانش است (و انه يستغفر لطالب العلم من في السماء و من في الارض حتى الحوت في البحر). جائی که آنها برای دانش طلبان استغفار کنند برای کتمان کنندگان دانش لعن خواهند کرد!

۴- واژه «تواب» که صیغه مبالغه است، اشاره به این حقیقت نیز دارد که اگر وسوسه‌های شیطانی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجدداً باید توبه کند و به سوی خدا باز گردد و حق را افشا نماید، چرا که خدا بسیار بازگشت کننده است، و هرگز نباید از عفو و رحمت او مأیوس گشت.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۳

آیه ۱۶۱ - ۱۶۳

آیه و ترجمه

ان الذین كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين ۱۶۱

خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون ۱۶۲

و الهکم اله وحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ۱۶۳

ترجمه :

۱۶۱- کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.

۱۶۲- همیشه در آن ( لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند، نه در عذاب آنان تخفیف داده می‌شود و نه مهلتی خواهند داشت.

۱۶۳- خدای شما خداوند یگانه‌ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).

تفسیر :

آنها که کافر می‌میرند

در آیات گذشته، نتیجه کتمان حق را دیدیم، آیات مورد بحث در تکمیل آن اشاره به افراد کافری می‌کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می‌دهند، نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود» (ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین).

این گروه نیز همانند کتمان‌کنندگان حق گرفتار لعن خدا و فرشتگان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۴

و مردم می‌شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر، اصرار ورزیده‌اند طبعاً راه بازگشتی بر ایشان باقی نمی‌ماند. سپس اضافه می‌کند: «آنها جاودانه در این لعنت الهی و لعنت فرشتگان و مردم خواهند بود بی‌آنکه عذاب خدا از آنها تخفیف یابد و یا مهلت و تاءخیری به آنها داده شود» (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون). و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می‌دهد در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «معبود شما خداوند یگانه است» (و الهکم اله واحد). باز برای تاءکید بیشتر اضافه می‌کند: «هیچ معبودی جز او نیست، و هیچکس غیر او شایسته پرستش نمی‌باشد» (لا اله الا هو). و در آخرین جمله به عنوان بیان و دلیل و علت می‌فرماید: «او خداوند بخشنده مهربان است» (الرحمن الرحیم). آری کسی که از یکسو رحمت عامش همگان را فرا گرفته و از دیگر سو برای مؤمنان رحمت ویژه‌ای قرار داده، آری او شایسته عبودیت نه آنها که سر تا پا نیازند و محتاج.

نکته‌ها

نکته : ۱

آیات متعددی از قرآن این نکته را روشن می‌سازد که هر کس در حال کفر و دشمنی با حق از دنیا برود، هیچگونه راه نجاتی برای او نیست، و باید هم چنین

باشد، زیرا با توجه به اینکه سعادت و بدبختی جهان دیگر نتیجه مستقیم اندوخته‌هایی است که از این جهان با خود می‌بریم، این حقیقت آشکار می‌شود،

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۵

زیرا کسی که بال و پر خود را با آتش کفر و دشمنی با حق سوخته مسلما در آن جهان قدرت پرواز ندارد، و سقوطش در «درکات دوزخ» حتمی است، و چون عالم دیگر جای تحصیل وسیله نیست برای همیشه در چنین وضعی خواهد ماند.

این موضوع درست به آن می‌ماند که انسان بر اثر شهوترانیها و هوسبازیها از روی علم و عمد چشمهای خود را از دست بدهد و تا پایان عمر مجبور شود، نابینا بماند.

بدیهی است این سرنوشت مخصوص کافرانی است که از روی علم و عمد راه کفر و دشمنی با حق را بپیمایند (توضیح بیشتر را درباره مسأله خلود در جلد ۹ صفحه ۲۳۹ ذیل آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره هود مطالعه فرمائید).

**نکته : ۲**

این آیه یکتائی خداوند را به طوری که هر گونه انحراف و شرک را نفی می‌کند بیان کرده است، گاه و بی‌گاه به موجوداتی که دارای صفات منحصر به فرد و به اصطلاح یکتا هستند برخورد می‌کنیم، اما ناگفته پیداست که همه آنها در یک یا چند صفت مخصوص به خود ممکن است منحصر به فرد و یکتا باشند، اما خداوند در ذات یکتا است، در صفات یکتاست، در افعال یکتاست، یکتائی خدا عقلا قابل تعدد نیست، او یکتائی است ازلی و ابدی یکتائی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی‌کند یکتائی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن، کوتاه سخن اینکه او در یکتائی خود هم یکتاست!

**نکته : ۳- مگر لعن خدا کافی نیست؟**

در آیه فوق علاوه بر لعن خداوند، لعن همه لعن‌کنندگان نیز نثار افرادی شده بود که حق را کتمان می‌کنند، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا این در واقع یکنوع تاءکید و ابراز تنفر

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۶

و بیزارای همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی

می شوند.

و اگر گفته شود چرا ناس (مردم) به طور عموم گفته شده، در حالی که لاقلاً افرادی که شریک این جرمنند به این مجرمین لعن نمی کنند؟ می گوئیم حتی آنها نیز از نفس این عمل متنفرند، بهمین دلیل اگر کسی حق را در مورد خودشان کتمان کند مسلماً ناراحت می شوند و بر او لعن و نفرین می فرستند! منتها آنجا که پای منافع خودشان در میان است، استثنائاً چشم می پوشند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۵۷

آیه ۱۶۴

آیه و ترجمه

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون ۱۶۴

ترجمه :

۱۶۴- در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهائی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندهگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند، نشانه‌هائی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

تفسیر :

جلوه‌های ذات پاک او در پهنه هستی

از آنجا که آخرین آیه بحث گذشته سخن از توحید پروردگار به میان آمد آیه مورد بحث در واقع دلیلی است بر همین مسأله اثبات وجود خدا و توحید و یگانگی ذات پاک او. مقدماتی باید به این نکته توجه داشت که همه جا نظم و انسجام دلیل بر وجود علم و دانش است، و همه جا هماهنگی دلیل بر وحدت و یگانگی است. روی این اصل که شرح آن را در کتابهای خداشناسی گفته‌ایم، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یکسو، و هماهنگی و وحدت عمل

دستگاه‌های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدء علم و قدرت یگانه و یکتائی می‌شویم که این همه آوازه‌ها از او است. فی المثل هنگامی که هر یک از پرده‌های هفتگانه چشم را با ساختمان ویژه و ظریفش بررسی می‌کنیم می‌دانیم که طبیعت بی شعور و کور و کر محال است بتواند مبدء چنین اثربدیعی باشد، سپس هنگامی که همکاری و هماهنگی این پرده‌های هفتگانه را با یکدیگر، و هماهنگی مجموع چشم را با کل بدن انسان و هماهنگی یک انسان را با سایر انسانها، و هماهنگی کل جامعه انسانیت را با مجموعه نظام هستی در نظر می‌گیریم می‌دانیم که همه اینها از یکجا سرچشمه گرفته است، و همه آثار قدرت یک ذات پاک است آیا یک شعر زیبا و نغز و پر محتوی ما را به ذوق و قریحه سرشار شاعر هدایت نمی‌کند؟

و آیا هماهنگی کامل قطعه‌های شعر موجود در یک دیوان با یکدیگر دلیل بر این نیست که همه از قریحه یک شاعر توانا تراوش کرده؟! با در نظر گرفتن این مقدمه فشرده و کوتاه به تفسیر آیه باز می‌گردیم: در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام آیت و نشانه‌ای از آن مبدء بزرگ است اشاره شده:

۱- «در آفرینش آسمان و زمین...» (ان فی خلق السماوات و الارض...). آری آفرینش این آسمان پرشکوه، و اینهمه کرات عالم بالا یعنی ملیونها ملیون آفتاب درخشان، و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب تاریک و پرستاره باچشمک زدنهای پر معنی خود با ما سخن می‌گویند، و یا در پشت تلسکوپهای عظیم خود را به ما نشان می‌دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود، که سراسر آنها را همچون حلقه‌های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است، و همچنین

آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره‌های بسیار متنوع و در لباس صدها هزار نوع گیاه و حیوان، جلوه‌گر شده، همه نشانه‌های ذات پاک او و آئینه‌های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند.



عجب اینککه هر چه علم و دانش بشر پیشتر می‌رود، عظمت این عالم و وسعتش در نظر او بیشتر می‌شود، و معلوم نیست این گسترش علمی تا کی ادامه خواهد یافت؟!.

امروز دانشمندان به ما می‌گویند هزاران هزار کهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشانها است، تنها در کهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها میلیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده!، و چه عظمت چه قدرتی؟!.

۲- «و نیز در آمد و شد شب و روز ...» (و اختلاف الليل و النهار ...).

آری این دگرگونی لیل و نهار، و این آمد و رفت روشنائی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجی که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود، و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می‌آید، و درختان و گیاهان و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی، گام به گام طی می‌کنند، اینها نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی اوهستند.

اگر این تغییر تدریجی نبود، و یا این تغییرات توأم با هرج و مرج صورت می‌گرفت و یا اصلا همیشه روز، و یا همیشه شب بود، حیات و زندگی از صفحه کره زمین به کلی برچیده می‌شد و اگر فرضا وجود داشت دائما دچار آشفتگی و نابسامانی بود.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۰

۳- «و کشتیهائی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می‌آیند ... (و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس...)».

آری انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوسها را می‌نوردد، و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می‌کند، این حرکت مخصوصا با کشتیهای بادبانی، معلول چند نظام است: نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوسها می‌وزد (اعم از وزشهای سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استواء و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب در حرکتند و بنام آلیزه و کنتر آلیزه معروفند، یا وزشهای منطقه‌ای که تحت برنامه‌های معینی حرکت می‌کنند و به کشتیهامکان می‌دهند، از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند (همچنین خاصیت طبیعی چوب یا فشار مخصوصی

که از ناحیه آب به اجسام وارد می‌شود و آنها را بر سطح آب، شناور می‌سازد، و همچنین خاصیت تغییرناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین، که عقربه‌های قطب‌نماها را تنظیم می‌کند، و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می‌دهند، آری تا همه این نظامها دست بدست هم ندهند، استفاده از کشتیها با آن فوائد سرشارشان امکانپذیر نیست و در نتیجه اینها نیز آیتی است برای ذات پاک او.

عجب اینکه امروز نه تنها با پیدایش کشتیهای موتوری از عظمت این معنی کاسته نشده بلکه به مراتب بر عظمت آن افزوده است چرا که هنوز مهمترین وسیله نقلیه بشر کشتیهای غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۱

دارند، و در آن، میدانها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن فرودگاه عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد. ۴- «و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن، زمینهای مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است...» (و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة...) . آری دانه‌های حیاتبخش باران و قطرات پرتراوت و با برکت این آب تصفیه شده طبیعی به هر جا می‌ریزد، زندگی و حیات می‌پاشد، و حرکت و برکت و آبادی و نعمت، همراه خود می‌آورد، این آب که با نظام خاصی ریزش می‌کند و آنهمه موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی جان، جان می‌گیرند همه پیام‌آور قدرت و عظمت او هستند.

۵ - «و حرکت دادن و وزش منظم بادها...» (و تصریف الریاح...) . که نه تنها بر دریاها می‌وزند و کشتیها را حرکت می‌دهند، بلکه سطح خشکیها کوهها و دره‌ها و جلگه‌ها را جولانگاه خود قرار داده‌اند، گاهی گرده‌های نر را بر قسمت‌های ماده گیاهان می‌افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می‌کنند میوه‌ها به ما هدیه می‌کنند و بذرها را گوناگون را می‌گسترانند. و زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوسها، آنها را به طور مداوم به هم می‌آمیزند تا محیط آماده‌ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد. و گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره زمین

می‌کنند.

و زمانی با جابجا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می‌سازند.  
آری وزش بادهای با اینهمه فوائد و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۲

بی پایان او است.

۶- «و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند...» (و السحاب المسخر بین السماء و الارض...).

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان، معلق نگاه داشته، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگری می‌برند، بی‌آنکه کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه‌ای از عظمت اویند.

بعلاوه اگر آبیاری و منصب آبدهی آنها نبود در سرتاسر خشکیهای روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روئیدن گیاه، همه جا ویرانه بود و کویر بود و بر همه جا خاک مرده پاشیده می‌شد، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است.

آری همه اینها «نشانه‌ها و علامات ذات پاک او هستند اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می‌اندیشند» (لایات لقوم یعقلون).

نه برای بیخبران سبک مغز و چشم‌داران بی‌بصیرت و گوش‌داران کر!

بَعْدُ ←

↑ فَرَسْتُ

→ قَبْلُ

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۳

آیه ۱۶۵-۱۶۷

آیه و ترجمه

و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله والذين ءامنوا اشد حبا لله و لو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا و ان الله شديد العذاب ۱۶۵

اذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا وراوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب ۱۶۶ و قال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرامنهم كما تبرء و امنا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرت عليهم و ما هم بخارجين من النار ۱۶۷  
ترجمه :

۱۶۵- بعضی از مردم معبودهائی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می کنند، و آنها را همچون خدا دوست می دارند، اما آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان شدیدتر است، و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خدا را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است، و اودارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می هراسند).  
۱۶۶- در آن هنگام رهبران (و معبودهای انسانی و شیطانی) از پیروان خود بیزاری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۴

۱۶۷- و (در این موقع) پیروان می گویند کاش بار دیگر ما به دنیا برمی گشتیم تا از این پیشوایان گمراه بیزاری جوئیم آنچنان که آنها (امروز از ما بیزاری جستند (آری) این چنین خداوند اعمال آنها را بصورت حسرتزائی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.  
تفسیر :

بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود!

در آیات قبل سخن از دلائل وجود خدا و اثبات یگانگی او از طریق نظام

آفرینش بود، و در آیات مورد بحث روی سخن متوجه کسانی است که از این دلائل روشن و قاطع چشم‌پوشیده و در راه شرک و بت پرستی و تعدد خدایان گام نهاده‌اند، سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می‌ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع همه کمالات و بخشنده همه نعمتها است.

نخست می‌گوید: «بعضی از مردم معبودهائی غیر خدا برای خود انتخاب می‌کنند» (و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا).

نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده‌اند بلکه «آنچنان به آنها عشق می‌ورزند که گوئی به خدا عشق می‌ورزند» (يحبونهم كحب الله).

«اما کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند» (و الذين آمنوا اشد حبا لله).

چرا که آنها مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را که منبع

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۵

همه کمالات است رها نمی‌کنند، هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی‌ارزش و ناچیز است، اصلا آنها غیر او را شایسته عشق و محبت نمی‌بینند، جز به خاطر او، و در راه او کار نمی‌کنند، در دریای بیکران عشق خدا آنچنان غوطه‌ورند که علی وار می‌گویند: فیهنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک! «گیرم که بر عذاب تو صبر کنم اما با فراق و دوری تو چه کنم».

اساساً عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد و به همین دلیل آنکس که هستی و کمالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد.

کوتاه سخن اینکه همانطور که آیه فوق می‌گوید: عشق و علاقه افراد با ایمان نسبت به خدا از عشق و علاقه بت پرستان به معبودهای پنداریشان ریشه‌دارتر و عمیقتر و شدیدتر است.

چرا چنین نباشد آیا کسی که واقعیتی را دریافته و به آن عشق می‌ورزد با کسی که گرفتار خرافه و تخیل است می‌تواند یکسان باشد؟ عشق مؤمنان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می‌گیرد اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال! و باز به همین دلیل عشق نخست به هیچ وجه متزلزل نمی‌گردد ولی عشق

مشرکان ثبات و دوامی ندارد.

لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «این ظالمان هنگامی که عذاب الهی را مشاهده می‌کنند و می‌دانند که تمام قدرتها به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است در آن هنگام متوجه زشتی اعمال خود و بدی عاقبت کارشان می‌شوند و اعتراف می‌کنند که انسانهای منحرفی بوده‌اند (و لویری الذین ظلموا اذ یرون

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۶

العذاب ان القوة لله جميعا و ان الله شديد العذاب). در این هنگام پرده‌های جهل و غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می‌رود و به اشتباه خود پی می‌برند، ولی از آنجا که هیچ تکیه‌گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی بی‌اختیار دست به دامن معبودان و رهبران خود می‌زنند اما «در این هنگام رهبران گمراه آنها دست رد به سینه آنان می‌کوبند و از پیروان خود تبری می‌جویند» (اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا). «و در همین حال عذاب الهی را با چشم خود می‌بینند و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود» (و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب). بدیهی است منظور از معبودها در اینجا بت‌های سنگی و چوبی نیستند، بلکه انسانهای جبار و خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان، خود را در بست در اختیارشان گذاردند، و تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل آنها شدند. اما این پیروان گمراه که بی‌وفائی معبودان خود را چنین آشکارا می‌بینند برای تسلی دل خویشستن می‌گویند: «ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می‌گشتیم تا از آنها تبری جوئیم، همانگونه که آنها امروز از ما تبری جستند!» (و قال الذین اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبرأوا منا). اما چه سود که کار از کار گذشته و بازگشتی بسوی دنیا نیست نظیر همین سخن در سوره زخرف آیه ۳۷ به چشم می‌خورد (حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین). «او هنگامی که در قیامت در محضر ما حضور می‌یابد به رهبر گمراه کننده

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۷

خود می‌گوید کاش میان من و تو فاصله میان مشرق و مغرب بود!!  
و در پایان آیه می‌فرماید آری «این چنین خداوند اعمالشان را به صورت مایه

حسرت به آنها نشان می‌دهد» (کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم).  
و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد (و ما هم بخارجین من النار).  
آری آنها جز اینکه حسرت بخورند چه می‌توانند انجام دهند. حسرت بر اموالی  
که فراهم کردند، و بهره آنرا دیگران بردند حسرت بر امکانات فوق‌العاده‌ای که  
برای رستگاری و نجات در اختیار داشتند و از دست دادند، حسرت بر عبادت  
معبودانی بی‌عرضه و بی‌ارزش بجای عبادت خداوند قادر متعال.  
اما حسرتی بیهوده، چرا که نه موقع عمل است و نه جای جبران، بلکه تنها  
هنگام مجازات است و دیدن نتیجه اعمال!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۶۸

آیه : ۱۶۸-۱۶۹

آیه و ترجمه

یایها الناس کلوا مما فی الارض حللا لاطیبا و لا تتبعوا خطوت الشیطان انه  
لکم عدو مبین ۱۶۸

انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ۱۶۹  
ترجمه :

۱۶۸- ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید و از گامهای  
شیطان پیروی نکنید، چه اینکه او دشمن آشکار شما است  
۱۶۹- او شما را فقط به بدیها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد)  
آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.

شان نزول:

از ابن عباس نقل شده که بعضی از طوائف عرب همانند ثقیف و خزاعه و غیر  
آنها قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند  
(حتی تحریم آنرا به خدا نسبت می‌دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این  
عمل ناروا باز داشت.

تفسیر :

گامهای شیطان!

در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود، یکی از انواع  
شرک این است که انسان غیر خدا را قانونگذار بداند، و نظام تشریح و حلال و  
حرام را در اختیار او قرار دهد، آیات مورد بحث این عمل را یک کار شیطانی

معرفی کرده، می‌فرماید: «ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید» (یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیباً). «و از گامهای شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است» (و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین). قابل توجه اینکه خطابهائی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاها است کم نیست، و معمولاً با دو قید «حلال» و «طیب» همراه است. حلال چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد، و طیب به چیزهای پاکیزه گفته می‌شود که موافق طبع سالم انسانی است نقطه مقابل خبیث که طبع آدمی از آن تنفر دارد.

«خطوات» جمع «خطوة» (بروزن قریه) به معنی گام و قدم است و خطوات شیطان گامهائی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم بر می‌دارد.

جمله «لا تتبعوا خطوات الشیطان» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزیهای الهی است، و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمتهای حلال را در غیر مورد مصرف نکنند، و این نعمتهای الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند نه طغیان و فساد در ارض.

پیروی از این گامهای شیطان در حقیقت همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به دنبال دستور استفاده از غذاهای حلال ذکر شده است مانند کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین: «از روزیهای الهی بخورید و بنوشید اما فتنه و فساد در زمین به راه نیندازید» (بقره - ۶۰). و مانند کلوا من طیبات ما رزقناکم و لاتطغوا فیه «از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما ارزانی داشته‌ایم بخورید، اما در آن طغیان و سرکشی ننمائید»

(طه - ۸۱).

خلاصه اینکه این مواهب و امکانات باید نیروئی بر اطاعت باشد، نه وسیله‌ای برای گناه.

جمله انه لکم عدو مبین که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام



شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

آیه بعد دلیل روشنی بر دشمنی سرسختانه شیطان که جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد بیان کرده، می‌گوید: «او شما را فقط به انواع بدیها و زشتیها دستور می‌دهد» (انما یامرکم بالسوء و الفحشاء).

«و نیز شما را وادار می‌کند که به خدا افترا ببندید، و چیزهایی را که نمی‌دانید به او نسبت دهید» (و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون).

بنابراین برنامه‌های شیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود: «بدیها» و «زشتیها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار».

«فحشاء» از ماده «فحش» به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت «فاحش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می‌گردد، اما اینکه می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافسی عفت یا در مورد گناهایی که حد شرعی دارد به کار می‌رود در واقع از قبیل استعمال لفظ کلی در بعضی از مصادیق آن است. جمله تقولوا علی الله ما لا تعلمون ممکن است اشاره به تحریم پاره‌ای از غذاهای حلال باشد، که اعراب در جاهلیت به خدا نسبت می‌دادند، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ رسوبات این طرز تفکر در میان جمعی از تازه مسلمانان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۱

باقی مانده بود.

و یا معنی وسیعتری دارد که نسبت دادن شریک و شبیه به خدا را نیز شامل می‌شود.

به هر حال، این جمله اشاره به آن است که اینگونه کارها حداقل قول بدون علم است آنهم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد اصولاً اگر مردم مقید باشند که هر سخنی را می‌گویند متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانیها و بدبختیها از جامعه بشری بر چیده می‌شود.

در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی از همین رهگذر به وسیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است، و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به

خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار- در برابر بدیها و زشتیها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می دهد.

### نکته ها

#### ۱- اصل حلیت

این آیه دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهائی که روی زمین وجود دارد حلیت است، و غذاهای حرام جنبه استثنائی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی دلیل می خواهد، نه حلال بودن آن. و از آنجا که قوانین تشریحی باید با قوانین تکوینی هماهنگ باشد طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند. به عبارت روشنتر آنچه خدا آفریده حتما فائدهای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۲

تحریم باشد.

نتیجه اینکه هر غذائی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد طبق آیه شریفه فوق حلال است.

#### ۲- انحرافات تدریجی

جمله «خطوات الشیطان» (گامهای شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد، و آن اینکه انحرافها و تبهکاریها غالباً بطور تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب معمولاً مراحل وجود دارد: نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام اینکار را ساده می شمرد.

گام دوم شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد اینکه در مدت کوتاهی از آن صرفنظر کند.

سرانجام گامها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می آید.

وسوسه‌های شیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجاً در پشت سر خود به سوی پرتگاه می‌کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه‌های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خطوات» (گام به گام) استفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد.

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خطوات شیطان» معرفی شده است:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۳

مثلاً در حدیثی می‌خوانیم مردی قسم یاد کرده بود که فرزند خود را برای خدا) ذبح کند امام صادق فرمود: ذلک من خطوات الشیطان «این از گامهای شیطان است».

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: کل یمین بغیر الله فهو من خطوات الشیطان: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد از گامهای شیطان است.

باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می‌خوانیم که: هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتنا به این سوگند نکند و آن کار خیر را بجا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است.

### ۳- شیطان یک دشمن قدیمی

اینکه در آخر آیه فوق شیطان دشمن آشکار معرفی شده است، یا بخاطر دشمنی او از روز اول با آدم است که به واسطه نافرمانی در برابر سجده آدم همه چیز خود را از دست داد، و یا به خاطر این است که دستورات او همچون قتل و جنایت و تسبهاری برای همه آشکار است، همه می‌دانند این قبیل برنامه‌ها از یک دوست نیست، بلکه دعوت‌هایی است از یک دشمن خطرناک که جز بدبختی انسان چیزی نمی‌خواهد.

و یا به واسطه این است که شیطان صریحاً دشمنی خود را با انسان خبر داده و کمر عداوت او را بسته است، و اعلام نموده: لاغوینهم اجمعین «می‌کوشم تا همه را گمراه کنم»!

### ۴- چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیه می‌گوید: شیطان به شما امر

می‌کنند که به سوی بدیها و فحشاء بروید مسلما مراد از «امر» همان وسوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدیها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم، و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست.

پاسخ این است که: همانطور که از واژه «وسوسه» هم استفاده می‌شود تاءثیر شیطان در وجود انسان یک نوع تاءثیر خفی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده است

در آیه ۱۲۱ سوره انعام می‌خوانیم: «و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم»: شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند وحی می‌کنند! همانطوری که می‌دانیم وحی در اصل همان صدای مخفی و مرموز و احیانا تاءثیرهای ناآگاهانه است منتهی انسان بخوبی می‌تواند الهامات الهی را از وسوسه‌های شیطانی تشخیص دهد زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن اینکه: الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان، و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می‌شود یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد.

در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۵

آیه : ۱۷۰-۱۷۱

آیه و ترجمه

و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه ءاباءنا اولو کان ءاباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون ۱۷۰

و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون ۱۷۱

ترجمه :

۱۷۰- و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نمائیم،

آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟! ۱۷۱- مثال (تو) در دعوت کافران مثال کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند) این کافران (در حقیقت) کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی نمی فهمند!

تفسیر :

### تقلید کورکورانه از نیاکان

در اینجا اشاره به منطق سست مشرکان در مسأله تحریم بی دلیل غذاهای حلال، و یا بت پرستی، کرده، می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند ما از آنچه پدران و نیاکان خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم» (و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۶

الفینا علیه آباءنا).

قرآن بلافاصله این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت کوتاه و رسا محکوم می کند: «آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند»؟! (اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لایهتدون).

یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با اینکه می دانند آنها مردمی نادان و بی سواد و موهوم پرست بودند پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟!

مسأله قومیت و تعصبات قومی آنجا که به نیاکان مربوط می شود از روز نخست در میان مشرکان عموماً، و در میان غیر آنها غالباً وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد.

ولی خداپرست با ایمان این منطق را رد می کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیداً مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند کاملاً مردود می شناسد.

اصولاً پیروی از پیشینیان اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را

در بست در اختیار آنها بگذارد این کار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد از نسل‌های پیشین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملت‌ها حکومت می‌کند که نیاکان خود را همچون بت می‌پرستند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این‌که آثار پیشینیان است بدون چون و چرا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۷۷

می‌پذیرند، و لفافه‌های فریبنده‌ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می‌پوشانند. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثر انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر است.

البته هیچ مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آنچه با عقل و منطق سازگار است با نهایت احترام حفظ کنند و آنچه خرافه و موهوم و بی‌اساس است دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و این گونه نقادی در آداب و سنن پیشین شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست.

قابل توجه این‌که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: آنها نه چیزی می‌فهمیدند، و نه هدایت یافته بودند یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد، و کسی که اگر خودش دانشمند نیست هدایت دانشمندی را پذیرفته است.

اما پیشینیان آنها نه خود مردی آگاه بودند، و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند، و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد همین تقلید نادان از نادان است که «ای دو صدلعت بر این تقلید باد»!

در آیه بعد به بیان این مطلب می‌پردازد که چرا این گروه در برابر این دلائل روشن انعطافی نشان نمی‌دهند؟ و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می‌ورزند؟ می‌گویید: مثال تو در دعوت این قوم بی‌ایمان به سوی ایمان و شکستن سد تقلیدهای کورکورانه همچون کسی است که گوسفندان و حیوانات را (برای نجات از خطر) صدا می‌زند ولی آنها جز سر و صدا چیزی را درک نمی‌کنند (و مثل الذین کفروا کمثل

---

الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء).  
آری آنها به گوسفندان و حیواناتی می مانند که از فریادهای چوپان خیرخواه و دلسوز چیزی جز سر و صدائی که فقط تحریک آنی در آنها دارد نمی فهمند. و در پایان آیه برای تاء کید و توضیح بیشتر اضافه می کند «آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی درک نمی کنند»! (صم بکم عمی فهم لایعقلون).  
و به همین دلیل آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده اند و از هر دعوت سازنده ای رویگردانند.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده اند، و آن اینکه مثل کسانی که بتها و خدایان ساختگی را صدا می زنند همچون کسی است که حیوانات بی شعور را صدا می زند، نه آن حیوانات از سخنان او چیزی درک می کنند و نه این معبودهای ساختگی از سخنان عابدان خود، چرا که این بتها کردند و کورند و لال (دقت کنید).

ولی بیشتر مفسران تفسیر اول را انتخاب کرده اند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و ما نیز آنرا انتخاب کردیم.

## نکته ها

### ۱- ابزار شناخت

بدون شک برای ارتباط انسان با جهان خارج ابزاری لازم است که آنها را ابزار شناخت می خوانند، و مهمتر از همه چشم و گوش برای دیدن و شنیدن، و زبان برای سؤال کردن است، ولذا در آیه فوق بعد از آن که این افراد را به خاطر عدم استفاده از ابزار شناخت به افراد کر و لال و نابینا تشبیه می کند با ذکر «فاء تفریع» که برای نتیجه گیری است بلافاصله می گوید: «بنابراین آنها چیزی نمی فهمند».

به این ترتیب قرآن گواهی می دهد که اساسی ترین پایه علوم و دانشها چشم و گوش و زبان است چشم و گوش برای درک کردن مستقیم و زبان برای ایجاد رابطه با دیگران و کسب علوم آنها.  
در فلسفه نیز این حقیقت ثابت شده که حتی علوم غیر حسی، در آغاز، از علوم حسی سرچشمه می گیرد، و این بحث دامنه داری است که اینجا جای شرح آن

نیست (برای توضیح بیشتر در زمینه نعمت ابزار شناخت به جلد یازدهم صفحه ۳۳۵ به بعد، ذیل آیه ۷۸ سوره نحل مراجعه فرمائید).

## ۲- «ینعق»

از ماده «نعق» در اصل به معنی صدای کلاغ است در حالی که فریاد نکشد ولی «نعق» (با «غین») به معنی صدای کلاغ است که به صورت فریاد و تواءم با کشیدن گردن است.

ولی بعداً این معنی توسعه یافته و به صداهائی که در برابر حیوانات می دهند گفته شده، بدیهی است آنها از مفهوم کلمات و جمله ها با خبر نمی شوند و اگر گاهی عکس العملهائی نشان می دهند بیشتر به خاطر تن صدا، و طرز ادای کلمات است.

بعد ←

↑ فرست

قبل →



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۰

آیه ۱۷۲-۱۷۳

آیه و ترجمه

یا ایها الذین ءامنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم ایاه  
تعبدون ۱۷۲

انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر  
غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم ۱۷۳  
ترجمه:

۱۷۲- ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید  
و شکر خدا را بجا آورید اگر او را پرستش می‌کنید.

۱۷۳- خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه نام غیر  
خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است (ولی) آن کس که مجبور  
شود (در موقع ضرورت برای حفظ جان خود از آن بخورد در صورتی که  
ستمگر و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است.

تفسیر:

طیبات و خبائث

از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه‌دار از روش تاءکید و تکرار در لباسهای  
مختلف استفاده می‌کند، در این آیات بار دیگر به مسأله تحریم بی دلیل  
پاره‌ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت به وسیله مشرکان باز  
می‌گردد، منتهی روی سخن را در اینجا به مؤمنان می‌کند در حالی که در  
آیات گذشته روی سخن به همه مردم بود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۱

می‌فرماید: «ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم  
بخورید» (یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم).

«و شکر خدا را بجا آورید اگر او را می‌پرستید» (و اشکروا لله ان کنتم ایاه  
تعبدون).

این نعمتهای پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم

انسانی است برای شما آفریده شده است چرا از آن استفاده نکنید؟! اینها به شما نیروئی میبخشد تا بتوانید وظائف خود را انجام دهید بعلاوه شما را به یاد شکر پروردگار و پرستش او می اندازد.

مقایسه این آیه با آیه یا ایها الناس کلو مما فی الارض (آیه ۱۶۸ همین سوره) و ملاحظه تفاوتهای این دو با هم، دو نکته لطیف را به ما می فهماند:

در اینجا می گوید من طیبات ما رزقناکم (از غذاهای پاکی که به شما روزی دادیم ...) در حالی که در آنجا می گفت: مما فی الارض (از آنچه در زمین است) این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمتهای پاکیزه در اصل برای افراد با ایمان آفریده شده است، و افراد بیایمان به برکت آنها روزی می خورند، همانند آبی که باغبان برای گلها در جویها جاری می سازد ولی خارها و علف هرزه ها نیز از آن بهره می گیرند!

دیگر اینکه به مردم عادی می گوید بخورید و پیروی گامهای شیطان نکنید، ولی به مؤمنان در آیه مورد بحث می گوید: بخورید و شکر خدا را بجا آرید یعنی تنهها به عدم سوءاستفاده از این نعمتها قناعت نمی کند، بلکه حسن استفاده را نیز شرط می شمرد.

در حقیقت از مردم عادی تنها انتظار می رود که گناه نکنند ولی از افراد با ایمان انتظار دارد که این نعمتها را در بهترین راه مصرف کنند. ضمناً ممکن است تکرار سفارش در مورد استفاده از غذاهای پاک که در آیات

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۲

متعدد عنوان شده برای بعضی سؤالانگیز باشد اما اگر کمی به تاریخ زمان جاهلیت و آداب و رسوم خرافی آنها توجه کنیم و بدانیم که آنها چگونه بدون دلیل نعمتهای حلال را بر خود ممنوع می ساختند و این عادت به طوری در آنها نفوذ کرده بود که همچون وحی آسمانی تلقی می شد و گاه آن را صریحاً به خدا نسبت می دادند، نکته این تاءکید روشن می شود، قرآن می خواهد این افکار خرافی را از این طریق به کلی از مغز آنها بیرون کند.

بعلاوه تکیه روی عنوان «طیب» همگان را متوجه این دستور اسلامی می کند که از غذاهای ناپاک، از گوشتهائی همچون گوشت مردار و درندگان و حشرات، و از مسکرات که به شدت در میان مردم آن زمان رواج داشت پرهیزند.

در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۹ به بعد در زمینه استفاده مؤمنان از

روزیهای پاک و زینتهای معقول ( ذیل آیه ۳۲ اعراف) بحث مشروحی داریم. آیه بعد برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هر گونه بهانه چنین می‌گوید خداوند تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوک، و گوشت هر حیوانی را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن گفته شود تحریم کرده است (انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله). و به این ترتیب سه قسمت از گوشتهای حرام به اضافه خون که، بیش از همه مورد ابتلای مردم آن محیط بوده است در اینجا ذکر می‌کند که بعضی پلیدی ظاهری دارند و بر کسی مخفی نیست، مانند مردار، خون و گوشت خوک، و بعضی پلیدی معنوی دارند مانند قربانیهایی که برای بتها می‌کردند. انحصاری که از آیه با کلمه انما استفاده می‌شود به اصطلاح حصر اضافی است، یعنی منظور بیان تمام محرمات نیست، بلکه هدف نفی بدعتهایی است که آنها

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۳

در مورد قسمتی از گوشتهای حلال داشتند، و به تعبیر دیگر آنها قسمتی از گوشتهای پاکیزه و حلال را طبق خرافات و موهوماتی بر خود تحریم می‌کردند، اما در عوض به هنگام کمبود غذا از گوشت آلوده مردار یا خوک و یا خون استفاده می‌کردند! قرآن به آنها اعلام می‌کند که اینها برای شما حرام است نه آنها (و این است معنی «حصر اضافی»)).

و از آنجا که گاه ضرورتهایی پیش می‌آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می‌شود قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده و می‌گوید: ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد گناهی بر او نیست، به شرط اینکه ستمگر و متجاوز نباشد!! (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه).

به این ترتیب برای اینکه اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود با دو کلمه «غیر باغ» و «لاعاد» گوشزد می‌کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرمات نباشند، و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند، (باغ و عاد در اصل باغی و عادی بوده، باغی از ماده «بغی» به معنی طلب کردن است، و در اینجا منظور طلب کردن لذت است و «عادی» به معنی متجاوز می‌باشد، یعنی متجاوز از حد ضرورت).

تفسیر دیگری برای جمله «غیر باغ و لاعاد» ذکر شده است که با معنی اول

تضادی ندارد، و ممکن است هر دو با هم در مفهوم آیه جمع باشند و آن این است که: با توجه به اینکه یکی از معانی بغی ظلم و ستم است، منظور این است که اجازه خوردن گوشتهای حرام مخصوص کسانی است که سفر آنها سفر ستم و گناه نباشد (باید توجه داشت که اضطرار و اجبار معمولاً در سفرهائی نظیر سفرهای آن زمان حاصل می شد که قافله ها در بیابان می ماندند و یا راه را گم می کردند).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۴

بنابر این اگر سفر، سفر گناه باشد گرچه آنها ناچارند برای حفظ جان خود از غذای حرام بخورند ولی گناهی در نامه عملشان نوشته خواهد شد، و به تعبیر دیگر این ستمگران برای حفظ جان خود واجب است به حکم عقل از این گوشتهای بخورند اما این وجوب از مسئولیت آنها چیزی نمی کاهد، چرا که در مسیر غلط چنین اجباری را پیدا کرده اند.

روایاتی که می گوید این آیه درباره کسانی است که در راه قیام بر ضد امام مسلمین گام نهند نیز اشاره به همین حقیقت است، چنانکه در احکام نماز مسافر نیز وارد شده که حکم نماز شکسته تنها برای مسافرانی است که سفر آنها سفر حرام نباشد و لذا در ضمن روایات به جمله «(غیر باغ و لاعاد)» برای هر دو حکم، استدلال فرموده اند (حکم نماز مسافر و حکم ضرورت خوردن گوشتهای حرام).

و در پایان آیه می فرماید: «(خداوند غفور و رحیم است)» (ان الله غفور رحیم).

همان خداوندی که این گوشتهای را تحریم کرده با رحمت خاصش در موارد ضرورت شدید اجازه استفاده از آن را داده است.

**نکته ها**

### ۱- فلسفه تحریم گوشتهای حرام

بدون شک غذاهائی که در آیه فوق تحریم شده همچون سائر محرّمات الهی فلسفه خاصی دارد و با توجه کامل به وضع جسم و جان انسان با تمام ویژگیهایش

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۵

تشریح شده است، در روایات اسلامی نیز زیانهای هر یک مشروح آمده، و

پیشرفتهای علمی بشر پرده از روی آن برداشته است.

مثلا در کتاب کافی پیرامون گوشت مردار از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: اما المیتة فانه لم ينل منها احد الاضعف بدنه، و ذهبت قوته و انقطع نسله و لا يموت أكل المیتة الا فجأة: امام بعد از ذکر مقدمه‌های در مورد اینکه تمام این احکام به خاطر مصالح بشر است می فرماید: «اما مردار را هیچکس از آن نمی خورد مگر اینکه بدنش ضعیف و رنجور می شود، نیروی او را می کاهد، و نسل را قطع می کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سگته و مرگ ناگهانی از دنیا می رود»!

این مفسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکربها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملا از آن دوری کنند.

دومین چیزی که در آیه تحریم شده خون است (والدم) خونخواری هم زیان جسمی دارد و هم اثر سوء اخلاقی، چرا که خون از یکسو ماده کاملا آماده‌ای است برای پرورش انواع میکربها.

تمام میکربهایی که وارد بدن انسان می شوند به خون حمله می کنند، و آن را مرکز فعالیت خویش قرار می دهند، به همین دلیل گلبولهای سفید که پاسداران و سربازان کشور تن انسانند همواره در منطقه خون پاسداری می کنند تا میکربها به این سنگر حساس که با تمام مناطق بدن ارتباط نزدیک دارد راه پیدا نکنند.

مخصوصا هنگامی که خون از جریان می افتد و به اصطلاح می میرد، گلبولهای

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۶

سفید از بین می روند و به همین دلیل می کربها که میدان را خالی از حریف می بینند به سرعت زاد و ولد کرده گسترش می یابند، بنا بر این اگر گفته شود خون به هنگامی که از جریان می افتد آلودهترین اجزای بدن انسان و حیوان است گزاف گفته نشده.

از سوی دیگر امروز در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از طریق تاثیر در غده‌ها و ایجاد هورمونها در روحيات و اخلاق انسان اثر می گذارند، از قدیم نیز تاءثیر خونخواری در قساوت و سنگدلی به تجربه رسیده، و حتی ضرب المثل

شده است، و لذا در حدیثی می‌خوانیم: «آنها که خون می‌خورند آنچنان سنگدل می‌شوند که حتی ممکن است دست‌به‌قتل پدر و مادر و فرزند خود بزنند!»

سومین چیزی که در آیه تحریم شده خوردن گوشت «خوک» است (و لحم الخنزیر).

خوک حتی نزد اروپائیان که بیشتر گوشت آن را می‌خورند سمبل بی‌غیرتی است، و حیوانی است کثیف، خوک در امور جنسی فوق‌العاده بیتفاوت و لاابالی است و علاوه بر تائثیر غذا در روحيات که از نظر علم ثابت است، تائثیر این غذا در خصوص لاابالیگری در مسائل جنسی مشهود است.

در شریعت حضرت موسی (علیه السلام) حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده است، و در اناجیل گناهکاران به خوک تشبیه شده‌اند، و در ضمن داستانها مظهر شیطان خوک معرفی شده است.

جای تعجب است که بعضی با چشم خود می‌بینند از یکسو خوراک خوک نوعاً از کثافات و گاهی از فضولات خودش است و از سوی دیگر برای همه روشن شده که گوشت این حیوان پلید دارای دو نوع انگل خطرناک بنام کرم «تریشین» و یکنوع «کرم کدو» است باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می‌ورزند.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۷

تنها کرم «تریشین» کافی است که در یکماه ۱۵ هزار تخم‌ریزی کند و در انسان سبب پیدایش امراض گوناگونی مانند کم‌خونی، سرگیجه، تبهای مخصوص اسهال، دردهای رماتیسمی، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پیه‌ها، کوفتگی و خستگی، سختی عمل جویدن و بلعیدن غذا و تنفس و غیره گردد.

در یک کیلو گوشت خوک ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد کرم تریشین باشد و شاید همین امور سبب شد که چند سال قبل در قسمتی از کشور روسیه خوردن گوشت خوک ممنوع اعلام شد.

آری آئینی که دستوراتش به مرور زمان جلوه‌تازهای پیدا می‌کند آئین خدا، آئین اسلام است.

بعضی می‌گویند با وسائل امروز میتوان تمام این انگلها را کشت و گوشت خوک را از آنها پاک نمود، ولی به فرض که با وسائل بهداشتی با پختن گوشت

خوک در حرارت زیادانگلهای مزبور بکلی از میان بروند باز زیان گوشت خوک قابل انکار نیست، زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده‌ها و تراوش آنها (هورمون‌ها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد، و به این ترتیب خوردن گوشت خوک می‌تواند صفت بیبند و باری جنسی و بی‌اعتنائی به مسائل ناموسی را که از خصائص بارز نر این حیوان است به خورنده آن منتقل کند.

و شاید یکی از علل بیبند و باری شدید جنسی که در کشورهای غربی حکومت می‌کند همان تغذیه از گوشت این حیوان آلوده باشد. چهارمین چیزی که تحریم شده، گوشت‌هایی است که نام غیر خدا هنگام ذبح بر آن برده شود (و ما اهل به لغیر الله). از جمله گوشت‌هایی که در این آیه از خوردن آنها نهی شده گوشت حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بتها) ذبح شود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۸

آیا بردن نام خدا یا غیر خدا، هنگام ذبح، از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می‌گذارد؟!

در پاسخ باید گفت نباید فراموش کرد که لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثری بگذارد، زیرا محرمات در اسلام روی جهات مختلفی است، گاهی تحریم چیزی بخاطر بهداشت و حفظ جسم است، و گاهی بخاطر تهذیب روح و زمانی بخاطر حفظ نظام اجتماع، و تحریم گوشت‌هایی که به نام بتها ذبح می‌شود در حقیقت جنبه معنوی و اخلاقی و تربیتی دارد آنها انسان را از خدا دور می‌کند، و اثر روانی و تربیتی نامطلوبی دارد، چرا که از سنتهای شرک و بت پرستی است و تجدید کننده خاطره آنها.

## ۲- تکرار و تاء کید

تحریم موضوعات چهارگانه فوق در چهار سوره از قرآن ذکر شده است که دو مورد از آن در مکه (انعام- ۱۴۵ و نحل ۱۱۵) و دو مورد آن در مدینه نازل شده است (بقره- ۱۷۳ که آیه مورد بحث است و مائده- ۳).

چنین به نظر می‌رسد که نخستین بار اوائل بعثت بود که تحریم این گوشت‌های حرام اعلام شد، و دومین بار اواخر اقامت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه، و سومین بار در اوائل هجرت در مدینه و بالاخره چهارمین

بار در اواخر عمر پیامبر در سوره مائده که از آخرین سوره قرآن است بیان شده. این طرز نزول آیات که بی سابقه یا کم سابقه است، به خاطر اهمیت این موضوع و خطرات جسمی و روحی فراوان آن است و نیز به خاطر آلودگی زیاد مردم آن روز به آن بوده است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۸۹

### ۳- استفاده از خون برای تزریق

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که منظور از تحریم خون در آیه فوق تحریم خوردن آن است، بنابراین این استفاده‌های معقول دیگر مانند تزریق خون برای نجات جان مجروحان و بیماران و مانند آن هیچ اشکالی ندارد، حتی دلیلی بر تحریم خرید و فروش خون در این موارد در دست نیست، چرا که استفاده‌ای است عقلانی و مشروع و مورد نیاز عمومی.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۰

آیه: ۱۷۴-۱۷۶

آیه و ترجمه

ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتب و یشترون به ثمنًا قليلًا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا یرکبهم و لهم عذاب الیم ۱۷۴

اولئک الذین اشتروا الضللة بالهدی و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار ۱۷۵

ذلک بان الله نزل الکتب بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتب لفی شقاق بعید ۱۷۶

ترجمه:

۱۷۴- کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آنرا به بهای کمی می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آورند در حقیقت آتش سوزانی است) و خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، و آنها را پاکیزه نمی‌کند، و برای آنها عذاب دردناکی است.

۱۷۵- اینها همانها هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند راستی چقدر در برابر عذاب خداوند بیاعتنا و خونسردند!



۱۷۶- اینها بخاطر آن است که خداوند کتاب (آسمانی) را به حق (و توأم با نشانه‌ها و دلائل روشن) نازل کرده، و آنها که در آن اختلاف می‌کنند (و با کتمان و تحریف اختلاف به وجود آورند) در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۱

### شان نزول

به اتفاق همه مفسران آیات فوق در مورد اهل کتاب نازل شده است، و به گفته بسیاری مخصوصا به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) صفات و نشانه‌های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می‌کردند، ولی پس از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشاهده گرایش مردم به اوترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خاطر بیفتد و هدایا و مهمانی‌هایی که برای آنها ترتیب می‌دادند از دست برود! لذا اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که در تورات نازل شده بود کتمان کردند، آیات فوق نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.

تفسیر :

### باز هم نکوهش از کتمان حق

این آیات تاء کیدی است بر آنچه در آیه ۱۵۹ در زمینه کتمان حق گذشت گرچه روی سخن به علمای یهود است ولی چنانکه بارها یادآوری کرده‌ایم مفهوم آیات در هیچ مورد اختصاص به شائن نزول ندارد، در حقیقت شائن نزولها وسیله‌ای هستند برای بیان احکام کلی و عمومی که خود یکی از مصداقهای آن محسوب می‌شوند.

بنابر این تمام کسانی که احکام خدا و حقائق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند و به خاطر کسب مقام و یا به دست آوردن ثروتی مرتکب این خیانت بزرگ شوند باید بدانند که حقیقت گرانبھائی را به بهای ناچیزی فروخته‌اند زیرا حقپوشی اگر با تمام دنیا مبادله شود باز مرتکب شونده آن ضرر و زیان کرده است!

در آیه نخست می‌گوید: کسانی که کتمان می‌کنند کتابی را که خدا

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۲

نازل کرده و آنرا به بهای کمی می‌فروشد آنها در حقیقت جز آتش چیزی نمی‌خورند»! (ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قليلا اولئک ما یا کلون فی بطونهم الا النار).  
آری هدایا و اموالی را که از این راه تحصیل می‌کنند آتشی سوزانی است که در درون وجود آنان وارد می‌شود.  
این تعبیر ضمناً مسأله تجسم اعمال را در آخرت بار دیگر روشن می‌سازد و نشان می‌دهد اموال حرامی که از این طریق به دست می‌آید در واقع آتشی است که در دل آنها وارد می‌شود که در رستاخیز به شکل واقعی خود مجسم خواهد شد.

سپس به یک مجازات مهم معنوی آنها که از مجازات مادی بسیار دردناکتر است پرداخته می‌گوید: «خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، و آنان را پاکیزه نمی‌کند، و عذاب دردناکی در انتظارشان است»! (و لا یکلّمهم الله یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم).

در آیه ۷۷ سوره آل عمران نیز نظیر همین مجازات دردناک برای کسانی که عهد الهی و سوگندهای خود را به خاطر منافع ناچیزی زیر پا می‌گذارند آمده است ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمنا قليلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و لا یکلّمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم، طبق این آیه خدا با اینگونه اشخاص پیمان شکن در روز قیامت سخن نمی‌گوید، و به آنها نظر لطف نمی‌کند، و آنها را پاک نمی‌سازد و عذاب دردناک برای آنها است.

از این آیه و آیه مورد بحث استفاده می‌شود که یکی از بزرگترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خدا با مردم با ایمان از طریق لطف سخن می‌گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از لذت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۳

گفتگوی با پروردگار بهره‌مند می‌شدند مؤمنان نیز در آن جهان به آن مفتخر می‌شوند، چه لذتی از این برتر؟  
بعلاوه خدا نظر لطف به آنها می‌کند و با آب عفو و رحمتش آنها را می‌شوید و پاک و پاکیزه می‌کند چه نعمتی از این بالاتر؟  
بدیهی است سخن گفتن خداوند با بندگان مفهومش این نیست که خدا

زبان دارد و جسم است بلکه او با قدرت بیپایانش امواج صوتی را در فضا می‌آفریند به گونه‌ای که قابل درک و شنیدن باشد (همانگونه که در وادی طور با موسی سخن گفت) و یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می‌گوید.

به هر حال این لطف بزرگ پروردگار و این لذت بینظیر معنوی برای بندگان پاکدلی است که زبان حقگو دارند و مردم را به حقائق آشنا می‌کنند، بر سر پیمان خود ایستاده‌اند و حق طلبی را هرگز فدای منافع مادی نمی‌کنند. در اینجا سوالی پیش می‌آید که از پاره‌های از آیات قرآن استفاده می‌شود که خدا در قیامت با بعضی از مجرمان و کافران نیز سخن می‌گوید، مانند قال اخصوا فیها و لا تکلمون: «بروید و گم شوید در آتش دوزخ و دیگر با من سخن مگوئید» (آیه ۱۰۸- مؤمنون).

این سخن را خداوند به گنهکارانی می‌گوید که درخواست خلاصی از آتش دوزخ می‌کنند، و می‌گویند: «خداوندا ما را از آن خارج کن و اگر بار دیگر باز گشتیم ستمگریم».

در سوره «جاثیه» آیه ۳۰ و ۳۱ نیز نظیر این گفتگو از سوی خداوند با مجرمان مشاهده می‌شود.

پاسخ این است که منظور از سخن گفتن در آیات مورد بحث سخن از روی لطف و احترام و محبت خاص است، نه سخنی که به عنوان بی‌مهری و تحقیر و طرد و مجازات باشد که این خود یکی از دردناکترین کیفرها است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۴

این نکته نیز چندان احتیاج به توضیح ندارد که معنی جمله آن را به بهای کمی نفروشید این نیست که کتمان حق در برابر بهای گزاف بیمانه است بلکه منظور این است هر بهای مادی در برابر کتمان حق گرفته شود ناچیز و بی‌ارزش است هر چند تمام دنیا باشد!

آیه بعد وضع این گروه را مشخصتر می‌سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می‌کند: «اینها کسانی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش مبادله کرده‌اند» (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة).

و به این ترتیب از دو سو گرفتار زیان خسران شده‌اند: از یکسو رها کردن هدایت و برگزیدن ضلالت در برابر آن، و از سوی دیگر از دست دادن رحمت و

آمرزش خدا و جایگزین ساختن عذاب دردناک الهی بجای آن، و این معامله‌ای است که هیچ انسان عاقلی به سراغ آن نمی‌رود. لذا در پایان آیه اضافه می‌کند راستی عجیب است که چقدر در برابر آتش خشم و غضب خدا جسور و خونسردند؟! (فما اصبرهم علی النار). آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: این تهدیدها و وعده‌های عذاب که برای کتسمان کنندگان حق بیان شده است به خاطر این است که خداوند کتاب آسمانی قرآن را به حق و توأم بادلل‌ل روشن نازل کرده تا جای هیچگونه شبهه و ابهامی برای کسی باقی نماند (ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق). با اینحال گروهی به خاطر حفظ منافع کثیف خویش دست به توجیه و تحریف می‌زنند و در کتاب آسمانی اختلافها به وجود می‌آورند تا به اصطلاح آب را گل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۵

آلود کنند و از آن ماهی گیرند. «چنین کسانی که اختلاف در کتاب آسمانی می‌کنند بسیار از حقیقت دورند» (و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید). کلمه «شقاق» در اصل به معنی شکاف و جدائی است این تعبیر شاید اشاره به این باشد که ایمان و تقوا و افشا کردن حق رمز وحدت و اتحاد در جامعه انسانی است، اما خیانت و کتمان حقائق موجب پراکندگی و جدائی و شکاف است نه شکاف سطحی که آن را بتوان نادیده گرفت بلکه جدائی و شکاف عمیق!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۶

آیه: ۱۷۷

آیه و ترجمه

لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من ءامن بالله و الیوم الاخر و الملئکة و الکتب و النبیین و ءاتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتمی و المسکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و ءاتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عهدوا و الصبرین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون ۱۷۷

ترجمه :

۱۷۷- نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مساءله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال (خود) را با علاقهای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کنند، نماز را بر پا میدارند، و زکات را می‌پردازند و به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند - وفای می‌کنند، در برابر محرومیتها و بیماریها، و در میدان جنگ استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می‌گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است و اینها هستند پرهیزگاران).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۷

### شان نزول

چون تغییر قبله سر و صدای زیادی در میان مردم بخصوص یهود و نصاری به راه انداخت، یهود که بزرگترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه ۱۴۲ با جمله (سیقول السفهاء) به آن اشاره کرده است آیه فوق نازل گردید و تائید کرد که اینهمه گفتگو در مساءله قبله صحیح نیست بلکه مهمتر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسانهاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.

تفسیر:

### ریشه و اساس همه نیکیها

همانگونه که در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده، عبادات خود را انجام می‌دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می‌شد.

و نیز دیدیم که مخالفین اسلام از یکسو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدائی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.

آیه فوق روی سخن را به این گروه‌ها کرده می‌گوید: نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مساءله نمائید (لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب).

«بر» (بر وزن ضد) در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکبها و خوببها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۸

نمی شود و گسترش مییابد و به دیگران می رسد و آنها نیز بهره مند می شوند. و «بر» (بر وزن نر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می باشد، و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آنها اطلاق می شود. قرآن سپس به بیان مهمترین اصول نیکبها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته چنین می گوید: «بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند» (و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین).

در حقیقت این نخستین پایه همه نیکبها و خوببها است: ایمان به مبدا و معاد و برنامه های الهی، و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه ها بودند، و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است.

جالب اینک نمی گوید «نیکوکار» کسانی هستند که ... بلکه می گوید «نیکی» کسانی هستند که ...

این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبانهای دیگر هنگامی که می خواهند آخرین درجه تاء کید را در چیزی بیان کنند آن را بصورت مصدری می آورند نه به صورت وصف، مثلاً گفته می شود علی (علیه السلام) عدل جهان انسانیت است، یعنی آنچنان عدالت پیشه است که گوئی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونهای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی بینی! و همچنین در نقطه مقابل آن می گوئیم بنی امیه ذلت اسلام بودند گوئی تمام وجودشان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۵۹۹

تبدیل به خواری شده بود.

بنابر این از این تعبیر ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می شود.

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می کند و می گوید: «مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می دهند» (و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب).

بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دلها است، و تعبیر علی حبه نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل برای رضای خدا مقاومت می کنند.

جالب اینک در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده اند: در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند، و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آنهایی که نیازشان کاملاً موقتی است مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به اینکه نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشان دارند که ظاهر آنها همچون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنانکه قرآن در جای دیگری می گوید *یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف*: «افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشنداری اغنیا تصور می کنند» (سوره بقره- ۲۷۳) و سرانجام به بردگان اشاره می کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد. سومین اصل از اصول نیکیها را بر پا داشتن نماز می شمرد و می گوید: «آنها نماز را برپا می دارند» (و اقام الصلوة).

نمازی که اگر با شرائط و حدودش، و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می کند. چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می گوید:

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۰

«آنها زکات را می پردازند» (و آتی الزکوة).

بسیارند افرادی که در پاره‌های از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار می باشند، و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی دهند، حتی حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر انفاق مستحب و ایثارگری از یکسو، و ادای حقوق واجب از سوی دیگر، این هر دو گروه را از

صف نیکوکاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

و جالب اینک در مورد انفاقهای مستحب کلمه علی حبه (با اینکه ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان - طبق منطق اسلام - در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: «کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند وفا می‌کنند» (و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا).

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناهانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۱

و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند» (و الصابرين في الباساء والضراء و حين الباءس)

و در پایان آیه به عنوان جمع‌بندی و تاءکید بر شش صفت عالی گذشته می‌گوید: «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزگاراند» اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون). راستگوئی آنها از اینجا روشن که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر «الله» و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشان خویش انجام می‌دهند. جالب اینک شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم



برنامه‌های عملی است.

در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق، و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه‌های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد.

بهد ←

↑ نفرت

→ قبل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۲

آیه ۱۷۸-۱۷۹

آیه و ترجمه

ياايها الذين ءامنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر و العبد بالعبد و  
الانثى بالانثى فمن عفى له من اخيه شىء فاتباع بالمعروف و اداء اليه باحسن  
ذلك تخفيف من ربكم ورحمة فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم ۱۷۸  
و لكم فى القصاص حيوۃ ياولى الاءلب لعلكم تتقون ۱۷۹  
ترجمه :

۱۷۸- ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما  
نوشته شده است، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس  
اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص او  
تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و در طرز پرداخت  
دیه، حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی  
مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند این تخفیف و رحمتی است از ناحیه  
پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.  
۱۷۹- و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما  
تقوی پیشه کنید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۳

شان نزول

عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می شد تصمیم  
می گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش  
رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد تمام طائفه قاتل را نابود  
کنند آیه فوق نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.  
این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن  
زمان وجود داشت بعضی قصاص را لازم میدانستند و چیزی جز آن را مجاز  
نمی شمردند و بعضی تنهاده را لازم می شمردند، اسلام قصاص را در صورت  
عدم رضایت اولیای مقتول، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

تفسیر :

### قصاص مایه حیات شما است!

از این آیات به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می‌شود و آیات گذشته را که تحت عنوان بر و نیکوکاری بود و بخش مهمی از برنامه‌های اسلام را شرح میداد تکمیل می‌کند.

نخست از مسأله حفظ احترام خونها که مسأله فوق العاده مهمی در روابط اجتماعی است آغاز می‌کند، و خط بطلان بر آداب و سنن جاهلی می‌کشد، مؤمنان را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است» (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی).

قرآن گاهی از دستورات لازم الاجرا با جمله کتب علیکم: «بر شما نوشته شده» تعبیر می‌کند، از جمله در آیه فوق و همچنین آیات آینده که در مورد وصیت و روزه سخن می‌گوید، همین تعبیر دیده می‌شود، و به هر حال این تعبیر اهمیت

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۴

و تاءکید مطلب را روشن می‌کند، زیرا همیشه مسائلی را می‌نویسند که از هر نظر قطعیت پیدا کرده و جدی است.

«قصاص» از ماده «قص» (بر وزن سد) به معنی جستجو و پیگیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را «قصه» می‌گوید و از آنجا که قصاص قتل است. که پشت سر قتل دیگری قرار می‌گیرد این واژه در مورد آن به کار رفته است. همانگونه که در شان نزول اشاره شد این آیات در مقام تعدیل زیاده‌رویهای است که در جاهلیت در مورد قتل نفس انجام می‌گرفت، و با انتخاب واژه قصاص نشان می‌دهد که اولیاءمقتول حق دارند نسبت به قاتل همانرا انجام دهند که او مرتکب شده.

ولی به این مقدار قناعت نکرده در دنباله آیه مسأله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می‌کند و می‌گوید: «آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن» (الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی).

به خواست خدا توضیح خواهیم داد که این مسأله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و مرد قاتل را نیز میتوان (با شرائطی) در برابر زن مقتول

قصاص کرد.

سپس برای اینکه روشن شود که مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست، و اگر مایل باشند می‌توانند قاتل را ببخشند و خونبها بگیرند، یا اصلاً خونبها هم نگیرند، اضافه می‌کند: «اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص با رضایت طرفین تبدیل به خونبها گردد) باید از روش پسندیده‌های پیروی کند (و برای پرداخت دیه طرف را در فشار نگذارد) و او هم در پرداختن دیه کوتاهی نکند» (فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۵

به این ترتیب از یکسو به اولیای مقتول توصیه می‌کند که اگر از قصاص صرف‌نظر کرده‌اید در گرفتن خونبها زیاده روی نکنید و به طرز شایسته با توجه به مبلغ عادلانه‌ای که اسلام قرارداد داده و در اقساطی که طرف قدرت پرداخت آن را دارد از او بگیرید.

و از سوی دیگر با جمله و اداء الیه باحسان به قاتل نیز توصیه می‌کند که در پرداخت خونبها روش صحیحی در پیش گیرد و بدهی خود را بدون مسامحه بطور کامل و به موقع اداء نماید.

و به این صورت وظیفه و برنامه هر یک از دو طرف را مشخص کرده است. در پایان آیه برای تاءکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از ناحیه هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد می‌گوید «این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان، و کسی که بعد از آن از حد خود تجاوز کند عذاب دردناکی در انتظار او است» (ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم).

این دستور عادلانه قصاص و عفو که یک مجموعه کاملاً انسانی و منطقی را تشکیل می‌دهد از یکسو روش فاسد عصر جاهلیت را که هیچگونه برابری در قصاص قائل نبودند و همچون دژ خیمان عصر فضا گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می‌کشیدند محکوم می‌کند.

و از سوی دیگر راه عفو را به روی مردم نمی‌بندد، در عین حال احترام خون را نیز کاهش نمی‌دهد و قاتلان را جسور نمی‌سازد، و از سوی سوم می‌گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خونبها هیچیک از طرفین حق تعدی ندارند، بر خلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو و حتی گرفتن خونبها قاتل

را میکشند!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۶

آیه بعد با یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی پاسخ بسیاری از سوالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می کند و می گوید: «ای خردمندان! قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است، باشد که تقوا پیشه کنید» (و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون).

این آیه که از ده کلمه ترکیب شده، و در نهایت فصاحت و بلاغت است آنچنان جالب است که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته، و به خوبی نشان می دهد که قصاص اسلامی به هیچوجه جنبه انتقامجوئی ندارد بلکه دریچه ای است به سوی حیات و زندگی انسانها.

از یکسو ضامن حیات جامعه است، زیرا اگر حکم قصاص به هیچوجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می کردند جان مردم بیگناه به خطر می افتاد همانگونه که در کشورهایی که حکم قصاص به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است.

و از سوی دیگر مایه حیات قاتل است چرا که او را از فکر آدمکشی تا حد زیادی باز میدارد و کنترل می کند.

و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتلهای پی در پی را می گیرد و به سنتهای جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتلهای بیشتری می شد پایان می دهد، و از این راه نیز مایه حیات جامعه است.

و با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو است نیز دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده می شود.

جمله لعلکم تتقون که هشدار است برای پرهیز از هر گونه تعدی و تجاوز این حکم حکیمانانه اسلامی را تکمیل می کند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۷

**نکته ها**

### ۱- قصاص و عفو یک مجموعه عادلانه

اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مسأله خون بیگناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و

کندروی بیان داشته است، نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می‌کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می‌نماید، چرا که دومی مایه جرئت است و اولی عامل خشونت و انتقامجوئی.

فرض کنید قاتل و مقتول با هم برادر و یا سابقه دوستی و پیوند اجتماعی داشته باشند، در اینصورت اجبار کردن به قصاص داغ تازهای بر اولیای مقتول می‌گذارد، و مخصوصاً در مورد افرادی که سرشار از عواطف انسانی باشند اجبار کردن بر قصاص خود زجر و شکنجه دیگری برای آنها محسوب می‌شود، در حالی که محدود ساختن حکم به روش عفو و دیه نیز افراد جنایتکار را جریت‌تر می‌کند.

لذا حکم اصلی را قصاص قرار داده، و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است.

به عبارت روشنتر اولیاء مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجراء کنند: ۱- قصاص کردن.

۲- عفو کردن بدون گرفتن خونبها.

۳- عفو کردن با گرفتن خونبها (البته در اینصورت موافقت قاتل نیز شرط است).

## ۲- آیا قصاص بر خلاف عقل و عواطف انسانی است؟

گروهی که بدون تامل، بعضی از مسائل جزائی اسلام را مورد انتقاد قرار

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۸

داده‌اند به خصوص درباره مسأله قصاص سر و صدا راه انداخته می‌گویند:

۱- جنایستی که قاتل مرتکب شده بیش از این نیست که انسانی را از بین برده است، ولی شما به هنگام قصاص همین عمل را تکرار می‌کنید!

۲- قصاص جز انتقامجوئی و قساوت نیست، این صفت ناپسند را باید با تربیت صحیح از میان مردم برداشت، در حالی که طرفداران قصاص هر روز به این صفت ناپسند انتقامجوئی روح تازهای میدمند!

۳- آدمکشی گناهی نیست که از اشخاص عادی یا سالم سرزند، حتماً قاتل از نظر روانی مبتلا به بیماری است، و باید معالجه شود، و قصاص دواى چنین بیمارانی نمی‌تواند باشد.

۴- مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد

کنند، بنا بر این قانونی که در هزار و چهارصد سال پیش از این پیاده می شده نباید در اجتماع امروز عملی شود!

۵- آیا بهتر نیست به جای قصاص، قاتلان را زندانی کنیم و با کار اجباری از وجود آنها به نفع اجتماع استفاده نمائیم با این عمل هم اجتماع از شر آنان محفوظ میماند، و هم از وجود آنها حتی المقدور استفاده می شود. اینها خلاصه اعتراضاتی است که پیرامون مسأله قصاص مطرح می شود. پاسخ

دقت در آیات قصاص در قرآن مجید جواب این اشکالات را روشن می سازد (و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب).

زیرا از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است، و چون در اینگونه موارد مسأله قصاص ضامن حیات و ادامه

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۰۹

بقا می باشد شاید از این رو قصاص به عنوان غریزه در نهاد انسان گذارده شده است.

نظام طب، کشاورزی، دامداری همه و همه روی این اصل عقلی (حذف موجود خطرناک و مزاحم) بنا شده زیرا می بینیم به خاطر حفظ بدن، عضو فاسد را قطع می کنند، و یا به خاطر نمو گیاه شاخه های مضر و مزاحم را می برند، کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگری می دانند تنها دید انفرادی دارند، اگر صلاح اجتماع را در نظر بگیرند و بدانند اجرای قصاص چه نقشی در حفاظت و تربیت سایر افراد دارد در گفتار خود تجدید نظر می کنند، از بین بردن این افراد خونریز در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو و شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد، و ناگفته پیداست که تاکنون هیچکس به قطع شاخه ها و عضوهای فاسد و مضر اعتراض نکرده است، این در مورد ایراد اول.

در مورد ایراد دوم باید توجه داشت که اصولاً تشریح قصاص هیچگونه ارتباطی با مسأله انتقامجویی ندارد، زیرا انتقام به معنی فرونشاندن آتش غضب به خاطر یک مسأله شخصی است، در حالی که قصاص به منظور پیشگیری از تکرار ظلم و ستم بر اجتماع است و هدف آن عدالتخواهی و حمایت از سایر افراد بیگناه می باشد.

در مورد ایراد سوم که قاتل حتما مبتلا به مرض روانی است و از اشخاص عادی ممکن نیست چنین جنایتی سر بزند، باید گفت: در بعضی موارد این سخن صحیح است و اسلام هم در چنین صورتهائی برای قاتل دیوانه یا مثل آن حکم قصاص نیاورده است، اما نمی‌توان مریض بودن قاتل را به عنوان یک قانون و راه عذر عرضه داشت، زیرا فسادى که این طرح به بار می‌آورد و جراتیکه به جنایتکاران اجتماع می‌دهد برای هیچکس قابل تردید نیست، و اگر استدلال در مورد قاتل صحیح باشد در مورد تمام متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی می‌کنند نیز باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز بدیگران

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۶۱۰

تجاوز نمی‌کند، و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت، و همه متعدیان و متجاوزان را به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه کرد.

اما اینکه: رشد اجتماع قانون قصاص را نمی‌پذیرد و قصاص تنها در اجتماعات قدیم نقشی داشته اما الان قصاص را حکمی خلاف وجدان می‌دانند که باید حذف شود پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه:

ادعای مزبور در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بیارزشی است، و به خیالبافی شبیهتر است، و به فرض که چنین دنیائی به وجود آمد، اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است، مسلماً در چنان محیطی خود مردم ترجیح خواهند داد که قاتل را عفو کنند، اما در دنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه‌های گوناگون قطعاً از گذشته بیشتر و وحشیانه‌تر است حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد.

و در مورد ایراد پنجم باید توجه داشت که هدف از قصاص همانطور که قرآن تصریح می‌کند حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است، مسلماً زندان نمی‌تواند اثر قابل توجهی داشته باشد (آنهم زندانهای کنونی که وضع آن از بسیاری از منازل جنایتکاران بهتر است) و به همین دلیل در کشورهای که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته، به خصوص اگر حکم زندانی افراد - طبق معمول - در معرض



بخشودگی باشد که در اینصورت جنایتکاران با فکری آسوده‌تر و خیالی راحت‌تر دست به جنایت می‌زنند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۱۱

### ۳- آیا خون مرد رنگینتر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید «مرد» بخاطر قتل «زن» مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگینتر است؟ چرا مرد جنایتکار بخاطر کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسانهائی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می‌دهند قصاص نشود؟!

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مردم نباید در برابر زن قصاص شود بلکه همانطور که در فقه اسلام مشروحا بیان شده اولیای زن مقتولی می‌توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

به عبارت دیگر: منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است. و لازم به توضیح نیست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص نه بخاطر این است که زن از مرتبه انسانیت دورتر است و یا خون او کم‌رنگتر از خون مرد است، این توهمی است کاملاً بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر «خونبها» ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها بخاطر جبران خسارتی است که از قصاص گرفتن از مرد متوجه خانواده او می‌شود (دقت کنید).

توضیح اینک: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و با فعالیتهای اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند، بنا بر این تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بیدلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بیگناه او وارد می‌شود، لذا اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد رعایت حقوق همه افراد را کرده و از این حلال اقتصادی و ضربه نابخشودنی، که به یک خانواده می‌خورد جلوگیری نموده است اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به بهانه

لفظ «تساوی» حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال گردد.

البته ممکن است زانی برای خانواده خود، نان آورتر از مردان باشند، ولی می‌دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی‌زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید (دقت کنید).

#### ۴- نکته آخر

که در آیه جلب توجه می‌کند و از لفظ «من اخیه» استفاده می‌شود این است که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می‌داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق باز برقرار است، لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می‌کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می‌کند، و این عجیب و جالب است.

البته این در مورد کسانی است که بر اثر هیجان احساسات و خشم و مانند آن دست به چنین گناه عظیمی زده‌اند و از کار خود نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می‌کنند و از آن ندامت و پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت!

آیه : ۱۸۰-۱۸۲

آیه و ترجمه

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للولدین و الاءقربین  
بالمعروف حقا علی المتقین ۱۸۰

فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ۱۸۱  
فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور

رحیم ۱۸۲

ترجمه :

۱۸۰- بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد اگر چیز خوبی از خود بجای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته کند، این حقی است برپرهیزکاران.

۱۸۱- پس کسی که آنرا بعد از شنیدن تغییر دهد تنها گناه آن بر کسانی است

که آن وصیت) را تغییر می دهند خداوند شنوا و دانا است. ۱۸۲- کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه او به بعض ورثه) یا از گناه او به اینکه وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد گناهی بر او نیست (ومشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۱۴

تفسیر :

### وصیتهای شایسته

در آیات گذشته سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیات به قسمتی از احکام وصایا که ارتباط با مسائل مالی دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می گوید:

«بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند» (کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف).  
و در پایان آیه اضافه می کند «این حقی است بر ذمه پرهیزکاران» (حقا علی المتقین).

همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم جمله «کتب علیکم» ظاهر در وجوب است به همین دلیل این تعبیر در مورد وصیت موضوع تفسیرهای مختلفی قرار گرفته:

- ۱- گاه گفته می شود وصیت کردن در قوانین اسلامی هر چند عمل مستحبی است اما چون مستحب بسیار مؤکد است از آن با جمله «کتب علیکم» تعبیر شده، و ذیل آیه آن را تفسیر می کند، زیرا می گوید: حقا علی المتقین، اگر این یک حکم وجوبی بود باید بگوید حقا علی المؤمنین.
  - ۲- بعضی دیگر معتقدند که این آیه قبل از نزول احکام ارث است، در آن وقت وصیت کردن در مورد اموال واجب بوده، تا ورثه گرفتار اختلاف و نزاع نشوند اما بعد از نزول آیات ارث این وجوب نسخ شد، و به صورت یک حکم استحبابی در آمد، حدیثی که در تفسیر «عیاشی» ذیل این آیه آمده است نیز این معنی را تأیید می کند.
-

۳- این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به موارد ضرورت و نیاز باشد یعنی در جائی که انسان مدیون است یا حقی به گردن او است که در آنجا وصیت کردن لازم است (ولی از میان این تفاسیر تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد). جالب اینک در اینجا به جای کلمه «مال» کلمه «خیر» گفته شده است فرموده اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده وصیت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌های را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود خیر و برکت میداند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند خط بطلان می‌کشد و از زاهد نمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود بیزار است.

ضمناً این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد «خیر» نیست بلکه شر و نکبت است.

از بعضی از روایات نیز استفاده که از تعبیر خیر چنین به دست می‌آید که اموال قابل ملاحظه‌های باشد، و الا اموال مختصر احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند، و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کنند. ضمناً جمله اذا حضر احدکم الموت (هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد) برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر تاخیر بیفتد از دست می‌رود و گرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیشبینی کار خود را کرده، وصیت نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار

شایسته‌ای است.

و این نیز نهایت کوتاه فکری است که انسان خیال کند با وصیت کردن فال بد می‌زند و مرگ خویش را جلو می‌اندازد، بلکه وصیت یکنوع دوراندیشی و واقع‌بینی غیر قابل انکار است، و اگر مایه طول عمر نباشد مایه کوتاهی عمر هرگز نخواهد بود.

مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بالمعروف» اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است.

هم از نظر مبلغ و مقدار، و هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده، و هم از جهات دیگر باید طوری باشد که عرف عقلاء آن را عملی شایسته بدانند، نه یکنوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

هنگامی که وصیت جامع تمام ویژگیهای بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدس است، و هر گونه تغییری و تبدیل در آن ممنوع و حرام است، لذا آیه بعد می‌گوید: «کسی که وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد گناهش بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه).

و اگر گمان کنند که خداوند از توطئه‌هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند خداوند شنوا و دانا است (ان الله سمیع علیم).

آیه فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که خلافکاریهایی «وصی» (کسی که عهده‌دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت کننده را از بین نمی‌برد، او به اجر خود رسیده تنها گناه بر گردن وصی است که تغییری در کمیت یا کیفیت و یا اصل وصیت داده است. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است اگر بر اثر

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۱۷

خلافکاری وصی، اموال میت به افرادی داده شود که مستحق نیستند و آنها نیز از این موضوع بی‌خبر باشند) گناهی بر آنها نیست، گناه تنها متوجه وصی است که دانسته چنین عمل خلافی را انجام داده است باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچ تضادی با هم ندارند و هر دو ممکن است در معنی آیه جمع باشند.

تا به اینجا این حکم اسلامی کاملاً روشن شد که هر گونه تغییری و تبدیل در وصیتها به هر صورت و به هر مقدار باشد گناه است، اما از آنجا که هر قانونی استثنائی دارد، در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «هرگاه وصی بیم انحرافی در وصیت کننده داشته باشد - خواه این انحراف ناآگاهانه باشد یا عمدی و آگاهانه - و آن را اصلاح کند گناهی بر او نیست (ومشمول قانون تبدیل وصیت نمی‌باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است» (فمن خاف من

موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم). بنا بر این استثناء تنها مربوط به مواردی است که وصیت به طور شایسته صورت نگرفته فقط در اینجا است که وصی حق تغییر دارد، البته اگر وصیت کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می کند تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصا اقدام به تغییر می کند و این از نظر فقه اسلامی منحصر به موارد زیر است:

۱- هر گاه وصیت به مقداری بیش از ثلث مجموع مال باشد، چرا که در روایات متعددی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که وصیت تا ثلث مال مجاز است و زائد بر آن ممنوع می باشد. بنابراین آنچه در میان افراد ناآگاه معمول است که تمام اموال خود را از طریق وصیت تقسیم می کنند به هیچوجه از نظر قوانین اسلامی صحیح نیست

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۱۸

و بر شخص وصی لازم است که آن را اصلاح کند و تا سر حد ثلث تقلیل دهد. ۲- در آنجا که وصیت به ظلم و گناه و کار خلاف کرده باشد، مثل اینکه وصیت کند قسمتی از اموالش را صرف توسعه مراکز فساد کنند، و همچنین اگر وصیت موجب ترک واجبی باشد.

۳- آنچه که وصیت موجب نزاع و فساد و خونریزی گردد که در اینجا باید زیر نظر حاکم شرع اصلاح شود.

ضمناً تعبیر به «جنف» (بر وزن کنف) که به معنی انحراف از حق و تمایل یکجانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت کننده و تعبیر به «اثم» اشاره به انحرافات عمدی است.

جمله ان الله غفور رحیم که در ذیل آیه آمده، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که هر گاه وصی با اقدام مؤثر کار خلافی را که از وصیت کننده سرزده اصلاح کند و او را براه حق بازگرداند خداوند از خطای او نیز صرف نظر خواهد کرد.

#### نکته‌ها

#### ۱- فلسفه وصیت

از قانون ارث تنها یک عده از بستگان آنها روی حساب معینی بهره‌مند می شوند در حالی که شاید عده دیگری از فامیل، و احیاناً بعضی از دوستان و

آشنایان نزدیک، نیاز مبرمی به کمکهای مالی داشته باشند. و نیز در مورد بعضی از وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست جامعیت قوانین اسلام اجازه نمی‌دهد که این خلاءها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث قانون وصیت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می‌دهد نسبت به یک سوم از اموال خود (برای بعد از مرگ) خویش تصمیم بگیرند. از اینها گذشته گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۱۹

حیاتش به خاطر نیازهای مالی خودش موفق به این امر نیست، منطق عقل ایجاب می‌کند که او از اموالی که زحمت تحصیل آن را کشیده برای انجام این کارهای خیر لااقل برای بعد از مرگش محروم نماند. مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیت در اسلام تشریح گردد و آن را با جمله حقا علی المتقین تاءکید فرموده است. البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دیون خود و اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونه‌های که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که بر عهده او است وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تاءکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلۃ الا ووصیته تحت راسه: «سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر اینکه وصیتنامه‌اش زیر سر او باشد» «البته جمله زیر سر بودن به عنوان تاءکید است، منظور آماده بودن وصیت است.» در روایت دیگری می‌خوانیم: من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة: «کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است.»

## ۲- عدالت در وصیت:

در روایات اسلامی با توجه به بحثی که در آیات فوق در مورد عدم تعدی در وصیت گذشت تاءکیدهای فراوانی روی «عدم جور» و «عدم ضرار» در وصیت دیده می‌شود که از مجموع آن استفاده همان اندازه که وصیت کار شایسته و خوبی است تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۰

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: من عدل فی وصیته کان کمن تصدق بها فی حیاتہ، و من جار فی وصیته لقی الله عز و جل یوم القیامۃ و هو عنہ معرض!؛ «کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند همانند این است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد و کسی که در وصیتش تعدی کند نظر لطف پروردگار در قیامت از او برگرفته خواهد شد!»  
تعدی و جور و ضرار در وصیت آن است که انسان بیش از ثلث وصیت کند، و ورثه را از حق مشروعشان باز دارد، و یا اینکه تبعیضات ناروایی به خاطر حب و بغضهای بی‌دلیل انجام دهد، حتی در بعضی از موارد که ورثه سخت نیازمندند دستور داده شده وصیت به ثلث هم نکنند و آن را به یک چهارم و یک پنجم تقلیل دهند

موضوع عدالت در وصیت تا آن اندازه‌ای در سخنان پیشوایان اسلام مورد تائید واقع شده که در حدیثی می‌خوانیم:

«یکی از مردان طائفه انصار از دنیا رفت و بچه‌های صغیری از او به یادگار ماند، او اموال خود را در آستانه مرگ در راه خدا صرف کرد به گونه‌ای که هیچ مال دیگری از او بجانماند، هنگامی که پیامبر از این ماجرا آگاه شد فرمود: با آن مرد چه کردید گفتند او را دفن کردیم، فرمود: اگر من قبلاً آگاه شده بودم اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید، چرا که بچه‌های صغیر خود را رها کرده تا گدائی کنند!».

### ۳- وصایای واجب و مستحب

گرچه وصیت ذاتاً از مستحبات مؤکد است، ولی گاه - همانگونه که

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۱

اشاره کردیم - شکل وجوب پیدا می‌کند، مثل اینکه انسان در پرداخت حقوق واجب الهی کوتاهی کرده باشد، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در صورت عدم وصیت احتمال می‌دهد حق آنان از بین برود، و از آن مهمتر اینکه گاه موقعیت شخص در جامعه چنان است که اگر او وصیت نکند ممکن است لطمه شدید و ضربه جبرانناپذیر بر نظام سالم اجتماعی یا دینی وارد گردد، در تمام این صورتها وصیت کردن واجب می‌شود.

### ۴- وصیت در حال حیات قابل تغییر است

قوانین اسلام شخص وصیت کننده را محدود به آنچه قبلاً وصیت کرده نمی‌کند، بلکه به او اجازه می‌دهد مادام که زنده است در مقدار و چگونگی



وصیت و شخص وصی تجدیدنظر کند، چرا که با گذشت زمان ممکن است مصالح و نظرات او در این زمینه دگرگون شود.

### ۵- نکته آخر

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که انسان باید وصیت خود را وسیله‌ای برای جبران و ترمیم کوتاهی‌های گذشته قرار دهد، حتی اگر کسانی از بستگان نسبت به او بی‌مهری داشتند از طریق وصیت، به آنها محبت کند، در روایات می‌خوانیم پیشوایان اسلام نسبت برای خویشاوندانی که از در بی‌مهری با آنها در می‌آمدند وصیت می‌کردند و مبلغی را برای آنها در نظر می‌گرفتند، تا رشته گسسته محبت را دو باره برقرار سازند، بردگان خود را آزاد می‌کردند یا وصیت به آزادی آنها می‌نمودند.



تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۲

آیه ۱۸۳-۱۸۵

آیه و ترجمه

یا ایها الذین ءامنوا كتب علیکم الصیام كما كتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ۱۸۳

ایاماً معدودت فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون ۱۸۴

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرءان هدی للناس و بینت من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدئکم و لعلکم تشکرون ۱۸۵

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۳

ترجمه :

۱۸۳- ای افرادی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده، تا پرهیز کار شوید.

۱۸۴- چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیره زنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند، و کسی که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۸۵- (آن چند روز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه‌های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده، پس آنکس که در ماه رمضان در حضر باشد روزه بدارد، و آنکس که بیمار یا در سفر باشد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه زحمت، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید، و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و شاید شکرگذاری کنید.

تفسیر :

## روزه سرچشمه تقوا

به دنبال چند حکم مهم اسلامی که در آیات پیشین گذشت در آیات مورد بحث به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهمترین عبادات محسوب می‌پردازد و آن روزه است، و باهمان لحن تاءکید آمیز گذشته می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما نوشته شده است آنگونه که بر امتیهای که قبل از شما بودند نوشته شده بود» (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم). و بلافاصله فلسفه این عبادت انسانساز و تربیت آفرین را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می‌کند: «شاید پرهیزکار شوید» (لعلکم تتقون). آری روزه چنانکه شرح آن خواهد آمد عامل مؤثری است برای پرورش

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۴

روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه‌ها و همه ابعاد. از آنجا که انجام این عبادت با محرومیت از لذائذ مادی و مشکلاتی - مخصوصا در فصل تابستان - همراه است تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد. نخست با خطاب یا ایها الذین آمنوا: ای مؤمنان! سپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه در امتیهای پیشین نیز بوده است. و سرانجام بیان فلسفه آن و اینکه اثرات پربار این فریضه الهی صددرصد عائد خود شما می‌شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می‌سازد. در حدیثی از امام صادق نقل شد که فرمود: لذة ما فی النداء ازال تعب العبادة و العناء! «لذت خطاب «یا ایها الذین آمنوا» آنچنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است!». در آیه بعد برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می‌فرماید نخست می‌گوید: «چند روز معدودی را باید روزه بدارید» (ایاما معدودات). چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می‌کند. دیگر اینکه: کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آنها

مشقت داشته باشد از این حکم معافند و باید روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرند (فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر).  
سوم «كسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند (مانند پیرمردان

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۵

و پیر زنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست) لازم نیست مطلقا روزه بگیرند، بلکه باید بجای آن كفاره بدهند، مسکینی را اطعام کند» (و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین).  
«و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کنند برای او بهتر است» (فمن تطوع خیرا فهو خیر له).  
و بالاخره در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که «روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید» (و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون)  
گرچه بعضی خواسته اند این جمله را دلیل بر این بگیرند که روزه در آغاز تشریح، واجب تخییری بوده و مسلمانان می توانستند روزه بگیرند یا بجای آن فدیة بدهند تا تدریجا به روزه گرفتن عادت کنند و بعد این حکم نسخ

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۶

شده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است.  
ولی ظاهر این است که این جمله تاء کید دیگری بر فلسفه روزه است، و اینکه این عبادت- همانند سائر عبادات - چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.  
شاهد این سخن تعبیرهای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، مانند ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است (سوره جمعه آیه ۹).  
و در آیه سوره عنکبوت می خوانیم: و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون: «او به بت پرستان گفت: خدا را پرستش کنید و از او بپرهیزید، این برای شما بهتر است اگر بدانید».  
و به این ترتیب روشن می شود که جمله «ان تصوموا خیر لکم» خطاب به همه روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.  
آخرین آیه مورد بحث زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد نخست می گوید: «آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه

رمضان است» (شهررمضان).

همان ماهی که قرآن در آن نازل شده (الذی انزل فیہ القرآن). همان قرآنی که مایه هدایت مردم، و دارای نشانه‌های هدایت، و معیارهای سنجش حق و باطل است (هدی للناس و بینات من الہدی و الفرقان). سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تاءکید بازگو کرده می‌گوید: کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرنند روزهای دیگری را بجای آن روزه می‌گیرند (فمن شهد

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۷

منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر) تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقا کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می‌خواهد به مسلمانان بفهماند همانگونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می‌باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریح روزه پرداخته می‌گوید: «خداوند راحتی شما را می‌خواهد و زحمت شما را نمی‌خواهد» (یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یکنوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می‌باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی (چنانکه در بحث فلسفه روزه خواهد آمد).

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که فرمانهای الهی مانند فرمان حاکمان ستمگر نیست، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد وظیفه آسان‌تری قائل می‌شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است.

سپس اضافه می‌کند: «هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید» (و لتکملوا العدة).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۸

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یکماه روزه بدارد، چرا که برای

پرورش جسم و جان او لازم است، به همین دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند. و در آخرین جمله می‌فرماید: «تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمتهای او را بگذارید» (و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون).

آری شما باید به خاطر آنهمه هدایتها در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و در مقابل آن همه نعمتها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید. قابل توجه اینکه مسأله شکرگزاری را با کلمه «لعل» آورده است، ولی مسأله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است، اما شکر که همان صرف کردن نعمتها در جای خود و بهره‌گیری از آثار و فلسفه‌های عملی روزه است شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی‌گیرد، و مهمترین آن شرائط اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه‌های آن است.

### نکته‌ها

#### ۱- اثرات تربیتی، اجتماعی، و بهداشتی روزه

روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان می‌گذارد، که از همه مهمتر «بعد اخلاقی» و فلسفه تربیتی آن است

از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را «تلطیف»، و اراده انسان را «قوی»، و غرائز او را «تعديل» می‌کند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۹

روزه‌دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم‌پوشد، و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست، اومی تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت بزرگترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است، انسانی که انواع غذاها و نوشابه‌ها در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می‌رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب

نهرها می‌رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوامند اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می‌شوند، و می‌خشکند اما درختانی که از لابلاهی صخره‌ها در دل کوه‌ها و بیابانها می‌رویند و نوازشگر شاخه‌هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سختکوش و سخت جانند!

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می‌دهد و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می‌بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می‌کند بر قلب انسان نور و صفا می‌پاشد خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می‌دهد، جمله لعلکم تتقون (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است. و نیز حدیث معروف الصوم جنة من النار: «روزه سپری است در برابر آتش دوزخ» اشاره به همین موضوع است. در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می‌خوانیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند:

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۰

چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: الصوم يسود وجهه، و الصدقة تكسر ظهره، و الحب في الله و المواظبة على العمل الصالح يقطع دابره، و الاستغفار يقطع وتينه: «روزه روی شیطان را سیاه می‌کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می‌شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می‌کند، و استغفار رگ قلب او رامی‌برد»! در نهج البلاغه به هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فلسفه عبادات را بیان می‌کند به روزه که می‌رسد چنین می‌فرماید: و الصيام ابتلاء لاختلاص الخلق: «خداوند روزه را از این جهت تشریح فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد»!

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: ان للجنة بابا يدعى الريان لا يدخل فيها الا الصائمون: «بهشت دری دارد به نام «ریان» (سیراب شده) که تنها روزه‌داران از آن وارد می‌شوند.

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» در شرح این حدیث می‌نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از

ناحیه عطش است، هنگامی که روزه‌داران از این در وارد می‌شوند چنان سیراب می‌گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

### اثر اجتماعی روزه

بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می‌یابند، و هم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۱

با صرفه‌جوئی در غذای شبانه روزی خود می‌توانند به کمک آنها بشتابند. البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مسأله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی می‌دهد، لذا در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که «هشام بن حکم» از علت تشریح روزه پرسید، امام (علیه السلام) فرمود: انما فرض الله الصيام لیسستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع فیرحم الفقیر، و ان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یشوی بین خلقه، و ان یشیق الغنی مس الجوع و الالم، لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع: «روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می‌خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند».

راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟! اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین طب قدیم، اثر معجز‌آسای «امساک» در درمان انواع بیماریها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست، کمتر طبیبی است که در نوشته‌های خود اشاره‌ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می‌دانیم عامل بسیاری از بیماریها

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۲



زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی جذب نشده به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند، این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفن برای پرورش انواع میکروبهای بیماریهای عفونی است، و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است!

روزه زباله‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند، و در واقع بدن را «خانه تکانی» می‌کند.

بعلاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه‌های گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین دستگاه‌های بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بدیهی است شخص روزه‌دار طبق دستور اسلام به هنگام «افطار» و «سحور» نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.

«الکسی سوفورین» دانشمند روسی در کتاب خود می‌نویسد:

«درمان از طریق روزه فائده ویژه‌ای برای درمان کم‌خونی، ضعف روده‌ها، التهاب بسیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم، مرض قند، بیماریهای جلدی، بیماریهای کلیه، کبد و بیماریهای دیگر دارد.

معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلولهای جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می‌بخشد»!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۳

در حدیث معروفی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام می‌فرماید: «صوموا تصحوا» «روزه بگیرید تا سالم شوید».

و در حدیث معروف دیگر نیز از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است «المعدة بيت كل داء و الحمية راس كل دواء»: «معدة خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها»! (بحار الانوار جلد ۱۴ قدیم).

## ۲- روزه در امتهای پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز بر می آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند چنانکه در «قاموس کتاب مقدس» آمده است: «روزه کلیه در تمام اوقات، در میان هر طائفه و هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است».

و نیز از تورات بر می آید که موسی (علیه السلام) چهل روز روزه داشته است چنانکه می خوانیم «هنگام بر آمدنم به کوه که لوحهای سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند باشما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم».

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: «قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده بواسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۲۴

«روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود. البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند».

حضرت مسیح نیز چنانکه از «انجیل» استفاده می شود چهل روز روزه داشته: «آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید ... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبة الامر گرسنه گردید».

و نیز از انجیل «لوقا» بر می آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند. باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بنابراین حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بیشمار و روزه داری بود».

به این ترتیب اگر قرآن می گوید «کما کتب علی الذین من قبلکم» (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر - حتی بعد از تحریف - به چشم می خورد.

## ۳- امتیاز ماه مبارک رمضان

اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده بخاطر این است که این ماه بر سایر ماهها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که

قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که فرقان است یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتابهای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۵

بزرگ آسمانی «تورات»، «انجیل»، «زبور»، «صحف»، و «قرآن» همه در این ماه نازل شده‌اند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هیجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است.

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق‌تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان خطبه‌ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود:

«ای مردم! ماه خدا با برکت آمرزش و رحمت به سوی شما رو می‌آورد. این ماه برترین ماه‌ها است

روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شبهای آن بهترین شبها است لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده‌اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می‌باشید.

نفسهای شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعایتان مستجاب است.

بنابراین با نیت‌های خالص و دل‌های پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۶

داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، چرا که بدبخت کسی است که از

آمزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.  
با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز  
باشید، بر فقراء و بینوایان بخشش کنید، پیران خویش را گرامی دارید، به  
خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید.  
زبانهایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال  
نیست بپوشانید، گوشهای خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فراگیرید  
بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند...»

#### ۴- قاعده لا حرج

در آیات فوق اشاره‌ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می‌گیرد و  
نمی‌خواهد به زحمت بیفتید، مسلماً این اشاره در اینجا ناظر به مساءله روزه و  
فوائد آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن از آن یک قاعده  
عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می‌شود و از مدارک قاعده  
معروف

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۷

«لا حرج» است.

این قاعده می‌گوید: اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست، و اگر در جایی  
حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتا برداشته می‌شود، چنانکه فقها  
فرموده‌اند «هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند اینها  
انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می‌شود»  
در آیه ۷۸ سوره حج نیز می‌خوانیم: هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من  
حرج: «او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار  
نداد».

حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): بعثت علی الشریعة السمحة  
السهلة: «من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده‌ام» نیز اشاره به همین  
مطلب است.

بعدها

نفرت

قبل

## آیه ۱۸۶

### آیه و ترجمه

و اذا سالک عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لى  
و ليؤمنوا بى لعلهم يرشدون ۱۸۶  
ترجمه :

۱۸۶- و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند بگو ( من نزدیکم!  
دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید  
دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

### شان نزول

کسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا  
آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه فوق  
نازل شد و (به آنها پاسخ داد که خدا به بندگان نزدیک است)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۸

### تفسیر :

#### سلاحی به نام دعا و نیایش

از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مسأله دعا و نیایش است به  
دنبال ذکر بخش مهمی از احکام اسلام در آیات گذشته آیه مورد بحث از آن  
سخن می گوید، و با اینکه یک برنامه عمومی برای همه کسانی که می خواهند  
با خدا مناجات کنند در بر دارد قرار گرفتن آن در میان آیات مربوط به روزه  
مفهوم تازه ای به آن می بخشد، چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز  
با اوست.

این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: «هنگامی که بندگانم از تو  
درباره من سؤال کنند بگو من نزدیکم» ( و اذا سالک عبادى عنى فانى  
قريب).

نزدیکتر از آنچه تصور کنید، نزدیکتر از شما به خودتان، و نزدیکتر از شریان  
گردنهایتان چنانکه در جای دیگر می خوانیم: و نحن اقرب الیه من حبل  
الورید (سوره ق آیه ۱۶).

سپس اضافه می کند: «من دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند

اجابت می‌کنم)) (اجیب دعوة الداع اذا دعان).  
«بنابراین باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند» (فلیستجیبوا لی).  
«و به من ایمان آورند» (و لیؤمنوا بی).  
«باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند» (لعلهم یرشدون) جالب  
اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت  
بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را  
نسبت به آنان مجسم ساخته است!  
«عبداللہ بن سنان» می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که  
فرمود:  
«زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۳۹

است، نعمتها و رحمتہائی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی‌توان به آن  
رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد! آری او به ما  
نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما  
جای او است! (و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه) سوره انفال آیه ۲۴).

نکته‌ها

### ۱- فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته‌اند ایرادهای  
گوناگونی به مسأله دعا دارند:

گاه می‌گویند: دعا عامل تخدیر است، چرا که مردم را بجای فعالیت و  
کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می‌فرستد، و به  
آنها تعلیم می‌دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند!

و گاه می‌گویند: اصولاً آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه  
را مصلحت بداند انجام می‌دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود  
ما می‌داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟!  
و زمانی می‌گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم  
در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می‌کنند از آثار روانی اجتماعی و تربیتی و  
معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن  
ناراحتیها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف:

«فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.»  
آنسان که برای دعا اثر تخریبی قائلند معنی دعا را نفهمیده‌اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بنبست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی دریغ آن مبداء بزرگ مدد گیریم.  
بنابراین دعا مخصوص به نارسائیهها و بن بستها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

«نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند، نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد، صفای نگاه متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده

و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متاسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در

چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند.

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می‌گویند دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یکنوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی‌پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته دعا یکنوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و اینکه می‌گویند دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می‌دهد توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می‌شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌گردد.

لذا می‌بینیم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسالة: در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد!

دانشمندی می‌گوید وقتی که ما نیایش می‌کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم.

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۲

و نیز می‌گوید: امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشکان روانی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می‌سازد.

#### ۲- مفهوم واقعی دعا

پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارسائیهای قدرت ما است، نه در مورد توانائی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون امن یجیب المضطر اذاعاه و یکشف السوء (سوره نمل آیه ۶۲) به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می‌شود که مفهوم



دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بیپایان و هر امری برای او آسان است. ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره‌های که به اقیانوس بی‌پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبداء بزرگ قدرت می‌یابد اثرات این ارتباط و پیوند روحانی را به زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد. البته باید توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانایی نیز انجام می‌گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرتهای ما در برابر قدرت پروردگار است، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند،

---

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۳

و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو می‌رویم و شفا از آن می‌طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن اینکه دعا یکنوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبداء همه نیکیها و خوبیها است، لذا در سخنان حضرت علی (علیه السلام) می‌خوانیم لا یقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه: خداوند دعای غافل‌دلان را مستجاب نمی‌کند.

و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) به همین مضمون می‌خوانیم ان الله عز و جل لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه.

### ۳- شرایط اجابت دعاء

توجه به کیفیت این شرایط نیز روشنگر حقایق تازه‌های در زمینه مسأله بظاهر بغرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می‌سازد در روایات اسلامی شرائطی بر استجابت دعای خوانیم از جمله:

۱- برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ایاکم ان یسئل احدکم ربه شیئا من حوائج الدنيا و الاخرة حتی یبدء بالثناء علی الله و المدحة له و الصلاة

علی النبی و آله، ثم الاعتراف بالذنب، ثم المسألة: مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضائی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۴

۲- در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده: من احب ان يستجاب دعائه فليطب مطعمه و مکسبه: کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.

۳- از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکنند، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گویند دعای مستجابی ندارند، چنانکه از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده: لتامرّن بالمعروف و لتنهّن عن المنکر، او لیسلمن الله شرارکم علی خیارکم و یدعوا خیارکم فلا یتجاب لهم: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد! در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ نظارت ملی نابسامانیهای در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

#### ۴- عمل به پیمانهای الهی

ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجابت دعا است.

زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد. کسی نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟! اما در پاسخ فرمود: ان قلوبکم خان بثمان خصال:

اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما اوجب علیکم، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.

و الثانیة: انکم آمنتم برسوله ثم خالفتم سنته و امتم شریعته فاین ثمره ایمانکم؟

و الثالثة: انکم قراتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به، و قلتہ سمعنا و اطعنا ثم خالفتہ!

و الرابعه: انکم قلتہ تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون الیہا بمعاصیکم، فاین خوفکم؟

و الخامسه: انکم قلتہ ترغبون فی الجنة، و انتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فاین رغبتکم فیہا؟

و السادسه: انکم اکلتم نعمه المولی فلم تشکروا علیہا!

و السابعه: ان الله امرکم بعداوة الشیطان، و قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا، فعاد یتموه بلاقول، و والیتموه بلا مخالفة.

و الثامنہ: انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من انتم احق باللوم منه فای دعاء یتستجاب لکم مع هذا و قد سددتم ابوابه و طرقه؟ فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انہوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم:.

قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده لذا دعایتان مستجاب نمی شود): ۱- شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته!

۲- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۶

- ۳- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!
- ۴- شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهائی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد ...
- ۵- می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد ...
- ۶- نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.
- ۷- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.
- ۸- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید .. با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی

که خودتان درهای آنرا بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید  
امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

این حدیث پر معنی با صراحت می‌گوید:

وعدده خداوند به اجابت دعا یک وعده مشروط است نه مطلق، مشروط به آنکه  
شما به وعده‌ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از ۸ راه پیمان  
شکنی کرده‌اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب  
می‌شود.

عمل به دستورات هشتگانه فوق که در حقیقت شرائط استجاب دعا است برای  
تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش  
کافی است.

۵- دیگر از شرائط استجاب دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است  
در کلمات قصار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: الداعی بلا عمل  
کالرامی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۷

بلاوتر! (نهج البلاغه- حکمت ۳۳۷): دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند  
تیرانداز بدون زه است!

با توجه به اینکه وتر (زه) عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف  
است نقش عمل در تاثیر دعا روشن می‌گردد.

مجموع شرائط پنجگانه فوق روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید  
جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای  
اجابت آن باید در برنامه‌های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید،

روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد.

آیا چسبانیدن عنوان مخدر به دعا با چنین شرایطی نشانه بی‌اطلاعی و یا  
اعمال غرض نیست؟!!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۸

آیه : ۱۸۷

آیه و ترجمه

احل لکم لیلۃ الصیام الرفث الی نساءکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله  
انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالن بشروهن و ابتغوا ما

كتب الله لكم و كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الالبيض من الخيط الالاسود  
من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل و لا تبشروهن و انتم عكفون فى المسجد  
تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك يبين الله اياته للناس لعلهم يتقون ۱۸۷  
ترجمه :

۱۸۷- آمیزش جنسی با همسرانتان در شب روزه داری حلال است، آنها لباس  
شما هستند و شما لباس آنها.  
(هر دو زینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر) خداوند می دانست که شما  
به خود خیانت می کردید (و این کار را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) پس  
توبه کرد بر شما و شما را بخشید.  
اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نمائید.  
بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار  
گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، و در حالی که در مساجد مشغول  
اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید، این مرزهای الهی است، به آن نزدیک  
نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که  
پرهیزگار گردند.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۴۹

### شان نزول

از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه  
مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند چنانچه کسی در  
شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.  
و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقا تحریم  
شده بود.

یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام مطعم بن جبیر که مرد  
ضعیفی بود با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش  
رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی  
بیدار شد گفت من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح  
در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف  
مدینه حاضر شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط  
بیهوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متاثر گشت.  
و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند شبهای

ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند. در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

**تفسیر :**

### توسعه‌ای در حکم روزه

چنانکه در شأن نزول خواندیم در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود، و همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۵۰

و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه.

آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است نخست در قسمت اول می گوید در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (احل لکم لیلۃ الصیام الرفت الی نسائکم).

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها هن لباس لکم و انتم لباس لهن).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است. دو همسر یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند و سیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده درباره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییر.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می گوید: خداوند می دانست که شما به خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضاً انجام می دادید) خدا بر شما توبه کرد، و شما را بخشید (علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این

---

برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست. اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید (فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم). مسلماً این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه‌ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می‌شود و دلیل بر جواز است جمله و ابتغوا ما کتب الله لکم اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

سپس به بیان دومین حکم می‌پردازد و می‌گوید بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد (و کلاوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر). به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند. بعد به بیان سومین حکم پرداخته می‌گوید سپس روزه را تا شب تکمیل کنید (ثم اتموا الصیام الی اللیل).

این جمله تاء کیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می‌شود.

سرانجام به چهارمین حکم پرداخته می‌گوید: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد).

بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می‌گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می‌گوید: اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تلك حدود الله فلا تقربوها) زیرا نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است، و گاه سبب می‌شود که انسان از مرز بگذرد و در

گناه بیفتد.

آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند (کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون).

**نکته‌ها**

### ۱- مرزهای الهی

همانگونه که در آیات فوق بعد از ذکر قسمتهائی از احکام روزه و اعتکاف خواندیم از این احکام تعبیر مرزهای الهی شده است، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب اینکه نمی‌گوید از مرزها نگذرید، می‌گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می‌شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه انسان از آن بگذرد.

به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملاً تنها که دیگران به آن راه ندارند). همین معنی در احادیث دیگر تحت عنوان حمایت از حمی (نگهداشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ان حمی الله محارمه، فمن یرتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه: محرمات الهی قرقگاه‌های او است هر کس گوسفند

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۵۳

خود را در کنار قرقگاه ببرد بیم آن می‌رود که وارد منطقه ممنوعه شود. باز به همین دلیل افرادی که پایبند اصول تقوی و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی‌شوند بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام ننهند.

### ۲- اعتکاف

اعتکاف در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع توقف در مساجد برای عبادت می‌باشد که حد اقل آن سه روز است و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است. این عبادت اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است البته این عبادت ذاتاً از



مستحبات است ولی در پاره‌ای از موارد استثنائی شکل وجوب به خود می‌گیرد، به هر حال در آیه مورد بحث تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم در شب یا روز) است اشاره شده آنهم به خاطر ارتباط و پیوندی که با مساءله روزه دارد.

### ۳- طلوع فجر

فجر در اصل به معنی شکافتن است و اینکه از طلوع صبح تعبیر به فجر شده بخاطر آن است پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می‌شود.

در آیات مورد بحث علاوه بر این تعبیر، تعبیر به حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود آمده است، جالب اینکه در حدیثی می‌خوانیم که عدی بن حاتم خدمت پیامبر عرض کرد من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می‌کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم! پیامبر از این سخن چنان خندید که دندانهای مبارکش

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۵۴

نمایان گشت، فرمود: ای پسر حاتم منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است. ضمناً باید توجه داشت که این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می‌سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است، زیرا: در پایان شب نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می‌شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده‌اند، این همان صبح کاذب و دروغگو است اما کمی بعد از آن سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می‌شود که همچون رشته نخ سپیدی است که در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.

### ۴- آغاز و پایان، تقوا است

جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است، همین تعبیر عیناً در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لعلهم یتقون) و این نشان می‌دهد که تمام این برنامه‌ها وسیله‌ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویشنداری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسانها.

پروردگارا! سر تعظیم بر آستان مقدست می‌سائیم که این توفیق را به ما دادی که جلد اول این تفسیر را مورد تجدید نظر قرار داده، نقائص آن را در حد توانائی بر طرف سازیم شاید بتوانیم کتاب بزرگ آسمانیت قرآن مجید را بیش از پیش به برادران و خواهران مسلمان بشناسانیم. خداوند! تو را شکر می‌گوئیم که ما را مشمول این عنایت فرمودی که در طریق تفسیر سخنان بزرگ و پر ارجت گام برداریم.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۶۵۵

بارالها! این افتخار بزرگ را تا پایان کار از ما سلب مفرما تا بتوانیم باقیمانده این تفسیر را به بهترین صورت تنظیم و نشر دهیم. خداوند! از اینکه قلوب بندگان خاصت را متوجه این کتاب ساختی و این همه از آن استقبال کردند و شاید به ما در دل شبها یا به هنگام روز دعای خیری کنند متشکر و سپاسگزاریم. پایان جلد اول تفسیر نمونه با تجدید نظر

چهاردهم مرداد ۱۳۶۱ مطابق پانزدهم شوال ۱۴۰۲

↑  
فهرست

→  
قبل